ترکیه جمهوری سرگردان

بررسی روابط دینداران و سکولارها در جامعهٔ ترکیه

محمد نورالدین
سید حسین موسوی



مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

ترکیه

جمهوری سرگردان

بررسی روابط دینداران و سکولارها

در جامعهٔ ترکیه

موسوی، حسین،
ترکیه؛ جمهوری سرگردان: بررسی روابط دینداران و سکولارها در جامعه ترکیه / تالیف سیدحسین موسوی؛ محمّد نورالدین.ـ تهران: مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۳.
۳۷۸ ص.
۲۴۰۰۰ ریال.
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. اسلام و دنیوی گرایی ــ ترکیه. ۲. دنیوی گرایی ــ ترکیه. ۳. ترکیه ــ سیاست و حکومت ــ قرن ۲۰م. ۴. اسلام زدایی ــ ترکیه. ۵. حزبهای سیاسی ــ ترکیه. الف. نورالدین، محمّد. ب. مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه. ج. عنوان. د. عنوان: بررسی روابط دینداران و سکولارها در جامعه ترکیه. ه. عنوان: سکولارها در جامعه ترکیه.
۲۹۷ / ۴۸۳۲ BP ۲۳۰/۳۵ / ۴ت۹ن
۱۳۸۳
۱۹۳۶ــ۸۳م کتابخانه ملی ایران

ناشر: مرکزپژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه

عنوان: ترکیه؛ جمهوری سرگردان
بررسی روابط دینداران و سکولارها در جامعهٔ ترکیه

محمّد نورالدین
سیدحسین موسوی

تایپ و صفحه آرایی: مهناز ذوالفقاری
چاپ و لیتوگرافی: مرکز چاپ و انتشارات و.ا.خ
تیراژ: ۵۰۰۰
قیمت: ۲۴۰۰۰ریال

تهران، بلوار کشاورز، خیابان شهید نادری، (سهیل) شماره ۲۰
تلفن: ۹۰ - ۸۹۷۲۱۸۷
فاکس: ۸۹۶۹۵۶۵
ص،پ ۱۴۱۵۵/۴۵۷۶

■ فهرست

- مدخل/۱
- پیشگفتار/۷
- مقدمه/۱۱

■ فصل اول

- آتاترکیسم و اروپا پس از ۷۵ سال اعلام جمهوری/۲۵
- اقلیتهای دینی و نژادی در ترکیه/۶۸
- چالش ارتش و دولت در ترکیه/۱۱۱

■ فصل دوم

- حزب رفاه در قدرت یا سازش دشوار/۱۲۳
- غیر قانونی اعلام کردن حزب رفاه؛ روند پر پیچ و خم دموکراسی/۱۵۶
- حزب رفاه و دموکراسی؛ آموزه‌های گذشته و گزینه‌های آینده/۱۷۵

■ فصل سوم

- آموزش دینی در ترکیه/۲۰۳
- فتح الله گولن: اسلام و فعالیتهای اجتماعی/۲۴۳

■ فصل چهارم

- گزینه‌ها و کشمکشهای سیاست خارجی/۲۶۳

■ فصل پنجم

- روابط ترکیه (آذری) ـ ارمنی و مسئلهٔ قره‌باغ/۳۰۵
- ترکیه در بالکان؛ الگوی کوزوو/۳۴۶
- حضور ترکیه در کوزوو /۳۷۴

مدخل

یکی از مشکلات آشکار مطالعات خاورمیانه ای ایران معاصر کمبود منابع و آثار مربوط به کشورهای خاورمیانه به زبان فارسی است. گرچه در رسانه های گروهی رسمی و غیررسمی بحث های فراوانی در مورد مسایل خاورمیانه معاصر مطرح می شود، اما این گونه مباحث یا جنبه روزنامه نگاری دارد و یا بدلیل عدم انتشار به صورت کتاب، در دسترس علاقه مندان به مسایل خاورمیانه بویژه دانشجویان قرار نمی گیرد. این کمبود منابع را می توان در مورد بسیاری از مباحث مربوط به خاورمیانه، چه کشورهای عربی و چه غیر عربی آن مشاهده کرد. اکثر نوشته های موجود به زبان فارسی نیز مربوط به تحولات دهه های پیشین در خاورمیانه است و تحولات سیاسی، فکری و دگرگونی های اجتماعی نوین منطقه کمتر در چارچوب آثار تالیفی یا ترجمه انتشار می یابد.

این کمبود مطالب بویژه در مورد کشور ترکیه آشکار بنظر می رسد، چرا که بیشتر آثار خاورمیانه معاصر را نوشته های مربوط به جهان عرب تشکیل می دهد. به جرات می توان گفت که تعداد آثار مربوط

به ترکیه به زبان فارسی، شاید به تعداد انگشتان دست نیز نمی رسد. گرچه در سالهای اخیر چند کتاب به صورت ترجمه یا تالیف از سوی برخی از ناشران ایرانی به بازار روانه شده است، اما به هیچوجه برای دانشجویان علاقه مند به مطالعات خاورمیانه بسنده نیست. بدیهی است که با توجه به این کمبود آشکار، انتشار آثار تالیفی و ترجمه پیرامون مسایل خاورمیانه به طور عام و کشورهای گوناگون آن به طور خاص می تواند کمک زیادی به علاقه مندان مطالعات خاورمیانه ای باشد.

کتابی که ترجمه آن از پیشاروی خوانندگان می گذرد از آثاری است که می تواند در جبران کمبود نوشته های مربوط به ترکیه معاصر کمک عمده‌ای کند. محمد نورالدین نویسنده کتاب، برجسته ترین پژوهشگر عربی مطالعات ترکیه معاصر است. نوشته های گوناگون او پیرامون مسایل ترکیه نوین در نشریات عربی، بویژه فصلنامه مهم **شؤون الاوسط** او را به یکی از مهمترین متخصصان مسایل ترکیه تبدیل کرده است. این کتاب مسایل مهم ترکیه معاصر را در ابعاد داخلی و خارجی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. از عمده ترین مباحث مربوط به تحولات داخلی مورد بحث کتاب می توان به موضوع اقلیت های دینی و قومی در ترکیه، احزاب سیاسی این کشور، گرایش اسلام، سیاسی و نقش مهم ارتش در تحولات جامعهٔ ترکیه اشاره کرد. سیاست خارجی ترکیه نیز بخش مهمی از بحث های کتاب را به خود اختصاص داده است. سیاست خارجی ترکیه در رابطه با اروپا و اتحادیه اروپا از جمله این نکات است. نویسنده بحث های دیگر مربوط به سیاست خارجی ترکیه را بویژه

در مورد بحرانهای منطقه ای در کتاب خود مورد توجه قرار داده است. از جمله این بحرانهای منطقه ای می توان به سیاست ترکیه در برابر بحران کوزوو و نیز کشمکش میان ارامنه و جمهوری آذربایجان بر سر قره باغ اشاره کرد.

اصولاً از آنجا که رابطه میان اعراب و ترکیه در قرن بیستم همیشه بر رویارویی و کشمکش استوار بوده است، و دو طرف نسبت به یکدیگر ذهنیت های ویژه ای دارند، کتاب نورالدین می تواند اهمیت دو چندان پیدا کند، چرا که خواننده از لا بلای تجزیه و تحلیل های او می تواند نگاه عربی به ترکیه را نیز ردیابی کند. این رویارویی بویژه بر سر دو مساله استان اسکندرون (که در سال ۱۹۳۹ توسط فرانسوی ها از سوریه جدا و به ترکیه داده شد)، و رابطه ویژه ترکیه با اسراییل دور می زده است. البته گرچه می توان بر این نکته تاکید گذاشت که نورالدین تمام تلاش خود را در جهت تحلیل بی طرفانه از ترکیه کنونی استوار سازد، اما به هر روی بازتاب نگاه بخشی از روشنفکری عرب در برابر ترکیه نیز هست.

یکی از نکاتی که پژوهشگران و علاقه مندان مسایل ترکیه معاصر را شگفت زده کرده است، ظهور جریان اسلام گرایی در جامعه ترکیه بدنبال حداقل شش دهه تبلیغ بی امانِ سکولاریسم و ناسیونالیسم در این کشور بوده است. دیگر اینکه چگونه پس از یک قرن فعالیت های گروهها و محافل پان ترکی در جامعه ترکیه این گرایش نتوانسته است به یک جریان سیاسی مهم مردمی و برخوردار از جایگاه مهم در سیاست و جامعه ترکیه تبدیل شود، و در برابر اسلامی سیاسی بعد از چندین دهه ترویج

سکولاریسم و ناسیونالیسم به عنوان برجسته ترین گرایش سیاسی ترکیه در دو دهه پایانی قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم سر بر آورد. محمد نورالدین توانسته است در بخش های گوناگون کتاب زمینه ها و علل رشد اسلام گرایی را تبیین کند. نورالدین نه تنها زمینه های ظهور و قدرت یابی حزب رفاه در سالهای دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰ را به عنوان یکی از عمده ترین جریانهای اسلام گرا بحث کرده است، بلکه ریشه های ظهور اسلام گرایی در جامعه ترکیه را در چارچوب گسترده تری نشان می دهد. تجزیه و تحلیل او از زمینه های رشد مدارس امام خطیب و نقش آنها در گسترش هویت دینی در ترکیه یکی از پر کشش ترین بخش های کتاب است. این نکته از آن جهت اهمیت پیدا می کند که پیرامون مدارس مذهبی امام خطیب و نقش آنها در گرایش هویت اسلامی، نوشته های زیادی به زبان فارسی انتشار نیافته است. با وجود این نکته مثبت، بحث مربوط به مسایل اسلام گرایی دچار ضعف نیز هست، چرا که نویسنده به جریانات گوناگون اسلام گرایی، بویژه جریانات و گرایشات رادیکال اشاره ای نکرده است. با این همه نورالدین بحث بسیار مهمتری را در کتاب در رابطه با مساله دمکراسی و موضع حزب رفاه در باره آن مطرح کرده است. در این رابطه نقش ارتش ترکیه در تحولات سیاسی معاصر و بویژه دهه ۱۹۹۰ بخوبی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است، چرا که ارتش عمده ترین علت ناکام ساختن حزب رفاه و نجم الدین اربکان پس از پیروزی در انتخابات سال ۱۹۹۶ بود.

گرچه نورالدین در بحث موضوعات داخلی ترکیه، اشاره چندان

به مساله جنبش کردی نکرده است، اما در برابر این بحث همه جا رایج، به جایگاه دو گروه مهم دیگر در تحولات داخلی، یعنی مساله علویان ترکیه و یهودیان، اشاره کرده است که پیرامون آنها حداقل در فارسی اطلاعات زیادی بچشم می خورد. این دو گروه هر یک به نوعی در حاشیه سیاست ها و دگرگونی های داخلی و خارجی ترکیه نقش مهمی بازی کرده اند. نقش علویان بویژه در جنبشهای اسلام گرای سه دهه اخیر و تا حدی نیز در جنبش ناسیونالیسم قومی کرد چشم گیر بوده است. گرچه در باره جایگاه یهودیان در سیاست های معاصر ترکیه زیاده گویی هایی بویژه از سوی مطبوعات و نشریات اسلام گرای جهان عرب صورت گرفته است، اما بحث نورالدین نه در چارچوب نظریه توطئه بلکه با دیدگاه علمی تری مطرح شده است.

بخشهای مهم دیگری از کتاب نورالدین به مسایل سیاست خارجی ترکیه اختصاص یافته است. فصل مربوط به سیاست ترکیه برای پیوستن به اتحادیه اروپا و موانع موجود در نوع خود بسیار جالب است و بویژه از این راستا قابل توجه است که دیدگاه، اعراب را در باره این پیوستگی و پایداری آن برای جهان عرب نشان می دهد. از نکات دیگر مربوط به سیاست خارجی ترکیه، رابطه پر سر و صدای این کشور با اسراییل در سالهای دهه ۱۹۹۰ است. این رابطه بویژه در جهان عرب که سالها است بر سر مساله فلسطین با اسراییل درگیر است، بازتابهای منفی بدنبال آورد. نورالدین به عنوان یک نویسنده فعال عرب دیدگاههای واقع گرایانه تری را در باره این نزدیک استراتژیک بروز می دهد و در پی آن است تا

علت های این همکاری و پیامدهای آن را بررسی کند.

نورالدین همچنین دشواریهای سیاست خارجی ترکیه را نیز فراموش نکرده است و تلاش کرده است تا تمایل این کشور به پیوستن به اتحادیه اروپا را در برابر خواسته های پان ترکی آن در پشتیبانی از جمهوری آذربایجان در کشمکش ارمنستان قرار دهد و دشواری تصمیم گیری را نشان دهد. ترکیه در برابر این وضعیت دشوار ترجیح داد تا بر منافع خود، یعنی سیاست پیوستن به اتحادیه اروپا تاکید گذارد تا گرایشات ایدئولوژیک پان ترکی همین مساله انتقادی را نیز حداقل در میان محافل پان ترکی در باکو و خود ترکیه برانگیخت که چرا آنکارا بر خلاف گرایشات ایدئولوژیک خود باکو را در برابر ارمنستان تنها گذاشت و تلاش عمده ای برای بازپس گیری قره باغ به عمل نیاورد.

رویهم رفته ترجمه این کتاب کمک زیادی به مطالعات مربوط به ترکیه معاصر در ایران می کند و در فهم تحولات سیاسی، اجتماعی ترکیه و پیچیدگی های جهت گیری سیاست خارجی این کشور برای پژوهشگران و دانشجویان موثر خواهد بود.

حمید احمدی

بهمن ۱۳۸۲

پیشگفتار

روابط میان دینداران و سکولارها در جامعهٔ ترکیه از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی و اعلام جمهوری ترکیه در سال ۱۹۲۳ تا به امروز دستخوش دگرگونیها و فرازونشیبهای گوناگون بوده است. این روابط علی‌رغم حاکمیت بی چون‌وچرای نهاد ارتش که آن را به «دولت در اعماق» نیز توصیف می کنند و نیز به‌رغم آنکه هرگاه روابط مزبور در اثر تحولات زیرساختهای اجتماعی ترکیه به‌سود دینداران حرکت کرده، ارتش ترکیه بی درنگ حوزهٔ قدرت را از طریق «کودتا» به‌دست می گیرد تا موازنهٔ یکطرفهٔ حاکم بر این کشور پایدار بماند، همچنان و در آستانهٔ ورود به هزارهٔ سوم، شکل مطلوب و پایداری به خود نگرفته است. دولت سکولار ترکیه با بهره گیری از قدرت وثروت «سکولاریسم» را از بالا به تمامی سطوح و شئون زندگی مردم تزریق می کند، به آن امید که این جامعه با میراث کهن و سنتهای دینی خود وداع کرده و خود را برای ورود به جهان دیگران و انضمام به اتحاد اروپا آماده کند. اما پاسخ بدنهٔ اجتماعی ترکیه به این فشارها، پایبندیهای آشکار و پنهان به میراث و سنتهای ریشه‌دار خود

همراه با پذیرش داده‌ها و پیشرفتهای عصر مدرن بوده است. شاید به همین دلیل باشد که ناظران و پژوهشگران امور ترکیه نام «جمهوری سرگردان» را برای نظام سیاسی این کشور برگزیدند.

مطابق یکی از پژوهشهای تاریخ سیاسی ترکیه، این کشور از سال ۱۹۲۳ یعنی سال فروپاشی امپراتوری عثمانی و اعلام نظام جمهوری تا سالهای پایانی هزارهٔ دوّم میلادی، حدود ۴۰ درصد از عمر سیاسی خود را در حالت فوق‌العاده همراه با انحلال نهادهای رسمی و احزاب سیاسی این کشور سپری کرده است. در این میان فقط سه کودتا در سالهای ۱۹۶۰، ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ در این کشور از سوی نظامیان این کشور به‌وقوع پیوسته است. همچنین ترکیه طی سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۸۷ و در مراحل گوناگون با اعلام وضعیت فوق‌العاده اداره شده که مجموع دورهٔ زمانی حالت فوق‌العاده در این کشور به ۲۵ سال و ۹ ماه و ۱۸ روز می‌رسد. این وضعیت نشان می‌دهد شکافهای عمیقی میان ساختهای سیاسی و بدنهٔ اجتماعی این کشور به‌وجود آمده که تدابیر اتخاذ شده تاکنون نتوانسته است این شکاف را پر کند. در علّت‌یابی این وضعیت تردیدی وجود ندارد که بافت دینی و سنتی بخشهای وسیعی از جامعهٔ ترکیه همراه با وجود احزاب و گرایشهای قدرتمند اسلامگرا و عدم یافتن راه‌حل برای رابطه «دین و سیاست» در این کشور از جمله عوامل پیدایش و عمیق‌تر شدن شکاف دولت و ملّت بوده است.

در سال ۱۹۹۶ تحول شگفت‌انگیزی در ترکیه به‌وقوع پیوست. حزب اسلامگرای رفاه با پیروزی قاطع در انتخابات پارلمانی این کشور

قدرت را در دست گرفت. اما دورهٔ زمامداری نجم‌الدین اربکان نخست وزیر و رهبر حزب رفاه فقط یکسال آنهم به صورت دولت ائتلافی با خانم تانسو چیللر رهبر حزب راه مستقیم بود. نظامیان نتوانستند این دولت را تحمل کنند. «شورایعالی امنیت ملّی» ترکیه یعنی بالاترین نهاد «دولت در اعماق» یا «دولت پنهان» با صدها شیوه از رژهٔ تانکها در خیابانها تا صدور هشدار رسمی به دولت اربکان خواهان کناره گیری اسلامگرایان از حوزهٔ قدرت شد. نظامیان این کشور قادر نبودند تجربهٔ کودتاهای دهه‌های پیشین را تکرار کنند، چرا که درخواست عضویت ترکیه در اتحاد اروپا با روشهایی از این دست سازگار نیست. از این رو ارتش تصمیم گرفت با همکاری احزاب سکولار دولت ائتلافی اربکان را با یک ترفند سیاسی که ناظران آن را «کودتای کاخ ریاست جمهوری» نامیدند از کار برکنار کند.

با این مقدمهٔ کوتاه آشکار می گردد که موقعیت اجتماعی اسلامگرایان در ترکیه فراتر از توان نظامیان و نهادهای پنهان در این کشور بوده است، اما یکی از لوازم دموکراسی دستیابی و واگذاری قدرت به روش مسالمت‌آمیز و دموکراتیک است و حزب رفاه با تجربهٔ طولانی رهبر آن نجم‌الدین اربکان از دورهٔ حزب نظام ملی (۱۹۷۰) حزب سلامت ملی (۱۹۷۲) حزب رفاه (۱۹۸۳) و حزب فضیلت (۱۹۹۷) تصمیم داشته و دارد که بازی دموکراسی را تا آخر پیش ببرد. اما تجربهٔ حزب رفاه در قدرت سیاسی ترکیه چالش بزرگ و بلندمدت دیگری به نام روابط دینداران و سکولارها و ابعاد گوناگون آن را با توجه به تجربهٔ طولانی

جامعهٔ ترکیه یکبار دیگر پیش روی جوامع مشابه و روشنفکران مسلمان در کشورهای اسلامی قرار می دهد.

کتاب حاضر به تبیین ابعاد گوناگون این چالش و چگونگی رویارویی اسلامگرایان ترکیه با این پدیده می پردازد. هنگامی که بحث از چالش دینداران و سکولارها به میان می آید، بی تردید موضوعاتی از قبیل رابطهٔ «دین و سیاست» و «روابط خارجی» کشورهای دستخوش این چالش نیز به بحث کشیده می شود. اثر حاضر می کوشد در همین موضوعات به پرسشهای گوناگون علاقه مندان به مطالعهٔ تجربهٔ ترکیه پاسخ دهد.

مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه با انتشار این اثر امیدوار است گامی هر چند کوچک در راه شناسایی و شناساندن مدلها و سبکهای گوناگون نظامهای سیاسی کشورهای پیرامون ایران و نقش آن در حوزهٔ غنی سازی پژوهشهای دینی ـ سیاسی معاصر بردارد.

سیدحسین موسوی

تهران ـ پاییز ۱۳۸۲

مقدمه

راه فهم ترکیه

شاید یکی از شرایط برقراری ارتباط و تعامل با دیگران، دستیابی به فهم واقعی از آنهاست. اگر شعار «دشمن خود را بشناس» یکی از محورهای کشمکش اعراب با اسراییل بوده، آگاهی و فهم درست کشوری که بیش از چهار قرن سرنوشت مشترک با ما داشت، بسیار طبیعی می نماید. ترکیه، کشوری که برای سالیان دراز در قالب امپراتوری عثمانی، دیدگاه و سرنوشت مشترکی با ما داشت، در دهۀ ۲۰ قرن گذشته دستخوش تحولاتی شد که تا امروز این کشور را در معرض گزینه های وسوسه انگیز داخلی و خارجی قرار داده است. اگر هر ملتی در انتخاب گزینه های مورد علاقه اش آزاد باشد، در مقابل هیچ کشور و هیچ جامعه ای نمی تواند، همسایگان خود را انتخاب کند. اگر استعمار پس از جنگ جهانی اول موفق شد تخم اختلاف و خصومت را بین جهان عرب و اسلام و ترکیه بپاشد، تداوم تبرئۀ خویشتن چه در جامعۀ ترکیه و چه در جوامع پیرامونی بسیار خطاآلود خواهد بود، زیرا یکی از مسئولیتهای بزرگ ما این است

که راه پیوستگی و ارتباط فیمابین را به دور از عواطف و خاطرات گذشته پیدا کنیم.

جهان امروز دستخوش تغییرات شگرفی شده است. کشمکشهای امروز، هر چند کوچک و محدود دیگر نمی تواند ناخودآگاه و به لحاظ زمانی کوتاه مدت و به لحاظ انگیزه ها، مشخص باشند. موضوع روابط میان کشورها در عصر جهانی شدن و تکنولوژی برتر و بهم پیوستگی منافع و گستردگی قلمرو آن، بسیار پیچیده تر از گذشته شده است.

در اینجا می توان به طور مشخص تفاوت موجود میان جهان اسلام و عرب و از جمله ترکیه از یک سو و کشورهای پیشرفته از سوی دیگر ملاحظه کرد؛ یعنی تفاوت در تصمیمات آنی و سرپایی و تصمیمات متکی بر سازوکارهای جمعی.

گفته می شود یکی از عوامل ناکامی ترکیه در محیط پیرامونی خود پس از فروپاشی اتحادجماهیرشوروی سابق و پایان یافتن جنگ سرد این بود که این کشور از داشتن سازوکار فهم ضروری قلمروهای وسیعی که به صورت ناگهانی آسیای میانه و قفقاز و بالکان و خاورمیانه را در بر گرفت محروم بود، زیرا آگاهی ترکیه از جهان خارج در طول نیم قرن گذشته به صورت نهادینه شده در قلمرو رویارویی اردوگاه غرب سرمایه داری با اردوگاه شرق سوسیالیستی محدود مانده بود، اما فروپاشی اردوگاه کمونیسم و اتحادجماهیرشوروی رخدادی بود که از منظر ترکیه از وجود یک قلمرو تحول پذیر از یک سو و بازتولید مشکلات خفته و تهدید کنندهٔ حوزهٔ منافع ترکیه (نظیر موضوع ارمنستان و بحران کُردها و وقوع جنگ

بوسنی و هرزگوین و شروع مذاکرات اعراب و اسراییل در مادرید) از سوی دیگر پرده برداشت.

از دیدگاه بسیاری از پژوهشگران ترکیه در برابر این حجم از تحولات نوین که در پیوند با حوزهٔ امنیت ملّی این کشور قرار داشت، از فهم و هضم این تحولات و از تدوین راهبردی روشن و دقیق برای رویارویی با چالشهای پیش رو عاجز ماند. این مسئله می تواند، چالش مربوط به فهم دیگران و پرسشها و ابهامات موجود در این زمینه را به خطر بزرگ تبدیل کند.

با توجه به اینهمه عوامل و ویژگیهای مشترک میان ترکیه و محیطهای پیرامونی، چگونه می توان تداوم شکافها و بحرانهای فیمابین را که ممکن است به خصومت غیرقابل حل پیش برود، توجیه کرد؟

به راستی چه عواملی موجب شد کشور ترکیه، اولین و تنها کشور اسلامی باشد که برای سالیان دراز از جمله کشورهایی باشد که به محض اعلام موجودیت اسراییل، آن را به رسمیت بشناسد؟ و نیز چه عواملی موجب شد این کشور طی دهه های پنجاه و شصت میلادی در همهٔ محافل جهانی در صف کشورهای مخالف جنبشهای رهایی بخش منطقه ای قرار گیرد؟ و بالاخره چه عواملی کمک کرد تا همکاری کنونی ترکیه و اسراییل به سطح بی سابقه ای از هماهنگی و همکاری برسد؟

در مقابل آیا حق نداریم این پرسش را مطرح کنیم که در گذشته چه عواملی به وجود آمد تا ترکیه در برخی ایستگاهها در کنار مسایل منطقه ای قرار گیرد. تا آنجا که روابط خود با اسراییل را در دهۀ ۸۰ به سطح

پایین کاهش دهد و در مقابل روابط خود را با جهان عرب تقویت کند؟

در آغاز این مقدمه به این نکته اشاره کردیم که گام نخستین فهم دیگران آگاهی از وضعیت آنهاست. در خارج از چارچوب معرفت که روندی پیوسته بِه شمار می رود، نه فهم تُرکها ممکن است و نه فهم دیگران. البته عکس این مسئله نیز صحت دارد، تُرکها نیز محیط پیرامونی خود را نمی شناسند. هنگامی که طرف مقابل خود را می شناسیم در این صورت خواهیم فهمید که از او چه می خواهیم. اگر دوستی می خواهیم باید پایه های آن را پی ریزی کنیم و اگر خصومت می خواهیم باید دلایل آن را جست و جو کنیم.

مشکل بزرگ ما در خاورمیانه و جهان عرب و جهان اسلام این است که بدون فهم طرف مقابل به عرصهٔ رویارویی با آن گام می نهیم. رویارویی ما با اسراییل روی همین اصل بنا شده بود. به همین دلیل نتیجه، شکستهای پیاپی بود. راه تعامل با ترکیه در شرایط کنونی نیز مطابق گذشته پیش می رود. درست به همین دلیل تحولات و رخدادهای نوین را با نگاهی سرشار از نشانه های شگفتی دریافت می کنیم.

ورودیهای فهم ترکیه

ترکیه نیز مانند دیگر کشورها و جوامع بشری از ویژگیهای تاریخی، جغرافیایی، اقلیتی، اجتماعی و ایدئولوژیک برخوردار است. فهم این ویژگیها می تواند راه فهم جامعهٔ ترکیه و رویکردهای داخلی و خارجی آن را هموار کند.

۱. دستیابی به فهم درست از رویکرد نظام سیاسی ترکیه در داخل و خارج از طریق آگاهی از شرایط تاریخی تأسیس جمهوری ترکیه در سال ۱۹۲۳ ممکن است. امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۱۸ فرو پاشید. این فروپاشی نزدیک بود بخشهای باقیماندهٔ آناتولی ترکیه را در موافقتنامهٔ سیور (۱۹۲۰) در کام خود فرو ببرد: کشوری برای ارمنی ها در شرق ترکیه، خودمختاری برای کُردها در جنوب شرقی ترکیه و تقسیم جنوب و غَرب ترکیه به سود کشورهای یونان، فرانسه، انگلستان و ایتالیا. تنها سرزمین کوچکی در میانه آناتولی و شمال آن برای تُرکها باقی می ماند. باز تعیین مرزهای ترکیه به صورت کنونی اش در اجلاس لوزان در سال ۱۹۲۳ در واقع روحی بود که در کالبد بی جان ترکیه دمیده شد؛ فرصتی بود که نمی توانست در طول تاریخ با سهولت تکرار شود. ازاین رو ترکها می کوشند با چنگ و دندان از وحدت ارضی خود در برابر همهٔ مخاطرات پاسداری کنند.

۲. رقابت تاریخی و سنتی میان ترکیه و روسیهٔ تزاری یکی دیگر از موضوعات بسیار مهم است، زیرا موافقتنامهٔ سیور که با اغلب کشورهای همسایهٔ ترکیه ارتباط داشت سلسله نگرانیهایی را در تُرکها ایجاد کرد که تا مدتها دغدغهٔ اصلی این کشور را تحت عنوان «محیط خصم پیرامونی» تشکیل می داد. این دغدغه نقش مهمی در شکل گیری نگاه امنیتی ـ نظامی نسبت به شعاع پیرامونی مستقیم یعنی در شمال عراق و قبرس و دریای اژه و به طور کلی منطقهٔ قفقاز ایفا کرد. درک این نگرانی ترکها می تواند سلوک سیاسی ترکیه را در مراحل و مناطق گوناگون توجیه کند.

۳. ترکیه پس از جنگ جهانی دوم و در ادامهٔ سلسله نگرانیهای امنیتی خود از روسیه، اتحادشوروی سابق و به‌طور کلی کمونیسم ترجیح داد خود را در آغوش پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و عضویت آن قرار دهد. سلوک ترکیه از این دوران تا جنگ دوم خلیج [فارس] (۱۹۹۱) در چارچوب همین عضویت قابل تفسیر است.

۴.ترکیه پس از دوران جنگ سرد و فروپاشی اتحادجماهیرشوروی به‌عنوان عضو اصلی پیمان ناتو باقی ماند، اما اینبار در چارچوب استراتژی رویارویی ایالات متحده امریکا با رقیب و خصم منطقه‌ای یعنی ایران و جنبشهای اسلامی در درجهٔ اول و مقابله با نفوذ روسیه در قفقاز، آسیای میانه و بالکان در درجهٔ دوم و در پاره‌ای احتمالات در برابر اتحاد اروپا.

۵. جامعهٔ ترکیه به لحاظ نژادی و مذهبی موزاییکی از چندگانگی اجتماعی است. یک سوم از جمعیت این کشور را (۲۰ـ۱۸ میلیون) علویان تشکیل می دهند. بقیه سنی مذهب هستند و یک پنجم این کشور (۱۲ـ ۱۰ میلیون) از کُردها تشکیل شده است. اقلیت عرب، ترک، اوزی، پوشتاگ، ارمنی، یونانی و یهودی نیز ازدیگر لایه‌های اجتماعی این کشور محسوب می‌شوند. اختلافات مذهبی همچون اختلافات نژادی بعضاً ماهیتی خونین دارد. فهم درست این بافت متناقض داخلی راه فهم بسیاری از رویکردهای داخلی و خارجی ترکیه را هموار می کند.

۶. روند معکوس فروپاشی امپراتوری عثمانی که در شکل اعلام جمهوری تجلی کرد با روند معکوس در حوزهٔ ایدئولوژیک این امپراتوری همراه بود: سکولاریسم و نه دین پایهٔ اصلی نظام ملی گرای این کشور شد. یک نسل به صورت همه جانبه در آغوش سکولاریسم پرورش یافت. حتی یک طایفه (علویان) به صورت کلی با سکولاریسم پیوند خورد تا راه بازگشت به دوران ستمدیدگی (قرن شانزدهم) به وسیله نظام اسلامی سنی مذهب ناممکن گردد. تنوع ایدئولوژیک سکولار، دینی و مذهبی سنی ـعلوی جنبه های فراوانی از سلوک نظام سیاسی را در داخل و خارج هدایت می کند.

۷. سکولاریسم در سایهٔ عدم نضج مراحل تاریخی ترکیه در دههٔ ۳۰ و ۴۰ میلادی از قرن پیشین، این کشور را دستخوش تناقضات فراوانی کرد. در نتیجه و به صورت طبیعی ترکیه که از ایدئولوژی اسلامی در طول هفت قرن سیراب شده بود، نتوانست در صحنه های منطقه ای و بین المللی حضور مؤثر و تعیین کننده داشته باشد. ازاین رو سکولاریسم پس از گذشت حدود ۷۰ سال آزمون اجرایی و علی رغم وجود موانع قانونی فراوان، نتوانست در برابر رشد گرایشهای اسلامی مقاومت کند. حتی در سال ۱۹۹۶ یک اسلام گرا به قدرت رسید. سکولاریسم و اسلام دو گزینه ای هستند که در قرن جدید به گونه ای آشکار و در میان بدنهٔ سیاسی و بدنهٔ اجتماعی کشور ترکیه در حال چالش با یکدیگر بسر می برند.

۸. نظام سیاسی ترکیه در پیروی از الگوی سکولاریسم، روش دموکراسی را پس از پایان جنگ جهانی دوم و به طور مشخص در سال ۱۹۴۵ تجربه کرد. اما واقعیت نشان می دهد که دموکراسی ترکیه از کودتای ۱۹۶۰ به بعد به یک نماد تبدیل شد و نهاد نظامی به عنوان تصمیم گیرندهٔ اصلی در حوزه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بویژه در حوزهٔ سیاست خارجی شناخته شد. این قدرت از طریق آیینامهٔ داخلی ارتش که به نظامیان اجازه می دهد در صورت وقوع خطر برای جمهوری و نظام آتاترکیسم وارد عمل شوند و نیز از طریق شورایعالی امنیت ملی که در نسخه های متعدد قانون اساسی این کشور از سال ۱۹۶۱ به بعد تصریح شده به نظامیان واگذار شده است. دولتها چه چپگرا و چه راستگرا و چه اسلامی دستخوش تغییر و جابجایی می شوند، اما خط اصلی نظام سیاسی در داخل و خارج تغییرپذیر نیست. دستیابی به درک درستی از نقش ارتش در زندگی سیاسی جامعهٔ ترکیه کلید بسیار مهمی برای فهم سلوک این کشور محسوب می شود.

۹. ترکیه در پیروی از الگوی سکولاریسم همچنین امیدوار بوده و هست که به عنوان بخشی از منظومهٔ تمدن اروپا شناخته شود. اگر چه اروپاییها آشکارا و به دلایل دینی، تمدنی و فرهنگی مخالفت خود را با عضویت ترکیه در اتحاد اروپا اعلام کرده اند، نظام ترکیه ادامهٔ تلاش برای عضویت در منظومهٔ اروپا و زنده نگهداشتن امید به تحقق این آرمان را عامل مهمی در دفاع از گزینهٔ سکولار و غربگرایی خود و نیز عامل مهمی در جلوگیری از فروپاشی این الگو در داخل می داند.

۱۰. سکولاریسم و دموکراسی و آزادیهای عمومی علی رغم همهٔ اشکالات آن در عرصهٔ اجراء ترکیه را در مقایسه با دیگر کشورهای جهان سوم به سوی سازگاری با فضای مدرنیسم و پیشرفت جهانی سوق داد. به نظر نمی رسد که ترکها ـ چه سکولار و چه اسلامگرا ـ تمایلی به دست برداشتن از این دستاوردها داشته باشند.

چگونه می توان به ترکیه رسید؟

راههای ورود به حوزهٔ ترکیه از چند طریق ممکن است:

۱. راه معرفتی. ما در خاورمیانه به گونه ای با ترکیه تعامل می کنیم که قبلاً و در حال حاضر با اسراییل تعامل کرده و می کنیم: در انتظار ورود آنها از شرق بودیم. آنها از غرب وارد شدند. به طور کلی با کشورهای پیرامونی خود به گونه ای برخورد می کنیم که یک نظام سیاسی با پروژه های توسعه بدون داده ها و آمار دقیق برخورد می کند. در نتیجه هیچ چیز به عنوان نتیجه حاصل نمی شود.

مشکل ما در برخورد با دیگران بیش و پیش از هر چیز جنبهٔ تمدنی دارد. از ترکیه و دیگر کشورهای محیط پیرامونی خود اطلاعات محدودی داریم منظور ما از اطلاعات، برخورداری از معرفت درست و واقعی است نه داده های بیرونی شبیه به برداشتهای یک جهانگرد یا گزارش خبرگزاریها.

معرفت سطوح گوناگون دارد: از توجه و مستندسازی شروع می شود، از بحث و تحلیل گذر می کند و به نتیجه گیریهای هدایت گرانه و مؤثر در روند تصمیم سازیها منتهی می شود. همهٔ این تلاشها از طریق

مراکز مطالعاتی مستقل و نهادهای وابسته به دانشگاهها به نتیجه می رسد. بدون معرفت بافت اجتماعی، مذاهب، نژادها و سازمانهای مدنی یک جامعه و حساسیتها و رویکردها و سازوکارهای آن در مناسبات داخلی و عوامل ارتباطات بین‌المللی و کانونهای قدرت و ضعف آن در عرصهٔ اقتصادی شناخت جامعهٔ ترکیه ممکن نیست و در نتیجه نمی توان چگونگی تعامل و حتی رویارویی با این کشور را مشخص کرد. مشکل ما فرهنگی است که در سازوکارهای منتهی به معرفت نهفته است و نیز این مشکل ساختاری است که در سازوکارها مربوط به تصمیم گیری و ارتباط آن با دموکراسی و حقوق بشر نهفته است.

۲. تعیین راههای ادامهٔ ارتباط با ترکیه. به استثنای پاره‌ای سفرهای محدود رسمی به‌نظر می رسد ابتکار عمل مربوط به ارتباط با ترکیه در حد صفر است و این وضعیت به‌صورت متقابل ملاحظه می شود. دیدارهای دوجانبه عمدتاً در چارچوب سازمانهای بین‌المللی (سازمان ملل و سازمان کنفرانس اسلامی) صورت می گیرد. به‌جز این می توان گفت که هیچ ارتباط طبیعی میان جهان عرب و جامعهٔ ترکیه وجود ندارد.

تصویر ارتباط طرفین هنگامی تیره می شود که بدانیم ارتباط میان نهادهای مدنی دو طرف یعنی روابط دانشگاهی، مراکز مطالعاتی، رسانه های گروهی، سندیکاها، جمعیتهای زنان، اتاقهای بازرگانی، باشگاههای ورزشی، اتحادیه های نویسندگان، هنرمندان سینما و نقاشی... درحد ناچیزی قرار دارد.

در زیر سایهٔ ناآرامیهای سیاسی موجود میان نظامهای سیاسی،

برقراری ارتباط میان نهادهای مدنی یاد شده به دلیل برخورداری این نهادها از قدرت خارج از نظارت حکومت، ضرورتی اجتناب ناپذیر برای تبادل به شمار می رود. این رابطه می تواند چارچوب فعالی برای تأسیس روابط متکی بر همکاری درازمدت دو طرف ایجاد کند.

۳. تعیین حوزهٔ منافع و عوامل جذب. جهان امروز تحت تأثیر ارزشهای مربوط به حوزهٔ قدرت و منافع قرار دارد، نه آرزوها و دیدگاههای خیالپردازانه. در حالی که ما شاهد شکل گیری اتحادیه ها و اردوگاههای اقتصادی و سیاسی بین نیروهای متنوع مذهبی، نژادی و دینی و به دور از عوامل تفرقه هستیم، روابط بازرگانی بین ترکیه و جهان عرب علی رغم وجود عوامل مشترک جغرافیایی و تاریخی پایین تر از حد معمول قرار دارد. این نکته بویژه پس از جنگ دوم خلیج فارس ملاحظه می شود . چشم انداز این مناسبات در صورت حذف مواد نفتی و گاز طبیعی از بستر این رابطه از خوش بینی کمتری برخوردار است.

جهان عرب به دلیل برخورداری از مواد انرژی و بازار مصرف برای ترکیه یک نیاز محسوب می شود. ترکیه نیز به لحاظ فرآورده های صنعتی، منابع آبی برای جهان عرب یک نیاز به شمار می رود. اما ما نیازمند آنیم که عوامل جذب کنندهٔ خود را بیش از پیش آشکار کنیم تا جامعهٔ ترکیه به این نتیجه برسد که می تواند از جهان عرب بهره های فراوانی در همهٔ عرصه ها ببرد. این اصل و ضرورت در مورد ترکیه نیز صدق می کند. نشانه گذاری روی انرژیهای خفتهٔ دو طرف و آشکار کردن عوامل متقابل جذب و تعیین سازوکار همکاری دوجانبه برای نزدیکی دو طرف از حد

یک ضرورت فراتر رفته است.

۴. **همبستگی اعراب.** ترکیه از شکافهای موجود در جهان عرب و خاورمیانه بهره می‌برد. در واقع آنکارا بیش از هر چیز از موضع واحد اعراب در قبال تحولات و رویدادهایی که خود یک طرف آن باشد، وحشت دارد.

اگر چه پاره‌ای از کشورهای عربی (به طور مشخص سوریه) آگاهی کاملی از این نکته دارد و تلاشهای وسیع و موفقی در این زمینه و در چارچوب اتحادیهٔ عرب به کار برد، اختلافات سیاسی بین کشورهای عربی همچنان تأثیر منفی خود را بر قدرت بازدارندهٔ عرب در قبال ترکیه برجای می گذارد. و این چیزی است که به ترکیه امکان داده است در روابط خود با اسراییل بی‌باکانه عمل کند؛ شمال عراق را به جولانگاه خود تبدیل کند و سوریه را در معرض تهدید قرار دهد.

****

جهان عرب و اعراب هیچ گاه دشمن ترکیه نبوده‌اند. ترکیه نیز اسراییل دوم نیست. ما به شناخت یکدیگر نیازمندیم. تفاهم، همکاری و تکامل بدون آگاهی از وضعیت یکدیگر ممکن نیست.

مسئولیت یافتن بهترین راه تحقق این آرزوها بر دوش همگان قرار دارد. البته این راه بسیار طولانی و طاقت فرساست، اما حداقل باید گام اول را برداریم تا بتوانیم به مقصد برسیم و باید برسیم.

محمد نورالدین

بیروت

فصل اول

تجربه‌ها و چالش‌ها

۱

آتاترکیسم و اروپا پس از ۷۵ سال اعلام جمهوری

در سال ۱۳۵۷ سربازان ترک عثمانی به فرماندهی سلیمان پاشا بزرگترین فرزند اورخان وارد سرزمین جزیرهٔ گالیبولی[1] شدند بدینترتیب مرحلهٔ جدیدی آغاز شد که آثار آن تحت عنوان مناسبات ترکیه و اروپا هنوز و علی رغم گذشت بیش از ۶ قرن از این حادثه و فروپاشی امپراتوری عثمانی پس از جنگ جهانی اول، برجای مانده است.

تُرکها برای نخستین بار بود که اراضی قارهٔ اروپا را به تصرف خود در می آوردند. توسعهٔ سرزمینی پس از این حادثه بیش از یک قرن تداوم یافت، اما وحشت اروپاییان ازاین کشورگشایی ترکیه به اندازهٔ تصرف قسطنطنیه درسال ۱۴۵۳، برانگیخته نشد.

پیش از اشغال قسطنطنیه، توسعه طلبیهای تُرکها از حد حملات پیوستهٔ جغرافیایی فراتر نرفت. اما با سقوط قسطنطنیه ناقوس خطر به صدا درآمد و احساسات دینی برانگیخته شد و مطالبات اروپاییان برای به راه

انداختن جنگهای جدید صلیبی افزایش یافت. با این تحول داستان ترکیه و ترکها با اروپا و اروپاییان آغاز شد.

اروپا پیش از سال ۱۴۵۳ صرفاً یک اصطلاح جغرافیایی بود، اما با فتح قسطنطنیه از سوی ترکها (در اینجا ضروری است بگوییم مسلمانان) قارهٔ اروپا به یک اصطلاح سیاسی، حوزهٔ تمدنی، فرهنگی و دینی تبدیل شد. جان فرانسوا دینو وزیر سابق فرانسه در کتاب خود تحت عنوان **آنچه بدان ایمان دارم** که در سال ۱۹۹۴ منتشر شد می نویسد: «علی رغم گذشت ۵۴۱ سال، ورود ترکیه و ترکها به همراه اسلام به اروپا و تسلط آنها بر استامبول تا دروازه های وین و نیز تسلط آنها بر امپراتوری رومانی شرق و مرکز کلیسای ارتدکس چیزی است که هنوز در درون ما هضم نشده و قابل قبول نیست»[۲]

۱. درک اروپاییان در دورهٔ عثمانی

خطر ترکیه و اسلام در مرحله ای سایهٔ خود را در اروپا گستراند که جنگهای صلیبی آخرین مراحل پایانی خود را می گذراند. پیامدهای خونین این جنگها در تقویت احساسات خصومت آمیز میان شرق و غرب در مرحلهٔ ورود پیشاهنگان ترکیه به جزیرهٔ بالکان هنوز پاک نشده بود. بنابراین درک اول متقابل جامعهٔ ترک و جوامع اروپایی ادامهٔ طبیعی درک پیشین بود: اسلام در برابر مسیحیت. این درک دینی همهٔ مراحل اروپایی را در تاریخ ترکیه تحت تأثیر قرار داد، زیرا جنگهای عثمانی در اروپا در

واقع جنگهای صلیبی معکوس به شمار می‌آمد. اما اروپا که از شکستهای سخت جنگ با شرق اسلامی فرسوده شده بود نتوانست در برابر پیشرویهای ترکیهٔ اسلامی که با محاصرهٔ وین در سال ۱۶۸۳ به اوج خود رسید مقاومت کند.

تاریخ از آنزمان تا به امروز و طی دهه ها و قرنها چیزی را بر دوش دارد که اروپا نتوانست از آن گذر کند و یا آن را به گور بسپارد. پاپ ژان پل دوم در سال ۱۹۸۳ در میدان وین و در برابر دهها هزار تماشاچی خاطرهٔ دلاوریهای قهرمانان مدافع وین را در سیصدمین سالگرد عقب راندن ترکها از دروازه های این شهر زنده کرد.

اروپا در آنزمان نه وحدت نژادی داشت و نه وحدت زبانی و دینی. این وضعیت تاکنون ادامه دارد، اما این ویژگی مانع از آن نشد که اروپا گروههای متنوع نژادی و زبانی را به‌عنوان مهاجر از قبیل بلغارها، مجارها و فنلاندیها بپذیرد. هنگامی که ترکها قدم در این قاره گذاشتند با مخالفت قاطعانه مواجه شدند. ازاین‌رو جبهه ها و پیمانهایی شکل گرفت تا در مقابل نفوذ تُرکها واکنش نشان دهند (این قاعده پیمانهای سیاسی و نظامی ترکیه با برخی طرفهای اروپایی علیه دیگر طرفها را استثنا نمی کند. به‌عنوان نمونه می توان به پیمانهای ترکیه با انگلیسیها و هلندیها علیه خاندان هاپسبورگ و پشتیبانی تُرکها از پروتستانها علیه کاتولیکها در قرنهای ۱۶ و ۱۷ اشاره کرد).

تفاوت بین بلغارها و مجارها و فنلاندیها با تُرکها این بود که دستهٔ

اول پیش از ورود به اروپا مسیحی بودند، درحالی که تُرکها هنگام ورود به اروپا مسلمان بودند. بنابراین آنچه در زمینهٔ درآمیختگی بلغارها، مجارها و فنلاندیها با اروپاییان آسان می نمود برای پذیرش تُرکها به عنوان بخشی از جامعهٔ اروپا ناممکن بود، زیرا درک واقعی اروپاییان در این زمینه جنبهٔ تاریخی ـ تمدنی داشت که روی عامل دینی استوار بود. البته دو مسئله در جاافتادگی نقش عامل دینی در مناسبات اروپا و تُرکها نقش مهمی ایفا کرد:

نکتهٔ اول. دیدگاه روشنفکران اروپایی نسبت به اسلام. مسیحیان اروپا به اسلام به دیدهٔ عامل دینی رقیب می نگریستند که می تواند برای هویت مسیحی اروپا مخاطره‌آمیز باشد. ازاین رو اروپاییان به گونه ای خستگی ناپذیر تلاش کردند تا مسلمانان را از اندلس اخراج کنند. هنگامی که تُرکها قدم به اروپا گذاشتند، روحیهٔ رویارویی به همان صورت قبلی اش در اروپاییان باقی مانده بود. البته اندیشمندان اروپایی در زمینهٔ تقویت این روحیه تأثیرگذار بودند. مثلاً ولتر انقلاب فرانسه، پیامبر گرامی اسلام (ص) را به لحاظ دینی متعصب و مستبد توصیف می کند و مارتن لوتر اصلاح طلب معروف اروپا اسلام را جنبش طرفدار خشونت و مخالف مسیحیت و دیانتی مخالف عقل و منطق می داند. همچنین آرنس اینان اسلام را غیرقابل انسجام با علم و مسلمانان را بسته ذهن و غیرآماده برای فهم مسایل می داند. چارلز الیوت نیز با آنان که معتقدند اسلام با پیشرفت و تمدن مخالف است، ابراز همدردی می کند.

نکتهٔ دوم. رفتار تُرکها در شکل گیری تصویر یاد شده از اسلام نقش مؤثری داشت. تُرکهای عثمانی از آغاز تا مراحل پایانی تاریخ خود پیش از آنکه به‌عنوان تُرک عثمانی رفتار کنند به نمایندگی از اسلام رفتار می کردند. فتوحات آنها به‌طور مستقیم کشورهای مسیحی اروپا را در برگرفت. البته ما منابع تاریخی ویژه‌ای در اختیار نداریم که نشان دهد سلسلهٔ عثمانیها با سلسلهٔ امویان و عباسیان و ممالیک در تأسیس دولتی به‌نام اسلام متفاوت بوده‌اند. در نتیجه می توان گفت دولت عثمانی بازتابی از حاکمیت ارادهٔ خاندان قدرتمند بوده است. همچنین می توان گفت که خاندان حاکم می توانست عرب تبار، قفقازی و کردی باشد. البته در دورهٔ عثمانیها احساسات ترکی (و به زبان امروز احساس ناسیونالیستی) حتی در میان نخبگان نیز وجود نداشت. حتی آداب و رسوم ترکها در این مرحله جنبهٔ فولکلور داشت.[۳] آمیختگی ترکها و اسلام آنچنان بالا بود که اروپاییان در مورد کسانی که از میان خود به اسلام می گرویدند می گفتند که او «تُرک» به معنای مسلمان شده است. در واقع دو واژهٔ ترک و مسلمان از نگاه اروپاییان معنای یکسانی داشت. تا آنجا که در آنزمان امکان اطلاق ترکیب «عرب مسیحی» وجود داشت، اما اطلاق واژهٔ «تُرک مسیحی» ناممکن بود، زیرا تُرک و مسیحیت غیرقابل جمع بودند. در مقابل، این تصویر منفی از ترکها نقش مهمی در تشکیل تاریخ مدرن اروپا ایفا کرد. لورد آکتون می گوید: تاریخ مدرن اروپا تحت فشار فتوحات عثمانیها شکل گرفت. یعنی عامل چالش و اقبال در وضعیت مورد مطالعهٔ ما پایهٔ

اصلی هویت مشترک اروپایی محسوب می شد. شکل گیری این هویت بدون توجه به چالشی به نام ترکیهٔ عثمانی ناممکن بود. از سوی دیگر باید به این نکته توجه کرد که بخش اعظم پیمانهای اروپایی رویکردی ضد عثمانی داشت؛ دشمن مشترکی که به شکل گیری هویت جدید متکی بر عامل دینی در اروپا کمک کرد.

آمیخته شدن هویت اروپا به هویت دینی مسیحی در واقع واکنشی به آمیخته شدن هویت تُرکها با هویت اسلامی بود. اروپا از زمان فتح قسطنطنیه هویت خود را بر دوش گرفت و علی رغم عقب نشینی تدریجی ترکها از اروپا و محدود شدن بخش اروپایی ترکیهٔ امروز در سرزمینی به مساحت ۳/۴ درصد از مساحت کل ترکیه و ۰/۰۰۲۳ درصد از کل مساحت اروپا، سایهٔ عِامل ترکی همچنین روح اروپا را آزار می دهد.[۴]

۲. جمهوری آتاترک؛ آتاترکیسم و اروپا

موافقتنامهٔ ۲۳ ژوییهٔ ۱۹۲۳ در واقع تاریخ ولادت دوم ترکیه پس از ولادت نخستین (۱۲۹۹) محسوب می‌شود. و آنچه در عصر قدرت و عظمت «نشدنی» می نمود پس از شکست جنگ جهانی اول و ولادت جمهوری در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ حداقل از منظر یکی از طرفهای درگیر به یک «امید» یا «احتمال» تبدیل شد. یعنی ترکیه به لحاظ جغرافیایی و فرهنگی و حوزهٔ تمدنی بخشی از اروپا شناخته شود.

البته «اروپا گرایی» ترکیه با آتاترک آغاز نشد و آنچه برخیها

تلاشهای سالهای ۱۸۳۹ و ۱۸۵۶ و قانون اساسی ۱۸۷۶ را صرفاً تلاش برای اصلاح کارآمدی دولت و ممانعت از انفجار درونی و همراهی با روند توسعهٔ جهانی می‌پنداشتند، برخی دیگر (عمدتاً غربگرا) آن را گامهایی در جهت اروپا ییزه شدن می‌دانستند. اما تحول مهم در شکل پذیرش ارزشهای فرهنگی اروپا عملاً با ورود مصطفی کمال آتاترک به صحنه آغاز شد. اگر چه نمی‌توان قاطعانه گفت که همهٔ جنبه‌های تجربهٔ آتاترک بویژه عمق سیاسی، اقتصادی و موضوع پیمانها، به اروپایی شدن ترکیه منتهی شد.

در واقع آتاترک به اروپا به مثابهٔ الگوی برتر به لحاظ شکل و محتوا می‌نگریست. وی اولین رهبر ترکیه بود که رسماً تمدن اروپا را به عنوان روش رسمی دولت ترکیه به رسمیت شناخت. آتاترک در این زمینه می‌گوید: «تمدنی که نسل جدید ترکیه باید آن را بسازد هم در شکل و هم در محتوا تمدن اروپایی است، زیرا فقط یک تمدن وجود دارد که می‌تواند جامعه را به سوی قدرت و چیره شدن بر طبیعت سوق دهد و انسان با عزت و امتی با عزت بیافریند... همهٔ ملّتهای جهان ناگزیر از پذیرش الگوی اروپا و تمدن اروپایی‌اند تا بتوانند زندگی توأم با احترام و اعتبار داشته باشند»[5] این همان چیزی بود که همهٔ دانشمندان ترکیه در آغاز قرن بیستم آن را تکرار می‌کردند. احمد مختار می‌گوید: «یا اروپایی می‌شویم یا ویران.» عبدالله جودت نیز می‌گوید: «تمدن دیگری وجود ندارد تمدن یعنی تمدن اروپایی.»[6]

اما رویکرد ترکیه به اروپا از منظر کمال آتاترک در واقع وداع با اسلام محسوب می شد. آتاترک با این رویکرد قصد داشت اهرم وحدت‌آفرین اروپا علیه ترکیه را بی اثر کند: هویت اسلامی ترکیه. این رویکرد ترکیه در بسیاری از اقدامات و تدابیر دولت این کشور تجلی یافت. در اینجا به چند نمونه از این اقدامات اشاره می کنیم:

۱. ممنوعیت استفاده از پوشش و حجاب اسلامی برای زنان و لباس و کلاه مخصوص روحانیون برای مردان و تبدیل آن به الگوی پوشاک غربی.

۲. تبدیل حروف عربی زبان ترکی به حروف لاتین. نتایج این اقدام از پوستهٔ فرهنگ فراتر می رود و عمق ساختار فرهنگی و مرجعیت زبانی را هدف می گیرد.

۳. در زمینه های سیاسی و دینی. اسلام به عنوان دین رسمی دولت حذف شد و دین جدید اروپا یعنی سکولاریسم جانشین آن شد. همچنین تمامی فعالیتهای دارای پیام دینی با وضع مقررات جدید ممنوع شد.

تجربهٔ آتاترک در وارد کردن شوک به جامعهٔ ترکیه و نیز در دیدگاه دیگران تجربه ای موفق بود. شاید آتاترک در آنچه در مدت کوتاه زمامداری اش (رسماً از ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۸) به دست آورد برای وارد کردن ترکیه

به «دوران روشنگری» کافی بود: مبارزهٔ دولت علیه مساجد. آتاترک عوامل دیگر بویژه برخی عوامل بسیار پایه‌ای را در پیدایش عصر روشنگری اروپا یعنی آزادیهای عمومی و آزادی فردی و آزادی اقتصادی نادیده گرفته بود. فهم آتاترک از اروپا منظری بسیار تنگ و محدود داشت. تا آنجا که می‌توان ابهامات و پرسشهای فراوانی در مورد اعتقاد واقعی آتاترک به راه طی شده‌اش مطرح کرد. آتاترک ممکن است در برخی نقاط اشتباه کرده باشد و در برخی نقاط درست رفتار کرده باشد. اما می‌توان قاطعانه گفت که دیدگاه آتاترک و جانشینان بعدی وی نسبت به اروپا در حد «شگفتی» باقی ماند، بی آنکه تلاشهای جدی برای تبلور این دیدگاه به عمل آورند. این البته همان نکتهٔ رازآلودی است که فهم ابهامات و پیچیدگیهای موجود در مناسبات متقابل ترکیه و اروپا را دشوار می‌کند. و در واقع همین نکته بود که مرحلهٔ مابعد وداع با اسلام در سال ۱۹۲۳ را تحت‌الشعاع خود قرار داد. این نکته به توضیح بیشتری نیاز دارد:

آتاترک معتقد بود که معنای سکولاریسم ریشه کن کردن دین از بدنهٔ اجتماعی است. همچنین وی ناسیونالیسم را نفی وجود گروههای نژادی و قومی غیرترک می‌دانست.

آتاترک از بحران اقتصادی بین‌المللی سال ۱۹۲۹ این نتیجه را گرفت که باید دولت اقتصاد کشور را به دست گرفته و آن را هدایت کند. این گرایش آتاترک اقتصاد ترکیه را به الگوی اقتصاد اتحادجماهیرشوروی که از پیامدهای ویرانگر بحران جهانی مزبور در امان مانده بود نزدیک

کرد. در نتیجه اقتصاد ترکیه تا اوایل دهۀ هشتاد میلادی اقتصاد هدایت شده، متمرکز و غیرقابل ادغام در اقتصاد باز محسوب می شد. همین گرایش مانع جدی بر سر راه انضمام ترکیه به اروپا در دهۀ هفتاد بود. در مورد موضوع دموکراسی باید گفت که دیدگاه آتاترک این بود که دموکراسی یعنی آزادی عمل وی در پیگیری خط اصلاحات است. سکولارهای ترکیه حتی امروز نیز در آتاترکیسم مرجعیتی برای فهم دموکراسی نمی بینند. آنها معتقدند که مرحلۀ آتاترک (و جانشین وی عصمت اینونو تا پایان جنگ جهانی دوم) مرحلۀ دیکتاتوری سیستم تک حزبی حزب جمهوریخواه ملّت است.

آتاترکیسم تلاش کرد رابطۀ ترکیه با اسلام را قطع کند، اما در روند پیوستن به اروپا در همۀ ابعاد ارزشی و ساختارهای آن حداقل در مرحلۀ زمامداری شخص کمال آتاترک موفق نشد. شاید قرائت ناقص آتاتورک از تاریخ و نیز تاریخ ترکیه از عوامل این ناکامی بوده است، اما به این نکتۀ مهم باید اشاره کرد که اروپا در میان دو جنگ جهانی با اروپای واحد در زمینه های سیاسی مواجه نبود، زیرا اروپا در آنزمان با شکافها و بحرانهای شکنندۀ سیاسی مواجه بود که بعدها به جنگهای ویرانگر منتهی شد. همچنین اروپا به مثابۀ الگوی مشخص همراه با هویت و آرمان مشخص در عرصه های سیاسی و فکری وجود خارجی نداشت. در نتیجه ترکیۀ آتاترک نمی توانست در اروپا الگویی قابل تعامل جست وجو کند. ازاین رو نشانه های غربزدگی و پروژه های آن در ترکیه از وضوح چندانی

برخوردار نبود و آتاترک ناگزیر بود رویکرد مورد علاقهٔ خود را در الگوهای گوناگون جست‌وجو کنند؛ پاره‌ای از آموزه‌ها را از شرق کمونیستی و پاره‌ای دیگر را از غرب سرمایه‌داری و باقیمانده را از پیشینهٔ دوران عثمانی دریافت کند.

۳. بعد از جنگ جهانی دوم

نظام بین‌الملل پس از پایان جنگ جهانی دوم بر پایهٔ نظام دو قطبی حرکت کرد. این نظم جدید چند سال پس از پایان جنگ و با شکل گیری اردوگاه سوسیالیسم به رهبری اتحادجماهیرشوروی و اردوگاه سرمایه‌داری به رهبری اروپا و امریکا برقرار شد.

ترکیه که با همسایهٔ شمالی خود روسیهٔ تزاری طی سالیان و بلکه قرنهای زیاد درگیر جنگهای خونین شده بود، موفق شد در مرحلهٔ ما بین دو جنگ جهانی اول و دوم روابط حسنه‌ای با رژیم کمونیستی مسکو برقرار کند، اما گسترش نفوذ کمونیسم در اروپای شرقی موجب گسترش نگرانی آنکارا شد، زیرا در واقع ترکیه از شمال و غرب و شرق از سوی کشورهای کمونیستی محاصره شد، اما همین وضعیت ژئواستراتژیک ترکیه عامل مضاعف و بلکه عامل محوریِ نزدیکی هر چه بیشتر منافع غرب و منافع ترکیه در زیر چتر حوزه‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی شناخته شد. این مرحله در تاریخ اروپا و همچنین تاریخ ترکیه آغاز یک مرحلهٔ مهم به شمار می رود، زیرا بر خلاف مرحلهٔ ماقبل جنگ جهانی

دوم، اروپا (و به طور کلی غرب) شاهد پی ریزی نظمی شد که به صورت تدریجی در نهادهای امنیتی، اقتصادی و سیاسی شکل می گرفت؛ نظمی که بعدها نقش مهمی در مناقشات بین المللی و در مناسبات ترکیه با اروپای غربی ایفا کرد.

جنگ جهانی دوم با ظهور اردوگاه کمونیستی قدرتمند در شرق اروپا به استثنای یونان خاتمه یافت. ایالات متحده امریکا در مقایسه با اروپا که از یک جنگ ویرانگر خسته و فرسوده خارج شده بود نقش مهمی در ساماندهی به گزینه های اروپا ایفا کرد. پشتیبانی از کشورهای اروپایی وحتی به وحدت رساندن آنها، به مثابهٔ هدف امریکا برای رویارویی با اردوگاه کمونیستی شناخته شد. تأسیس پیمان آتلانتیک شمالی ناتو در سال ۱۹۴۹ و طرح مارشال برای احیای اقتصاد اروپا و نیز بازسازی اقتصادی کشورهای عضو منظومهٔ امریکا نظیر ترکیه و یونان از جمله طرحهای مهم ایالات متحده امریکا بزای توسعهٔ اقتصادی همراه با بالا بودن ضریب امنیت اروپا بود.

ترکیه در تحولات بعد از جنگ جهانی دوم فرصتی طلایی برای تحقق رویکرد غربگرایانهٔ خود پیدا کرد، ازاین رو آنکارا به سرعت و در سال ۱۹۲۵ به پیمان آتلانتیک شمالی پیوست. ترکیه از سال ۱۹۵۹ تلاشهای وسیعی برای پیوستن به پروژهٔ اقتصادی جدید اروپا به عمل آورد. پروژهٔ اقتصادی جدید اروپا که به نام بازار مشترک اروپا موسوم شد در سال ۱۹۵۸ و پس از انعقاد موافقتنامهٔ رم (۱۹۵۷) بین آلمان غربی، فرانسه، ایتالیا،

بلژیک، هلند و لوکزامبورگ، شکل گرفت.[۷]

در واقع ترکیه با برخورداری از یک موقعیت حیاتی برای غرب در چارچوب رویارویی غرب با منظومهٔ کمونیستی به این نتیجه رسید که می‌تواند آرمانهای خود را برای پیوستن به اردوگاه تمدن غرب تحقق دهد. بدینترتیب آنکارا به این نتیجه رسید که عضویت در نهادهای اقتصادی، سیاسی اروپا (بازار مشترک اروپا) امتداد طبیعی عضویت در نهادهای امنیتی، نظامی (پیمان آتلانتیک شمالی ناتو) محسوب می‌شود. دو محور امنیتی و اقتصادی به علاوه پیوستگی تمدنی از دیدگاه ترکیه می‌توانست پروژهٔ غربگرایی این کشور را به سامان برساند، اما در همین جا روابط رازآلود ترکیه با اروپا در مرحلهٔ بعد از جنگ جهانی دوم شکل می‌گیرد، زیرا به میزانی که ابعاد امنیتی ـ نظامی این رابطه آشکار و مشخص بود، در ابعاد اقتصادی و سیاسی که جنبه‌های تاریخی، فرهنگی و دینی را در برمی‌گیرد، مبهم و نامشخص بود. همین ابهام و سردرگمی عامل بسیار مهمی در جلوگیری از انضمام ترکیه به اردوگاه تمدن اروپای غربی و اروپای متحد پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی کمونیسم بود.

از موافقتنامه آنکارا تا انقلاب ۱۹۸۰

ترکیه در سال ۱۹۵۲ به عضویت پیمان آتلانتیک شمالی ناتو درآمد تا نخستین گامهای خود را در جهت عضویت در باشگاه اروپای غربی بردارد. گام دوم ترکیه و مهمترین گام، تلاش برای عضویت در بازار

مشترک اروپا بود. آنکارا در تاریخ ۳۱ ژوییهٔ ۱۹۵۹ درخواست خود را برای انضمام به این بازار که هستهٔ اصلی آن پس از موافقتنامهٔ رم در سال ۱۹۵۷ شکل گرفت ارائه کرد.

اگر انضمام ترکیه به پیمان آتلانتیک شمالی در اثر ملاحظات امنیتی و در چارچوب وحشت از خطر کمونیسم صورت گرفته باشد، موضوع انضمام این کشور به بازار مشترک اروپا در اثر رقابت بسیار فشردهٔ آنکارا با دشمن دیرینهٔ خود یعنی یونان صورت گرفت، زیرا تنها پس از دو ماه از درخواست یونان برای انضمام به بازار مشترک اروپا، درخواست آنکارا مطرح شد.[۸]

مقامات وزارت خارجهٔ ترکیه بر این باور بودند که رقابت آنکارا با آتن ایجاب می کند که این کشور در کلیهٔ نهادهایی که یونان عضو است، عضویت داشته باشد تا آتن نتواند از نهادهای اروپایی برای فعالیت علیه ترکیه بهره‌برداری کند. دغدغهٔ امنیتی اروپا نیز ایجاب می کرد که از تقاضاهای ترکیه علی رغم تأثیرات منفی اقتصاد این کشور در روند اروپایی شدن، استقبال کند.

منظومهٔ اروپا درخواست عضویت یونان را در سال ۱۹۶۱ پذیرفت، اما دو سال پس از درخواست یونان، درخواست ترکیه با امضای «موافقتنامهٔ آنکارا» در ۱۲ سپتامبر ۱۹۶۳ پذیرفته شد.

موافقتنامهٔ آنکارا درست مانند موافقتنامهٔ اروپا با یونان، حق دو کشور را برای عضویت کامل در منظومهٔ اروپا را پس از گذراندن ۳ مرحله

به رسمیت می شناسد:[۹]

۱. مرحلهٔ مقدماتی؛

۲. مرحلهٔ انتقالی؛

۳. تحقق وحدت گمرکی.

مرحلهٔ نخستین بی هیچ مشکلی طی شد، اما مرحلهٔ دوم انتقالی با درخواست ترکیه در ماه مهٔ ۱۹۶۷ آغاز شد. پروتکل اضافی این مرحله در ژوییهٔ ۱۹۷۰ به امضا رسید، اما دههٔ هفتاد میلادی دههٔ افزایش بهای نفت و سرآغاز جدایی اروپا و ژاپن از ایالات متحده امریکا بود که تحت تأثیر بحران انرژی صورت گرفت. همچنین در این دهه، گشایشهایی در مناسبات اتحادشوروی و امریکا در دورهٔ ریچارد نیکسون ظهور کرد. این تحولات، موقعیت ترکیه در اروپا را دستخوش دگرگونی کرد، زیرا اروپا دغدغهٔ امنیتی ترکیه را که به ایالات متحدهٔ امریکا نزدیکتر شده بود رو به کاهش می دید. همچنین تناقض در دینامیزم سیاسی و اقتصادی اروپا از یک سو و تحولات درونی ترکیه از سوی دیگر رو به فزونی گذاشت.

در ترکیه نیز دیدگاههای دو جناح مهم سیاسی در قبال گام بعدی آنکارا برای پیوستن به اروپا رودرروی یکدیگر قرار گرفت. جناح اول[۱۰] به نمایندگی وزارت خارجهٔ ترکیه بر این باور بود که باید روند غربگرایی و تکامل با اروپا به سرعت طی شود، اما جناح دوم دیدگاه محافل اقتصادی ترکیه را منعکس می کرد که از تأثیرات منفی اجرای وحدت گمرکی با اروپا بر اقتصاد مالی این کشور مطابق موافقتنامهٔ ۱۹۶۳ آنکارا نگران بود.

این جناح به لحاظ اصولی با وحدت گمرکی ترکیه با اروپا مخالف نبود، بلکه علاقه‌مند بود دورهٔ مقدماتی روند انضمام به این وحدت را طولانی‌تر کند. این خواست محافل اقتصادی ترکیه عملاً به اجرا گذاشته شد و دولت بولنت اجوید نخست وزیر این کشور در سال ۱۹۷۸ از منظومهٔ اروپا خواست با مهلت اضافی پنجساله پیش از شروع اجرای وحدت گمرکی موافقت کند. در اینجا بود که مناسبات ترکیه و اروپا وارد مرحلهٔ انتظار و انجماد شد.

در همان حال دولت یونان بر این باور بود که حل مشکلات اقتصادی ناشی از وحدت گمرکی با مجموعهٔ اروپا بدون حرکت به‌سوی عضویت کامل در این مجموعه ممکن نیست. و این چیزی بود که با پذیرش عضویت کامل یونان در مجموعهٔ اروپا در سال ۱۹۸۱ اتفاق افتاد. معنای دیگر این تحول این بود که به میزانی که ترکیه از مجموعهٔ اروپا فاصله می‌گرفت یونان به‌سوی نزدیکی هر چه بیشتر با این مجموعه حرکت می‌کرد.

همچنین درحالی که یونان به حکومت نظامیان در سال ۱۹۷۴ پایان داد و عملاً به مرحلهٔ دموکراسی گام نهاد، ترکیه در اواخر دههٔ هفتاد شاهد ناآرامیهای سیاسی داخلی بود که در نهایت به کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ منتهی شد و بدینترتیب ضربهٔ هولناکی به روند دموکراتیزاسیون این کشور وارد آمد.

در اینجا بود که موضوع حقوق بشر و دیگر آزادیهای دموکراتیک

از مسایل اقتصادی پیشی گرفت و در مناسبات ترکیه با اروپا به عنوان یک معیار مطرح شد. بدینترتیب و در حالی که اروپا، کشورهای پرتغال، اسپانیا و یونان را به پذیرش لوازم دموکراسی به عنوان شرط مقدماتی عضویت در این منظومه وادار می کرد، ترکیه این گرایش اروپا را مداخله در امور داخلی خود قلمداد می کرد. اختلاف نظر دو طرف به تدریج به عمق دیدگاههای یکدیگر نسبت به مفهوم آزادیها و دموکراسی سرایت پیدا کرد. در همین دوران بود که اشغال افغانستان از سوی اتحادجماهیرشوروی صورت گرفت و انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید. این دو تحول مهم پایهٔ اصلی نزدیکی ترکیه و امریکا را تشکیل داد. دو کشور در واکنش به این تحولات چند موافقتنامهٔ نظامی و کمک مالی به آنکارا به امضا رساندند. ترکیه از این موافقتنامه ها استقبال کرد، زیرا این موافقتنامه ها راه را برای خروج ترکیه از انزوای ناشی از اشغال قبرس در سال ۱۹۷۴ هموار می کرد. بااین حال این موافقتنامه ها به میزانی که ترکیه را به امریکا نزدیکتر می کرد، این کشور را از مجموعهٔ اروپا فاصله می داد. در عین حال و در میان این تحولات نباید از یاد برد که عضویت کامل یونان در مجموعهٔ اروپا در سال ۱۹۸۱ عامل تعیین کننده در فروپاشی تمایل ترکیه به ادامهٔ حرکت در حوزهٔ غربگرایی محسوب می شد، زیرا مطابق آیینامهٔ داخلی منظومهٔ اروپا هر کشور عضو از حق وتو در برابر هر مصوبه برخوردار است. یونان از هیچ فرصتی برای بهره گیری از این حق خود در امور مربوط به تلاشهای ترکیه برای تقویت روابط خود با منظومهٔ اروپا دریغ نکرده

است. در واقع یونان عملاً به دریچهٔ ترکیه برای ورود به اروپا تبدیل شد. از آنجا که این دریچه روی پاشنه های محکم استوار بود، مناسبات یونان و ترکیه همواره شاهد ناآرامی در حوزه های دریای اژه، بحران قبرس و موضوع اقلیتهای دو کشور بوده است.

دههٔ هشتاد و انقلاب اولویتها

کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ ترکیه، روند دموکراتیزاسیون این کشور را واژگون کرد. شورای امنیت ملی ترکیه فعالیت همهٔ احزاب را ممنوع کرد و رهبران آن را به زندان انداخت یا آنها را به اقامت اجباری محکوم کرد. مداخلهٔ نظامیان در حوزهٔ سیاسی از طریق قانون اساسی سال ۱۹۸۲ مشروعیت پیدا کرد. این قانون اساسی جایگاه شورای امنیت ملی ترکیه را که عهده دار تدوین و تنظیم راهبردهای داخلی و خارجی ترکیه شده بود، به رسمیت شناخت. دههٔ هشتاد بویژه از سال ۱۹۸۴ همچنین شاهد از سرگیری فعالیتهای مسلحانهٔ کُردها از طریق حزب کارگران کُرد بود. در این میان وضعیت فوق العاده در مناطق کُردنشین ترکیه به مورد اجرا گذاشته شد و طرفداران حل مسالمت آمیز و دموکراتیک کُردها تحت تعقیب قرار گرفتند.

منظومهٔ اروپا در واکنش به وضعیت نابهنجار دموکراسی و حقوق بشر ترکیه سیاستهای تندروانه ای در پیش گرفت که به تعویق اجرای برخی پروتکلهای امضا شده با ترکیه بویژه بخشهای مربوط به کمکهای

مالی منجر شد. همچنین سفر جمعیتهای مدافع حقوق بشر اروپا به ترکیه برای تحقیق و تفحص از روند نقض حقوق بشر افزایش یافت. گزارشهای این جمعیتها در مورد وضعیت حقوق بشر ترکیه عمدتاً منفی بود.

با بازگشت عجولانهٔ نسیم دموکراسی به ترکیه در سال ۱۹۸۳، مناسبات بین این کشور و منظومهٔ اروپا بهبود نسبی پیدا کرد و کمیتهٔ دوجانبه فعالیت خود را در سال ۱۹۸۶ مجدداً و پس از سالها توقف، از سر گرفته شد. در این میان تورگوت اوزال نخست وزیر وقت ترکیه تلاش کرد از روزنهٔ امیدی که شکل گرفته بود استفاده کند. وی به صورت غافلگیر کننده در تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۸۷ درخواست ترکیه را برای عضویت کامل در منظومهٔ اروپا ارائه کرد. انگیزهٔ اصلی ترکیه از این اقدام تاکید بر تمایل این کشور برای ادامهٔ روند غربگرایی و رویارویی با عامل یونان بود که مجدداً در تلاشهای ترکیه برای انضمام به منظومهٔ اروپا سنگ اندازی می کرد. مسعود ایلماز وزیر خارجهٔ وقت ترکیه در سال ۱۹۸۸ یکبار دیگر تاکید کرد که «همان طور که ترکیه در نهادهای غربی دیگر عضو است باید در منظومهٔ اروپا نیز عضو باشد.»[۱۱]

بررسی درخواست ترکیه حدود ۲/۵ سال به طول انجامید و همان طور که پیش بینی می شد با پاسخ منفی منظومهٔ اروپا به دلیل عدم سازگاری اقتصاد و سیاستهای ترکیه با معیارهای عضویت در این مجموعه مواجه شد، اما تدابیری اتخاذ شد که به موجب آن مقدمات برقراری وحدت گمرکی و همکاری مالی، صنعتی و تکنولوژیک میان طرفین

فراهم شد.

با پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی اتحادجماهیرشوروی در پایان سال ۱۹۹۱، محیط پیرامونی ترکیه با تحولات شگرف مواجه شد و گزینه هایی شکل گرفت که به صورت مستقیم حوزهٔ منافع ترکیه را دربر گرفت. از جمله این تحولات می توان به استقلال کشورهای آسیای میانه و قفقاز یعنی عمدتاً کشورهای ترک زبان، اشاره کرد. این کشورها به لحاظ نژادی، دینی و فرهنگی با ترکیه اشتراکات فراوانی داشتند. تورگوت اوزال به تلاش وسیعی برای برقراری اردوگاه سیاسی کشورهای ترک زبان دست زد. گردهماییهای متعددی در سطوح رهبران و وزرای کشورهای مزبور منعقد شد.[۱۲] اما بازگشت نفوذ روسیه و متنوع بودن گزینه های کشورهای ترک زبان (امریکا، اروپا، روسیه و ایران) مانع از فعال شدن گزینهٔ ترکیه شد. همچنین اوزال تلاش کرد پیمان اقتصادی جدیدی با عضویت کشورهای ساحل دریای سیاه شکل دهد.[۱۳] اوزال در این زمینه نشستهای فراوانی در سطوح رهبران و وزیران و نیز واحدهای مالی کشورهای ساحلی دریای سیاه برگزار کرد، اما اختلافات سیاسی کشورهای عضو «سازمان همکاریهای اقتصادی دریای سیاه» هنوز به صورت مانع اساسی برسر فعال شدن این سازمان عمل می کند.

بدینترتیب برای آنکارا آشکار شد که افقهای جدید پیش روی ترکیه محدود است، ازاین رو رهبران این کشور به این نتیجه رسیدند که گزینهٔ وحدت گمرکی با منظومهٔ اروپا را فعال کنند. بویژه آنکه اتحاد اروپا

طرحهایی برای جذب کشورهای اروپای شرقی (سابقاً کمونیست) به بررسی گذاشت و این چیزی بود که فرصت انضمام ترکیه به اتحاد اروپا را حداقل در کوتاه‌مدت محدود می کرد.

کمیتهٔ مشترک همکاری اروپا و ترکیه پس از چند دور مذاکرهٔ دشوار، موافقتنامهٔ وحدت گمرکی ترکیه و اتحاد اروپا را به تصویب رساند، با این شرط که این موافقتنامه درآغاز سال ۱۹۹۶ به‌مورد اجرا گذاشته شود. و این چیزی بود که در همان سال به اجرا گذاشته شد. [۱۴]

درحالی که ترکیه این موافقتنامه را گام نهایی ماقبل عضویت کامل در اتحاد اروپا می پنداشت، کشورهای عضو اتحاد اروپا آن را گام محدود اقتصادی قلمداد کردند که هیچ ارتباطی به شرایط عضویت ترکیه در این اتحاد ندارد. همچنین درحالی که موافقتنامهٔ وحدت گمرکی بر پرداخت دو میلیارد دلار به‌عنوان کمک مالی برای بازسازی صنعت ترکیه و قابل رقابت کردن آن تاکید می کرد، «وتوی» یونان برای عدم اجرای این پروتکل مالی آماده بود و این می توانست ترکیه را با زیان مالی ۲/۵ تا ۳ میلیارد دلار در سال به دلیل وحدت گمرکی مواجه کند. این ماجرا موجب شد سکولارهای ترکیه پیش از اسلامگراها زبان به اعتراض بگشایند و از اتحاد اروپا بخواهند در شرایط ناعادلانهٔ موجود تجدیدنظر کنند.

اما نشست سران کشورهای اتحاد اروپا در ۱۲ و ۱۳ دسامبر ۱۹۸۸ در لوکزامبورگ مهمترین رویداد در روند مناسبات ترکیه و اتحاد اروپا محسوب می شود، زیرا در این نشست رهبران اتحاد اروپا طرحهایی برای

پذیرش عضویت ۱۱ کشور اروپای شرقی (سابقاً کمونیست) به تصویب رساندند. به موجب این تصمیم اتحاد اروپا پذیرش عضویت این ۱۱ کشور در دو مرحله صورت می گیرد. مرحلهٔ اول در آوریل ۱۹۹۸ شروع می شود و کشورهای استونی، مجارستان، لهستان، چک، اسلونی و قبرس جنوبی به عضویت در می آیند. و در مرحلهٔ دوم امکان پذیرش عضویت ۵ کشور باقیمانده یعنی بلغارستان، رومانی، لیتوانی، لاتویا و اسلواکی مورد بررسی قرار می گیرد.[۱۵]

نکتهٔ قابل توجه اینکه نام ترکیه در لیست انتظار دو گروه یاد شده دیده نمی شود. حتی به ترکیه وعدهٔ مذاکره در مرحلهٔ بعدی حول امکان پذیرش عضویت آن در اتحاد اروپا داده نشد. واکنش ترکیه در این زمینه بسیار تند بود. این واکنش در شکل تحریم شرکت در نشستهای کمیتهٔ مشترک و تعلیق مشارکت در هر گونه اجلاس اتحاد اروپا که ترکیه در آن عضویت دارد، تجلی پیدا کرد. همچنین آنکارا گامهایی در جهت اعلام اتحاد فدرالی با بخش ترک نشین قبرس برداشت. بدینترتیب و با حاد شدن اختلاف نظر و اتهامات متقابل آشکار شد که راه ترکیه به سوی اروپا که از دهه های قبل شروع شده بود، عملاً به بن بست رسیده است.

۴. موانع انضمام ترکیه به اتحاد اروپا

پروتکل آنکارا در سال ۱۹۶۳ این هدف را مشخص کرده بود که ترکیه به عضویت کامل منظومهٔ اروپا در می آید. ترکیه احساس می کرد با

گذشت ۳۵ سال از این انعقاد این پروتکل هنوز به هدف موافقتنامهٔ آنکارا نرسیده است. و این در حالی است که بسیاری از کشورها علی رغم تأخیر زمانی در ارائهٔ درخواست نظیر اسپانیا، پرتغال و دیگر کشورها به عضویت اتحاد اروپا درآمدند. حتی برخی از کشورها علی رغم آنکه به تازگی دوران کمونیسم را پشت سر گذاشتند در حال انضمام به اتحاد اروپا طی سالهای آینده هستند، اما ترکیه حتی در لیست انتظار نیز قرار ندارد.

روابط ترکیه با بازار مشترک اروپا پس از پروتکل آنکارا تا اواخر دههٔ هفتاد و به طور مشخص تا سال ۱۹۷۸، روند طبیعی داشت. این روابط در زمینهٔ مبادلهٔ اقتصادی با محوریت وحدت گمرکی جریان داشت، اما اختلاف نظر ترکها در مورد موضوع وحدت گمرکی موجب شد دولت بولنت اجوید در سال ۱۹۷۸ درخواست تعلیق تصویب وحدت گمرکی را به مدت ۵سال ارائه کند. این درخواست با وقوع تحولات مهم در ترکیه بویژه کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ و سرکوب جناحهای چپ و جنبش کردها همراه بود. این تحولات موجب شد روابط ترکیه و اروپا از محور پیشین خود یعنی روابط اقتصادی خارج شده و جنبه های دیگری نظیر دموکراسی، آزادیها و حقوق بشر از جمله حقوق کردها به عنوان یک اقلیت پیدا کند. علاوه بر این موضوعات باقیمانده از دههٔ هفتاد نظیر بحران قبرس و اشغال شمال این جزیره از سوی ترکیه در سال ۱۹۷۴ و ادامهٔ کشمکش با یونان حول مسایل گوناگون مجدداً در دستور کار اتحاد اروپا در روابط خود با ترکیه قرار گرفت.

از زمان پشت سر گذاشتن پروندهٔ «وحدت گمرکی» در اواخر دههٔ هفتاد، موانع انضمام ترکیه به منظومهٔ اروپا یکی پس از دیگری ظهور کرد: حقوق بشر، دموکراسی، آزادیهای عمومی، بحران قبرس، اختلافات ترکیه با یونان و بحرانهای اقتصادی ترکیه نظیر تورم، بیکاری و کسری موازنهٔ بازرگانی... و دیگر موانعی که به‌صورت تلویحی مطرح می‌شد. اینک این پرسش مطرح می‌شود که دلایل واقعی عدم پذیرش ترکیه به‌عنوان عضو اتحاد اروپا چیست؟

در اینجا تلاش می‌کنیم مهمترین موانع پیش روی انضمام ترکیه به اتحاد اروپا را دسته‌بندی کنیم:

الف. بی‌ثباتی اقتصادی

اقتصاد ترکیه تا اواخر دههٔ هفتاد بر پایهٔ اقتصاد دولتی متکی بود. بخش دولتی تقریباً همهٔ واحدهای تولیدی را در اختیار داشت. هنگامی که تورگوت اوزال ریاست کمیتهٔ برنامه‌ریزی را در سال ۱۹۸۰ به‌عهده گرفت، آزادسازی اقتصاد و ورود به بازار جهانی بویژه از طریق سازمان همکاریهای اقتصادی و توسعه آغاز شد. بازرگانی خارجی ترکیه با کشورهای عضو سازمان مزبور با معدلهای بالای رشد مواجه شد که به لحاظ واردات در سال ۱۹۹۷ رقم ۶۷/۸ درصد را نشان داد. ۵۲/۸ درصد از معدل یاد شده مربوط به کشورهای عضو اتحاد اروپا بوده است. و این در حالی است که واردات ترکیه از کشورهای اسلامی در مدت مشابه از

رقم ۱۴/۲ درصد تجاوز نکرد.[۱۶]

همچنین صادرات ترکیه به کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری در مدت مشابه ۵۵/۷ درصد از کل صادرات این کشور را به خود اختصاص داد که ۵۴/۴ درصد از آن به کشورهای عضو اتحاد اروپا اختصاص داشت. درحالی که صادرات ترکیه به کشورهای اسلامی در همین مدت ۱۶/۵ درصد بوده است.[۱۷]

علی رغم این، کشورهای اتحاد اروپا اقتصاد ترکیه را بحران زده می دانند که مانع از فراهم شدن شرایط عضویت این کشور در این اتحاد می شود. از جملهٔ این بحرانها، نرخ بالای تورم بود که طی سالهای اخیر به ۶۰تا ۱۵۰ درصد و نرخ بیکاری به ۱۵ تا ۲۰ درصد (۴ میلیون بیکار) رسید. همچنین توزیع درآمد در این کشور بین طبقات مختلف دستخوش نابرابری مهار نشدنی شده بود. برای غلبه بر این بحرانها، ترکیه ناچار بود برای سالیان بعدی رقمی بالغ بر ۱۵ میلیارد دلار وام خارجی دریافت کند. معنای این مسئله این است که ترکیه ۶۰ درصد از اعتبارات صندوق کمکهای اروپایی را به خود اختصاص خواهد داد.[۱۸] و این چیزی است که اتحاد اروپا در سایهٔ کمکهای پرداخت شده به کشورهای عضو و کشورهای نامزد عضویت نمی تواند بار سنگین آن را بر دوش بگیرد.

ب. تورم جمعیت

منابع اروپا نشان می دهد در صورتی که نرخ افزایش جمعیت ترکیه

با آهنگ کنونی اش ادامه یابد، جمعیت این کشور طی قرن ۲۱ به ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیون تن خواهد رسید.[۱۹] در نتیجه ترکیه در میان کشورهای عضو اتحاد اروپا، پر جمعیت ترین کشور خواهد بود. این جمعیت می تواند وزن سیاسی ترکیه را در پارلمان اروپا و دیگر نهادهای تابعه افزایش داده و در مقایسه با وزن کنونی آلمان و فرانسه پیشی بگیرد. علاوه بر این آزادی رفت و آمد ترکها و اقامت در منظومهٔ اروپا این فرضیه را مطرح می کند که بیش از ۱۰ میلیون ترک طی قرن ۲۱ بازار کار اروپا را به تصرف خود در آورند و این چیزی است که مشکل بیکاری اتحاد اروپا را که مطابق برآوردهای کنونی به ۲۰ درصد می رسد تشدید خواهد کرد.[۲۰] دولت آلمان در صف اول مخالفت با عضویت ترکیه قرار دارد، زیرا حدود ۲ میلیون ترک هم اکنون در این کشور اقامت دارند. و این در حالی است که میزان بیکاری آلمان در سال ۱۹۹۴ بویژه پس از برقراری وحدت دو آلمان به ۴ میلیون تن رسید. این بحران بیکاری موجب شد ترکهای مقیم این کشور به هدف در دسترس برای مخالفت با مهاجران بیگانه در آلمان و دیگر کشورهای اروپایی تبدیل شوند. مضافاً بر این دلایل سیاسی دیگری وجود دارد که به رقابت آلمان و ترکیه بر سر حوزهٔ بالکان باز می گردد.[۲۱]

ج. دموکراسی، آزادی و حقوق بشر

قبلاً یادآور شدیم که عامل اقتصادی تا پایان دههٔ هفتاد بر روابط ترکیه و اروپا غلبه داشت، اما با ادامهٔ گشایشها در عرصهٔ روابط بین المللی

و سپس کودتای ۱۹۸۰ در ترکیه، موضوعاتی از قبیل دموکراسی، آزادیها و حقوق بشر بر دیگر جنبه‌های روابط دو طرف چیره شد. بسیاری از کمیته های اوریا که از ترکیه دیدار می کردند، نقض حقوق بشر و شکنجهٔ زندانیان و بازداشتها و تعقیب مخالفان سیاسی و برقراری وضعیت فوق‌العاده در مناطق کردنشین و ممنوعیت فعالیت احزاب و محدودیت فعالیتهای دینی یا نژادی را محکوم می کردند، اما بحث از حقوق بشر در ترکیه عمدتاً با مسئلهٔ کردها و حق آنان در دستیابی به حقوق سیاسی و فرهنگی خود پیوند خورده است. مثلاً در بیانیهٔ اجلاس سران کشورهای اتحاد اروپا در تاریخ ۱۹۹۷/۱۲/۱۳ به موضوع اقلیت کُرد در ترکیه اشاره کرده و از آنکارا خواسته بود «به اقلیتها احترام بگذارد و آنان را مورد حمایت قرار دهد.»[۲۲] این چیزی است که همواره مورد اعتراض آنکارا قرار گرفته است، زیرا از دیدگاه رهبران ترکیه، این موضوع به وحدت ارضی و مفهوم وحدت ملّی لطمه وارد می کند. رهبران این کشور معتقدند که جز آنچه در موافقتنامهٔ لوزان که بر وجود اقلیت غیرمسلمان یعنی اقلیتهای ارمنی، یونانی و یهودیان تاکید می کند، اقلیت دیگری در ترکیه وجود ندارد. ازاین رو آنکارا روی این نکته تاکید می کند که بحث از اقلیتهای نژادی در ترکیه (اعراب، لازها وچرکسها و...) وحدت ملّی غیرقابل تجزیهٔ کشور را هدف می گیرد. حتی سلیمان دمیرل رییس جمهور وقت ترکیه تا آنجا پیش رفت که در اوایل ماه مهٔ ۱۹۹۵ آشکارا غرب را به تلاش برای تجزیهٔ ترکیه متهم کرد. کشورهای اروپایی همچنین

از مداخلهٔ مداوم ارتش ترکیه در حیات سیاسی این کشور ابراز تأسف کرده و آن را تلاش برای انتقام گیری از دموکراسی یعنی یکی از ارزشهای مهم تمدن غرب به شمار آوردند. حتی پارلمان اروپا در آوریل ۱۹۸۵ نظام سیاسی ترکیه را «رژیم خونخوار تروریستی» توصیف کرد.[۲۳] تورگوت اوزال نخست وزیر وقت ترکیه این اتهام اروپا را رو نکرد. وی گفت: «آنچه ما برای تضمین عضویت در منظومهٔ اروپا بدان نیاز داریم، تقویت دموکراسی و بسط حقوق بشر است.»[۲۴] اگر چه ترکیه تلاشهای زیادی در جهت ترمیم بندهایی از قانون اساسی و دیگر قوانین موجود در جهت تقویت آزادیها و حمایت از حقوق بشر به عمل آورد، کشورهای اروپایی این اقدامات را کافی ندانستند. و این در حالی است که گزارش سازمان عفو بین الملل نشان از پسرفت مخاطره آمیز ترکیه در زمینهٔ حقوق بشر دارد. ترکیه در سال ۱۹۹۱ در ردهبندی کشورهای دموکراتیک در ردیف «کشورهای نیمه دموکرات» قرار گرفت، در حالی که یکسال بعد یعنی در سال ۱۹۹۲ این کشور در ردیف «کشورهای کمتر دموکرات» جای گرفت. همچنین ترکیه در سال ۱۹۹۶ از میان ۸۸ کشور دارای سیستم دموکراسی در ردیف شصت وششمین کشور همراه با ۳۸۶ روزنامه نگار زندانی قرار گرفت.[۲۵]

مسئلهٔ دموکراسی و حقوق بشر همچنان جایگاه اول را در مناسبات اتحاد اروپا با ترکیه به خود اختصاص می دهد. بیانیهٔ پارلمان اروپا در ۱۳/ ۱۹۹۷/۱۲ مجدداً بر «ضرورت ادامهٔ اصلاحات سیاسی ترکیه و انتقال

جنبه های اجرایی حقوق بشر به سطح معیارهای اتحاد اروپا» تاکید کرد.[۲۶]

د. بحران قبرس و روابط با یونان

در سال ۱۹۶۰ جمهوری قبرس با دو مجموعهٔ یونانی و ترک و تضمینهای انگلستان، ترکیه و یونان اعلام موجودیت کرد.[۲۷] در توافقنامهٔ ۳ طرف تاکید شده بود که ساخت دولت قبرس بدون موافقت ۳ طرف تضمین کنندهٔ موجودیت قبرس امکان‌پذیر نیست. کودتای نظامی سال ۱۹۷۴ قبرس که علیه کشیش ماکاریوس و طرح شعار وحدت قبرس با یونان، زمینهٔ مداخلهٔ نظامی ترکیه را در ماه ژوییهٔ ۱۹۷۴ و اشغال بخش شمالی و ترک‌نشین این جزیره فراهم کرد. از آنزمان به بعد موضوع قبرس به یکی از موانع عادی‌سازی مناسبات ترکیه و کشورهای منظومهٔ اروپا تبدیل شد. کشورهای منظومهٔ اروپا یکی از شرایط بررسی انضمام ترکیه به اتحاد اروپارا حل وفصل بحران قبرس می دانند. آنها معتقدند که موضوع بحران قبرس را نمی‌توان از کل روابط ترکیه با یونان جدا کرد. حتی از دیدگاه این کشورها این موضوع یکی از شاخه های مهم روابط آتن و آنکارا محسوب می شود. دولت ترکیه بر سر قلمروهای آبی و هوایی دریای اژه با یونان اختلاف نظر دارد. موضوع اقلیت تُرک در شمال شرقی یونان و وضعیت نهاد دینی ارتدکسها در استامبول از دیگر موضوعات مناقشه برانگیز میان دو کشور است. این اختلافات بعضاً به لبهٔ رویارویی مسلحانه

بین دو کشور نزدیک شده است.

اتحاد اروپا روی این نکته پافشاری می کند که ترکیه باید پیش از انضمام کامل در این اتحاد کشمکش خود را با یونان حل کند و یا به احالهٔ این بحران به دادگاه عالی لاهه تن دهد. آنکارا همواره با این خواست اتحاد اروپا مخالفت کرده است. شروع مذاکرات اتحاد اروپا با بخش جنوبی قبرس (یونانی نشین) حول عضویت در این اتحاد کشمکش و ناآرامی موجود در روابط میان آنکارا و آتن از یک سو و بین آنکارا و اتحاد اروپا از سوی دیگر یکبار دیگر شعله ور شد، زیرا ترکیه این گام را در چارچوب برقراری وحدت غیر مستقیم بین یونان و بخش جنوبی قبرس از طریق اتحاد اروپا ارزیابی کرد. آنکارا در عکس العمل به این اقدام تهدید کرد که با بخش شمالی قبرس (ترک نشین) وحدت برقرار خواهد کرد. یونان به عنوان بازیگر بزرگ صحنه در سایهٔ اختلافات تاریخی، جغرافیایی و سیاسی موجود بین آنکارا و آتن و برخورداری از حق «وتو» در پارلمان اروپا، بزرگترین و درعین حال پیچیده ترین مانع انضمام ترکیه به اتحاد اروپا شناخته می شود.

ه. اختلافات حوزهٔ تمدن

بسیاری از تُرکها معتقدند که فهرست بلند شرایط اتحاد اروپا برای پذیرش عضویت ترکیه، نه تنها قابل تحقق نیست، بلکه باز و بی پایان است. اتحاد اروپا و در هر مرحله شرط دیگری بر شرایط قبلی خود می افزود،

به گونه ای که هیچ کس نمی دانست خواست واقعی اتحاد اروپا از ترکیه چیست. مواضع اتحاد اروپا در قبال ترکیه، بازتاب بسیار منفی تا مرز ناامیدی مطلق در میان نخبگان سکولار ترکیه بر جای گذاشته است. سکولارها معتقدند وداع آنها با گذشتهٔ اسلامی خود و محیط اسلامی کنونی فقط با هدف ورود به «آیندهٔ» تمدن اروپایی صورت گرفته است. علی رغم گذشت بیش از ۷۵ سال از تجربهٔ غربگرایی ترکیه، کمالیست ها (پیروان کمال مصطفی آتاترک) هنوز خود را در خارج از باشگاه اروپا و بسیار دورتر از رؤیای همیشگی شان می بینند. شرایط اروپا در برابر ترکیه، بسیاری از نخبگان کمالیست را به جست وجوی «حلقهٔ مفقوده» در روابط آنکارا با اتحاد اروپا سوق داده است.

بحث از «حلقهٔ مفقوده» ما را به پیشینهٔ روابط بین طرفین از آغاز تأسیس امپراتوری عثمانی تا امروز می کشاند. اسلامگراهای ترکیه که معتقدند مسلمان بودن کشور ترکیه علّت اصلی مخالفت اتحاد اروپا با انضمام این کشور به منظومهٔ اروپایی است، دیگر در دایرهٔ بحث یاد شده تنها نیستند. سکولارهای تُرک نیز گاه کمابیش و به طور ضمنی به این نکته اشاره کرده و اتحاد اروپا را باشگاهی توصیف می کنند که فقط برای مسیحیان ایجاد شده است. اگر می بینیم که سکولارهای ترکیه قادر به ترک الگوی غربگرایانهٔ خود نیستند، به این دلیل است که این الگو پایهٔ اصلی فلسفهٔ آنها محسوب می شود و فروپاشی این الگو می تواند پایهٔ باورهای فلسفی آنها را متزلزل کند.

«اگر همهٔ قرآن‌ها را بسوزانیم و همهٔ مساجد را ویران کنیم از دیدگاه اروپا همچنان عثمانی شناخته می‌شویم و عثمانی یعنی اسلام و اسلام از دیدگاه اروپا یعنی انباشتی از تاریکی و خطر و دشمنی» این ارزیابی (۱۹۷۹) متعلق به جمیل میریچ اندیشمند ترکیه است که می‌تواند بخشی از حقیقت را آشکار کند، اما اعتبار این ارزیابی هنگامی افزایش می‌یابد که از زبان اروپاییان خارج شود.

دیدگاهها و نظریات اندیشمندان و سیاستمداران اروپایی (و در رأس آنها جاک دیلور رییس سابق پارلمان اروپا) بازتابی از اختلاف نظر عمیق دینی و فرهنگی بین اروپا و ترکیه است. اما نشست احزاب دموکرات مسیحی در کشورهای اتحاد اروپا در تاریخ ۴ مارس ۱۹۹۷ یک ایستگاه مهم و حتی نقطه عطف به شمار می‌رود. آنچه اهمیت این نشست را افزایش می‌دهد این است که در میان رهبران احزاب دموکرات مسیحی اروپا که در این نشست شرکت کرده بودند، ۷ تن از آنان از رهبران سیاسی کشورهای خود بودند (بلژیک، آلمان، اسپانیا، لوکزامبورگ، ایرلند و معاون نخست وزیر اتریش). علاوه بر این رؤسای پارلمان و کمیسیون اروپا نیز در این نشست شرکت کردند که می‌تواند به گونه‌ای دیدگاه اتحاد اروپا را نمایندگی کند. در بیانیهٔ پایانی این نشست تصریح شده بود که انضمام ترکیه به اتحاد اروپا نه درمیان مدت و نه در درازمدت ممکن نیست، زیرا «اروپا در حال حاضر در جهت پیشبرد پروژه تمدن سازی خود حرکت می‌کند.» ویلفرد مارتینس دبیرکل احزاب دموکرات مسیحی اروپا و

نخست وزیر پیشین بلژیک طی سخنانی بلافاصله پس از پایان نشست مزبور موضوع را آشکارتر کرد: «ما از همکاری فشرده با ترکیه استقبال می کنیم، اما پروژهٔ اروپا تمدن سازی است.»[۲۸] لیو تیند ایمانس یکی دیگر از نخست وزیران بلژیک نیز در این نشست گفت: «میان اروپا و ترکیه اختلافات تمدنی وجود دارد.»[۲۹]

۵. آیا ترکیه واقعاً خواهان انضمام به اتحاد اروپاست؟

مسئلهٔ انضمام به اتحاد اروپا یا به عبارت دقیقتر پیوستن به غرب به مثابهٔ منظومهٔ ارزشی همواره گزینهٔ نخبگان کمالیست در ترکیه بوده است. حتی می توان گفت که این گزینه با ظهور چالشهای مربوط به گرایش اسلامی در برابر نظام سیاسی، تنها گزینهٔ پیش رو شناخته شد و این چیزی است که مسعود ایلماز نخست وزیر وقت ترکیه در ماه سپتامبر ۱۹۹۱ آن را مورد تاکید قرار داد و گفت: «در برابر ترکیه دو راه وجود دارد: راه اروپا یا راه قرون وسطی.

گزینهٔ اروپا به مثابهٔ یکی از پایه های نظام سکولار کمالیست در ترکیه محسوب می شود و تزلزل این گزینه یعنی تزلزل نظام سیاسی. ازاین رو دولتهای پی درپی ترکیه در تمامی بیانیه های خود هنگام تصدی مسئولیت سیاسی کابینه به این گزینه اشاره می کنند. حتی دولت نجم الدین اربکان نیز در ژوییهٔ ۱۹۹۶ به ادامهٔ تلاشها برای تقویت روند انضام به اتحاد اروپا اشاره کرد.

با این حال و به دلایل زیر باید به این نکته اشاره کرد که غلبهٔ موضوع غربگرایی بر ادبیات سیاسی نمی تواند این نتیجه را به همراه داشته باشد که سکولارها (بیش از اسلامگراها) به صورت واقعی به این باور پایبند هستند.

یکم. واقعیت این است که در مورد پیوستن ترکیه به اتحاد اروپا ارادهٔ جمعی در میان لایه های مختلف جامعهٔ ترکیه دیده نمی شود، زیرا از اسلامگراها که نیروی تأثیرگذار در صحنهٔ سیاسی این کشور به شمار می روند گرفته تا سکولارها روی این نکته اتفاق نظر ندارند. گفتنی است که اسلامگراها را نباید فقط در حزب واحد (رفاه و در حال حاضر فضیلت) جست وجو کرد، بلکه آنها در احزاب سکولار نیز حضور دارند. همچنین نفوذ آنها در نهادهای مدنی، آموزشی و اقتصادی بسیار چشمگیر است. بنابراین نه تنها در میان اسلامگراها و سکولارها بلکه حتی موضع دولت بلنت اجوید در اواخر دههٔ هفتاد در قبال موضوع وحدت گمرکی اروپا و مخالفت بخشهای مختلف اقتصادی با این وحدت (که یکی از شرایط انضمام به اتحاد اروپاست) یکی از نمونه های اختلاف نظرهای موجود در این زمینه است.

دوم. موضوع حاکمیت ملّی در ترکیه بسیار حساس است. عضویت کامل ترکیه در اتحاد اروپا به معنای انصراف از جنبه های مختلف

تصمیمات ملی است. مثلاً ممکن است ترکیه در معرض تصمیماتی قرار گیرد که به دلایل تاریخی و جغرافیایی نتواند آن را به مورد اجرا بگذارد. همچنین در میان ترکها موضوع وحشت از بیگانگان و توطئه های آن بسیار جدّی بوده و جنبهٔ سنتی دارد. این چیزی است که روند پیشرفت ترکیه در زمینهٔ انضمام به اتحاد اروپا را دشوار می سازد.

سوم. عضویت در اتحاد اروپا مستلزم رعایت حقوق بشر و آزادیهای عمومی و از همه مهمتر احترام به هویت فرهنگی اقلیتها است. ترکیه در این زمینه حساسیت فراوانی دارد. زیرا بحث از اقلیتها در ترکیه مستقیماً به موضوع کردها و تلاش آنها برای به دست آوردن امتیاز یک اقلیت همراه با حقوق فرهنگی و سیاسی بازمی گردد. سلوک سیاسی دولت ترکیه در مقابل این موضوع همواره با دغدغه های پیشین بویژه «موافقتنامهٔ سیور» در سال ۱۹۲۰ که بر حق کردها در خودمختاری در جنوب شرقی ترکیه تاکید می کرد، همراه بوده است. ازاین رو ترکها با همهٔ گرایشهای خود روی این نکته اتفاق نظر دارند که نباید به کردها امکاناتی اعطا کرد که به آنها امکان دهد هویت فرهنگی و سیاسی مستقلی به عنوان یک اقلیت نژادی برای خود دست وپا کنند، زیرا از دیدگاه همهٔ جناحهای سیاسی ترکیه این مسئله می تواند موجودیت و وحدت نظام سیاسی را که در موافقتنامهٔ ۱۹۲۳ لوزان مورد شناسایی قرار گرفت با خطر مواجه کند. ازاین رو التزام کامل ترکیه به موضوع حقوق بشر مطابق معیارهای اتحاد

اروپا بسیار شک برانگیز بوده و یکی از موانع مهم انضمام این کشور به اتحاد اروپا به شمار می رود.

چهارم. شرط اجرای کامل دموکراسی برای پیوستن به اتحاد اروپا با نقش محوری نهاد نظامی ترکیه در حوزهٔ سیاسی این کشور مغایرت دارد. محدودیتهای موجود در فعالیت سیاسی ترکیه در قانون اساسی این کشور قید شده است. از سوی دیگر ارتباط نجات ترکیهٔ مدرن از ویرانه های جنگ جهانی اول با نقش ارتش در جنگ آزادیبخش ملّی به رهبری مصطفی آتاترک طی ۱۹۲۳ـ۱۹۱۸ به فرماندهان این نیرو امکان داد از سال ۱۹۲۳ تا به امروز نقش تعیین کننده در تدوین راهبردهای این کشور در مسایل داخلی بین المللی پیدا کنند. افکار عمومی ترکیه ارتش این کشور را عامل تضمین کنندهٔ وحدت، تمامیت ارضی، نظام جمهوری و سکولاریسم می داند. این نقش ارتش در سایهٔ بی ثباتی سیاسی شبه همیشگی و کشمکش میان احزاب راستگرا، چپ گرا و اسلامگرا بیش از پیش تقویت شده است. ازاین رو تحقق کامل دموکراسی در ترکیه مستلزم عدم مداخلهٔ ارتش در حوزهٔ سیاست است و این چیزی است که مورد قبول نهاد نظامی این کشور نیست، در نتیجه می توان گفت که موقعیت ویژهٔ نهاد نظامی در حوزهٔ سیاست و قیدوبندهای موجود در قلمرو آزادی عقیده و بیان و فعالیت سیاسی یکی از موانع مهم پیش روی انضمام ترکیه به اتحاد اروپا محسوب می شود.

مانع یاد شده و دیگر موانع داخلی و خارجی موضوع انضمام ترکیه به اتحاد اروپا را با ابهامات فراوان مواجه کرده است. برخی از این موانع ریشهٔ تاریخی و دینی دارند که زدودن آن نه فقط در میان مدت بلکه در بلندمدت نیز با دشواریهای فراوان روبروست. در واقع ترکیه مسئولیت بخشی از این موانع را بر دوش دارد، زیرا این کشور در حالی که شرایط تحقق ناپذیر اتحاد اروپا را مورد سرزنش قرار می دهد، خود نیز چندان تلاشی برای عملی کردن شرایط یاد شده نظیر تحکیم آزادیها و دموکراسی و رعایت حقوق بشر و تلاش همه جانبه برای مهار تورم اقتصادی و افزایش جمعیت به عمل نمی آورد. بنابراین اگر ترکها بخواهند به گونه ای اندیشه کنند که ملاحظات تاریخی و مخاطرات موجود علیه موجودیت نظام سیاسی در حوزه های حقوق بشر، دموکراسی و آزادیها برجسته شود، در این صورت باید از تکرار خواستهای خود برای انضمام به اتحاد اروپا صرفنظر کنند، زیرا نمی توان به طور همزمان هم از تحقق شرایط اروپا چشم پوشید و هم بر عضویت کامل در این اتحاد پافشاری کرد.

این مسئله پرسشهای مشروعی در مورد تمایل واقعی برای پیوستن به حوزهٔ تمدن غرب مطرح می کند. همچنین این پرسش مطرح می شود که آیا واقعاً ترکیه موضوع انضمام به اتحاد اروپا را به صورت پلاکارد سیاسی برای انحراف افکار عمومی از دیگر مسایل داخلی نظیر کشمکش سکولارها و اسلامگراها و بحرانهای خارجی نظیر کشمکش با یونان و رقابت با جهان عرب و جهان اسلام در دست گرفته است؟

در هر حال و چنانکه در مقدمهٔ این پژوهش مطرح کردیم اروپا در مناسبات خود با ترکیه همچنان میراث کشمکش عثمانی ـ اروپایی را از سال ۱۴۵۳ بر دوش دارد. بیانیهٔ رهبران احزاب دموکرات مسیحی در ۴ مارس ۱۹۹۷ که در آن تاکید شده بود اروپا در جهت تمدن سازی حرکت کرده و ترکیه در این پروژه جایگاهی ندارد، چیزی جز یک نشانهٔ جمعی در چارچوب سریالی از دیدگاهها و اظهارات فردی نسبت به نفی پیوستگی ترکیه به اروپا به دلا یل دینی، فرهنگی و تمدنی نیست.

ملاحظات پایانی

رویکرد ترکیه به سوی اروپا علی رغم سلطهٔ بی چون وچرای امپراتوری عثمانی بر بخشهای وسیعی از اروپا طی قرنهای چهاردهم تا آستانهٔ قرن بیستم با این هدف نبوده است که ارزشها و تمدن اروپا بر رویکرد عمومی ترکیه غلبه کند. حتی نمی توان گفت که در این دوره تعامل دو طرف در حوزهٔ تمدن، تعاملی بر پایهٔ باورهای ارزشی بوده است. دولت امپراتوری عثمانی در مدت مزبور به عنوان بازیگر اصلی و مؤثر در صحنهٔ اروپا شناخته شده بود. حتی امپراتوری عثمانی در بازی پیمانهای اروپایی وارد شده و بعضاً برخی طرفها را بر برخی دیگر ترجیح داده است. با این حال درک متقابل ترکها و اروپاییان بر پایهٔ خصومت استوار بود که بخش اعظم آن را عامل دینی تشکیل می داد.

جنبشهای اصلاح طلبانه دولت عثمانی که در اواخر قرن هجدهم

آغاز شده و در دورهٔ زمامداری سلطان محمود دوّم و سپس با تصویب قانون اساسی در قرن نوزدهم به اوج رسید، در واقع حرکتهایی بود که از دیگر جنبشهای اصلاح طلبانهٔ جهان اسلام و جهان عرب برای پاسخگویی به نیازهای عصر همراه با حفظ هویت ریشه دار دینی و ملی شان تأثیر گرفته بود.

بنابراین رویکرد عمومی ترکیه به سوی اروپا بدین معنا نبود که این کشور به عنوان بخشی از تمدن غرب شناخته شود. البته دورهٔ مصطفی آتاترک را باید استثنا کرد، زیرا وی در زمان اعلام جمهوری در سال ۱۹۲۳ و انجام اصلاحات گسترده در جهت «اروپایی شدن ترکیه» در واقع رویکرد انضمام همه جانبه به غرب را نمایان کرد، اما همین مصطفی کمال آتاترک که غربگرایی را به مفهوم وداع با پیشینهٔ اسلامی ترکیه فهمیده بود نتوانست میراث سنگین خصومت متقابل ترکیه و اروپا را پشت سر بگذارد؛ میراثی که نه تنها با فروپاشی امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۱۸ از میان نرفت، بلکه دو سال بعد یعنی در جریان موافقتنامهٔ سیور در سال ۱۹۲۰ که ترکیه را حداقل بر روی نقشه قطعه قطعه کرد، به اوج رسید. ازاین رو اشاره به این نکته ضرورت دارد که تمایل آتاترک به اروپا در حد الگوپذیری در پاره‌ای مظاهر اجتماعی و حقوقی باقی ماند و عناصر ساختاری تمدن اروپا را شامل نشد. درعین حال باید اشاره کرد که اروپا در دوران آتاترک نمی توانست الگوی فراگیر و واحدی در همهٔ زمینه ها از خود عرضه کند، زیرا در این مرحله اروپا در معرض مدلها و سبکهای

مختلف در ساختارهای سیاسی و فکری قرار داشت؛ همان مدلها و سبکهایی که در نهایت به فرجام ویرانگر جنگ جهانی دوّم رسید.

تلاش ترکیه برای الگوپذیری از روشهای مدرن غرب پس از جنگ جهانی دوّم شاهد رشد کیفی بود. همچنین ترکیه چند دهه پس از این جنگ به تلاشهای وسیعی برای برقراری روابط متکی بر ثبات و نظم با اروپا دست زد. آنچه به این تلاش ترکیه کمک کرد این بود که الگوی غربی-اروپایی در این مرحله به بلوغ خود در قالب نهادهای تعریف شده و در نتیجه به شکل دهی مناسبات مورد نیاز ترکیه با اروپا رسیده بود. در همین چارچوب بود که نقش پیمان آتلانتیک شمالی ناتو و نهاد بازار مشترک اروپا برجسته شد. اگر روابط با پیمان ناتو به ترکیه این فرصت را داد تا به لحاظ پاره‌ای ملاحظات امنیتی و نظامی به یک عنصر غیرقابل چشم‌پوشی در این پیمان تبدیل شود، در موضوع بازار مشترک اروپا عوامل بسیار پیچیدهٔ اقتصادی، سیاسی، جغرافیایی، فرهنگی و دینی در هدایت و مدیریت آن دخالت کرد تا آنجا که نه تنها نمی‌توان نمودار رشدیابنده در مناسبات میان ترکیه و بازار مشترک اروپا ملاحظه کرد، بلکه این روابط با نوسانات شدید مواجه شد که البته نباید در این میان از عامل یونان و تردیدهای ترکیه و ملاحظات اروپا در هدایت این روابط به بن‌بست سال ۱۹۹۷ غفلت کرد.

ترکیه سهم عمده‌ای از ناکامی در پیوستن به منظومهٔ اروپا را بر دوش دارد، زیرا این کشور به اتخاذ تدابیر لازم برای اجرای کامل شرایط

اروپا نظیر مسئلهٔ دموکراسی، حقوق بشر، آزادیهای عمومی و حل فصل بحران با یونان و از همه مهمتر حل بحرن اقتصادی تن نداد.

اما یکی از مشکلات فکری ترکیه این بود که اروپاییزه شدن ترکیه را یک حرکت میکانیکی صرف تلقی کرد که در شکل عضویت در اتحاد اروپا شکل می گیرد. اندیشهٔ حاکم بر ترکیه نتوانست بین ماهیت اروپا به معنای روشهای دستیابی به پیشرفت و بین عضویت در اتحاد اروپا تفکیک قائل شود. بلکه ترکها روی این مسئله که بخشی از خاک کشورشان در اروپا واقع است نمی تواند به آنها این حق را بدهد که خود را بخشی از تمدن اروپا قلمداد کنند، زیرا ترکها می توانند بی آنکه در قارهٔ اروپا باشند، اروپایی تلقی شوند و نیز می توانند در حالی که در قارهٔ اروپا زندگی کنند، اروپایی نباشند. اروپا منظومه ای از مفاهیم و ارزشهاست نه مساحتی از جغرافیا یا ساختاری از یک نهاد یا اداره.

از سوی دیگر اروپا نیز بخشی از مسئولیت شکست ترکیه در پیوستن به اتحاد اروپا را بر دوش دارد، زیرا اتحاد اروپا هرگاه که بحث انضمام ترکیه به اتحاد اروپا به میان می آید، شرط دیگری بر مجموعهٔ شرایط قبلی پیش روی انکارا قرار می دهد. این مسئله تا آنجا پیش رفته است که لیست خواستهای اروپا به مرز غیرقابل اجرا نزدیک شده است. همچنین اروپا تاکنون مشخص نکرده است که ترکیه برای احراز مجموعه شرایط پیوستن به اتحاد اروپا چه باید بکند. مضافاً بر این اظهارات مقامات اروپایی که بر پایه های دینی استوار است شک وتردیدهای ترکیه را در

مورد اعتبار شرایط اعلام شدهٔ اروپا افزایش داده است، تا آنجا که به نظر می رسد حتی اگر انکارا همهٔ شرایط اعلام شدهٔ اروپا را به مورد اجرا بگذارد، این موضوع در نهایت به مانع دینی برخورد می کند. این نکته از طریق مقایسهٔ شرایط حاکم بر یونان، اسپانیا و پرتغال در گذشته و شرایط اروپای شرقی در حال حاضر هنگام پذیرش عضویت آنها در اتحاد اروپا و یا هنگام پذیرش قرار دادن نام آنها در لیست داوطلبان عضویت در این اتحاد مورد تاکید قرار می گیرد، زیرا اوضاع آزادیها، دموکراسی، حقوق بشر و شناسایی حقوق اقلیتها در این کشورها در مراحل مختلف و در مقایسه با ترکیه برتری چندانی ندارد. بلکه حتی می توان گفت که اوضاع ترکیه در مسایل اقتصادی در مقایسه با برخی کشورهای یاد شده بهتر است. مثلاً هنگامی که اتحاد اروپا از ترکیه می خواهد که بحران خود را با یونان و قبرس حل کند، چنین شرطی در گذشته برای یونان و در حال حاضر برای قبرس مطرح نکرده است. مثالهای دیگری نیز در این زمینه مطرح است.

در واقع شفاف نبودن شرایط اتحاد اروپا در قبال ترکیه و برخوردهای دوگانهٔ این اتحاد با کشورهای داوطلب عضویت از جمله عواملی است که ترکها را با ناامیدی فراوان نسبت به اعتبار شرایط اروپا مواجه کرده است. آنها به این نتیجه رسیده اند که مانع اصلی در این زمینه عامل دینی است.

امروزه و پس از مخالفت قاطع اتحاد اروپا با عضویت ترکیه در

اجلاس دسامبر ۱۹۹۷، ترکیه در حال بازنگری در گزینه ها و نحوهٔ نگرش خود نسبت به مقولهٔ پیشرفت بسر می برد. بازنگری تاریخ و واقعیتهای کنونی از سوی نخبگان سکولار این کشور ممکن است راه پیشرفت ترکیه را چه به وسیلهٔ عضویت در اتحاد اروپا همراه با پذیرش لوازم آن و چه بدون عضویت در این منظومه هموار کند. آنچه تاکنون قطعی به نظر می رسد آن است که رؤیای اروپایی شدن ترکیه پس از ۷۵ سال از تأسیس جمهوری در این کشور هنوز در معرض تندبادهای شدید قرار دارد.

اقلیتهای دینی و نژادی در ترکیه

جمهوری ترکیه که مصطفی کمال آتاترک در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ آن را بنیان گذاشت و مرزهای نهایی‌اش در موافقتنامهٔ بین‌المللی لوزان به تاریخ ۲۴ ژوییه تعیین شد از لحاظ تنوع نژادی و دینی ادامهٔ وضعیتی محسوب می‌شود که در دورهٔ شش قرن امپراتوری عثمانی تداوم داشت. در واقع جمهوری ترکیه وارث ویژگیها و حساسیتها و مخاطره‌ها و احتمالات همان دوران بود.

اما آنچه جمهوری آتاترک را از امپراتوری عثمانی متمایز می‌کند این است که این جمهوری موفق شد قلمرو اقلیتهای شناخته شدهٔ این کشور را محدود کند، زیرا مواد ۳۷ تا ۴۴ موافقتنامهٔ لوزان اقلیتهای دینی ترکیه را به گروههای غیراسلامی یعنی مسیحیان و یهودیان و برخی فرقه‌های دیگر دینی محدود کرد. ارمنی‌ها و یونانیها نیز به‌عنوان مسیحیان وابسته به اقلیتهای دینی محسوب می‌شوند.

کمال آتاترک با این دسته‌بندی اقلیتها پیروزی آشکاری در بارهٔ

«ملت سازی» و «دولت سازی» به دست آورد، زیرا موافقتنامهٔ «سیور» که در تاریخ ۱۰ آگوست ۱۹۲۰ به امضا رسید در چند مادهٔ خود یعنی مواد ۱۴۷، ۱۴۸ و ۱۴۹ روی وجود اقلیتهای نژادی (صرفنظر از اقلیتهای دینی و زبانی) تاکید می کند. مضافاً بر این موافقتنامهٔ مزبور از تشکیل یک دولت ارمنی مستقل در بخشهای وسیعی از خاک ترکیه که امروزه شرق ترکیه را تشکیل می دهد و نیز اعطای خودمختاری به کردها در جنوب شرقی این کشور جانبداری کرده است.

موافقتنامهٔ لوزان عملاً پروندهٔ موافقتنامهٔ «سیور» را بست و ترکیه را بر پایهٔ ساختار جدید جغرافیایی، نژادی و زبانی شناسایی کرد. این موافقتنامه فقط یک موضوع را به صورت معلق در ساخت ترکیهٔ جدید باقی گذاشت و آن اینکه نه تنها وجود اقلیتهای دینی غیرمسلمان را به رسمیت شناخت، بلکه به این اقلیتها حق داد که امور آموزشی، دینی، زبانی و اموال شخصی را در دست داشته باشند. از این گذشته، مادهٔ ۴۴ موافقتنامهٔ لوزان گونه‌ای از حمایت و یا «قیمومت» بین المللی را بر حُسن اجرای بندهای مربوط به اقلیتهای غیرمسلمان در نظر گرفته است. این نکته بدینترتیب آمده است که به اعضای شورای «جامعهٔ ملل» حق داده است که توجه شورا را به «هر گونه نقض یا خطر نقض هر یک از تعهدات ترکیه» جلب کرده و از «اتخاذ تدابیر لازم بر حسب ضرورت» سخن به میان آورده است.

کمال آتاترک با استفاده از اختیارات ویژه‌ای که به «جمهوری» وی

داده شد روشهایی به منظور انجام اصلاحات ضروری طی مدت زمامداری اش تا زمان مرگ در سال ۱۹۳۲، به مورد اجرا گذاشت که بعدها به «کمالیسم» یا «آتاترکیسم» شناخته شد.

موافقتنامهٔ لوزان از اقلیتهای دینی غیرمسلمان سخن به میان آورده است، اما در هیچ یک از مواد خود در مورد وجود اقلیتهای مذهبی در چارچوب اسلام اشاره نکرده است؛ همان اقلیتهایی که از سوی اکثریت حاکم به اندازهٔ اقلیتهای غیرمسلمان تحت فشار و سرکوب بودند. در رأس اقلیتهای مذهبی ترکیه گروه علویان قرار دارد. علویان بویژه طی قرن شانزدهم میلادی از سوی زمامداران عثمانی به اتهام جانبداری از پادشاهی شیعه در ایران در معرض کشتار قرار گرفتند. در حالی که علویان پس از این کشتار به انزوا گرویدند، آتاترک با تکیه بر گرایش سکولار خود (که طبق فهم وی آتاترک مخالف اسلام بود) به علویان فرصت داد تا فعالیتهای خود را از سر گرفته و مشارکت خود را در جمهوری جدید تحقق دهند. علویان آمادگی خود را برای پیوستن به رویکردهای جدید ترکیه اعلام کردند، اما سایهٔ «گرایش سنّی مذهب» دوران عثمانی در تعامل با غیرمسلمانان همچنان بر روابط میان نهادهای نظام سکولار و علویان سنگینی می کرد؛ به گونه ای که سکولارهای ترک به همان اندازه که در برخورد با جناحهای اسلامی افراطی عمل می کردند، به همان اندازه در برخورد با علویان، اسلامی سخت گیری می کردند. در نتیجه پیروان طایفهٔ علویان عملاً از مشارکت در نهادهای دولتی بویژه در مراکز حساس امنیتی

و نظامی بازماندند. بدینترتیب علویان به ذخیره‌ای برای احزاب سکولار چپ تبدیل شدند که در انتخابات به رأی آنها در کشمکشهای سیاسی چشم دوخته می‌شد.

این واقعیت تلخ به تدریج وضعیت ناگواری پیدا کرد و علویان آرام‌آرام و درسالهای نخستین دهۀ هفتاد میلادی چاره‌ای جز ابراز «هویت علوی» خود نداشتند. این گرایش در دهۀ هشتاد شتاب بیشتری گرفت که روند آن تاکنون ادامه دارد.

در واقع «مسئله علویان» در ترکیه یکی از برجسته‌ترین نشانه‌های شکافهای مذهبی و عامل مهم در روابط میان اسلامگرایان و ویژگی چند فرهنگی جامعۀ ترکیه محسوب می‌شود و همین عامل یکی از موانع مهم پیش روی اسلامگرایان بویژه از منظر احتمال دستیابی آنها به قدرت به شمار می‌رود.

کمال‌آتاترک از طریق موافقتنامۀ لوزان موفق شد ملت ترکیه را با «وحدت نژادی» تعریف کند. و از آنجا که موافقتنامۀ «لوزان» برخلاف موافقتنامۀ «سیور» از شناسایی اقلیتهای نژادی غیرترک یا حتی اشاره به وجود آنها خودداری کرده آتاترک موفق شد مفهوم واحدی از نژاد در شکل «نژاد ترکی» تحمیل کند و همۀ قومیتهای ساکن اراضی ترکیه را به‌لحاظ زبانی و فرهنگی در چارچوب نژاد ترک تعریف کند. بدینترتیب قومیتهای کوچک اهمیت خود را از دست دادند. آتاترک با طرح شعار «خوشا به‌حال کسی که خود را ترک می‌داند» در واقع مفهوم دگرپذیری

را رد کرد و همهٔ قومیتهای کوچک نژادی را از ابراز هویت خود و از حفظ زبان اصلی و از گشایش مدارس و دانشگاههای ویژه و از راه‌اندازی شبکه‌های رسانه‌ای به زبان اصلی خود منع کرد. از دیدگاه «کمالیسم» همهٔ ساکنان ترکیه هم به‌لحاظ زبانی و فرهنگی و هم به‌لحاظ ریشهٔ تاریخی ترک محسوب می‌شدند.

سیاستهایی از این دست در قبال اقلیتهای نژادی ترکیه بدون وقوع بحران و ناآرامی نبود، چرا که کافی است به واکنشهای اقلیت کُرد اشاره شود که اکنون جمعیت آن به سادگی به یک پنجم ترکیه یعنی حدود ۱۲ میلیون تن می‌رسد. این اقلیت عمدتاً در مناطق جنوب شرقی این کشور متمرکز هستند. اقلیت کُرد از سال ۱۹۲۵ تاکنون از طریق قیامها و شورشهای گوناگون در برابر دولت مرکزی واکنش نشان داده است. حزب کارگران کردستان ترکیه از سال ۱۹۸۴ جنگهای چریکی خود را علیه نیروهای دولت مرکزی گسترش داده و مبارزهٔ خود را با هدف دستیابی به استقلال مناطق جنوب شرقی ترکیه و یا حداقل دستیابی به خودمختاری مناطق یاد شده ادامه می‌دهد. تاکنون و در سایهٔ سلطهٔ بی‌چون‌وچرای جناح سکولار نظامی در جامعهٔ ترکیه به‌نظر نمی‌رسد جناحهای سیاسی اصلی این کشور چه سکولار و چپ و راست و چه اسلامگرا بتوانند موضوع اعطای حقوق فرهنگی کُردها را مطرح کنند. ازاین‌رو مسئلهٔ کردها به مثابهٔ یک اقلیت نژادی با حجم بالای جمعیتی و همچنین موضوع ناآرامیها و بی‌ثباتی مداوم ناشی از فعالیت حزب

کارگران کردستان، به یکی از عوامل شکنندهٔ جامعهٔ ترکیه و بلکه نظام سیاسی ترکیه تبدیل شده است. در واقع آیندهٔ نظام سیاسی این کشور تا حدود زیادی به چگونگی حل وفصل بحران ریشه دار کُردها وابسته است.

بروز و ظهور دو مسئلهٔ کُردها و علویان جدا از دیگر بحرانهای نژادی، دینی و مذهبی نقش ویرانگر بحران اقلیتها را در جامعهٔ ترکیه به نمایش گذاشته است. بویژه آنکه امروزه گرایش به ناسیونالیسم و رواج حقوق بشر پس از فروپاشی اتحاد شوروی افزایش پیدا کرده است. مثلاً اگر ارمنستان به عنوان یک نمونه در سال ۱۹۹۱ به یک کشور مستقل (پس از فروپاشی اتحاد شوروی) تبدیل شده، نباید از یاد برد که این تحول از نشانه های مهم بازتولید بحران ارمنستان از زاویهٔ تُرکی محسوب می شود که در شکل تجدید دعاوی ارضی ارمنی ها در مورد بخشهایی از خاک ترکیه نظیر مناطق قارس و وان واردخان و مناطق مجاور ظهور کرده است، بویژه آنکه اکثریت ارمنی های ساکن لبنان و سوریه و دیگر مناطق مهاجرپذیر اروپا از مناطقی مهاجرت کردند که به لحاظ تاریخی مورد اختلاف ترکیه و ارمنستان بوده است.

موضوع اقلیت یونانی حداقل از زاویهٔ دینی و در درجهٔ بعدی از زاویهٔ حقوقی به لحاظ تاثیرگذاری روی روابط ترکیه و یونان کمتر از دیگر بحرانهای اقلیتها در ترکیه نیست. یونان می کوشد وضعیت قانونی نهاد مسیحیان ارتدکس جهان را که در منطقهٔ «وینیر» در استامبول ترکیه قرار دارد، به جایگاهی مشابه واتیکان تبدیل کند. معنای این کوشش یونان از

دیدگاه ترکیه، ایجاد دولت در دولت است.

کمالیسم از سال ۱۹۲۳ تاکنون موفق شده است از تبدیل شدن اوضاع اقلیتهای دینی، مذهبی و نژادی ترکیه به عامل ویرانگر ساختار اجتماعی و نظام سیاسی ممانعت کند، اما واقعیتهای موجود و رویدادهای این کشور طی مدت یاد شده به وضوح نشان می دهد که مسئلهٔ اقلیتها، و آگاهی فزایندهٔ پیروان آنها در بارهٔ هویت و شخصیت خود تلاش برای ابراز این هویت به یکی از عوامل فشار علیه نظام سیاسی ترکیه و ساختارهای ایدئولوژیک کمالیسم تبدیل شده است. ازاین رو بحث بر سر یافتن راهکارهای جدید به منظور برقراری پیوند میان آرمانهای اقلیتهای نژادی، دینی و مذهبی و پاسداری از تمامیت ارضی و وحدت ملی ترکیه، شدت گرفته است. اگر نظام سیاسی انکارا نتواند فرمولهای نوین و مدرنی برای هضم واقعیتهای موجود اقلیتها سامان دهد، موضوع اقلیتها در معرض احتمالاتی است که آسیب پذیری ساختارهای ایدئولوژیک نظریه های کمال آتاترک و جانشینان وی از حداقلهای آن خواهد بود.

الف. اقلیتهای دینی و مذهبی

۱. علویان

در حالی که مسلمانان ۹۹ درصد جمعیت ترکیه را تشکیل می دهند، روابط طایفهٔ علویان با رژیم سکولار نمونه ای منحصر به فرد و در عین حال پیچیده محسوب می شود. روابط علویان با اکثریت اهل سنت

ترکیه نیز دارای همین ویژگی است. قرار دادن علویان در شمار اقلیتهای ترکیه صحیح نیست، زیرا مطابق برآوردها جمعیت این طایفه به حدود ۲۰ میلیون می رسد. علویان عمدتاً در ۳ گروه نژادی عرب، کُرد و تُرک دسته بندی می شوند. علویان عرب در ترکیه «نصیریها» نامیده می شوند و جمعیت آنها به حدود ۳۰۰ هزار نفر می رسد که بخش اعظم این جمعیت در ایالت اسکندرون زندگی می کنند. بقیه در ایالت ازنه (۳۰ هزار نفر) و مرسین (۱۲ هزار نفر) و گروههای کوچکی از آنان در استامبول و انکارا زندگی می کنند. عربی زبان مادری علویان عرب محسوب می شود.

علویان کُرد تقریباً ۳۰ درصد جمعیت کُردها و یک پنجم کل علویان ترکیه یعنی حدود ۴ میلیون نفر را تشکیل می دهند. مناطق زندگی آنها در ایالا ت میانی و جنوب شرقی آناتولی بویژه بینگول و تونجیلی و ارزنجان و سیواس و یوزگات و ایلا زیگ و ملا ثیا و قهرمان مراش و قیصری و شو روم است. زبان کُردی، زبان اصلی علویان کُرد محسوب می شود، اما پاره‌ای از آنان به زبان زازایی تکلم می کنند. علویان تُرک که در ترکیه «هاتای» نامیده می شوند عمدتاً در مناطق جغرافیایی به هم پیوسته زندگی می کنند که آناتولی داخلی و امتداد غربی آن را تشکیل می دهد. اقلیتی از آنان نیز در سواحل دریای سیاه زندگی می کنند. ایالا ت سیواس، توگات، یوزگات، نیوی شهر شوروم، اماسیا، قهرمان مراش و ارزنجان اکثریت علویان ترک را در خود جای داده‌اند. برای علویان ترک نامهای متعددی به کار می رود. از جمله قزل باش. همچنین نامهای محلی دیگری

بر حسب مناطق سکونتی برای علویان تُرک به کار می رود. البته اصطلاح «علوی» در آمارهای رسمی ترکیه وجود ندارد، ازاین رو جمعیت آنان به منابع برآورد کننده بازمی گردد. برخی منابع می گویند جمعیت علویان ۱۴ ـ ۱۰ میلیون نفر است، اما رقم نسبتاً دقیق ۲۰ ـ ۱۸ میلیون نفر را نشان می دهد. علویان خود معتقدند که جمعیت شان به ۲۵ میلیون نفر می رسد.

باورهای دینی علویان

علویان ترکیه از آغاز قرن شانزدهم میلادی همواره در معرض فشار نیروهای عثمانی قرار داشتند. ازاین رو اطلاعات مربوط به باورهای دینی این طایفه مبهم و نامشخص بوده است، اما صوفی گرای بزرگ حاج بکتاش در باورهای مذهبی علویان جایگاه محوری داشته است. وی (۱۲۷۱ ـ ۱۲۱۰ میلادی) هنگامی که به آناتولی قدم گذاشت باورهای علوی را به این خطه وارد کرد. اکنون در مورد علویان ترکیه نمی توان بدون توجه به اندیشه های بکتاش سخن به میان آورد. البته علویان ترکیه به گونه ای آشکار با اندیشه های مذهبی شیعهٔ اثنی عشری اشتراک نظر دارند، اما پنهان کاری و تقیه در عبادات و سلوک دینی مدل جدیدی از آیینهای دینی به وجود آورد که چندان شباهتی به عبادات اسلامیان ندارد. «بیت المجمع» یا «بیت الاجتماع» در واقع برای علویان مانند مسجد برای مسلمانان محسوب می شود. آنها در این مکانها به عبادت می پردازند.

جمهوری و آفتابی شدن علویان

علویان در تاریخ سیاسی دولت عثمانی از پیروان و مدافعان دولت شیعی صفویان در ایران محسوب شدند. ازاین رو آنان در واقع قربانی کشمکشهای صفوی ـ عثمانی در آغاز قرن شانزدهم میلادی شدند، زیرا سلطان بایزید دوم و سلیم اول علویان را متهم به پیروی از صفویان کرد و در سالهای ۱۵۱۳ ـ ۱۵۱۱ آنها را از دم تیغ شمشیر گذراند. علویان از همان زمان زندگی مخفی را شروع کرده و درونگرایی را پیشه کردند. این وضعیت تا زمان اعلام جنگ آزادیبخش ملی به رهبری کمال آتاترک در سالهای ۱۹۲۳ ـ ۱۹۱۸ ادامه پیدا کرد. جنگ آزادیبخش ملی ترکیه با اعلام جمهوری و تعیین مرزهای جدید این کشور خاتمه یافت.

اعلام نظام جمهوری و سپس اصلاحات کمال آتاترک که بر پایهٔ سکولاریسم صورت گرفت از سوی علویان ترکیه مورد استقبال قرار گرفت، زیرا آنها این تحولات را فرصتی طلایی برای آفتابی شدن خود پس از چهار قرن سرکوب دانستند. بدینترتیب علویان ترکیه به یکی از پایه های مهم نظام جمهوری سکولار این کشور تبدیل شدند. درست به همین دلیل است که علویان ترکیه در همهٔ مناسبتها و در کنار عکسهای امام علی (ع) و حاجی بکتاش، عکس مصطفی کمال آتاترک را نیز نصب می کنند.

ادامهٔ احتیاط

با این حال و علی رغم بهبود وضعیت علویان در دورهٔ جمهوری، سیاست احتیاط و محافظه کاری علویان در برابر قدرت سیاسی ترکیه ادامه پیدا کرد. آنها از مسئولیتهای اداری مهم حذف می شدند. البته فاصلهٔ آنها از غرب ترکیه و شهرهای بزرگ نظیر استامبول و انکارا یکی از عوامل اصلی این وضعیت محسوب می شود. بهبود روابط نظام سیاسی یا عدم بهبود آن با جناحهای اسلامگرا یکی از معیارهای مهم بهبود مناسبات میان دولت و علویان ترکیه به شمار می رود. در این میان علویان از تقویت روابط دولت با اسلامگراهای این کشور نگران می شوند. این نگرانی بویژه در دهٔ پنجاه میلادی و در دورهٔ نخست وزیری عدنان مندریس و دیگر دولتهای ائتلافی که حزب سلامت ملی به رهبری نجم الدین اربکان در آنها شرکت می کرد، تشدید می شد.

نظام سیاسی ترکیه از یک سو فشارهای سکولاریستی خود را بر روی جناحهای اسلامی تشدید می کرد و از سوی دیگر و به صورت همزمان با علویان از موضع گرایش اسلامی سنی گرا برخورد می کرد. بدینترتیب علویان ترکیه به این نتیجه رسیده بودند که آنها از شهروندان درجه دو محسوب می شوند. فراتر از این باید گفت که در اواخر دهٔ هفتاد و نیمهٔ اول دهٔ هشتاد میلادی اقدامات خشونت آمیز علیه علویان ترکیه افزایش یافت که در نتیجه تعداد فراوانی کشته در صفوف علویان بر جای گذارد. در این وقایع انگشتان اتهام به سوی نیروهای امنیتی ترکیه

نشلنه رفت.

کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ در کشور ترکیه برای علویان این کشور یک روز سیاه به شمار می رود، زیرا نظامیان جدید این کشور در چارچوب تقویت گرایش اسلامی سنی گرا تدریس مواد دینی را در مدارس این کشور اجباری کردند، این اقدام با مصوبهٔ سال ۱۹۸۲ شکل قانونی تری به خود گرفت که اجرای آن تاکنون ادامه دارد. نظامیان ترکیه همچنین در مناطق علوی نشین مساجد را بازسازی کردند. در واقع تحولات ناشی از کودتای ۱۹۸۰ احزاب چپ گرای سکولار را تحت فشار قرار داد. این فشارها به صورت مستقیم علویان را که پایگاه اصلی این احزاب را تشکیل می دهند تحت تأثیر قرار داد.

بیانیهٔ علویان

در پی این تحولات، دههٔ هشتاد سرآغاز ظهور یاس و ناامیدی در صفوف علویان محسوب می شود. در این میان آنچه بعدها به عنوان «بیانیهٔ علویان» شناخته شد که از سوی شخصیتهای سکولار از همهٔ مذاهب و نژادهای ترکیه منتشر شد، یک رویداد مهم در تاریخ مبارزات علویان ترکیه تلقی شد، زیرا در این بیانیه که در مارس ۱۹۸۹ انتشار یافت، برای نخستین بار موضوع بحران علویان در ترکیه به صورت شجاعانه و کم نظیر مطرح شد:

ـ علویان یک گرایش اسلامی در ترکیه به شمار می رود.

-در ترکیه ۲۰ میلیون از پیروان علویان زندگی می کنند.

-مسلمانان سنی مذهب اطلاعات چندانی از علویان ترکیه ندارند. رفتار آنها با پیشداوری و شایعه همراه است که از دوران امپراتوری عثمانی به ارث مانده است. اندیشه های مربوط به امپراتوری عثمانی نباید در عصر مدرن بازتولید شود.

- ریاست امور دینی در ترکیه فقط اسلام سنی گرا را نمایندگی می کند.

- دولت ترکیه وجود علویان را در این کشور نادیده می گیرد و به گونه ای رفتار می کند که گویی کشور ترکیه سنی مذهب است، در حالی که یک سوّم اتباع این کشور از علویان هستند.

-با تأسیس نظام جمهوری در ترکیه، سرکوب علویان در این کشور خاتمه یافت، امّا فشارهای روانی، سیاسی و اجتماعی همچنان ادامه داشته است، تا آنجا که علویان نمی توانند از حق خود در آزادی اندیشه و اعتقادات دینی و باورهای شخصی که منشور حقوق بشر و مادۀ ۲۴ قانون اساسی ترکیه آن را تضمین کرده بهره مند شوند.

-رسانه های گروهی ترکیه اطلاعات چندانی از علویان این کشور، شخصیتهای آنان، اعیاد، ادبیات و دیگر میراث فرهنگی آنان منتشر نمی کنند.

-دولت باید ریاست امور دینی این کشور را از احداث مساجد در روستاهای علوی نشین و یا اعزام امام جماعت به این مساجد را منع کند.

ـ تبلیغات علیه علویان در مدارس زیاد است. مواد درسی دینی اجباری باید از مدارس حذف شود، زیرا این گرایش با اصل سکولار بودن دولت تضاد دارد.

از زمان انتشار بیانیهٔ مزبور، علویان ترکیه به اقدامهای متنوع برای طرح مشکلات خود و شفاف کردن آن مبادرت کردند. پاره‌ای از اظهارنظرهای مذهبی مقامات بلندپایهٔ دولتی و از جمله تورگوت اوزال رییس جمهور فقید ترکیه، علویان را در تشدید اقدامات یاد شده یاری کرد. تورگوت اوزال در آغاز سال ۱۹۹۰ و در قبال ورود تانکهای ارتش اتحاد شوروی به باکو پایتخت آذربایجان موضع مذهبی گرفت و در واکنش به مقابله تانکهای شوروی با قیام آذریها گفت: «آنها شیعه مذهب هستند و ما سنی مذهب» عزالدین دوگان یکی از اندیشمندان سرشناس علویان در این زمینه می گوید: «اوزال با اتخاذ این موضع در واقع از ناتوانی خود برای اداره کردن جمهوری ترکیه پرده برمی‌دارد.» جمال شینر یکی دیگر از اندیشمندان علویان خاطرنشان می کند که نادیده گرفتن موقعیت علویان بعد از کودتای ۱۹۸۰ هیچ گاه در این کشور سابقه نداشته است.

تجدید حیات علویان

در سالهای اخیر موج تأسیس نهادهای تقویت کنندهٔ فرهنگ علویان ترکیه به راه افتاده است و این نشان دهندهٔ بالا رفتن آگاهیهای علویان و تمایل آنها به حضور بیشتر در صحنهٔ سیاسی و اجتماعی

ترکیه است.

مطالبات علویان به صورت آشکار در بیانیهٔ مشترک گروههای مدنی علوی که به تاریخ ۱۹۹۴/۱۰/۳۰ منتشر شد انعکاس پیدا کرد. در این بیانیه محورهای زیر مورد ملاحظه قرار گرفت:

ـ لغو ایدئولوژی سنّی مذهب دولت و سکولار کردن گرایش حکومت.

ـ پایان دادن به نظارت دولت در امور دینی و مستقل کردن مذاهب در امور داخلی خود و در نتیجه قطع بودجهٔ دولتی ریاست امور دینی این کشور. این گرایش می تواند به وفاق ملی کمک کند.

ـ مفهوم سکولار دولت باید در عمل و به صورت کامل اجرا شود و با اندیشه های مغایر سکولاریسم مبارزه شود. این یکی از راههای مهم تقویت دموکراسی در این کشور است.

ـ آموزشهای مذهبی سنی گرا در مدارس باید لغو شود تا وفاق ملّی بیشتر شود.

ـ لغو مواد مغایر سکولاریسم و مفهوم جامعهٔ مدنی از قانون اساسی ترکیه.

ـ پایان دادن به ممنوعیت فعالیت سیاسی نهادهای مدنی و گروههای دانشجویی و دانشمندان و کارگران.

ـ پایان دادن به انحصار قدرت در دست نژاد ویژه و توسعهٔ دامنهٔ حقوق شهروندی.

ـ مقررات و کنواسیونهای بین المللی باید بی کم و کاست در ترکیه اجرا شود.

استقلال خواهی علویان

به نظر می رسد خواست قانونی کردن «خانه های جمع» یعنی مراکز عبادت علویان یا پذیرش نمایندهٔ آنها در ریاست امور دینی و یا ایجاد ریاست ویژه برای نظارت بر امور دینی مخصوص علویان و نیز لغو مواد درسی دینی در مدارس علویان از مهمترین مطالبات علویان ترکیه به شمار می رود.

نگاه جناحهای غیرعلوی در قبال ریاست امور دینی ترکیه چه آنها که گرایش صوفی گرایانه دارند و چه جناحهای سیاسی روی این نکته اشتراک نظر دارند که علویان ترکیه را نمی توان در شمار مذاهب این کشور و یا حتی در شمار یکی از مذاهب اسلامی قرار داد. این در حالی است که دولت سکولار ترکیه پیش از تمایل به اجرای خواستها و مطالبات علویان از یأس این طایفه استفاده می کند.

محمدنوری ایلماز رئیس امور دینی ترکیه در مورد اجازه یافتن علویان برای انتخاب یک نماینده در ریاست امور دینی می گوید: «ریاست امور دینی از مذهب ویژه ای حمایت نمی کند، بلکه این ریاست اسلام را نمایندگی می کند. و همان طور که ریاست امور دینی با افراد به صورت ویژه تعامل نمی کند بنابراین به مطالبات ویژهٔ افراد نیز توجه چندانی

نمی کند.» (روزنامهٔ ملیت، ۱۹۹۴/۱۱/۱۵) ایلماز در همین گفت و گو از شناسایی علویان به عنوان یک مذهب یا دین خودداری کرده و می گوید: «این مدعا که آنها [علویان] در آناتولی امتداد مبارزهٔ سیاسی ۴۰۰ سال قبل به شمار می روند در کشور ما ارزش چندانی ندارد. ما بر این باور هستیم که چهرهٔ علویان ترکیه که روشنفکران آنها کوشش می کنند آن را در رسانه های گروهی برجسته کنند، چندان صحیح نیست. تلاش برای نشان دادن اینکه علویان یک دین یا مذهب جدید هستند و طرح این خواست که باید مشکل پیروان آن حل وفصل شود نشان دهندهٔ عدم شناخت تاریخچهٔ علویان در ترکیه است.» همچنین یکی از مجلات ریاست امور دینی ترکیه در یکی از شماره های خود به شدت از علویان انتقاد کرد: «می گویند علویان باید در ریاست امور دینی نماینده داشته باشند، این اندیشه بسیار خطاآلود است. مگر علویان دین هستند؟ خیر. مگر آنها مذهب هستند؟ خیر. مگر آنها اهل طریقت ویژه هستند؟ خیر. بنابراین چرا و چگونه آنها می خواهند نماینده داشته باشند؟»

یکی از امامان جماعت یکی از مساجد ترکیه به همین شیوه سخن می گوید: «چیزی به نام علویان وجود ندارد. آنها شهروندان ترک هستند. چنین مذهبی وجود ندارد جمعیت آنها نیز از هفت میلیون تجاوز نمی کند.» یکی دیگر از روحانیون می گوید: «چیزی به نام علویان وجود ندارد. همه مسلمان هستند حتی جمهوری اول نیز مطابق صفحهٔ اول قانون اساسی اسلامی بود.»

دیدگاه حزب اسلامی رفاه چندان اختلافی با دیدگاه ریاست امور دینی ندارد، زیرا عبداللطیف شینیر نمایندهٔ پارلمان و وزیر سابق کابینهٔ ترکیه اماکن عبادی علویان را «مراکز تفریحی» می‌داند و جنبش علویان را «مذهب» نمی‌داند. از دیدگاه وی بنابراین علویان نمی‌توانند در ریاست امور دینی نماینده داشته باشند.

با این حال حزب رفاه همواره تلاش می‌کند بدنهٔ مردمی علویان را به‌طرف خود جلب کند، زیرا علویان در برابر نفوذ دیگر جریانهای اسلامی در میان خود سرسختی نشان می‌دهند. به‌استثنای چند نمونهٔ محدود از انضمام چند شهردار علوی و دیگران به حزب رفاه، جانبداری سنتی علویان عمدتاً به‌سود احزاب سکولار بویژه حزب جمهوری‌خواه ملّت بوده است، امّا تکرار رویدادهای خونین علیه علویان در منطقهٔ سیواس در سال ۱۹۹۳ و در حومهٔ «غازی عثمان پاشا» در استامبول در سال ۱۹۹۵ آنهم در سایهٔ دولتهای ائتلافی با عضویت حزب جمهوری‌خواه ملّت که طی آن برخی محافل دولتی به‌دخالت در این رویدادها متهم شدند، برای علویان شوک‌آور بود. تا آنجا که علویان دلبستگی سنتی خود را به احزاب چپ سکولار تغییر داده و به جست‌وجوی گزینه‌های دیگر پرداختند. بدینترتیب و برای نخستین بار در تاریخ ترکیه احزابی شکل گرفتند که مدعی جانبداری از علویان و نمایندگی هویت و مطالبات و آرمانهای آنها بودند. البتّه هنوز نمی‌توان در مورد امکان موفقیت این احزاب در جلب موافقت و حمایت بدنهٔ مردمی علویان بویژه با توجه

به سابقهٔ سنتی حمایت علویان از احزاب چپ سکولار ترکیه اظهارنظر قطعی کرد.

در سطوح رسمی نیز باید گفت که بخش اعظم مسئولان دولت ترکیه با احتیاط بسیار شدید با «موج بیداری علویان» برخورد می کنند. از یک سو آنها سکولارهایی هستند که آرای علویان را منبع مهمی برای پیشتیبانی از سکولاریسم ترکیه می دانند و از سوی دیگر آنها نمی توانند خود را از ذهنیت مذهب اهل سنت که از پشتوانهٔ قرنها سلطه در ترکیه برخوردار است، رهایی یابند. دولت و احزاب شرکت کنندهٔ در آن به اندازهٔ قدرت اسلامگرایان، به علویان و مطالبات آنها نزدیک می شوند و هر چه خطر اسلامگرایان کمرنگ می شود از علویان فاصلهٔ بیشتری پیدا می کنند. به عبارت دیگر نظام سیاسی ترکیه علویان را وسیله ای می بیند که به هنگام نیاز بویژه هنگام بروز ضرورت صف آرایی در برابر اسلامگرایان به آنها متوسل می شود. ازاین رو احزاب سیاسی ترکیه بویژه آنها که از دههٔ نود میلادی به بعد در قدرت مشارکت می کردند، تلاشهای فراوانی برای نزدیک شدن به علویان از خود نشان می دادند. مقامات رسمی و از میان آنها سلیمان دمیرل رییس جمهور پیشین برای نخستین بار در تاریخ ترکیه در مراسم علوی حاج بکتاش که در تاریخ ۱۹۹۴ برگزار شد شرکت کردند. همچنین برخی وزرای کابینهٔ دولت خواهان تحقق برخی مطالبات علویان از جمله قانونی کردن مراکز عبادی آنها و گشایش مراکز آموزشی دینی برای تربیت کادر مذهبی روحانیون علوی و در نتیجه و به گفتهٔ یکی از

رهبران حزب راه مستقیم «تصحیح خطای گذشته» شدند. در دوران نخست وزیری مسعود ایلماز نیز دولت ترکیه بخشی از بودجهٔ دولت را به برخی جمعیتهای علوی اختصاص داد. در واقع «مسئلهٔ علویان» ترکیه در کنار مسئلهٔ کُردها و کشمکش سکولارها و اسلامگرایان و مشکلات اقتصادی و منطقه ای بند مهم دیگری به فهرست مسایل سرنوشت ساز این کشور می افزاید. اهمیت مسئلهٔ علویان در ترکیه در این نکته نهفته است که آنها یک جریان ریشه دار در جامعهٔ این کشور به شمار می رود که دولتهای ترکیه و الگوی سِکولاریسم در طول بیش از هفت دهه نتوانسته اند آن را از میان برده و یا مخاطرات آن را کاهش دهند. بدینترتیب می توان گفت که دشواری و سرسختی این مسئله ممکن است در آینده و به هنگام وقوع رویاروییهای احتمالی میان طرفهای درگیر در این مسئله خود را نشان دهد و در نتیجه و در اثر روند تحولات مسئلهٔ علویان بخشهای قابل توجهی از چهرهٔ دولت و جامعه و موجودیت نظام و بلکه آیندهٔ ترکیه ترسیم خواهد شد.

۲. یهودیان

ارزیابیهای سال ۱۹۹۲ نشان می دهد که جمعیت اقلیت یهودیان ترکیه از ۲۵ هزار نفر فراتر نمی رود. با این حال مسئلهٔ روابط یهودیان این کشور با حوزهٔ قدرت در ترکیه از زمان مهاجرت آنها از اسپانیا به امپراتوری عثمانی در سال ۱۴۹۲ مورد توجه پژوهشگران تاریخ بوده است. گفته

می‌شود نقش یهودیان در پاره‌ای از ایستگاههای مهم و تاریخی دوران معاصر ترکیه تعیین کننده بوده است. تأسیس دولت اسراییل در سال ۱۹۴۸ به یهودیان ترکیه نیروی اضافی بخشید تا نیروی اقتصادی و رسانه‌ای پیشین خود را تقویت کنند. اگرچه این نقش همواره به صورت پنهان بوده است، امّا شروع مذاکرات صلح اعراب و اسراییل در مادرید و در سال ۱۹۹۱ و تحولات پیش از آن بویژه مذاکرات فلسطینیها و اسراییل و به طور مشخص شناسایی ضمنی اسراییل از سوی فلسطینیها در سال ۱۹۸۸ به یهودیان ترکیه امکان داد از محافظه کاری خود خارج شوند و به حوزهٔ فعالیتهای آشکار منتقل شوند. این وضعیت تاکنون ادامه دارد.

اکثریت قریب به اتفاق یهودیان دورهٔ امپراتوری عثمانی در سال ۱۴۹۲ و در پی فروپاشی اندلس به دست مسیحیان کاتولیک از اسپانیا به ترکیه مهاجرت کردند. دادگاههای تفتیش عقاید مسیحیان یهودیان را در انتخاب پذیرش مسیحیت و یا ترک سرزمین اسپانیا آزاد گذاشتند. بخشی از یهودیان ـ حدود یکصد هزار تن ـ ترجیح دادند به دولت عثمانی و به طور مشخص به استامبول مهاجرت کنند. آنها به دلیل آشنایی با زبانهای خارجی و خبرگی در فعالیتهای پولی و اقتصادی به صورت فعال در حیات اجتماعی ترکیه مشارکت کردند. تا آنجا که برخی از آنان به مراکز مهم اداری دست یافتند. یهودیان ترکیه در طول قرنها و بر خلاف وضعیت همکیشان خود در دیگر کشورهای اروپایی در سایهٔ آزادی و تسامح زندگی کردند، امّا با شروع جنبش بازگشت به «سرزمین موعود» در میان

یهودیان در آغاز قرن هفدهم، نقش یهودیان ترکیه در مراکز مهم اداری رو به کاهش رفت و در مقابل نقش ارمنی‌ها در عرصهٔ قدرت ترکیه رو به افزایش گذارد.

با تشدید فعالیت صهیونیستها حول مسئلهٔ بازگشت به فلسطین بویژه از نیمه‌های قرن نوزدهم، یهودیان ترکیه نقش مهمی در جنبش «اتحاد ترقیخواه» که با هدف سرنگونی نظام سلطنتی عثمانی شکل گرفته بود ایفا کردند. فروپاشی امپراتوری عثمانی در پایان جنگ اول جهانی، شرط نخستین اجرای «وعدهٔ بالفور» در تأسیس کشور یهودیان در فلسطین تلقی می‌شود. اعلام جمهوری در ترکیه در سال ۱۹۲۳ بر اقلیتهای غیرمسلمان یعنی ارمنی‌ها، یونانیها و یهودیان تأثیر منفی گذارد، زیرا آنچه بعدها به نام «مالیات ثروت» معروف شد در مورد این اقلیتها و به میزان ۱۰ درصد برای هر نفر اعمال شد. این مسئله منجر به ظهور پدیدهٔ فقر در میان اقلیتها و در نهایت مهاجرت به خارج شد. یهودیان از جملهٔ این اقلیتها بودند که جمعیت آنها در آستانهٔ تشکیل دولت اسراییل به حدود ۳۰ هزار نفر رسید. این در حالی است که جمعیت یهودیان ترکیه در سال ۱۹۲۷ به ۸۰ هزار نفر می رسید. با تأسیس دولت اسراییل بخشی از یهودیان ترکیه مهاجرت کردند، امّا مسئلهٔ اعمال «مالیات ثروت» مانع از ادامهٔ نقش محوری یهودیان ترکیه در اقتصاد این کشور نشد. آنها از دههٔ چهل میلادی ید طولایی در صنایع نساجی، کاچو، جوراب، حریر، و صنایع چرمی داشتند. یهودیان ترکیه همچنین در صنایع اتومبیل سازی، مواد شیمیایی و

دارو و رسانه ها و لباسهای آماده پیشتاز بودند. این نقش یهودیان در شرایط کنونی نیز ادامه دارد. در میان بازرگانان سرشناس یهودی در ترکیه نامهایی چون ژاک قامحی، اسحاق الاتون و ویتالی هاکو دیده می شود. سال ۱۹۸۹ نقطهٔ عطفی در زندگی یهودیان ترکیه محسوب می شود، زیرا آنها در این سال از طریق تشکیل «مرکز ۵۰۰» به فعالیتهای آشکار منتقل شدند. «مرکز ۵۰۰» به مناسبت پانصدمین سال مهاجرت یهودیان از اسپانیا به ترکیه تأسیس شد. سیاستهای اقتصادی باز تورگوت اوزال نخست وزیر فقید ترکیه در زمینهٔ انتقال یهودیان این کشور به فعالیتهای آشکار نقش مهمی ایفا کرد. اوزال از طریق جلب حمایتهای لابی یهودیان امریکا تلاش کرد روابط خود را با ایالات متحدهٔ امریکا بهبود بخشد. شرایط جدید موجب شد حضور یهودیان در ترکیه بویژه در عرصه های اقتصادی و رسانه های تصویری و نوشتاری افزایش یابد. مالکیت برخی رسانه ها تأثیرگذار ترکیه به برخی محافل یهودی تعلق دارد. همچنین یهودیان خود چند روزنامه و مجله به زبان ترکی منتشر می کنند. در این میان هفته نامهٔ شالوم بیش از همه خودنمایی می کند. علاوه بر این یهودیان ترکیه موفق شدند جیفی قامحی فرزند ژاک قامحی سرمایه دار معروف یهودی در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۵ ترکیه در لیست کاندیداهای حزب راه مستقیم از حوزهٔ انتخابیهٔ استامبول قرار دهند و به پارلمان بفرستند، امّا جیفی قامحی در سال ۱۹۹۷ از حزب راه مستقیم استعفا کرد. وی در اعتراض به خط مشی اسلامی دولت نجم الدین اربکان که حزب راه مستقیم نیز در آن عضویت

داشت از مقام خود کناره‌گیری کرد. در واقع یهودیان ترکیه در طول سالهای ۱۹۶۰ ـ ۱۹۳۵ موفق شدند حدود ۹ تن از نمایندگان خود را به پارلمان این کشور بفرستند، امّا پس از آن یهودیان نتوانستند در پارلمان ترکیه عضویت داشته باشند.

بخش اعظم یهودیان پیروز در انتخابات پارلمانی قبلی از حوزهٔ استامبول یعنی مرکز حضور یهودیان در ترکیه بودند. آمارها نشان می دهد که حدود ۱۸ هزار نفر یهودی از استامبول زندگی می کنند. شهر ازمیر دومین شهر ترکیه است که حدود ۲ هزار نفر یهودی در آن زندگی می کنند. یهودیان باقیمانده در شهرهای انکارا، بورصه، داشناک کاله و ادرنه بسر می برند. یهودیان ساکن استامبول عمدتاً در مناطق نیچان تاچی، چچلی، سعادیه، بودگار، هیبلی و بیوک ازه متمرکز هستند. در گذشته هزاران نفر یهودی در مناطق نظیر تراکیا، دیار بکر، ماردین، وان و حکاری (جنوب شرقی ترکیه) زندگی می کردند، امّا پس از سال ۱۹۴۸ همهٔ آنها به اسراییل مهاجرت کردند. منطقهٔ بای اوغلو در استامبول مرکز اصلی فعالیتهای بازرگانی یهودیان ترکیه به شمار می رود.

یهودیان هنگام مهاجرت از اسپانیا به ترکیه به زبان یهودی و اسپانیولی سخن می گفتند، امّا کسانی که به این زبانها سخن می گویند به تدریج رو به کاهش گذارد. تا آنجاکه امروزه حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد از مجموع یهودیان ترکیه با زبانهای مزبور آشنایی دارند. به همین دلیل هفته‌نامهٔ شالوم به دو زبان یهودی و اسپانیولی منتشر می شود. یهودیان

ترکیه عمدتاً به زبان ترکی سخن گفته و آن را زبان مادری خود می دانند و تنها ۸ درصد از آنان با زبان عبری آشنایی دارند. این مسئله موجب شد مراکز آموزشی ویژه‌ای برای آموزش زبان عبری در کنار مدارس یهودیان در استامبول تأسیس شود. زبان دوم و سوم یهودیان ترکیه، فرانسوی (۹۶ درصد) انگلیسی (۴۸ درصد) یونانی (۳۳ درصد) و آلمانی (۳۱ درصد) است. تعداد اندکی از آنان که در جنوب شرقی ترکیه زندگی می کردند با زبانهای کردی و عربی آشنایی دارند.

در زمینهٔ دینی، یهودیان ترکیه در میان سه مذهب سفاردی، اشکنازی و قرائطی (از یهودیان جزیرهٔ قرم) تقسیم می شوند. یهودیان کنیستهای گوناگونی در استامبول، ازمیر و بورصه دارند، امّا مقر راف دیوید اسیو بزرگ حاخامهای یهود در استامبول است.

امروزه یهودیان ترکیه نقش مهمی در نزدیکی این کشور و اسراییل ایفا می کنند. این نزدیکی از سال ۱۹۹۶ به فاز همپیمانی ارتقا یافت. رسانه های گروهی تأثیرگذار آنها و یا رسانه های تحت تأثیر آنان در تبیین و ترویج نقاط مشترک اسراییل و ترکیه و در ارائه «الگوی اسراییلی» در تکنولوژی و دموکراسی (!) و نیز در تحسین چهرهٔ اسراییل در میان افکار عمومی مخالف ترکیه که با سیاستهای تجاوزکارانهٔ اسراییل مخالف هستند نقش مهمی ایفا می کنند. آنچه بیش از همه جلب توجه می کند این است که در حالی که رسانه های گروهی به جنبه های پیمان نظامی ترکیه و اسراییل تکیه می کنند، فعالیتهای گسترده‌ای در جهت نزدیک کردن

روابط سازمانهای مدنی، روابط بازرگانی، فعالیتهای رسانه ای و فکری و سازمانهای حرفه‌ای میان دو طرف جریان دارد. همچنین گروههای یهودی و مرکز حاخام بزرگ در استامبول پل ارتباطی مقامات ترکیه و گروههای فشار یهودی در ایالات متحدهٔ امریکا به شمار می روند.

۳. یونانیها

طایفهٔ سوم که در معاهدهٔ لوزان به عنوان یک اقلیت مورد شناسایی قرار گرفت، طایفهٔ یونانیهاست. به موجب این معاهده طایفهٔ یونانیها از حق تأسیس نهادهای مخصوص به خود نظیر کلیسا، مدارس و چاپخانه برخوردار است، امّا کشمکشهای همیشگی یونان و ترکیه که در تاریخ و جغرافیا و تمدن ریشه دارد به موجودیت طایفهٔ یونانیها در ترکیه حساسیت ویژه بخشیده است. این طایفه بر حسب تحولات سیاسی میان یونان و ترکیه در معرض فشار قرار گرفته است. این فشارها در پاره‌ای موارد موجب شده یونانیهای ترکیه خاک این کشور را ترک گفته و به یونان و دیگر کشورهای اروپایی مهاجرت کنند. مطابق آمارهای موجود هم اکنون در ترکیه بین ۵۰ تا ۸۰ هزار نفر یونانی زندگی می کنند. این در حالی است که برخی منابع جمعیت یونانیهای مقیم ترکیه را فقط ۱۰ هزار نفر می دانند. بخش اعظم یونانیها در استامبول زندگی می کنند. تعداد محدودی از آنان نیز در ازمیر و در سواحل دریای اژه، انکارا و ترابزون مستقرند.

اکثریت یونانیهای ساکن استامبول در منطقهٔ «گالته» که بر «خلیج»

اشراف دارد و در «بای اوغلو» و در جزایر امیران و بودگاز و بیوک ازه و منطقهٔ سیاحتی و اشرافی هیبلی متمرکز هستند. چند هزار نفر از آنان نیز در جزایر ترکیه در مقابل جزایر یونان نظیر داشناک گاله و گوکجیه ازه و بوزجا ازه زندگی می کنند. یونانیهای مقیم ترکیه همچنان و علی رغم کاهش تعداد آنها نقش مهمی در بخشهای بازرگانی استامبول ایفا می کنند. یونانیهای ترکیه به لحاظ مذهبی به کلیسای ارتدکس که مقر جهانی و اصلی آن در منطقهٔ وینیر استامبول واقع است تعلق دارند. اقلیت محدودی از آنان نیز به کلیساهای کاتولیک و پرتستان وابسته هستند. در سالهای اخیر کشمکشهای سیاسی حادی میان انکارا و آتن بر سر مرجعیت وینیر و نقش آن در حیات دینی ارتدکسهای جهان در گرفته است. سقوط کمونیسم در اتحاد شوروی سابق و اروپای شرقی و بازگشت قدرتمندانهٔ ارتدکسها به روسیه و نیز اتهام ترکیه علیه یونان و روسیه و بلغارستان در مورد تشکیل اتحاد دینی ارتدکس با هدف محاصرهٔ ترکیه و تلاش یونان برای تغییر وضعیت قانونی مرجعیت ارتدکسهای جهان به وضعیتی مشابه واتیکان در مورد کاتولیکهای جهان همه وهمه در پیدایش کشمکشهای مزبور مؤثر بوده است. ترکیه معتقد است این تلاشها با هدف ایجاد دولت در دولت در ترکیه صورت می گیرد. این حساسیتها با کشمکشهای دنباله دار ترکیه و یونان بر سر دعاوی ارضی بویژه در دریای اژه و قبرس گره خورده است. ترکیه یونان را متهم می کند که می کوشد ترکیه را تضعیف کرده و آن را تجزیه کند تا دوران بیزانس را که با فتح قسطنطنیه

(استامبول) به دست سلطان محمد فاتح در سال ۱۴۵۲ فرو پاشید، احیا کند.

۴. ارمنیها

ارمنیها یکی از دیرپاترین اقوامی است که در مناطق جنوبی قفقاز و شرق آناتولی زندگی می کردند. هنگامی که ترکهای عثمانی دولت خود را در سال ۱۳۰۰ میلادی تأسیس کردند، ارمنیها در ساختار کشور جدید مشارکت کردند. آنها در حوزه های گوناگون فعال بوده و به پستهای مهم اداری دست یافتند. امّا به دلیل ظهور کشمکشهای قومی در امپراتوری عثمانی در اوایل قرن نوزدهم و تشدید آن در سالهای پایانی این قرن و سالهای آغازین قرن بیستم، روابط تاریخی ارمنیها با حکومت مرکزی تیره شد. این تیرگی تا آنجا تشدید شد که قتل عامهای معروف ارمنیها را (ارمنیها معتقدند در این قتل عامها بیش از یک ونیم میلیون ارمنی کشته شدند و ترکها از پایه واساس وقوع این قتل عامها را تکذیب می کنند) در اواخر قرن نوزدهم و در سال ۱۹۱۵ به وجود آورد. این رویدادها موجب شد موج آوارگی ارمنیها از شرق ترکیه به کشورهای مجاور بویژه لبنان و سوریه راه بیفتد. معاهدهٔ لوزان در سال ۱۹۲۳ حقوق ارمنیها را به عنوان اقلیت همچون اقلیت یهودیان یونانی و برخورداری از حق آزادی بیان و انتشار آن به زبان ارمنی و آزادی مذهب و داشتن مدارس ویژه به رسمیت شناخت.

انتقال ارمنیها به شهرهای بزرگ بویژه استامبول و انجام فعالیتهای

بازرگانی محدود از جمله پیامدهای تخلیهٔ شرق آناتولی از ساکنان ارمنی به شمار می رفت. مناسبات میان مرجعیت جهانی ارمنیها و پیروان ترک این مذهب شک و تردید مقامات سیاسی ترکیه را برانگیخت. دولت ترکیه برای مقابله با این وضعیت راه برقراری محدودیت در برابر فعالیتهای ارمنیها را در پیش گرفت.

جمعیت صدها هزار نفری ارمنیهای ساکن ترکیه در آغاز جنگ جهانی اول امروزه به چند ده هزار نفر کاهش یافته است. برخی آمارها نشان می دهد که جمعیت کنونی آنها بین ۵۰ تا ۸۰ هزار نفر رسیده است. اکثریت این جمعیت ارمنی در استانبول یعنی در کنار مقر اصلی مذهبی ارمنیها در منطقهٔ کوم گابی و در چند شعبهٔ استانی در قیصری، دیار بکر و اسکندرون زندگی می کنند.

حدود یکهزار نفر از ارمنیها نیز در انکارا زندگی می کنند. آنها به طور کلی به زبان ارمنی تکلم کرده و به لحاظ مذهبی به سه کلیسا تعلق دارند: کلیسای گریگوری ارتدکس، کلیسای کاتولیک رم و کلیسای پرتستان. به لحاظ مشارکت سیاسی ارمنیها در جامعه ترکیه باید گفت که به استثنای نمونه های بسیار محدود، فعالیت سیاسی آنها تقریباً صفر است.

۵. سریانیها و کلدانیها

از دیگر اقلیتهای ترکیه، گروههایی از سریانیها هستند که سوری الأصل و ارتدکس هستند و به طور طبیعی در مناطق مرزی سوریه

بویژه در مناطق ماردین نسیبین، میدیات، ساور گلیسللت، اویل و دیار بکر زندگی می کنند، امّا بخش اعظم جمعیت سریانیها به استامبول مهاجرت کردند. مطابق برخی آمارها حدود ۲۰ هزار تن سریانی در این شهر زندگی می کنند. همچنین تعداد زیادی از این اقلیت به اروپا مهاجرت کردند. سریانیهای ترک به زبان سریانی و دیگر گویشهای مشتق از زبان آرامی تکلم می کنند.

در مورد کلدانیها نیز باید گفت جمعیت آنها در ترکیه در حدود ۱۰ هزار نفر است که عمدتاً در مناطق مرزی ترکیه با عراق و سوریه بویژه در منطقه ماردین (در شهر ایریل و سیلوبی) و حکاری (دو شهر اولودیری و بیت شباب) و سعرت (دو شهر بروای و شیرناک) زندگی می کنند. تعداد محدودی از آنها نیز در دیار بکر و میدیات و استامبول اقامت دارند. کلدانیهای ترکیه به زبان کلدانی تکلم می کنند و به لحاظ مذهبی به مرجعیت پاپ وفادارند. پطرس کلدانیها در استامبول ساکن است و پاتریاکی آنها در شهر موصل عراق استقرار دارد.

چندگانگی ترکیه به اقلیتهای یاد شده در بالا خلاصه نمی شود، بلکه اقلیتهای قومی دیگری در این کشور زندگی می کنند که جمعیت هر یک از آنها از چند صد نفر تا چند هزار نفر می رسد. در این میان البانیها (۵۰ هزار نفر) روسها و المانیها و استونیوییها و گروههای قومی آسیای میانه (اوزبکها، قرقیزها، قزاقها، تاتارها، اویگورها و آذریها) از جمله اقلیتهای کوچک ترکیه به شمار می روند.

ب. اقلیتهای نژادی

۱. کردها

کردها در ترکیه بزرگترین مجموعهٔ نژادی پس از نژاد ترک به شمار می روند. جمعیت ترکیه در حدود ۶۵ میلیون نفر است که از میان آنها حدود ۱۲ میلیون کرد هستند. در واقع کردهای ترکیه یک پنجم جمعیت این کشور را تشکیل می دهند. البته ارزیابیهای شبه رسمی ترکیه نشان می دهد که جمعیت کردها بین ۵ تا ۷ میلیون نفر است. با این توضیح که سرشماری جمعیت در ترکیه بدون توجه به بافت نژادی این کشور صورت می گیرد. از سوی دیگر معاهدهٔ لوزان فقط اقلیتهای دینی غیرمسلمان را به رسمیت شناخته است (ارمنیها، یهودیان و یونانیها) و از شناسایی اقلیتهای نژادی خودداری کرده است. بر این پایهٔ ایدئولوژی رسمی ترکیه یعنی ایدئولوژی «کمالیسم» مطلقاً کردها را به عنوان اقلیت نژادی به رسمیت نمی شناسد، بلکه حتی آنها را «ترکهای کوهستانی» می نامد. این نظریهٔ رسمی تا سال ۱۹۹۱ ادامه یافت. پس از آن سلیمان دمیرل رییس جمهور وقت ترکیه هنگام بازدید از جنوب شرقی ترکیه یعنی محل سکونت اکثریت کردها به واقعیتی به نام کردهای ترکیه اذعان کرد. حضور جغرافیایی کردها در ترکیه در مناطق جنوب شرقی در مجاورت مرزهای سوریه، عراق و ایران بویژه در شهرهای حکاوی، وان، آگری، بتلیس، موش، دیار بکر، اوروه، گارس، ماردین، بینگول، ایلازیگ، تونجیلی، ادیمان، ارزنجان، گازی، اینتاب و ملاتیا متمرکز است. به لحاظ مذهبی

کردها در میان اهل سنت (۷۰ درصد با مذهب شافعی) علویان (۳۰ درصد) و یک اقلیت ۱۰ تا ۲۰ هزار نفره از یزیدیان تقسیم می شوند. به لحاظ زبان همهٔ کردها به زبان کردی تکلم می کنند. نحله های دینی سنتی گوناگون در میان کردها دیده می شود. نحله های نقشبندی و قادری در رأس این گرایشها قرار دارند. به لحاظ بافت عشیره ای باید گفت که کردهای ترکیه امتداد کردهای عراق و ایران و سوریه به شمار می روند. به لحاظ تاریخی نام مناطق سکونتی کردها «کردستان» نامیده می شود و کردهای ترکیه مناطق خود را «کردستان شمالی» و اراضی شمالی عراق را «کردستان جنوبی» و اراضی کردنشین ایران را «کردستان شرقی» می خوانند. حضور کردها در مناطق یاد شده محدود نمی شود، زیرا به دلیل عقب ماندگیهای اقتصادی این مناطق و ناآرامیهای مداوم امنیتی میان جنگجویان کرد و نیروهای دولتی، تعداد زیادی از کردها طی چند دههٔ گذشته از مناطق اصلی خود به سوی مناطق امن تر کوچ کردند. شهرهای استامبول و انکارا دو مرکز برتر برای کردها به شمار می روند. این امر موجب شد در شهرهای یاد شده دو حومهٔ کردنشین شکل بگیرد. مطابق برآوردهای موجود فقط در حومهٔ شهر استامبول ۳ تا ۴ میلیون کرد زندگی می کنند. مضافاً بر این بسیاری از کردهای ترکیه به صورت مستقیم به برخی کشورهای اروپایی مهاجرت کردند. جمعیت مهاجر کرد به اروپا به حدود یک میلیون نفر می رسد که نیمی از آنان در کشور آلمان زندگی می کنند.

مشکل اصلی کردهای ترکیه این است که دولت کمالیسم این

کشور آنها را به عنوان یک مجموعهٔ نژادی متفاوت از نژاد ترک به رسمیت نمی شناسد، در نتیجه دولت ترکیه از اعطای برخی امتیازات شکل دهندهٔ هویت مستقل فرهنگی و سیاسی نظیر حق برخورداری از مدارس ویژه یا تأسیس جمعیتهای قومی تقویت کنندهٔ فرهنگ کردی و یا راه اندازی شبکه های رادیویی و تلویزیونی به زبان کردی و دیگر ویژگیهای هویت ساز خودداری می کند. در ادامهٔ این وضعیت دولت ترکیه چه در قانون اساسی و چه در قوانین موضوعه از تأسیس جمعیت یا حزب بر پایهٔ نژاد یا دین ممانعت کرده است، در نتیجه کردهای ترکیه از حق تشکیل احزاب سیاسی بازگو کنندهٔ خواستها و مطالبات آنها در استقلال یا خودمختاری محروم شدند. کردهای ترکیه هرگاه که تصمیم می گیرند احزابی با خط مشی حمایت ضمنی از هویت کردها تشکیل دهند، سرنوشت آنها و احزاب آنها، ممنوعیت و به زندان افتادن و یا تبعید رهبران آن بوده است. این محدودیتها و ممنوعیتها در نیمهٔ اول دههٔ نود میلادی به اوج خود رسید.

در پی تأسیس جمهوری ترکیه در سال ۱۹۲۳، آتاترک همهٔ اتباع این کشور را «ترک» نامید و بدینترتیب وجود نژادهای دیگر و در رأس آنها نژاد کرد در ترکیه به رسمیت شناخته نشد. واکنش کردها به این اقدامات دولت، قیام و نافرمانی در دهه های ۲۰ و ۳۰ میلادی بود. قیام شیخ سعید کردی در سال ۱۹۲۵ و قیام آگدی بین سالهای ۱۹۳۰ـ۱۹۲۸ و قیام ایرسیم در سال ۱۹۳۸ از مهمترین قیامهای کردها در ترکیه محسوب

می شود. این قیامها همواره با سرکوب شدید ارتش ترکیه مواجه می شد.

تأسیس حزب کارگران کرد ترکیه در سال ۱۹۷۸ از مهمترین ایستگاههای تاریخ رویارویی با سیاستهای رسمی دولت ترکیه به شمار می رود. این حزب که به رهبری عبدالله اوجالان تأسیس شد در سال ۱۹۸۴ جنگ چریکی دامنه داری را شروع کرد که تاکنون ادامه دارد.

دولت ترکیه در مقابله با این جنگ چریکی رشته تدابیری را به مورد اجرا گذاشت که مهمترین آنها در زیر دسته بندی می شود:

۱. واحدهایی که بعدها به نام «پاسداران روستا» معروف شدند، برای حمایت از روستاهای مناطق مورد تهاجم حزب کارگران کُرد، شکل گرفتند. افراد این واحدها همگی از عشایر کرد هوادار دولت گزینش شدند. تعداد این واحدها در حدود ۵۰هزار نفر است که حقوق ماهانهٔ هر یک از آنها به ۳۰۰ دلار می رسد. این واحدها در سال ۱۹۸۵ تأسیس شدند.

۲. اعلام حالت فوق العاده در مناطق کردنشین بویژه مناطق فعالیت حزب کارگران کُرد از سال ۱۹۸۷ به بعد از اقدامات دیگر دولت ترکیه است. حالت فوق العاده هر شش ماه یکبار تمدید می شود. دولت ترکیه بر پایهٔ قانون وضعیت فوق العاده به کارمندان شاغل خود در مناطق کردنشین چه نظامی و چه غیرنظامی فوق العاده های ویژه می پردازد تا آنها را به ماندن در این مناطق و مقابله با تلاش حزب کارگران کرد برای تخلیه مناطق

کردنشین از ساکنان ترک تشویق کند.

۳. توسل به روش عملیات نظامی برای سرکوب حزب کارگران کرد از طریق اعزام دهها هزار نیروی نظامی و دهها فروند هواپیماهای جنگی و تانک و موشک و حمله به پناهگاههای کردها در مناطق صعب‌العبور کوهستانی. این رویاروییهای نظامی که در طول ۱۲ سال گذشته به‌صورت مداوم جریان داشته هزاران کشته در صفوف طرفین برجای گذاشته است.

۴. تغییر و انتقال سبک عملیات نظامی از دایرهٔ داخلی ترکیه به مناطق مرزی جنوب شرقی کشور در سوریه و ایران بویژه در عراق برای تهاجم سازمان یافته به پایگاههای حزب کارگران کرد بویژه در شمال عراق. این عملیات بویژه پس از جنگ دوم خلیج [فارس] و بروز خلاء امنیتی در شمال عراق به اوج خود رسید، زیرا جنگجویان حزب کارگران کرد از این وضعیت در جهت ایجاد پایگاههای نظامی در شمال عراق و استفاده از آن در جهت اجرای عملیات نظامی در خاک ترکیه بهره برداری کردند.

۵. اجرای سیاست تخلیهٔ روستاهای کردنشین از ساکنان آن تا مرز ویران کردن آن در صورت ضرورت به منظور جلوگیری از تبدیل این

روستاها به پناهگاه جنگجویان و یا کمک رسانی این روستاها به افراد وابسته به حزب کارگران. ساکنان این روستاها همواره از سوی دولت ترکیه به همکاری و یاری رساندن به جنگجویان حزب کارگران کرد متهم می شدند. تورگوت اوزال نخست وزیر و رییس جمهور فقید ترکیه طراح اصلی استراتژی تخلیهٔ روستاهای کردنشین از ساکنان آن به شمار می رفت. البته در گذشته نیز گاه‌وبیگاه این خط مشی به اجرا گذاشته می شد.

۶. با توجه به اینکه عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی مناطق کردنشین گرایشهای تجزیه طلبانهٔ کردها را تقویت می کند، پروژهٔ «توسعهٔ جنوب شرقی آناتولی» که هستهٔ اولیهٔ آن در دههٔ ۶۰ میلادی شکل گرفت از سال ۱۹۸۳ به صورت جدی به اجرا گذاشته شد. این پروژه تاکنون ادامه دارد. هدف این پروژه از منظر رویارویی با مسئلهٔ کردهای ترکیه این است که ۲۱ پروژهٔ سدسازی بر روی رودخانه های دجله و فرات به اجرا گذاشته شود و نیروگاههای برق و نیز تونلهای انتقال آب در این منطقه به مرحلهٔ بهره برداری برسد تا کل منطقهٔ کُردنشین به لحاظ کشاورزی و صنعتی و بازرگانی توسعه یابد. این پروژه ها سطح زندگی اجتماعی ساکنان منطقهٔ مزبور را بالا می برد و آنها را از اندیشهٔ جدایی از دولت مرکزی و استقلال خواهی پرهیز می دهد. از منظر منطقه ای نیز این پروژه با هدف اعمال فشار به کشورهای مجاور که از آب رودخانه های دجله و فرات

استفاده می کنند، به طور مشخص سوریه و عراق برای پایان دادن به کمکهای خود به حزب کارگران کرد و در نتیجه قطع شریان پشتیبانی خارجی از جنبش مسلحانهٔ کردهای ترکیه به اجرا گذاشته شده است.

جنگ مداوم دولت ترکیه علیه جنگجویان حزب کارگران کرد، سالانه حدود ۸ میلیارد دلار از بودجهٔ دولت را به خود اختصاص می دهد. این هزینهٔ سنگین یکی از مهمترین عوامل بالا رفتن نرخ تورم در ترکیه به شمار می رود که طی چند سال اخیر سالانه به ۷۰ تا ۱۰۰ درصد رسیده است. دولت ترکیه همچنین به دلیل جنگ با کردها همواره در معرض سرزنشهای جامعهٔ بین المللی بویژه کشورهای اتحاد اروپا قرار دارد. اتحاد اروپا یکی از شرایط پذیرش انضمام ترکیه به این اتحاد را شناسایی رسمی حقوق فرهنگی و دموکراتیک کردهای این کشور می داند.

در واقع اختلاف نظر آشکاری میان احزاب سیاسی ترکیه در قبال راههای حل وفصل نهایی مشکل کردهای این کشور دیده می شود. برخی از آنها (بلنت اجوید) بر این باور هستند که پایان دادن به فئودالیسم و نظام عشیره ای جامعهٔ کُرد یکی از راههای مهم حل وفصل بحران کردهاست. حزب جمهوری خواه ملّت (چپ سکولار) می کوشد این بحران را با گزاره های دموکراتیک بویژه از طریق شناسایی حقوق فرهنگی کُردها پیوند دهد. اسلامگرایان (نجم الدین اربکان) به طرح شعار «برادری اسلامی» برای حل وفصل بحران کردها بدون مشخص کردن عناصر و ابعاد اجرایی این شعار اکتفا می کنند.

امّا آنچه به‌عنوان اجماع ملّی میان همهٔ احزاب ترکیه (سکولار چپ، راست یا اسلامگرا) شناخته می‌شود، این است که اندیشهٔ جدایی‌طلبی یا حتی اعطای خودمختاری به کردها در جنوب شرقی کشور به‌صورت مطلق غیرقابل قبول تلقی می‌شود، زیرا احزاب یادشده معتقدند که پذیرش اصل اعطای حقوق فرهنگی به کردها از قبیل پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی به‌زبان کردی، گام نخستین حرکت به‌سوی رشد آگاهی فرهنگی و در مرحلهٔ بعدی آگاهی سیاسی در مورد وجود یک ملّت کرد با حق مشروع جدایی‌طلبی یا استقلال‌خواهی و در خوشبینانه‌ترین احتمال برقراری سیستم فدرالی و یا خودمختاری خواهد بود.

این دیدگاه رسمی که جنبش کردهای ترکیه را یک جنبش تروریستی می‌داند و تنها راه مقابله با آن را سرکوب نظامی تلقی می‌کند همچنان در محافل نظام سیاسی ترکیه طرفداران نیرومندی دارد. نهاد ارتش در قلب این محافل قرار دارد که معتقد است روش نظامی تنها راه‌حل حمایت از موجودیت نظام ترکیه از تجزیه و فروپاشی است.

۲. علاوه بر کردها و اقلیتهای نژادی دیگر، هیچ آمار رسمی دقیق در مورد گروههای نژادی عرب ترکیه در دست نیست. ایدئولوژی کمالیسم وجود اقلیت عرب را همراه با تفاوت زبانی و فرهنگی به‌رسمیت نمی‌شناسد. در نتیجه عربهای ترکیه از حق داشتن مدارس ویژه و راه‌اندازی رسانه‌های گروهی مخصوص به خود محرومند.

اقلیت عرب ترکیه در مجاورت مرزهای ترکیه با سوریه مانند اسکندرون، ماردین واروه و سعرت و دیار بکر سکونت دارند. گفته می شود جمعیت اقلیت عرب ترکیه در اوایل دههٔ هفتاد میلادی به حدود ۴۰۰ هزار نفر می رسید که نیمی از آنان پیرو مذهب اهل سنت و نیمی دیگر از علویان هستند. تعداد محدودی از آنان نیز پیرو مسیحیت ارتدکس و کاتولیک (۲۰ هزار نفر) هستند. عربهای اهل سنت ترکیه عمدتاً در شهرهای ماردین واروه و سعرت زندگی می کنند. یک گروه ۴۰ هزار نفری از آنان نیز در اسکندرون و شهرهای موش وبتلیس و دیار بکر و گازی اینتاب استقرار دارند. امّا عربهای علوی به طور کلی (بیش از ۲۰ هزار نفر) در استان اسکندرون زندگی می کنند. اقلیت محدودی از آنان نیز در ازنه و ایچل استقرار دارند. عربهای پیرو مسیحیت نیز عمدتاً در اسکندرون بویژه در شهرهای انتاکیا و مرسین زندگی می کنند. در استامبول و انکارا هم گروههای اندکی از عربها با گرایشهای مذهبی گوناگون سکونت دارند.

بر خلاف کردها که به صورت غیر مستقیم اقدام به تأسیس احزاب برای بیان خواستهای خود کردند و تعدادی از نمایندگان خود را از طریق ائتلافهای سکولار حزبی به پارلمان اعزام کردند، عربهای ترکیه مبادرت به تشکیل احزاب سیاسی به منظور بیان خواستها و مطالبات خود نکردند. عربهای ترکیه بویژه در اسکندرون همواره درمعرض نظارت شدید مقامات دولتی قرار دادند. این مسئله به دلیل حساسیت منطقهٔ اسکندرون

است که به‌موجب معاهدهٔ سال ۱۹۳۹ با فرانسه که در آنزمان قیمومت سوریه و لبنان را عهده‌دار بود به خاک ترکیه ضمیمه شد. سوریها به انضمام اسکندرون به خاک ترکیه به شدت اعتراض کردند. از آن تاریخ به بعد دولت سوریه به جدایی اسکندرون از اراضی خود تن نداده و آن را غیرقانونی دانسته است. سوریه این سرزمین را اراضی اشغالی می داند که جزو خاک ترکیه نیست. این کشور داستان اسکندرون را در نقشه‌های خود آورده و مرزهای سوریه با منطقهٔ اسکندرون را مرزهای موقت دانسته است. در واقع مرزهای بین‌المللی در نقشهٔ سوریه در میان خط فاصل شمال اسکندرون و بین اراضی ترکیه قرار دارد.

بر این پایه و با گذشت بیش از ۶۰ سال از انضمام ایالت اسکندرون به خاک ترکیه، مقامات این کشور به شهروندان ترک عرب‌تبار منطقهٔ اسکندرون به دیدهٔ شک و تردید می‌نگرد. برخی محافل مطبوعاتی در سالهای اخیر اعلام کردند که دولت مرکزی ترکیه تصمیم گرفت شهروندان ترک را به جای عرب‌تباران ایالت اسکندرون در پستهای حساس امنیتی قرار دهد. این تصمیم در پی تشدید فعالیت حزب کارگران کرد در این منطقه و تردیدهای فزاینده در مورد احتمال همکاری برخی مسئولان ترک عرب‌تبار با عناصر خارجی اتخاذ شد.

۳. دیگر اقلیتهای نژادی

اقلیتهای نژادی یا دینی گفته شده در بالا در بافت اجتماعی ترکیه با

حساسیت فراوانی روبرو هستند. این در حالی است که اقلیتهای دیگری در این جامعه اگر چه با جمعیت اندک زندگی می کنند که با حساسیت کمتری مواجهند. از میان این اقلیتها می توان به لازها وشرکسها و گرجیها اشاره کرد که ریشهٔ جغرافیایی آنان به منطقهٔ قفقاز باز می گردد. این اقلیتها نیز در کنار دیگر اقلیتها در هیچ یک از آمارهای رسمی حضور ندارند و شناسایی آنها عمدتاً از طریق ارزیابیهای عمومی صورت می گیرد. گفته می شود جمعیت لازها به ۱۵۰ هزار نفر می رسد. برخی برآوردها این رقم را به ۲۵۰ هزار نفر می رسانند. بخش اعظم این جمعیت در مناطق مجاور دریای سیاه ترکیه بویژه در شهرهای «ریزه» و «ارتوین» زندگی می کنند. لازها عمدتاً پیرو مذهب حنفی هستند که با مذهب اکثریت کردهای ترکیه یکسان است. آنها علاوه بر زبان رسمی ترکیه به زبان لازی تکلم می کنند. آنها به عنوان یک مجموعهٔ نژادی ویژه در سالهای اخیر تلاشهایی در جهت ایجاد نهادهای فرهنگی به عمل آوردند. این تلاشها در شرایطی به عمل می آید که کشمکش داخلی ترکیه بر سر ویژگیهای گروههای نژادی و مذهبی این کشور بویژه کردها و علویان به اوج خود رسیده است.

اما در مورد چرکسها باید گفت که آنها یکی از نژادهای بزرگ ترکیه پس از ترکها و کردها محسوب می شوند. جمعیت آنها در حدود یک میلیون نفر است که عمدتاً در مناطق آناتولی غربی و میانی زندگی می کنند. انجازیها بخشی از گروههای نژادی شرکسهای ترکیه به شمار می روند.

ازاین رو زبان اصلی چرکسها در درجهٔ اول زبان شرکسی است و در درجهٔ بعدی از زبان انجازی استفاده می کنند. چرکسها عمدتاً پیرو مذهب حنفی هستند که با مذهب اکثریت ترکها یکسان است. مناطق مسکونی چرکسها در پنج نقطهٔ زیر محدود می شود:

۱. سکاریا، بولو، کوچالی، استامبول.

۲. بورصه، بیلیجیک، بالیق اسیر، داشناک کاله.

۳. انکارا، اسکی شهر، کوتاهیه، قونیه.

۴. مانیسا، ازمیر، ایدین، دینزلی، افیون، انتالیا.

۵. سینوب، سامسون، شوروم، اماسیا، توگات، یوزگات، سیواس، قیصری، قهرمان مراش.

گرجیها یا جورجیها مجموعهٔ نژادی پر جمعیت به شمار می روند که تعداد آنها به ۷۰ تا ۸۰هزار نفر می رسد. آنها عمدتاً به زبان گرجی تکلم کرده و از مذهب حنفی پیروی می کنند. تعدادی از آنها نیز ارتدکس هستند. منطقهٔ مرزی گرجستان بویژه شهر باتوم و ارتوین از عمده ترین مناطق مسکونی گرجیهاست. گرجیها در جریان جنگ ترکیه و روسیه به این کشور مهاجرت کردند. در ترکیه مجموعهٔ نژادی دیگری از ریشه های قفقاز زندگی می کنند که به چچن و الا ینگوش تعلق دارند. تعداد آنها در حدود ۲۰ هزار نفر است که در شهرهای ماردین و سیواس و قهرمان مراش زندگی می کنند. زبان آنها آنگوشی و مذهب آنها حنفی است.

منابع و یادداشتها

به زبان ترکی

۱. بتیر اندریوس، **گروههای نژادی ترکیه**، ترجمه به‌زبان ترکی: مصطفی کوبوش اوغلو، استامبول ۱۹۹۲.

۲. موشه شارون، **یهودیان ترکیه**، استامبول، ۱۹۹۳.

۳. اورام گالانتی، **ترکهای یهود**، استامبول، ۱۹۹۵.

۴. رضا زیلیوت، **ریشه‌های اصلی علویان**، استامبول، ۱۹۹۲.

۵. رها چاسور اوغلو، **مسایل علویان در روزگار ما**، استامبول، ۱۹۹۳.

۶. رضا زیلیوت، **علویان چه باید بکنند**، استامبول، ۱۹۹۳.

۷. تعدادی از روزنامه های کثیرالانتشار ترکیه، حریت، ملیت، جمهوریت، شالوم، و مجلات نقطه، جیم.

به زبان عربی

۱. شاوارس طوریکیان، **القضیة الارمنیة و القانون الدولی**، ترجمة خالد الجبیلی، لاذقیة، ۱۹۹۲.

۲. محمد نورالدین، **ترکیا فی الزمن المتحول: قلق الهویة و صراع الخیارات**، بیروت، دار ریاض الریس للنشر، ۱۹۹۷.

۳. تعدادی از ماهنامهٔ صوت کردستان.

چالش ارتش و دولت در ترکیه

سلطهٔ ارتش در دولت و دخالتِ مستقیم نیروهای مسلّح در سیاست سنتی است که در بخش اعظم کشورهای جهان سوم ادامه دارد. امّا ویژگی این سلطه این است که از سوی یک حزب یا خاندان یا نژاد ویژه صورت می گیرد و از نیروی مسلّح به عنوان ابزار اعمال سلطه بهره برداری می شود. سنت ترکیه بر خلاف الگوی حاکم بر کشورهای جهان سوم است، زیرا ارتش ترکیه قدرت واقعی را اگرچه در برخی شرایط به صورت پنهان در دست دارد. نهاد ارتش در ترکیه از میراث بلندمدت و آرمانها و منافع ویژه پیروی می کند.

ارتش ترکیه تاکنون سه کودتای نظامی را در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ به اجرا گذاشته و قرار بود چهارمین کودتای خود را در دورهٔ دولت حزب رفاه به رهبری نجم الدین اربکان به اجرا بگذارد، اما استعفای اربکان در ۱۸ ژوئن ۱۹۹۷ مانع از آن شد.

بر پایهٔ برخی آمارها، ترکیه بین سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۸۷ تحت شرایط

فوق‌العاده قرار گرفته که مجموع زمان آن به ۲۵ سال و ۹ ماه و ۱۸ روز می‌رسد. این مدت در واقع ۴۰ درصد تاریخ جمهوری ترکیه را تشکیل می‌دهد. در طول این مدت تحلیلگران و پژوهشگران به بررسی پدیدهٔ نظامیگری ترکیه پرداختند تا از راز نقش نظامیان در حیات سیاسی ترکیه پرده بردارند.

آیا برای فهم نقش تعیین کننده و تأثیرگذار ارتش در سیاست و جامعهٔ ترکیه، بازگشت به تاریخ ضرورت دارد؟ شاید پاسخ منطقی به این پرسش این باشد که «چاره‌ای جز بازگشت به تاریخ نیست.» از آغاز شکل گیری دولت عثمانی نقش نظامیان و نیروهای کادر اداری این دولت درهم آمیخت، زیرا فرماندهان نیروهای مسلّح و سربازان ایالتها و مزدوران آنها علاوه بر وظایف محولهٔ نظامی مأموریتهای اداری نیز به عهده داشتند. مثلاً مسئولان واحدهای اقتصادی کوچک همچون سرباز در جنگها شرکت می‌کردند و در دورهٔ صلح بر فعالیتهای کشاورزی اراضی امپراتوری نظارت می‌کردند و به نمایندگی از سوی دولت مالیات وصول می‌کردند. مقامات عالیرتبهٔ سباهی مانند بیک‌ها و والی و رییس آنها یعنی پاشا به صورت دو منظوره در فعالیتهای نظامی و اداری شرکت می‌کردند. این تلاشهای تجدّدگرایانهٔ عثمانی همواره در سایهٔ حمایت نیروهای مسلّح صورت می‌گرفت. در سالهای میانی قرن نوزدهم نظام امپراتوری ارتش به سیستم غیرنظامی متحول شد و پس از آن یعنی در سال ۱۸۷۶ اولین مشروطهٔ امپراتوری عثمانی یعنی قانون اساسی شکل گرفت، امّا

سلطان عبدالحمید دوّم در سال ۱۸۷۷ قانون اساسی را به حالت تعلیق درآورد و همزمان با آن اقدام به تشکیل واحدهای سرّی با عضویت نظامیان در داخل و خارج ترکیه کرد. این اقدام به نام «اتحاد شرقی» نامیده شد که به مثابهٔ نیروی محرکهٔ اعلام مشروطهٔ دوّم در سال ۱۹۰۸ عمل کرد. از این تاریخ به بعد نفوذ مستقیم ارتش ترکیه در تاریخ نوین این کشور آغاز شد. این نفوذ تا مرحلهٔ دستیابی مستقیم نیروهای مسلّح به قدرت سیاسی در سال ۱۹۰۹ بویژه پس از تلاش عبدالحمید دوّم برای دور زدن قانون اساسی پیش رفت.

نفوذ مستقیم نظامیان عضو «اتحاد شرقی» در قدرت تا پایان جنگ جهانی اول یعنی جنگی که به فروپاشی کامل امپراتوری عثمانی کمک کرد تداوم یافت. در این شرایط حتی اراضی اصلی ترکیه در آناتولی با موافقتنامهٔ «سیور» در سال ۱۹۲۰ در معرض تهدید جدّی قرار گرفت. به موجب این موافقتنامه، آسیای کوچک باید میان قدرتهای بزرگ از یک سو و یونانیها و ارمنیها و کردها تقسیم می شد. جنگ آزادیبخش ملی ارتش ترکیه به رهبری مصطفی کمال آتاترک در چنین شرایطی به راه افتاد و به نجات باقیماندهٔ اراضی ترکیه کمک کرد. این جنگ منجر به ترسیم مرزهای جدید جمهوری تازه متولد شدهٔ ترکیه در سال ۱۹۲۳ شد. ارتش در این دو رویداد بزرگ یعنی جنگ آزادیبخش ملی و اعلام جمهوری نوین نقش کلیدی داشت. تا آنجا که نجات ترکیه از طمع ورزیهای نیروهای بیگانه و بنیانگذاری جمهوری نوین با نقش ارتش گره خورد.

این نقش رفته رفته به عامل تضمین بقای نظام جدید تبدیل شد. بدینترتیب نقش نیروهای غیرنظامی در تحولات این کشور به طور کامل به حاشیه رانده شد.

در پیش گرفتن نظام تک حزبی در دوران آتاترک و جانشین وی عصمت انیونو (تا سال ۱۹۴۵) سلطهٔ باند آتاترک را در حیات اجتماعی ترکیه تحکیم کرد. آنها نهاد نظامی ترکیه را به ابزاری برای نظارت بر حوزهٔ سیاست تبدیل کردند. سردار شین پژوهشگر سکولار ترک معتقد است که تحول نابرابر جامعهٔ ترک که در نتیجهٔ حاکمیت سیستم تک حزبی شکل گرفت، به ارتش امکان داد به صحنهٔ اجتماعی وارد شده و خلاء ناشی از فقدان نیروهای ناظر مدنی و بلکه همهٔ جنبه های اجتماعی کشور را پر کند و موازنهٔ جدیدی مطابق با دیدگاه نظامیان به وجود آورد.

علّت اصلی دخالت نظامیان ترک در سیاست به عدم اعتماد آنها به غیرنظامیان بازمی گردد. عثمان شین اوز ترک پژوهشگر سکولار این عدم اعتماد ارتش را به جهان بینی بسته نظامیان حرفه ای پیوند می دهد. از دیدگاه وی نظامیان قصد دارند مفهوم خود را از انضباط و نظم جاری نیروهای مسلّح را در ساختار اجتماعی و سیاسی کشور سرایت دهند. ازاین رو آنها عمدتاً به دیدهٔ شک و تردید به دلبستگی غیرنظامیان به میهن و ملّت می نگرند. به همین دلیل ارتش خود را حامی اصلی و واقعی کشور و ملّت می داند. همچنین دیدگاهی در میان نظامیان ترکیه غلبه دارد مبنی بر اینکه سیاستمداران به دلیل منافع حزبی شان قادر به درک مخاطرات

پیش روی کشور نیستند.

سیفیر نانیلی یکی دیگر از پژوهشگران ترک به عامل بسیار مهمی در تبیین علل ادامهٔ دخالت ارتش ترکیه در سیاست اشاره می کند. این عامل به نقش مهم شبکهٔ منافع اجتماعی و اقتصادی رانتی پادگانها و مجتمع های مسکونی و بازارهای مصرفی نیروهای مسلّح بویژه در میان رسته های ارشد نظامیان بازمی گردد. تانیلی در این زمینه می گوید: آنها از شکافهای طبقاتی به دور بوده و از احساسات طبقات آسیب پذیر اجتماعی که اکثریت جامعهٔ ترکیه را تشکیل می دهد فاصله دارند.

این مسئله منجر به شکل گیری دو جهان بینی متفاوت می شود: جهان بینی نظامیان و جهان بینی غیرنظامیان. برتری طلبی نظامیان در برابر غیرنظامیان در سلوک منضبط آموزشهای داخلی و سرسختانهٔ ارتش تحت این عنوان که ارتش «صاحب اصلی کشور» است، متجلی می شود.

پروفسور محمدعلی قلیچ بای از دانشگاه غازی ترکیه از این زاویه به موضوع می نگرد و می گوید ارتش ترکیه خود را نیرویی می بیند که وحدت ارادهٔ ملی در آن بازتاب می یابد. وی خاطرنشان می کند که این ویژگی به ارتش ترکیه محدود نمی شود، زیرا همهٔ احزاب سیاسی کشور خود را تنها نمایندهٔ ارادهٔ ملی می دانند و می کوشند ارزش جایگاه ترکیه را با خود پیوند دهند.

توکا تمیچ آتیش پژوهشگر معروف ترکیه به تأثیرگذاری ارتش در حوزهٔ سیاست و نقش آن به عنوان الگوی جوانان بویژه در مناطق

عقب افتاده می‌نگرد و خاطرنشان می کند که نیروهای مسلّح از طریق کارشناسان خود مناطق روستایی را به لحاظ صنعتی و ترابری و ارتباطات توسعه می دهند.

درحالی که اوز ترک پژوهشگر ترکیه یادآور می شود که یک نظامی حرفه ای به یک کارمند قابل احترام دولت تبدیل شده، به کمبود فرهنگ دموکراتیک در صفوف نظامیان و مسئولیت سیاستمداران در پناه بردن به ارتش هنگام ظهور بحرانهای داخلی اشاره می کند. آنچه بیش از همه جلب توجه می کند این است که همهٔ کودتاهای تاریخ جدید ترکیه با کمترین مخالفت اکثریت نیروهای سیاسی مواجه نبوده است.

محمدعلی قلیچ بای پژوهشگر سکولار معتقد است که سیاست در ترکیه محصول همهٔ فعل وانفعالات اجتماعی نیست. ازاین رو طبقهٔ سیاسی این کشور با تنگی افق سیاسی مواجه بوده است. در سایهٔ این محدودیتهاست که عرصهٔ سیاسی در خارج از قلمرو اجتماعی شکل گرفته است. بدینترتیب تمامیت خواهی در میان همهٔ لایه های قدرت ترکیه ظهور کرده که ارتش تنها یکی از آنهاست. نقش ارتش نیز به میزان کاهش فضاهای مساعد دموکراتیک سیاسی افزایش می یابد. حتی هنگامی که برخی نیروهایَ سیاسی در صحنه ظاهر می شوند، ارتش این کشور وارد عمل می شود و این نیروها را سرکوب می کند تا هیچ نیرویی از دایرهٔ از پیش ترسیم شدهٔ نظامیان فراتر نرود. این مسئله موجب می شود ساست ورزی در ترکیه در سایهٔ مأموریتی که ارتش برای خود تعریف کرده

غیرممکن شود.

ارتش ترکیه از همان آغاز حمایت از نقش خود را در حمایت از نظام سیاسی این کشور جست‌وجو کرده است. این گرایش ارتش از طریق سازوکارهایی ظهور می‌کند که در قانون اساسی ترکیه و دیگر قوانین موضوعه تعبیه شده است. ارتش ترکیه با اتکا به همین سازوکارها در سیاست بویژه هنگام سپردن قدرت به دست غیرنظامیان مداخله می‌کند. در دورهٔ نظام تک حزبی که تا سال ۱۹۴۵ بر ترکیه سلطه داشت، ارتش این کشور تنها راه نفوذ و تأثیرگذاری سیاسی خود را همین نظام تک حزبی می‌دانست، امّا در سال ۱۹۶۰ و پس از کاهش نفوذ ارتش در دورهٔ عدنان مندریس [دههٔ پنجاه میلادی] ارتش ترکیه به روش کودتای نظامی مستقیم متوسل شد. در این میان ارتش توانست از طریق تعبیهٔ نهاد جدیدی به نام شورایعالی امنیت ملّی در قانون اساسی سال ۱۹۶۱ که به دنبال کودتای ۱۹۶۰ ترمیم شد، نقش سیاسی خود را تضمین کرد. درشورایعالی امنیت ملّی، فرماندهان ارتش و وزرای دارای پستهای حساس شرکت می‌کنند. شورایعالی امنیت ملّی همهٔ مسایل مربوط به امنیت ملی کشور را مورد بررسی و رسیدگی قرار می‌دهد. بحثها و تصمیم گیریهای این شورا به ابعاد امنیت ملّی محدود نمی‌شود، بلکه حتی امور اقتصادی و آموزشی و حتی ترابری را نیز دربرمی‌گیرد. اگر چه این شورا تصمیمات خود را در شکل «توصیه» و غیرالزام‌آور برای دولت اتخاذ می‌کند، دولتهای ترکیه به ندرت توصیه‌های این شورا را رد می‌کنند. حتی دولت نجم‌الدین اربکان نیز

توصیه های شورایعالی امنیت ملی را تصویب می کرد با این تفاوت که این دولت کوشش نمی کرد مصوبات این شورا را به اجرا بگذارد، بویژه پس از توصیه های مشهور این شورا در ۲۸ فوریهٔ ۱۹۹۷ که به خاطر ممانعت از اجرای مفاد آن، از تشکیل جلسهٔ کابینه در ماههای آخر عمر دولت خود امتناع ورزید. نسخه های ترمیم شدهٔ قانون اساسی ترکیه در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۸۲ همگی بر وجود شورایعالی امنیت ملّی تصریح دارد.

ارتش از مادهٔ ۳۵ قانون اساسی که به مأموریتهای نیروهای مسلّح اشاره دارد، به مثابهٔ سلاح قانونی برای توجیه کودتاهای نظامی خود استفاده می کند. در این ماده تاکید شده است که نیروهای مسلّح کشور می توانند در صورت بروز خطر برای جمهوری و دموکراسی مداخله کرده و قدرت را در دست گیرند.

تلاش برای تحکیم پایه های دموکراسی در ترکیه علی رغم نقش تعیین کنندهٔ نیروهای مسلّح کشور جریان دارد. این تلاشها بویژه در میان جریانهایی ملاحظه می شود که در راه انضمام ترکیه به اتحاد اروپا به مثابهٔ راه جلوگیری از خطر بنیادگرایی کوشش می کنند. فراتر از این برخی محافل ترکیه معتقدند که انضمام ترکیه به اتحاد اروپا پیش از تحکیم مبانی دموکراسی، عامل مهمی در جهت تحکیم آن تلقی می شود. آنها به نمونهٔ تحولات یونان اشاره می کنند که به دنبال خاتمه یافتن نقش نیروهای مسلّح در حیات سیاسی آن شکل گرفت. از این زاویه به نظر می رسد ارتش ترکیه در جهت حفظ منافع و نقش خود یکی از برجسته ترین مخالفان

انضمام این کشور به اتحاد اروپا تلقی می‌شود، زیرا روند انضمام ترکیه به این اتحاد باید با اجرای معیارهای اروپایی در زمینه‌های دموکراسی و حقوق بشر همراه باشد. از آنجا که ترکیه با مشکلات فراوان روبروست که می‌تواند وحدت ملی را با خطر فروپاشی مواجه کند و بحران کردها از مهمترین آن به شمار می‌رود و با ادامهٔ مخاطرات و تهدیدات خارجی که مخاطرات دورهٔ آغازین دههٔ ۲۰ را تداعی می‌کند، به نظر نمی‌رسد محافل سیاسی ترکیه در جهت کوچک کردن نقش ارتش این کشور کوشش کنند. علاوه بر این باید گفت که در میان این محافل ارادهٔ نیرومندی برای به اجرا گذاشتن پروژهٔ محدودسازی نقش نیروهای مسلّح دیده نمی‌شود. چنانکه در ماه مارس ۱۹۹۴ ملاحظه شد، همهٔ احزاب سیاسی عضو پارلمان ترکیه و از جمله حزب رفاه به سود لایحهٔ تعلیق عضویت نمایندگان کرد پارلمان این کشور رای دادند و آنها را در برابر نمایندگان رسانه‌های گروهی به زندان هدایت کردند.

روند رویدادها درترکیه در مدت زمان بیش از چهار دهه نشان می‌دهد که موانع موجود بر سر راه ورود این کشور به مدرنیته آنهم از دریچه‌های قانونی بیش از تمایل رهبری ترک است. آرمان آنها در مورد انضمام این کشور به اتحاد اروپا نیز با واقعیتهای عینی جامعهٔ ترکیه سازگاری نداشته است. این مسئله پرسشهای فراوانی در مورد جدّی بودن تمایل رهبران ترک در این روند مطرح می‌کند. همچنین این مسئله پرسشها و ابهامات فراوانی در مورد حجم فراوان مشکلات ترکیه با همسایگان

خود پیش روی این جامعه قرار می دهد. این مشکلات چندان آسان نیستند، بویژه آنکه بخش اعظم آن به ریشه های تاریخی و جغرافیایی و بعضاً تمدنی بازمی گردد. مجموعهٔ این عوامل به اندازهٔ کافی و تا اطلاع ثانوی راه توجیه ادامهٔ مداخلهٔ نیروهای مسلّح در حیات سیاسی ترکیه را هموار خواهد کرد.

فصل دوم

اسلام سیاسی

چالش سوم

حزب رفاه در قدرت یا سازش دشوار

با استعفای نجم‌الدین اربکان رهبر حزب رفاه از ریاست دولت ترکیه در ۱۸ ماه ژوئن ۱۹۹۷ صفحهٔ نخستین دولت اسلامگرا در تاریخ جمهوری سکولار ترکیه از زمان تأسیس در سال ۱۹۲۳ بسته شد. به‌نظر می‌رسد مطالعه و پژوهش تجربهٔ قدرت یکسالهٔ حزب رفاه به‌اندازهٔ اهمیت دستیابی این حزب به‌قدرت سیاسی در ترکیه در آینده اهمیت خواهد داشت، زیرا مشارکت اسلامگراها در قدرت ناشی از محاسبات ریاضی مربوط به اشغال جایگاه اول احزاب پارلمانی در انتخابات ۲۴ دسامبر ۱۹۹۵ ترکیه از سوی حزب رفاه نبوده است، بلکه عمدتاً ناشی از تغییر موازنهٔ قوا در صفوف نیروهای محلی و در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و بالاخره عرصهٔ سیاسی بوده است. و این مسئله نشان می‌دهد که کشمکش داخلی اسلامگراها و سکولارهای میانه‌رو از یک‌سو و سکولارهای تندرو ترکیه بویژه نهاد ارتش این کشور از سوی دیگر با استعفای نجم‌الدین اربکان از ریاست دولت روبه پایان نخواهد رفت. این تحول بسیار مهمتر و مخاطره‌آمیزتر از تشکیل دولت از سوی این و یا آن حزب

سیاسی محسوب می شود. استعفای اربکان نیز چیزی جز نشانه ای از پایان یافتن یک دور کشمکش نیست. از سوی دیگر تحولات مربوط به رویارویی دولت اربکان و ارتش این کشور نشان می دهد که قواعد نوینی از سوی طرفین این کشمکش در مدیریت بحران شکل گرفته که چشم انداز آتی را ترسیم می کند.

****

حزب رفاه با اعلام انتخابات پارلمانی ۲۴ دسامبر ۱۹۹۵ به اوج رشد سیاسی خود رسید. این برای نخستین بار بود که یک حزب اسلامگرا جایگاه اول را در میان احزاب پارلمان ترکیه با ۲۱/۳ درصد به خود اختصاص می داد. تا آنجا که تشکیل دولت بدون ائتلاف همهٔ احزاب راستگرا، چپگرا و سکولار ناممکن بود. این در حالی بود که ائتلافی با عضویت حزب رفاه همراه با یکی از احزاب راستگرا نظیر راه مستقیم یا مام میهن می توانست دولت خود را تشکیل دهد. بدینترتیب حزب رفاه به سنگ بنای تشکیل هر دولت جدید تبدیل شد. ازهمین رو بود که دولت مسعود ایلماز رهبر حزب مام میهن با همکاری خانم تانسو چیللر رهبر حزب راه مستقیم در مارس ۱۹۹۶ با شکست مواجه شد و استعفای خود را سه ماه پس از تشکیل دولت یعنی در ژوئن ۱۹۹۶ تقدیم کرد تا راه برای ورود اولین اسلامگرا به ریاست دولت ترکیه از طریق ائتلاف حزب رفاه با حزب راه مستقیم در ۲۹ ژوئن ۱۹۹۶ هموار شود.

مسیر طولانی

حزب رفاه پس از ۲۷ سال مبارزه به قدرت رسید. این همان مسیر طولانی رهبر حزب رفاه است که در سال ۱۹۷۰ اولین حزب اسلامگرای ترکیه به نام حزب نظام ملی را بنیانگذاری کرد. این حزب بلافاصله پس از کودتای ۱۲ مارس ۱۹۷۱ غیرقانونی اعلام شد، امّا حزب جایگزین آن یعنی حزب سلامت ملّی توانست در انتخابات پارلمانی ۱۹۷۳ سنگ اصلی ترازوی اجتماعی شود. تا آنجا که دو حزب اصلی ترکیه یعنی حزب جمهوری خواه ملّت و حزب عدالت نتوانستند بدون ائتلاف با آن دولت را تشکیل دهند. بدینترتیب اولین مشارکت اسلامگرایان در قدرت در دورهٔ زمامداری بلنت اجوید رهبر حزب جمهوری خواه ملّت (که از سوی مصطفی کمال آتاترک تأسیس شد) فراهم شد. پس از آن دو مشارکت برای حزب سلامت ملّی در دولتهای سلیمان دمیرل رهبر حزب عدالت در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۷ فراهم شد. در هر سه مورد، نجم‌الدین اربکان پست معاونت نخست وزیری را به عهده داشت.

با وقوع کودتای سپتامبر ۱۹۸۰ احزاب سیاسی از جمله حزب سلامت ملّی غیرقانونی اعلام شدند. بلافاصله حزب رفاه در ماه ژوییهٔ ۱۹۸۳ جانشین این حزب شد. رهبری موقت رفاه را ابراهیم تکدال به عهده گرفت تا اینکه ممنوعیت فعالیت سیاسی رهبران ترک از جمله نجم‌الدین اربکان خاتمه یافت و وی مجدداً رهبری حزب را در سال ۱۹۸۷ به دست گرفت.

حزب رفاه از سال ۱۹۸۴ در همهٔ انتخابات پارلمانی و شهرداریها شرکت کرد. درصد آرای به دست آمده برای این حزب در هر انتخابات با افزایش روبرو می شد تا اینکه در انتخابات ۲۷ مارس ۱۹۹۴ شهرداریها بویژه در شهرهای استامبول و انکارا پیروزی مطلق به دست آورد. نتیجهٔ این انتخابات نشانه ای بود مبنی بر اینکه پیروزی در انتخابات پارلمانی دسامبر ۱۹۹۵ به چه حزبی تعلق خواهد گرفت. در این انتخابات حزب رفاه پیروزی تاریخی به دست آورده و در ماه ژوئن ۱۹۹۶ به قدرت راه یافت.

پیروزی حزب رفاه و یا رشد اسلامگرایی در جامعهٔ ترکیه، تصادفی نبود، بلکه عوامل متعددی دست به دست هم داد تا این تحول به وجود آید. بدینترتیب حذف و یا به حاشیه راندن این جنبش بدون محاسبهٔ مخاطرات آن در عرصهٔ ثبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ترکیه ناممکن شد.

حزب رفاه و اسلامگراها در شرایطی قدرت را در دست گرفتند که قدرت احزاب چپ با همهٔ تشکیلات و سازمانهای تابعهٔ آنها که در جریان جنگ سرد میان واشنگتن و مسکو از منظومهٔ سوسیالیسم جانبداری می کردند، به صورت همه جانبه رو به اضمحلال رفته بود. ضعف نیروهای چپ ترکیه پس از کودتای ۱۹۸۰ ارتش ترکیه شروع شد. این تحول به اسلامگراها فرصت داد از حضور نظامیان در جهت مبارزه با احزاب چپگرا بهره بگیرند. بدینترتیب نیروهای اسلامگرا از رویکردهای نظامیان ترکیه نسبت به جناحهای چپ در طول دههٔ هشتاد میلادی که بر پایهٔ خصومت استوار بود، استفاده کردند. با فروپاشی کمونیسم و انهدام اتحاد شوروی، اسلامگراها وارث عملی شعارهای عدالت و برابری شدند

که در گذشته از سوی جناحهای چپ مطرح می‌شد و مورد استقبال مخالفان نظام حاکم قرار می‌گرفت.

سیاستهای لیبرالی تورگوت اوزال نخست وزیر فقید ترکیه در دهۀ هشتاد و سالهای آغازین دهۀ نود در سرازیر شدن سرمایه‌های خارجی بویژه سرمایه‌های کشورهای عرب خلیج [فارس] به این کشور نقش محوری داشت. همچنین این سیاستها موجب شد بخشهای اقتصادی تحت سلطۀ سرمایه‌داران اسلامگرا با توسعه پرشتاب مواجه شود. این مسئله اسلامگراهای ترکیه را به سوی گشودن افقهای تازه در عرصه‌های اقتصادی، فرهنگ و رسانه و آموزش وپرورش و نهادهای گوناگون اجتماعی سوق داد. این امر به نوبۀ خود پایگاه اجتماعی مؤثری در هدایت جنبشهای اجتماعی و سیاسی جامعۀ ترکیه ایجاد کرد.

علاوه بر این حزب رفاه و اسلامگراها از سریال رسواییهای مالی از قبیل رشوه‌خواری، اختلاس و دلال‌بازیها و زدوبندهای نامشروع احزاب و دولتهای حاکم دهۀ هشتاد میلادی بهره‌برداری کرده و خود را به‌عنوان آلترناتیو پاکیزه برای به‌دست گرفتن قدرت سیاسی مطرح کردند. بویژه آنکه اسلامگراها در این مدت در هیچ یک از دولتهای حاکم شرکت نکردند. همچنین و به طور مشخص حزب رفاه اولین و بزرگترین استفاده کنندۀ کشمکشهای سیاسی جریانهای سکولار ترکیه در دو جبهۀ راست و چپ نیروهای سیاسی ترکیه محسوب می‌شد، زیرا پس از غیرقانونی اعلام کردن احزاب سیاسی در پی وقوع کودتای ۱۹۸۰ جناح راست ترکیه در سال ۱۹۸۳ خود را با دو حزب مدعی وراثت حزب غیرقانونی عدالت

مواجه دید: حزب مام میهن به رهبری اوزال و حزب راه مستقیم به رهبری سلیمان دمیرل. این حزب در طول دهۀ هشتاد و نود میلادی به رقابت با یکدیگر پرداختند. این رقابت تا به امروز ادامه دارد. کشمکش میان این دو حزب به رقابت شخصی حاد میان دو رهبر جدید یعنی مسعود ایلماز و خانم تانسو چیللر کشیده شد.

در جبهۀ چپ نیز شکاف عمیقی میان دو حزب جمهوری و چپ دموکراتیک که از وارثان حزب جمهوری خواه ملّت به عنوان نمایندۀ چپ سکولار دهۀ هفتاد محسوب می شوند شکل گرفت. این شکافها موجب شد انتخاب کنندگان به جناحهای چپ و راست هدایت شوند. همچنین این شکاف باعث شد هیچ حزب نیرومندی نتواند به تنهایی قدرت را در دست گیرد. در نتیجه موضوع ائتلافهای پی درپی از سال ۱۹۹۱از یک سو و رخنۀ حزب رفاه به انتخابات ۱۹۹۵ تا مرحلۀ دستیابی به جایگاه اول با تفاوت محدود نسبت به حزب راه مستقیم و مام میهن از سوی دیگر، مطرح شد.

عامل اقتصادی و بالا رفتن نرخ تورم و پایین آمدن قدرت خرید مردم، افزایش میزان بیکاری و اوضاع بحرانی اقتصادی از مهمترین عوامل هدایت انتخاب کنندگان به سوی احزاب و رهبرانی بوده است که گمان می رفت جایگزین مناسبی برای احزاب حاکم هستند. بدینترتیب حزب رفاه رای انتخاب کنندگان را به خود اختصاص داد.

البته نباید از اهمیت گرایش اسلامی مردم ترکیه بویژه پس از فروپاشی اتحادشوروی کاست. بویژه آنکه اقدامات دولت علیه

اسلامگرایان در مناطق مختلف ترکیه به احساسات اسلامی مردم دامن زد. از جمله می‌توان به رویدادهای خونین بوسنی و هرزگوین در شکل قتل عام مسلمانان و بحران چچن و قره‌باغ و دیگر رویدادهای محیطهای خارجی ترکیه اشاره کرد. این عوامل در مجموع به رشد جنبش اسلامی ترکیه و در نتیجه پیروزی حزب رفاه در انتخابات ۱۹۹۴ شهرداریها و انتخابات ۱۹۹۵ پارلمانی کمک کرد و به تشکیل دولت ائتلافی به رهبری نجم‌الدین اربکان در ماه ژوئن ۱۹۹۶ انجامید.

استراتژی اربکان

به قدرت رسیدن نجم‌الدین اربکان در ژوئن ۱۹۹۶ یک رویداد مهم تاریخی در اولین کشور اسلامی بود که سکولاریسم را مبنای حکومتی خود برگزیده است. همچنین این رویداد تجربهٔ کم‌نظیری از دستیابی اسلامگرایان به قدرت با بهره‌گیری از سازوکارهای دموکراتیک و به دور از روشهای خشونت‌بار بود. در این زمینه ترکیه برای خود این ایستگاه را ثبت کرده است که فرصت داد تا اسلامگرایان برخلاف نمونهٔ الجزایر به قدرت دست یابند. در الجزایر ارتش این کشور مانع از ادامهٔ پروسهٔ دموکراتیک شد و با سرکوب جبههٔ نجات اسلامی قدرت را در دست گرفت. همچنین در کشورهای دیگر از پایه و اساس از فعالیت جریانهای اسلامی جلوگیری می‌شود.

در واقع همهٔ ناظران در انتظار تجربهٔ جدید ائتلاف اسلامگرایان با سکولارها در ترکیه بودند. برخی از این ناظران با احتیاط و برخی دیگر با

نگرانی، و پاره‌ای دیگر با امید به ناکامی این تجربه، اوضاع را زیر نظر داشتند.

نجم‌الدین اربکان که اندیشهٔ خود را بر پایهٔ اسلام و خصومت با سکولارها و غرب و اسراییل بنا کرده بود به سهم خود به اهمیت این تجربه آگاه بود، امّا واقعگرایی او که زبانزد همگان بود و آگاهی از پیچیدگیهای حاکم بر جامعهٔ ترکیه وی را ناگزیر کرد که به بخشهای قابل سازگاری طرحهای او با پروتکلهای حکومتی که در شکل ائتلاف با خانم تانسو چیللر تجلی پیدا کرد قناعت کند. اربکان روی این نکته پافشاری کرد که تا زمانی که قدرت سیاسی به‌طور کامل در اختیار حزب رفاه نیست نمی‌توان از این حزب انتظار داشت همهٔ برنامه های خود را به‌اجرا بگذارد.

امّا این بهانه در استراتژی نجم‌الدین اربکان و حزب وی در برگیرندهٔ ابعاد پیچیده بود، زیرا این درست است که رفاه حزب اول ترکیه به‌شمار می رود و این درست است که جنبش اسلامی ترکیه در معرض رشد فزاینده است، امّا وجود موانع متعدد و عوامل بازدارندهٔ اسلامگرایان، مانع از ادامهٔ سلوک خالص اسلامی اربکان حداقل در دورهٔ اول حکومت وی می شد.

ازاین رو اربکان در آغاز کوشید پیامهای اطمینان بخشی به این سو و آن سو ارسال کند. مثلاً وی با موافقتنامهٔ نظامی ترکیه و اسراییل موافقت کرد و آن را به «قرارداد فروش سیب» میان دو طرف تشبیه کرد. همچنین وی با حضور نیروهای غربی در جنوب شرقی ترکیه برای حمایت از کردهای شمال عراق موافقت کرد و «تروریسم کردی» را که از سوی

حزب کارگران کرد دنبال می شود محکوم کرد.

در مورد اوضاع داخلی نیز اربکان از تصمیمات مربوط به اخراج افسران دارای گرایشهای اسلامی از نیروهای مسلّح این کشور جانبداری کرد. اربکان در کنگرهٔ پنجم حزب رفاه در نیمه های اکتبر ۱۹۹۶ به شدت میانه روانه سخن گفت و خود را «سکولار واقعی و پیرو واقعی آتاترک» توصیف کرد. در واقع اربکان همهٔ شعارهای اسلامی قبلی خود را کنار گذاشت و در مورد اعزام دو نمایندهٔ حزب رفاه در هیأت پارلمانی ترکیه به اسراییل درنگ نکرد. این نمایندگان همراه با اعضای هیأت پارلمانی ترکیه در کنار آرامگاه اسحاق رابین نخست وزیر اسراییل به نشانهٔ احترام ایستادند. اربکان از تحرکات نیروهای امریکایی در شمال عراق چشم پوشید و از سفر به سوریه که از سوی نظام سیاسی ترکیه به یاری رساندن به حزب کارگران کرد متهم است، خودداری ورزید.

این موضعگیریها برای به خشم آوردن بدنهٔ حزب رفاه و تشدید مخالفتها در جهان عرب و اسلام کفایت می کرد، امّا اربکان که از قبل می دانست دستیابی به قدرت در ترکیه نیازمند هوشیاری و هوشمندی بالا و به کارگیری روشهای ابتکاری و غیرمعمولی است می کوشید زمان را به سود توسعهٔ دامنهٔ نفوذ حزب رفاه در خارج از قلمروهای حزبی خریداری کرده و راه را برای انتخابات پارلمانی آینده هموار سازد. سیاست «نفس طولانی» که اربکان در طول مدت ۲۷ سال آن را دنبال کرد به وی این نکته را آموخته بود که باید با درایت بیشتری عمل کند، زیرا وی در شرایطی به قدرت رسید که اتهام تروریسم و عبور از مقررات و قوانین

بین المللی علیه جریانهای اسلامی جهان به راه افتاده بود. در واقع اربکان در چنین شرایطی قدرت را در یک کشور عضو پیمان آتلانتیک شمالی ناتو به دست گرفته بود و دیگران را وادار به پذیرش این واقعیت کرده بود. می توان تجربهٔ اربکان را بدین شکل تبیین کرد که وی موفق شد این واقعیت را مطرح کند که اسلامگرایان بخشی از حیات سیاسی جامعهٔ ترکیه به شمار می روند که با روشهای دموکراتیک قدرت را در دست می گیرند و با روشهای دموکراتیک از حوزهٔ قدرت کناره گیری می کنند. اربکان در مدت زمامداری خود کوشید کمترین خطا را مرتکب شود، زیرا هرگونه خطای وی می توانست این باور را ایجاد کند که وی پرچم نافرمانی و فشار از طریق تهدید را برافراشته است. وی همواره و حتی هنگامی که قدرت را به جانشین خود مسعود ایلماز در اواخر ژوئن ۱۹۹۷ تسلیم می کرد روی دموکراسی پافشاری کرد. اربکان در مورد اخراج برخی نمایندگان پارلمان از حزب رفاه به دلیل پاره ای اظهارات مخاطره آمیزشان نظیر حسن حسین جیلان، شوقی ایلماز و ابراهیم شیلیگ درنگ نکرد.

گزینهٔ اسلامی

با اینهمه نجم الدین اربکان کوشید گزینه های مفیدی برای ترکیه ترسیم کند. این گزینه ها با آرمانهای اسلامی او سازگاری داشت. اربکان به گونه ای گزینه ها را مطرح می کرد که لزوماً با گزینه های غربگرایی ترکیه مغایرت نداشته باشد. وی به عنوان یک چهرهٔ اسلامی میانه رو می کوشید

این نکته را مطرح کند که ترکیه دو بال دارد. یکی در شرق و دیگری در غرب. همراهی شریک او در ائتلاف یعنی خانم تانسو چیللر در مجموع گفتمانی را شکل داد که در نهایت به‌سود ظهور مناسبات مثبت میان سکولارها و اسلامگرایان در ترکیه و خارج از آن رقم خورد.

اربکان به ایران، لیبی، مصر، نیجریه و کشورهای جنوب شرقی آسیا مانند مالزی، اندونزی و... سفر کرد و گزینهٔ اسلامی خود را در سیاست خارجی ترکیه از طریق مشارکت در تأسیس گروه هشت اقتصادی با عضویت هشت کشور اسلامی یعنی ترکیه، مصر، پاکستان، ایران، بنگلادش، نیجریه، مالزی و اندونزی نمایان کرد. استامبول در نیمه‌های ماه ژوئن ۱۹۹۷ شاهد اولین نشست گروه هشت بود. گزینهٔ اسلامی در سیاست خارجی اربکان «خط قرمزی» بود که موضع جانبدارانهٔ واشنگتن از الگوی میانه‌رویی اسلامی را دگرگون کرد و آن را به مرز جدایی از الگو و تلاش برای خارج کردن اربکان از قدرت سوق داد.

خط قرمز دوم که پیش روی اربکان در مسایل داخلی شکل گرفت و نشانه‌های آن در آغاز سال ۱۹۹۷ همراه با تشدید فعالیت سکولارهای ترکیه بویژه نظامیان نمایان شد، این بود که پایه‌های دولت سکولار ترکیه در قبال گرایش اسلامی به لرزه درآمد.

اولین گامهای اسلامی اربکان دعوت از رهبران نحله‌های گوناگون دینی به ضیافت افطار در هفتهٔ دوم ماه ژانویهٔ ۱۹۹۷ بود. این اقدام اربکان نقض آشکار قانون اساسی و «قوانین انقلاب» تلقی شد که هرگونه فعالیت گرایشهای دینی را ممنوع کرده است. سپس رشته اقدامات اربکان با

ماهیت اسلامی مطرح شد. از جمله این اقدامات تأسیس یک مسجد در منطقهٔ پیشرفتهٔ «تقسیم» در استامبول و دیگری در محوطهٔ کاخ ریاست جمهوری در انکارا و صدور مجوز به کارمندان زن برای داشتن حجاب اسلامی در ادارات رسمی و آزادی عمل شهروندان در توزیع گوشت قربانی عیدقربان و صدور مجوز انتقال حجاج ترک از طریق خاک سوریه به منظور صرفه جویی در هزینه های حج بود.

برگزاری جشن روز قدس در آغاز ماه فوریه از سوی شهرداری سینجان در نزدیکی آنکارا و سخنرانی محمدرضا باقری سفیر ایران در این مراسم که طی آن خواهان اجرای احکام اسلامی در ترکیه شد و طی آن عکسهای رهبران دینی نظیر امام موسی صدر و سیدعباس موسوی به اهتزاز درآمد، یکی از رویدادهای مهم در کشمکش حزب رفاه و ارتش ترکیه تلقی می شود. بدینترتیب رویارویی آشکار و شمارش معکوس رویارویی ارتش و اسلامگرایان این کشور آغاز شد.

ارتش مقابله می کند

ارتش ترکیه این خواستها و گامها را شروع زوال تدریجی نظام سکولار تلقی کرد. بلنت اجوید رهبر حزب دموکراتیک چپ خاطرنشان کرد که: «این گامها در صورتی که به‌صورت فردی برداشته شده باشد چندان تهدید کننده نخواهد بود، امّا در صورتی که جنبهٔ سازمانی به خود گیرد، هدف نهایی حزب رفاه را در تغییر نظام سکولار کشور آشکار خواهد کرد.»

ارتش ترکیه به هنگام بروز مخاطرات مشابه وارد عمل می شد و با استفاده از زور معادلات داخلی را تغییر می داد. کودتاهای سه گانهٔ ارتش در سالهای ۱۹۶۰، ۱۹۷۱، ۱۹۸۰ در واقع در همین چارچوب به وقوع پیوست، امّا دشواری کودتا در شرایطی که ترکیه می کوشید به اتحاد اروپا نزدیک شود و در سایهٔ نیروی اسلامی داخلی، ارتش این کشور را وادار کرد روش خود را در تعامل با «خطر اسلامی» تغییر دهد. بدینترتیب ارتش به روشهای گوناگون فشار و تهدید سیاسی متوسل شد. در این میان تانکهای ارتش در حومهٔ سینجان همزمان با برگزاری جشن روز قدس رژه رفتند و فرماندهان ارتش رهبران سیاسی اپوزسیون بویژه مسعود ایلماز را فرا خوانده و به آنها در مورد عواقب فعالیتهای حزب رفاه هشدار دادند و به طور تلویحی به «قانونی» بودن هر کودتای نظامی اشاره کردند.

شورایعالی امنیت ملّی ترکیه که از اکثریت نظامیان تشکیل شده جایگاه مناسبی برای دخالت ارتش در حیات سیاسی و مدیریت آن مطابق خواستهای نیروهای مسلّح به شمار می رود. مصوبات شورایعالی امنیت ملّی برای دولت الزام آور نیست، امّا هیچ یک از دولتها توصیه های این شورا را رد نمی کنند. بدینترتیب رویارویی آشکار حزب رفاه از یک سو و نیروهای مسلّح ترکیه از سوی دیگر از طریق شورایعالی امنیت ملّی به عرصه های عمومی کشیده شد. این در حالی بود که دیگر احزاب سیاسی که ارادهٔ سیاسی خود را در زیر سقف پارلمان اعمال می کردند به حاشیه رانده شدند. همچنین دولت به ندرت تشکیل جلسه می داد تا ناچار نشود مقررات شورایعالی امنیت ملّی را به اجرا بگذارد. بدینترتیب نهادهای

رسمی از قبیل پارلمان و دولت فلج شده و دو طرف یعنی حزب رفاه و ارتش به کشمکش با یکدیگر پرداختند. در چنین شرایطی دو طرف فقط یک هدف را تعقیب می کردند: خروج از بحران با کمترین هزینه.

نشست ۲۸ فوریهٔ ۱۹۹۷

نشست شورایعالی امنیت ملّی در تاریخ ۲۸ فوریهٔ ۱۹۹۷ ایستگاه مهم در مناسبات حزب رفاه و ارتش به شمار می رود. در بیانیه ای که در پایان این نشست ۹ ساعته انتشار یافت آشکار بود که «کودتا»یی به وقوع پیوسته است، زیرا برخی محورهای این بیانیه متضمن هشدار به اربکان نه فقط برای بازگشت از برخی تصمیمات اتخاذ شده یا تصمیمات در حال اتخاذ بلکه برای طرح ضرورت اجرای «اصول انقلاب» بود که هیچ گاه در دورهٔ زمامداری پیشینیان سکولار اربکان به اجرا گذاشته نشد. در بیانیهٔ مزبور که در آن به اتخاذ تدابیر سرسختانه در صورت عدم اجرای این اصول تهدید شده بود آشکار بود تهاجم وسیعی با همهٔ جزئیات آن برای سرکوب پایه های سیاسی، دینی، اقتصادی و فرهنگی اسلامگرایان ترکیه سامان دیده شده و در آستانهٔ اجرا قرار گرفته است.

دربیانیهٔ شورایعالی امنیت ملّی نکات زیر خواسته شد:

ـ تعطیل همهٔ مراکز نحله های گوناگون دینی که قوانین را نقض می کنند؛

ـ پر کردن خلاء ناشی از الغای مادهٔ ۱۶۳ قانون مجازات که فعالیتهای دینی و نژادی را غیرقانونی می داند؛

ـ سازگاری سیاستها و برنامه ها با نظام فراگیر آموزش؛

ـ عدم تسامح با فعالیتهای ضدنظام؛

ـ اجباری بودن آموزش برای مدت ۸ سال؛

ـ نظارت و کنترل منابع مالی نحله های دینی از قبیل شرکتها، جمعیتها و اوقاف؛

ـ ممانعت از ورود بنیادگرایان به ادارات دولتی؛

ـ پایان دادن به کمکهای سازمان «ملی گوریش» (وابسته به حزب رفاه) به شهرداریها؛

ـ نظارت بر سیاستهای ایران مبنی بر سوق دادن ترکیه به سوی بی ثباتی؛

ـ منع استخدام افسران اخراجی ارتش به دلایل «واپسگرایی» (گرایش اسلامی) در شهرداریها؛

ـ نظارت وزارت آموزش و پرورش بر مراکز آموزش قران؛

ـ عدم سُستی در اجرای قانون پوشش.

تقدم خطر اسلامی بر خطر کُردها

محورهای یاد شده در بالا که در بیانیهٔ شورایعالی امنیت ملّی ترکیه آمده بود، با هدف محدود کردن تأثیر گذاری جریانهای اسلامگرا در جامعه ترکیه تدوین شده و همهٔ عرصه های سیاسی، اجتماعی، آموزشی و اقتصادی را دربرمی گیرد. این مقررات تا مرز زندگی خصوص از قبیل نوع پوشش انتخابی افراد پیش می رود.

در این میان خبرهای فراوانی از تدوین گزارش مربوط به فعالیت اسلامگراهای ترکیه به وسیلهٔ ستاد مشترک ارتش و سرویسهای امنیتی این کشور به مطبوعات درز پیدا کرد. هدف این فعالیتها که در گزارش ارتش عنوان «فعالیتهای ارتجاعی» به خود گرفته از دیدگاه گزارش نویسان تغییر ماهیت دولت سکولار ترکیه و جایگزینی یک دولت اسلامی به جای آن است. حملات علیه اسلامگرایان در اواخر ماه آوریل ۱۹۹۷ و هنگامی که ستاد ارتش ترکیه گزارشی از مفهوم جدید امنیت ملّی ارائه کرد به اوج رسید. در این گزارش برای نخستین بار از خطر «ارتجاع» (اسلامگرایی) به مثابهٔ تهدید علیه امنیت ملّی ترکیه نام برده شده بود. این در حالی بود که فعالیت حزب کارگران کرد در مرتبهٔ دوّم اهمیت قرار گرفت. تبدیل اولویتهای مربوط به مخاطرات پیش روی ترکیه آنهم بدین شکل، از تمایل ارتش ترکیه در مورد ادامهٔ جنگ علیه اسلامگرایان تا آخرین مرحله پرده برداشت. پس از آن اولین علایم ورود دستگاه قضائی به معادلهٔ موجود با اظهارات ورال ساواش دادستان ترکیه در مورد نقش حزب رفاه در برخی فعالیتهای قابل تعقیب قضائی و احتمال محاکمهٔ آن یا غیرقانونی کردن فعالیت آن ظهور کرد.

با برافراشته شدن سلاح دستگاه قضائی بر سر حزب رفاه، ستاد مشترک ارتش ترکیه تلاش کرد نخبگان رسانه ای و اقتصادی را علیه حزب رفاه بسیج کند. ستادمشترک با فراخواندن این نخبگان گزارشهایی به آنان تسلیم کرد مبنی بر اینکه فعالیت اسلامگراها به مرز مخاطره آمیزی رسیده است. ریاست امور دینی (که جنبهٔ رسمی دارد و وفاداری آن به نظام

محرز است) از انتقادات ژنرال فوزی تورکری رییس دایرهٔ اطلاعات ارتش در امان نماند. وی فعالیت ریاست امور دینی را «منفی» خواند. بر پایهٔ بیانیهٔ ژنرال تورکری، «واپسگرایان» (اسلامگراها) دارای ۱۹ روزنامه، ۱۱۰ مجله و ۵۳ ایستگاه رادیویی و ۲۰ ایستگاه تلویزیونی هستند. همچنین اسلامگراها از ۲۵۰۰ جمعیت و ۵۰۰ مرکز وقفی و بیش از ۱۰۰۰ شرکت و حدود ۲۲۰۰ مجتمع مسکونی ویژهٔ جوانان و ۸۰۰ مدرسه برخوردار هستند. در بیانیهٔ مزبور نام دهها بازرگان ترکیه که از فعالیتهای اسلامگرایان حمایت مالی می کنند آورده شده بود.

مضافاً بر این در بیانیهٔ ژنرال تورکری اسلامگراها متهم شدند که با حزب کارگران کرد از طریق حمایت از برخی خواستهای این حزب نظیر درخواست آتش بس یا طرح مسئلهٔ خودمختاری برای مناطق جنوب شرقی کشور و اعلام عفو عمومی و لغو حالت فوق العاده همکاری می کنند. اسلامگراها همچنین متهم شدند که با رهبران حزب دموکراتیک خلق کُرد ارتباط داشته و با شبکهای تلویزیونی وابسته به حزب کارگران کرد مصاحبه می کنند.

در این بیانیه همچنین از برخی کشورهای پشتیبان اسلامگراهای ترکیه نام برده شده است. لیبی، سودان، سعودی و سازمانهای حزب الله و اخوان المسلمین و سازمان رابطه اسلامی از جملهٔ این کشورها و سازمانها به شمار می روند. در بیانیهٔ مزبور آمده بود که گروههای اسلامی ترکیه می کوشند عناصر خود را به دانشکده های حقوق و علوم سیاسی و به آکادمی فنون نظامی رخنه دهند.

این بیانیه به مسئلهٔ مهم دیگری اشاره می کند که کشمکش جاری اسلامگراها و ارتش حول آن متمرکز است. این مسئله همان مدارس دینی است. در بیانیهٔ مزبور آمده است که تعداد کسانی که درمراکز آموزش قران تحصیل می کنند به حدود یک میلیون و ۶۵۸ هزار دانشجو می رسد و این رقم هر ساله افزایش می یابد. تا آنجا که می توان گفت تعداد آنها در سال ۲۰۰۵ به ۷ میلیون دانشجو خواهد رسید. این رقم در صورت افزودن تعداد کسانی که در مراکز غیررسمی آموزش قران تحصییل می کنند، افزایش می یابد.

اما در مورد مراکز آموزشی «امام ـ خطیب» باید گفت این مراکز که از مرحلهٔ متوسطه تا ورود به دانشگاه عضوگیری می کند، اردوگاه اسلامگرایان در ترکیه به شمار می رود. در بیانیهٔ ستاد مشترک ارتش ترکیه گفته شده است که حدود ۵۰۰ هزار دانشجو در ۵۶۱ مرکز آموزشی وابسته به «امام ـ خطیب» تحصیل می کنند. این مراکز سالانه حدود ۵۳ هزار فارغ التحصیل دارد. این در حالی است که ترکیه سالانه فقط ۲۲۸۸ امام جماعت نیاز دارد. باقیماندهٔ این فارغ التحصیلان که تعداد آنها به حدود ۵۱ هزار تن می رسد می کوشند در ادارات دولتی استخدام شوند تا هسته های دولت اسلامی را تشکیل دهند. ریاست ستاد مشترک ارتش ترکیه اسلامگرایان را متهم می کند که چهرهٔ سکولاریسم را مخدوش کرده و آن را در ضدیت با دین معرفی می کنند. همچنین آنها می کوشند ارتش ترکیه را دشمن دین معرفی کنند.

خطر «ببرهای سبز»

ریاست ستاد مشترک ارتش ترکیه همراه با بیانیهٔ دینی خود بیانیهٔ اقتصادی دیگری منتشر کرد که از اوضاع «اقتصاد اسلامی» ترکیه پرده برداشته است. در این بیانیه، نام شرکتهایی که به اسلامگرایان کمک مالی می کنند آورده شده و در نهایت خواهان تحریم این شرکتها و عدم اعطای هرگونه امتیاز به آنها از قبیل مشارکت در مناقصه ها شده است. پاره ای از این شرکتها که نام «ببرهای سبز» (اشاره به رنگ سبز اسلامی) بر روی آنها نهاده شده موقعیت اقتصادی بالایی در اقتصاد ترکیه داشته و از شهرت جهانی برخوردارند. شرکتهای اولکر، و کوماسان و اخلاص و اتفاق و یومباش از جملهٔ این شرکتها هستند. گفته می شود صادرات این شرکتها به جهان اسلام سالانه به حدود ۸۰۰ میلیون دلار می رسد. این رویکرد ارتش ترکیه برای ضربه زدن به اقتصاد اسلامی موجب شده ایلنور شفیق تحلیلگر مشهور اقتصاد ترکیه ارتش را متهم کند که با زیرساختهای کشور و موازنه های آن بازی می کند.

سلاح تحریم

در کنار ضربه زدن به منابع دینی و اقتصادی اسلامگرایان ترکیه، ارتش این کشور کوشید پایه های قانونی فعالیت احزاب سیاسی اسلامگرایان را که به آنها نقش طبیعی در چارچوب قواعد دموکراتیک می داد ویران کند. ارتش ترکیه همین اقدام را در قبال احزابی که به گونه ای مستقیم و غیرمستقیم جنبش کردهای این کشور را نمایندگی می کردند و

هر بار که در معرض سرکوب قرار می گرفتند حزب دیگری تشکیل می دادند، به اجرا گذاشت. این امر موجب شد نیروی این احزاب در راهروها و سالنهای دادگاه و سپس در تلاشهای جدید برای تشکیل احزاب جدید به هدر رود. بنابراین می توان گفت آنچه در انتظار حزب رفاه قرار داشت چندان تفاوتی با آنچه احزاب کُرد با آن روبرو شدند نداشت: گرفتار شدن در موضوع رویارویی با دعاوی حقوقی، غیرقانونی اعلام کردن حزب و بازداشت رهبران آن و یا ممنوعیت فعالیت سیاسی آنان و سپس گرفتار شدن در طرح تاسیس حزب دیگر و رهبران جدید و همین طور دور باطل. این بحرانها توان احزاب و پایگاه اجتماعی آنان را به ضعف و بالاخره انزوا و دست کشیدن از فعالیت سیاسی سوق می دهد و در نهایت خطر آنان برای نظام سیاسی کاهش می یابد. این سازوکار اگر چه در گذشته یعنی پس از کودتاهای ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ با احزاب اسلامگرای ترکیه تجربه شد و نیروهای اسلامی پس از هر رویداد مجدداً و نیرومندتر از گذشته به صحنه بازمی گشتند، اما نظامیان ترکیه باکی از تکرار تجربهٔ انحلال احزاب اسلامگرا بویژه حزب رفاه ندارند. در حالی که حزب رفاه به طور جدّی به تلاشهای موجود برای انحلال این حزب از سوی نظامیان توجه می کرد برخی محافل درونی حزب رفاه خود را برای بدبینانه ترین احتمالات آماده کرده بودند.

حذف تانسو چیللر

دیدگاه نظامیان ترکیه نسبت به سرکوب وضعیت اسلامگرایان این

کشور محدود نمی شد، بلکه برخی محافل بلندپایهٔ نهاد نظامی به تلاش برای به محاصره در آوردن جریان سکولاری که حضورش و مشارکتش برای دستیابی حزب رفاه به قدرت ضروری بود متوسل شدند. این جریان سکولار همان حزب راه مستقیم به رهبری خانم تانسو چیللر بود. صرفنظر از انگیزه های شخصی چیللر برای ائتلاف با نجم الدین اربکان، ورود حزب راه مستقیم به ائتلاف با رفاه تجربهٔ مشترک اسلامگرایان و سکولارها را در قدرت به یک تجربهٔ موفق میان تعامل مثبت دو قطب رودررو به لحاظ ایدئولوژیک تبدیل کرد. انسجام و هماهنگی شبه تمام عیار اربکان و چیللر در قدرت نقش مهمی در بهبود چهرهٔ اسلامگریان در جهان غرب و سهم بالایی در امکان همزیستی دو جریان به خود اختصاص داد. بی تردید خانم چیللر نیز نقش مهمی در کاهش شدت گفتمان سیاسی اربکان پیش از دستیابی به قدرت ایفا کرد. همچنین چیللر با ایفای نقش خود در دولت اربکان از شدت و حدّت گفتمان خود در قبال اسلامگرایان ترکیه کاست. وی در گذشته اسلامگرایان را نیروهای «تاریک اندیش» می خواند که در قرون وسطی زندگی می کنند. هماهنگی و تفاهمی از این دست میان اربکان اسلامگرا و چیللر سکولار، از دیدگاه سکولارهای تندرو و در رأس آنان نظامیان، خطری برای مفهوم سنتی سکولاریسم ترکیه بود. سکولاریسم سنتی ترکیه تنها یک هدف را تعقیب می کرد: نفی دین و حذف هر آنچه به نام دین مطرح می شود. به همین دلیل شبکه های تلویزیونی ترکیه در بهار ۱۹۹۷ سرشار از تصاویری بود که عناصر امنیتی را در حال اعتراض به پوشندگان لباسهای معروف

به پوشش اسلامی نظیر عمامه یا قبا و... نشان می دادند. ضربه زدن به حزب رفاه، در واقع ضربه به یک روی سکه بود که روی دیگر آن باید ضربه زدن به کسانی باشد که با حزب رفاه همکاری کردند. در اینجا به طور مشخص قرعه به نام خانم تانسو چیللر و حزب وی افتاد. ازاین رو نمایندگان حزب راه مستقیم در پارلمان پیش از استعفای نجم‌الدین اربکان در تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۹۹۷ و پس از آن تحت شدیدترین فشارها قرار گرفتند. تا آنجا که تعداد نمایندگان این حزب در پارلمان از ۱۳۵ نماینده در تاریخ ۲۵ دسامبر ۱۹۹۵ به ۹۵ نماینده در نیمه های ژوییهٔ ۱۹۹۷ کاهش یافت. این مسئله موجب شد دولت ائتلافی اربکان - چیللر اکثریت پارلمانی را از دست بدهد. در این نکته نمی‌توان تردید داشت که حذف آیندهٔ سیاسی خانم تانسو چیللر یکی از مطالبات جدّی نظامیان ترکیه بود. چنانکه رقیب جدّی خانم چیللر برای به دست گرفتن رهبری جناح راست ترکیه یعنی مسعود ایلماز نیز همین هدف را تعقیب می کرد. اعضای جدا شده از حزب راه مستقیم نیز به نوبهٔ خود حزب جدیدی به رهبری حسام‌الدین جیندورک رییس سابق پارلمان ترکیه تأسیس کردند. جیندورک نیز قبلاً از حزب راه مستقیم اخراج شده بود. حزب دموکراتیک ترکیه نام این حزب جدید است که با ۲۰ نمایندهٔ سابق پارلمان تأسیس شده و این عدد روزبه روز در حال تغییر است.

روابط با اسراییل

ارتش ترکیه از به کارگیری هیچ سلاحی در داخل و خارج برای

تحت فشار قرار دادن اسلامگرایان این کشور پرهیز نکرد. روابط ترکیه با اسراییل یکی از برجسته ترین این سلاحها بود. از لحظهٔ نخستین دستیابی اربکان به قدرت، نظامیان به وی فشار وارد کردند تا موافقتنامهٔ نظامی مشهور ترکیه و اسراییل را که در ۲۲ فوریهٔ ۱۹۹۶ به امضا رسید تصویب کند. سپس به اربکان فشار وارد کردند تا رشته موافقتنامه های مشترک ترکیه و اسراییل را در مورد بازسازی صنایع نظامی این کشور و یا پروژه های مشترک تولید جنگ افزار بپذیرد. هنگامی که رویارویی ریاست ستاد مشترک ارتش و حزب رفاه در ماه فوریهٔ ۱۹۹۷ به اوج رسید، روابط نهاد نظامی ترکیه با اسراییل گسترش بی سابقه پیدا کرد. سفرهای شبه هفتگی بلندپایگان نظامی دو طرف از جمله اسماعیل حقی قره دایی رییس ستاد مشترک ارتش و تورهان تایان وزیر دفاع و چفیک بیر معاون دوّم رییس ستاد مشترک ارتش ترکیه و دیگران به اسراییل از جملهٔ این سفرهاست. هدف نظامیان تُرک از این اقدام ابراز ناتوانی اربکان از توقف این مناسبات از یک سو و تضعیف موقعیت مردمی او در صحنهٔ داخلی بود. همچنین عملیات نظامی ترکیه در شمال عراق که در نیمهٔ ماه مه آغاز شد و تا اواخر ماه ژوئن ۱۹۹۷ ادامه یافت بدون اطلاع نخست وزیر و یا هماهنگی با وی به اجرا درآمد. همهٔ این اقدامات با هدف سوق دادن اربکان به اعتراض و در نهایت به استعفا صورت گرفت. ارتش ترکیه معتقد بود با این اقدامات می تواند اربکان را بدون توسل به کودتا از کار برکنار کند.

نجم‌الدین اربکان با همراهی شریک ائتلافی اش در طول رویارویی با نظامیان به عنصر زمان و تخلیهٔ فشارهای نظامیان و به عقب انداختن مطالبات آنان تکیه کرد. اربکان از امضای مصوبات شورایعالی امنیت ملّی خودداری می کرد و سپس تحت فشار نظامیان به امضا تن می داد، امّا در عمل تلاش می کرد مصوبات این شورا به اجرا گذاشته نشود. وی در برخی اوقات از تاکتیک به تعویق انداختن تشکیل جلسات کابینه و یا دعوت از پارلمان برای تصویب مصوبات شورایعالی امنیت ملّی استفاده می کرد. با تشدید فشارهای نظامیان و نیز با افزایش فشارها علیه نمایندگان حزب خانم چیللر که یکی پس از دیگری استعفا می کردند، دولت اربکان با خطر فقدان اکثریت پارلمانی مواجه شد. تنها راه برون رفت از این بحران آنهم بدون فروپاشی ائتلاف حاکم، استعفای نجم‌الدین اربکان و تصدی پست نخست وزیری توسط خانم چیللر بود. این راه‌حل برای تخلیهٔ فشارهای فزاینده از یک سو و جلوگیری از به تحلیل رفتن بدنهٔ حزب راه مستقیم از سوی دیگر و آنگاه به داوری کشاندن مردم از طریق برگزاری انتخابات زودرس ضروری می نمود. اربکان این اقدامات را برترین سلاح برای رویارویی با نظامیان می دانست. وی پا را فراتر از این نهاد و اعلام کرد که این انتخابات جنبهٔ همه‌پرسی عمومی دارد. نهاد نظامیان با این قرائت اربکان به مخالفت برخاست، زیرا آنها نگران نتایج انتخاباتی از این دست و خروج حزب رفاه به مثابهٔ نیرویی قدرتمندتر از گذشته بودند.

استعفا و «کودتای شبه رسمی»

نجم‌الدین اربکان در تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۹۹۷ و یکسال پس از تشکیل دولت خود، از مقام نخست وزیری استعفا کرد تا راه برای تصدی این پست از سوی خانم تانسو چیللر هموار شود. این اقدام با پشتوانهٔ امضای ۲۸۳ (اکثریت لازم ۲۷۶ امضا بود) نمایندگان پارلمان یعنی نمایندگان مشترک حزب رفاه و حزب راه مستقیم و حزب اتحاد بزرگ (به رهبری محسن یازجی اوغلو با ۸ نماینده) همراه بود، امّا سلیمان دمیرل رییس جمهور ترکیه نامهٔ پارلمانی نمایندگان را نادیده گرفت و مسعود ایلماز رهبر حزب مام میهن را مأمور تشکیل کابینهٔ جدید کرد. این در حالی بود که ایلماز در زمان دریافت مأموریت تشکیل کابینه از اکثریت پارلمانی برای کسب رای اعتماد محروم بود.

آشکار بود که دشمنان حزب رفاه و چیللر از نهاد نظامی و رییس جمهور گرفته تا رهبران احزاب اپوزسیون بلافاصله پس از استعفای اربکان، خود را برای اجرای یک کودتای سفید آنهم برخلاف عُرف دموکراتیک آماده کرده‌اند، زیرا سلیمان دمیرل رییس جمهور توافق حزب رفاه و حزب راه مستقیم و اتحاد بزرگ را که حائز اکثریت پارلمانی بودند، نادیده گرفت و تنها با احزاب اپوزسیون به مشورت پرداخت تا در ۲۰ ژوئن مسعود ایلماز را مأمور تشکیل کابینهٔ جدید کند. خانم چیللر این اقدام را «کودتای رسمی» به شمار آورد، امّا به نظر می رسد واشنگتن چندان فاصله‌ای از سناریو یاد شده نداشت، زیرا یکی از سخنگویان امریکا در واکنش به این تحولات ترکیه اعلام کرد که رویدادهای ترکیه مطابق

قواعد دموکراتیک جریان دارد.

واگذاری مأموریت تشکیل کابینهٔ جدید به مسعود ایلماز پیام روشنی برای نمایندگان حزب راه مستقیم بود تا از این حزب انشعاب کرده و به حامیان دولت جدید تبدیل شوند. همین اتفاق عملاً افتاد و سریال استعفای اعضای حزب راه مستقیم آغاز شد. تا آنجاکه مسعود ایلماز اکثریت پارلمانی را به دست آورد. این در حالی بود که حزب راه مستقیم در آستانهٔ فروپاشی قرار گرفت. بدینترتیب و هنگامی که دولت جدید در ۱۲ ژوییهٔ ۱۹۹۷ برای گرفتن رای اعتماد حاضر شد اکثریتی با رقم ۲۸۱ رأی موافق در مقابل ۲۵۶ رأی مخالف به دست آورد.

دولت حذف کنندهٔ رفاه

دولت جدید به ریاست مسعود ایلماز با ۳۸ وزیر به نمایندگی از سه حزب و یک وزیر مستقل کار خود را آغاز کرد. حزب مام میهن (۲۱ وزیر) حزب چپ دموکراتیک (۱۱ وزیر) و حزب دموکراتیک ترکیه (۵ وزیر) ائتلاف جدید را شکل دادند. یک وزیر مستقل به نام یالیم ایریز نیز که در دولت ائتلافی اربکان ـ چیللر وزارت صنایع را در دست داشت و پس از استعفا از پست خود و از عضویت در حزب راه مستقیم فراکسیون مخالفت با خانم چیللر را رهبری کرد در کابینهٔ جدید عضو شد. وی قبلاً ریاست شورای همکاری مشترک ترکیه و اسراییل و اتحاد اتاق بازرگانی و بورس ترکیه را به عهده داشت.

حزب مام میهن به رهبری مسعود ایلماز ۲۱ وزارتخانه را از جمله کشور و دادگستری به عهده گرفت، امّا حزب چپ دموکراتیک به رهبری بلنت اجوید نخست وزیر دههٔ هفتاد ترکیه که در دولت جدید معاونت نخست وزیر را عهده دار شد، وزارتخانه های مهمی از قبیل خارجه (اسماعیل جیم) و اقتصاد و دارایی، آموزش و فرهنگ و وزارتخانهٔ مسئول اموردینی (شورایعالی دینی ترکیه) را به دست گرفت. این در حالی است که حزب دموکراتیک ترکیه یکی از معاونتهای نخست وزیر و وزارتخانهٔ دفاع را به خود اختصاص داد.

اهمیت وزارتخانه هایی که حزب چپ دموکراتیک فرمان آن را به دست گرفت در این نکته نهفته است که جنبه های آموزشی کشور را به دست سکولارهای تندور سپرده شد. این نکته به مراکز آموزشی دینی معروف به «امام ـ خطیب» و دوره های آموزش قران کریم مربوط می شود. دولت جدید دورهٔ تحصیلات اجباری را از ۵ به ۸ سال افزایش داد و بدینترتیب عملاً مقطع تحصیلات راهنمایی را از مراکز آموزشی «امام ـ خطیب» که دوره های آموزشی آن پس از پایان دورهٔ ابتدایی اجباری (۵ سال) شروع می شود، سلب کرد. همچنین ریاست امور دینی که بر مراکز آموزش قران نظارت دارد متهم به تشویق جریانهای دینی ترکیه از طریق سهل انگاری در کنترل مراکز آموزش قران است. ازاین رو مأموریت بلنت اجوید که در ضدیت با اسلامگرایان شهرت دارد در سرکوب ساختارهای دینی جناحهای اسلامگرا بویژه ساختارهای حزب رفاه، بسیار روشن بود.

همچنین بلنت اجوید مأموریت داشت تا ابعاد سیاست خارجی حزب رفاه را ویران کند. این مأموریت از طریق سپردن پست وزارت خارجهٔ ترکیه به یکی از نمایندگان حزب وی و تلاش برای کاهش رویکردهای اسلامی سیاست خارجی دورهٔ اربکان بویژه در عرصهٔ همکاری با ایران و ایجاد محور گروه ۸اسلامی به اجرا گذاشته شد. اربکان شخصاً طراح گروه ۸اسلامی و نیروی محرکهٔ آن به شمار می رفت. اولین نشست این گروه در سطح رهبران در نیمه ماه ژوئن ۱۹۹۷ و چند روز پیش از استعفای اربکان در استامبول برگزار شد. بلنت اجوید تصمیم خود را مبنی بر ویران کردن این گروه بدین شکل تبیین کرد: این گروه ممکن است به پایان عمر خود نزدیک شود و یا اینکه نیاز به توسعهٔ دامنهٔ آن زمانی خواهد بود که جمهوریهای مسلمان نشین آسیای میانه و قفقاز نیز به عضویت آن درآیند. دراین صورت صفت اسلامی این گروه از میان خواهد رفت و این گروه عملاً همانند ترکیه خواهد شد. دولت مسعود ایلماز با یک هدف مشخص یعنی حذف حزب رفاه از حوزهٔ قدرت و سپس حذف جریان حزب راه مستقیم به دلیل همکاری با اربکان، روی کار آمد.

دولت تناقضها

امّا ساخت دولت جدید و اختلاف نظر احزاب تشکیل دهندهٔ آن، مأموریت این دولت را با دشواریهای واقعی مواجه کرد. دولت جدید که از حمایت سه حزب تشکیل دهندهٔ آن برخوردار بود نمی توانست بدون

حمایت حزب جمهوری خواه ملّت به رهبری وینیر بایکال به حیات خود ادامه دهد. بایکال در دولت جدید شرکت نکرد و تنها به حمایت از آن از بیرون اکتفا کرد. این حزب همکاری با دولت جدید را مشروط به برگزاری انتخابات زودرس طی شش ماه آینده کرده بود. این چیزی بود که رقیب چپگرای این حزب یعنی بلنت اجوید و نیز مسعود ایلماز با آن مخالف بودند. علاوه بر این بایکال چندان تمایلی به موفقیت این دولت نداشت، زیرا موفقیت این دولت می توانست به سود حزب رقیب وی یعنی حزب بلنت اجوید تمام شود. ازاین رو این دولت علی رغم فشارهای نظامیان در هر لحظه می توانست به دلیل عدم اعتماد حزب جمهوری خواه ملّت سقوط کند.

دیدگاهها و طرحهای مسعود ایلماز (که از خصوصی سازی حمایت می کند) با طرحهای بلنت اجوید (که از بخش دولتی جانبداری می کند) به شدت با یکدیگر تعارض داشت. این اختلاف نظر به صورت شدیدتری به وحدت گمرکی اتحاد اروپا نیز سرایت پیدا کرد. اجوید با وحدت گمرکی اروپا مخالف بوده و خواهان تجدیدنظر ریشه‌ای در شرایط ظالمانهٔ آن علیه ترکیه است. حتی در موضوع تمدید مدت تحصیلات اجباری به ۸ سال که اجوید به شدت از آن جانبداری می کند، از سوی ایلماز چندان با جدیت دنبال نمی شود. زیرا ایلماز به رغم گرایش محدودش به سوی جناحهای چپ بویژه پس درگذشت تورگوت اوزال، همچنان این نکته را مورد توجه قرار می دهد که بخش اعظم بدنهٔ حزب مام میهن از محافظه کاران دیندار تشکیل شده است و این دسته از افراد با

تمدیدمدت تحصیلات اجباری به ۸سال مخالفت می کنند، امّا موافقت با این طرح نیز می توانست ایلماز را از آرای مهم در هر انتخابات پارلمانی بعدی محروم کند.

این تناقضات در عرصهٔ سیاست خارجی نیز ملاحظه می شود، زیرا در حالی که مسعود ایلماز و بایکال از سیاست انعطاف پذیری در قبال بحران قبرس جانبداری می کنند، بلنت اجوید که در دورهٔ زمامداری اش در سال ۱۹۷۴ عملیات اشغال این جزیره صورت گرفت، خواهان برقراری وحدت کامل میان قبرس شمالی با «وطن مادر» یعنی ترکیه بود. این تناقضات پرسشهای فراوانی در مورد چگونگی برقراری موازنهٔ مثبت میان مقتضیات سیاست خاورمیانه ای امریکا از یک سو و دوستی اجوید با صدام حسین و طرح ضرورت گشایش مرزها با عراق و تقویت روابط با این کشور توسط او از سوی دیگر، مطرح کرد. همچنین بلنت اجوید با حضور نیروهای غربی در شمال عراق برای حمایت از کردهای شمال این کشور مخالف بود. بدینترتیب در اینجا نیز اختلاف نظر میان اعضای دولت ائتلافی مسعود ایلماز بر سر مسئلهٔ کردهای ترکیه ظهور می کند. اجوید معتقد بود که راه حل بحران مناطق کردنشین ترکیه در سرکوب زیربنای فئودالیسم حاکم برمناطق کردنشین از طریق اتخاذ رشته تدابیر اقتصادی ممکن است. وی با اعطای حقوق فرهنگی به کردها به شدت مخالفت می کند، امّا مسعود ایلماز و بایکال موضع انعطاف پذیری در قبال این مسئله دارند. دولت جدید با هدف حذف رفاه و راه مستقیم از حوزهٔ قدرت و پاکسازی محیط دولت از هر آنچه با اسلامگرایان پیوند دارد، روی کار

آمد. این هدف عملاً و با تشدید تدابیر ارتش در قبال اسلامگرایان به اجرا گذاشته شد. محدودسازی فعالیتهای نهادهای دینی و تضعیف ساختارهای اقتصادی و آموزشی آنان از جملهٔ این اقدامات بود، امّا موقعیت ضعیف دولت ایلماز به دلیل اختلاف نظرهای شدید عناصر تشکیل دهندهٔ ائتلاف در قبال بسیاری از امور داخلی و بین المللی فشارهای خود را جهت عبور از این بحران از طریق برگزاری انتخابات زودرس در این کشور وارد می کرد.

تحولات ترکیه از زمان برگزاری انتخابات پارلمانی ۲۴ دسامبر ۱۹۹۵ و تحولات پس از به قدرت رسیدن نجم الدین اربکان در اواخر ژوئن ۱۹۹۶، نشان داد که واقعیتهای جدیدی در ترکیه در حال شکل گیری است که معادلات داخلی این کشور را تحت تأثیر قرار داده است. واقعیت جدید این است که فرمول اسلامگرایان علی رغم فشارهای وارده از سال ۱۹۲۳ تاکنون، با ورود حزب رفاه به صحنه (و جانشین آن حزب فضیلت) همراه با جانبداری نیروهای اقتصادی و فکری جامعهٔ ترکیه به بخشی از بافت عمومی جامعه در دو سطح مردمی و نمایندگی تبدیل شده است. این نیرو نیز آیینهٔ گزینه های دیگری است که می کوشد در جهان اسلام و جهان عرب حضور مؤثر و فعال بدون لطمه زدن به گزینهٔ اروپایی و به طور کلی غربگرایی داشته باشد. این نیرو که رشد و تأثیرگذاری آن طی بیش از یک دهه به صورت فزاینده بوده علی رغم همهٔ چالشها و تدابیر اتخاذ شده از سوی ستاد مشترک ارتش ترکیه در نیمه های اول سال ۱۹۹۷ نشان داد از سبک انعطاف پذیر و عقلانی در برخورد با دشمنان خود برخوردار است.

بیهوده نیست که سخنان اربکان هنگام تسلیم زمامداری دولت به مسعود ایلماز در این چند جمله خلاصه شد که: زیباتر از هر چیز در این تغییر و تحول این است که این اقدامات به صورت دموکراتیک صورت می گیرد، زیرا دموکراسی ترکیه علی رغم همهٔ شائبه های آن به اسلامگرایان فرصت داد تا از کانالهای قانونی برای دستیابی به قدرت بهره مند شوند. امّا دموکراسی ترکیه که قرار بود موج اسلامگرایی چند دههٔ اخیر را هضم کند در طول مدت زمامداری اربکان ـ چیللر در معرض شدیدترین نقضها از سوی نظامیان قرار گرفت. نظامیان برخلاف سلوک حزب رفاه خشم خود را ابراز کرده و بیش از همه نگران ظهور وقوع تحول بنیادین در ساختار نظام ترکیه به سود اسلامگرایان آنهم به روش دموکراتیک بودند. به همان اندازه که برای اسلامگرایان ترکیه به دلیل التزام آنها به قواعد بازی دموکراتیک، بویژه به لحاظ چهره سازیهای به عمل آمده از آنان در جهان خارج، امتیازهای فراوانی ثبت شده، به همان اندازه سُستی پایه های دموکراسی ترکیه بویژه در قبال سلطهٔ بی چون وچرای نظامیان از طریق شورایعالی امنیت ملّی به نمایش گذاشته شد.

استعفای اربکان و دعوت او برای مراجعه به آرای عمومی از طریق برگزاری انتخابات زودرس بازتابی از تحولات سریع در موازنه های داخلی ترکیه محسوب می شود. اگر اسلامگرایان هنوز به قدرت لازم برای ایجاد تحولات جدّی در بنیادهای دولت ترکیه دست نیافته باشند، در مقابل باید گفت آنها به نیرویی تبدیل شده اند که نادیده گرفتن آنها بدون محاسبهٔ هزینه های سنگین آن بر جامعه و نظام سیاسی ممکن نیست.

کشمکش اسلامگرایان ـ سکولارها (به استثنای سکولارهای میانه رو) در روند آتی خود، اشکالات بی شماری از ماهیت مناسبات نظامهای سیاسی و جنبشهای اسلامی در جهان عرب و اسلام و در سطوح کلی مناسبات جنبشهای اسلامی با جهان غرب را به نمایش خواهد گذاشت. ازاین رو و در اینجا بویژه نقش تاریخی اسلامگرایان و سکولارهای ترکیه در تولید الگویی مدرن از همزیستی رویکردها و نحله های مختلف آشکار می گردد. موفقیت این الگو به ترکیه نیرویی خواهد بخشید که اسلامگرایان و سکولارها همواره در آرزوی آن بودند.

غیرقانونی اعلام کردن حزب رفاه؛ روند پر پیچ و خم دموکراسی

در ساعت ۳/۵ بعد از ظهر روز جمعه مورخ ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۹۸ دادگاه عالی قانون اساسی ترکیه حکم خود را در مورد انحلال حزب رفاه (اسلامی) و ممنوعیت رهبر آن نجم‌الدین اربکان و ۶ تن از رهبران این حزب از هر گونه فعالیت سیاسی چه در شکل عضو معمولی حزب و چه در احزاب دیگر و چه در تأسیس احزاب جدید به مدت ۵ سال صادر کرد.

این تحول برجسته رشته پرسشهایی را در بارهٔ ممنوعیت حزب رفاه و دلایل و مستندات قانونی آن و نیز هدفها و میزان تأثیرگذاری آن در روند اسلامگرایی ترکیه و حیات سیاسی داخلی این کشور و نیز چهرهٔ خارجی آن مطرح کرد.

دلایل ممنوعیت حزب رفاه

دادگاه عالی قانون اساسی ترکیه در حکم مربوط به غیرقانونی شدن حزب رفاه به اصول ۶۸ و ۶۹ قانون اساسی مصوب سال ۱۹۸۲ پس از

کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ استناد کرد. تبصرهٔ چهار اصل ۶۸ قانون اساسی می گوید: «نظامنامهٔ داخلی احزاب سیاسی و برنامه ها و فعالیتهای آنها نباید با استقلال کشور، تمامیت ارضی، حقوق بشر، اصول برابری و حقوقی کشور، حاکمیت ملی و اصول جمهوری دموکراتیک سکولار تعارض داشته باشد.» در اصل ۶۹ قانون اساسی آمده است: «دادگاه قانون اساسی حکم خود را در مورد بستن احزاب در صورت اثبات تخلف آنان از تبصرهٔ چهار اصل ۶۸ صادر می کند. حزب مزبور در صورت ممنوعیت کامل نمی تواند حزب جدید با نام جدیدی تأسیس کند... بنیانگذاران احزاب ممنوعه و اعضای آنها که فعالیت و اظهارات آنان علّت ممنوعیت این حزب شده از تاریخ انتشار این حکم در روزنامه رسمی به مدت پنج سال از عضویت در هیأت مؤسس و یا عضویت اداری یا نظارت بر احزاب دیگر محروم می شوند.»

پروندهٔ شکایت قضائی علیه حزب رفاه به خاطر نقض اصل ۶۸ قانون اساسی که از سوی تیکا گونگیر رییس دادگاه قانون اساسی در ماه مهٔ ۱۹۹۷ شروع شد با پایان دورهٔ مسئولیت وی در ۱۹۹۷/۱۲/۳۱ بسته شد، امّا حکم نهایی و رسمی در دورهٔ احمد جودت سیزیر رییس جدید این دادگاه در تاریخ ۱۹۹۸/۱/۱۲ صادر شد. احمد جودت سیزیر حکم دادگاه را به طور خلاصه این طور بیان کرد: «حزب رفاه به اتهام تخلفات عدیده از اصول جمهوری سکولار منحل شد.» رای دادگاه با اکثریت ۹ رأی موافق در برابر ۲ رأی مخالف از قضات دادگاه عالی قانون اساسی صادر شد.

در این حکم، انحلال حزب رفاه و تبدیل نمایندگان رفاه به نمایندگان مستقل و محرومیت اربکان و ۶ تن از رهبران این حزب از هرگونه فعالیت حزب به مدت ۵ سال اعلام شد. همچنین کلیهٔ داراییهای حزب رفاه به نفع خزانهٔ دولت مصادره شد.

اتهامات ۷ تن از رهبران حزب رفاه مطابق رأی دادگاه به شرح زیر بود:

۱. **نجم‌الدین اربکان** (رهبر حزب و نمایندهٔ پارلمان از حوزهٔ انتخابیهٔ قونیه): برگزاری ضیافت افطار در مقر نخست وزیری در ماه رمضان (۱۹۹۷/۲/۴) و دعوت از رهبران نحله های دینی (که از پایه غیرقانونی هستند) برای حضور در این مراسم و اظهارنظرهای قبلی او در مورد احتمال دستیابی حزب رفاه به قدرت با توسل به خشونت: «آیا قدرت رفاه از راه خونین خواهد بود یا بدون خون؟» در حکم دادگاه آمده بود که اربکان «استاد بزرگ «اصل تقیه» در طول یکهزار سال است.»

۲. **شرکت گازان** (نایب رییس حزب و وزیر سابق دادگستری و نمایندهٔ پارلمان از حوزهٔ کوچالی): دیدار او از باگیر یلدز شهردار سینجان در زندان پس از حادثهٔ شهر سینجان که در آن یلدز متهم به جانبداری از بنیادگرایی و دعوت به برقراری حکومت اسلامی در ترکیه شد.

۳. **احمد تکدال** (رهبر حزب رفاه از زمان تأسیس در سال ۱۹۸۳ تا سال ۱۹۸۷ در زمان رفع محدودیت از فعالیت سیاسی رهبران احزاب سیاسی ترکیه. اربکان پس از وی رهبری حزب رفاه را که جایگزین حزب سلامت ملی شده بود به دست گرفت. سلامت ملی پس از کودتای ۱۹۸۰ منحل شد. تکدال از حوزهٔ انتخابیهٔ انکارا نمایندهٔ پارلمان است): وی گفته است که نام کادر سیاسی که خواهان برقراری «نظام حقمدار» در ترکیه می‌باشد، همان حزب رفاه است.

۴. **شوقی ایلماز** (نمایندهٔ پارلمان از حوزه ایزه): وی گفته است که هر کس فرمان خود را از رسول الله نگیرد مورد سؤال قرار خواهد گرفت.

۵. **حسن حسین جیلان** (نمایندهٔ پارلمان از حوزهٔ انکارا و نویسندهٔ آثار فکری گوناگون است): وی گفته است: «این میهن به ما تعلق دارد و نظام و کمالیسم به دیگران.»

۶. **ابراهیم خلیل چیلک** (نمایندهٔ پارلمان از حوزهٔ شانلی اوروه): وی گفته است: «اگر نهادهای امام ـ خطیب بسته شوند حمام خون به راه خواهد افتاد و اوضاع از الجزایر بدتر خواهد شد.

۷. **شکری قره تپه** (شهردار قیصری، عضو حزب رفاه بدون نمایندگی پارلمان): وی گفته است: «نظام کنونی باید تغییر کند.»

نقطهٔ عطفی در کشمکش مزمن

انحلال حزب رفاه نقطهٔ عطفی در کشمکش مزمن میان نظام سکولار و اسلام سیاسی در ترکیه از سال ۱۹۲۳ بدین سو و در روند رقابت سکولارها و اسلامگرایان از زمان تأسیس حزب نظام ملی (به رهبری اربکان) در سال ۱۹۷۰ و در چارچوب رویارویی آشکار و دنباله‌دار نهاد نظامی (به نمایندگی نیروهای تندرو سکولار) و حزب رفاه پس از دستیابی به قدرت در ژوئن ۱۹۹۶ با همکاری یک حزب سکولار به نام راه مستقیم به رهبری خانم تانسو چیللر به شمار می رود.

بدینترتیب تصمیم مربوط به انحلال حزب رفاه از چارچوب قضائی و حقوق خارج شده و ماهیت سیاسی به خود می گیرد که در شکل حقوقی ارائه شده است، امّا در اینجا تشریح این نکته ضروری است که تحولات سیاسی ترکیه از زمان پیروزی حزب رفاه در انتخابات پارلمانی ۲۴ دسامبر ۱۹۹۵ به این نقطه رسید که دیدگاه بسیاری از احزاب سکولار ترکیه (بویژه راستگرایان) نسبت به حزب رفاه و پایگاه اجتماعی اش تغییر یافت، تا آنجا که احزاب یاد شده آمادگی خود را برای همکاری با رفاه حتی در سطوح مشارکت در ائتلاف دولتی به رهبری نجم‌الدین اربکان اعلام کردند. این آمادگی در دو شکل تجلی پیدا کرد: نخست حزب مام میهن به رهبری مسعود ایلماز است که به مرز اعلام کابینهٔ ائتلافی با حزب رفاه در اواخر فوریهٔ ۱۹۹۶ نزدیک شد، امّا نظامیان (چنانکه ایلماز شخصاً می گوید) وارد عمل شده و از وی تقاضا کردند از ائتلاف با رفاه چشم‌پوشی کند. دوّم حزب راه مستقیم به رهبری تانسو چیللر است که

عملاً وارد ائتلاف دولتی تاریخی با حزب رفاه در تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۹۹۶ شد. این ائتلاف به صورت منسجم تا زمان استعفای اربکان به عنوان رییس دولت ائتلافی در ۱۸ ژوئن ۱۹۹۷ تداوم یافت. این دو حزب پس از آن نیز به اتخاذ مواضع مشابه در قبال بسیاری از رویدادها ادامه دادند.

بدینترتیب رقابت اسلامگرایان و سکولارها از ماهیت خصم آلودش خارج شد و به صورت کشمکش میان سکولارهای تندرو و اسلامگرایان درآمد. تجربهٔ اسلامگرایان و سکولارها در قدرت و ضعف دیگر احزاب سکولار، نهاد نظامی ترکیه را به سوی عهده داری «حمایت از موجودیت نظام» از خطر رشد اسلامگرایان و عقب نشینی سکولارها سوق داد. نظامیان در این زمینه از بازوی نظامی و اهرمهای اقتصادی، آموزشی و قضائی بهره گرفتند. بر این پایه دو طرف درگیر در این کشمکش که در حزب رفاه تجلی پیدا کرد و با کمک نیروهای مخالف انحلال حزب رفاه و در رأس آنها برخی عناصر نظامیان و احزاب سکولار بویژه حزب جمهوری خواه ملّت و حزب دموکراتیک چپ روند پیچیده‌ای به خود گرفت، آرایش نیروهای سیاسی ترکیه را به شدت در معرض پیچیدگی و ابهام قرار داد.

حزب رفاه؛ خیزش همه جانبه

حزب رفاه رسماً در تاریخ ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۹۸ منحل شد، امّا طرح انحلال آن عملاً از پاییز ۱۹۹۶ یعنی پس از گذشت ۵ یا ۶ ماه از تشکیل دولت ائتلافی اربکان و چیللر آغاز شد. نجم الدین اربکان از زمان پیروزی

تاریخ حزبش در روزهای پایانی سال ۱۹۹۵ گفتمان میانه روانه ای به دو طرف اتخاذ کرد که حتی پایگاه درونی رفاه را نیز شگفت زده کرد: طرف اول جناحهای سکولار ترکیه و طرف دوم، جهان غرب بویژه ایالات متحدهٔ امریکا. وی در این گفتمان، خود و حزب متبوع خود را ضامن سکولاریسم و آتاترکیسم و حکومت زیر سایهٔ دولتش را تضمین کنندهٔ بازپرداخت بدهیهای ترکیه به جهان غرب توصیف کرد. اربکان گفتار خود را به اجرا گذاشت و از هر آنچه دغدغهٔ سکولارها را برمی انگیزد دوری جُست و با نهاد نظامی ترکیه در بارهٔ روابط با اسراییل و ایالات متحدهٔ امریکا و سیاستهایش در خاورمیانه همراهی کرد. در نتیجه ترکیه در پاییز ۱۹۹۶ به گونه ای درآمد که گویی فاقد نیروی اپوزسیون است، زیرا دیگر دستاویزی برای نیروهای اپوزسیون باقی نمانده بود. ائتلاف دو حزب رفاه و راه مستقیم از چنان نیرو و صلابتی برخوردار شد که هیچ نیروی اپوزسیون بویژه در سایهٔ بهبود اوضاع اقتصادی مردم قادر به تضعیف آن نبود.

در میان این شرایط مساعد برای ائتلاف حاکم، «پاسداران سکولاریسم» یعنی نهاد نظامی ترکیه از رشد روزافزون اسلامگرایان بویژه پس از پیروزی آنان در انتخابات فرعی شهرداریها، و انسجام موجود میان دو طرف ائتلاف و رضایتمندی افکار عمومی از کارکرد آن به وحشت افتادند. بدینترتیب آشکار شد که جناح اسلامگرای ترکیه در راهی قدم گذارده است که از «دایرهٔ کنترل و مهار» خارج شده است. بویژه آنکه روابط میان جناحهای اسلامی که در گذشته با حزب رفاه مخالف بودند

رو به بهبودی گذاشت. مشارکت در ضیافت افطار ماه رمضان به دعوت اربکان و با حضور رهبران نحله های دینی ترکیه در مقر نخست وزیری کشور در آغاز سال ۱۹۹۷ از نشانه های برجستهٔ این تحول به شمار می رفت.

دغدغهٔ نظامیان ترکیه هنگامی تشدید شد که نجم‌الدین اربکان به گشایشهایی در سیاست خارجی ترکیه در قبال برخی کشورهای اسلامی مخالف ایدئولوژی و سیاستهای نظام ترکیه و مخالف سیاستهای امریکا در منطقه نظیر ایران و لیبی دست زد. نظامیان ترکیه این اقدام را تبلور گزینه های اسلامی اربکان به شمار آوردند که با سفرش به کشورهای اسلامی جنوب شرقی آسیا و سپس تشکیل «گروه هشت» کشورهای اسلامی به اوج رسید.

نظام در دایرهٔ خطر

نهاد نظامی ترکیه در داخل و واشنگتن در خارج از این سلوک اربکانی و از احتمال تشدید آن به وحشت افتادند. وحشت آنها این بود که این سلوک می تواند ماهیت سکولار نظام ترکیه و نیز استراتژی خاورمیانه‌ای امریکا در منطقه و محیطهای پیرامونی ترکیه را با تهدید جدّی مواجه کند. از این رو سرنگونی نجم‌الدین اربکان به بهانهٔ برخی فعالیتهای آشکار اسلامی اربکان در دستور کار قرار گرفت. اربکان شخصاً در جهت تقویت این فعالیتها چه در جامعهٔ ترکیه و چه در پارلمان این کشور تلاش کرده بود. دعوت وی به آزاد کردن زنان کارمند دولت در مورد استفاده از

روسری، و زدن کلنگ دو مسجد در یکی از میادین مشهور استامبول و انکارا (در منطقهٔ دارای وجههٔ سکولاریسم) و تنظیم ساعات اداری مطابق اوقات شرعی افطار و نماز جمعه و برگزاری مراسم روز قدس با شرکت سفیر ایران در انکارا و دیگر گامهای «اسلامی» از اقدامات اربکان به شمار می رفت.

ابزارهای مهار حزب رفاه

در طول سال ۱۹۹۷، نهاد نظامی ترکیه رشته تدابیری را به مورد اجرا گذاشت که هدف آن مهار ساختارهای تقویت کنندهٔ توان جنبش اسلامی این کشور و به طور مشخص حزب رفاه بود:

۱. فشار مستقیم نظامی از طریق نمایش قدرت تانکهای ارتش در تاریخ ۴ فوریهٔ ۱۹۹۷ در خیابانهای شهر سنجان (در حومهٔ انکارا) پس از مراسم «شب روز قدس»؛

۲. استفاده از شورایعالی امنیت ملّی به مثابهٔ ویترین قانونی یک کودتای آرام در نشست ۲۸ فوریهٔ ۱۹۹۷ که در آن توصیه هایی در شکل «هشدار» به دولت اربکان در مورد ضرورت اجرای موبه موی «قوانین انقلاب» ارائه شد. مفهوم اجرایی این توصیه ها این بود که وضعیت اسلامی ترکیه در همهٔ سطوح باید به وضعیت دوران حکومت آتاترک بازگردد. یعنی اسلامگرایان خود را به دست خود منحل کنند؛

۳. ویران کردن پایه های پشتوانهٔ اقتصادی جنبش اسلامی از طریق تضعیف و تحریم شرکتهای وابسته به سرمایه داران اسلامگرا؛

۴. وارد کردن ضربهٔ کشنده به آموزش دینی از طریق لغو مرحلهٔ تحصیلات راهنمایی از مراکز آموزشی «امام ـ خطیب» که این اقدام عملاً و پس از استعفای اربکان از طریق تصویب قانون در پارلمان به وسیلهٔ دولت مسعود ایلماز به اجرا گذاشته شد؛

۵. گامهای پایانی سرکوب حزب رفاه از طریق غیرقانونی اعلام کردن فعالیت آن به بهانهٔ مغایرت آن با قانون اساسی و اصول سکولار جمهوری برداشته شد. این اقدام رسماً در ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۹۸ به اجرا گذاشته شد.

هدفهای انحلال حزب رفاه

نهاد نظامی ترکیه با اتخاذ تصمیم مربوط به انحلال حزب رفاه یا حذف کامل آن (که البته این غیرممکن است) امیدوار بود جنبش اسلامی سیاسی این کشور را تضعیف کرده و آن را به گونه ای متزلزل کند که در نهایت در دایرهٔ کنترل و نظارت شدید باقی بماند:

الف. انحلال حزب رفاه با این هدف صورت گرفت که در باور هواداران رفاه (و به طور کلی اسلامگرایان) این احساس به وجود آید که

آنها تحت کنترل شدید قرار داشته و نظامیان ترکیه تصمیم قطعی گرفته اند تا اسلامگرایان از این پس نتوانند گامهای عملی در جهت اجرای آرمانهای خود بردارند، حتی اگر هزینهٔ این اقدامات، انحلال حزب با ۴ میلیون عضو همراه با ۶ میلیون طرفدار باشد.

تقویت این احساس که اسلامگرایان در هر لحظه در معرض خطر بازداشت و محرومیت رهبران آنها از هر گونه فعالیت سیاسی قرار دارند، موجب شد اسلامگرایان (خارج از گزینهٔ خشونت) به گفتمانی متوسل شوند که حداقل، جنبه های اسلامی آن کمتر باشد؛

ب. نظامیان ترکیه امیدوار بودند که تصمیم مربوط به انحلال حزب رفاه، لایه های میانه رو حزب مزبور را تشویق کند که رهبری حزب را به دست گرفته و حضور خود را ضامن عدم انحلال حزب در آینده تلقی کنند؛

ج. این وضعیت در صورت وقوع ممکن است برخی حساسیتهای داخلی حزب را تشدید کند.

زیرا این حزب از فقدان شخصیت تاریخی حل کنندهٔ تناقضهای درونی که نجم الدین اربکان به گونه ای حیرت آور آن را در طول بیش از یک ربع قرن در رهبری جنبش اسلامی سیاسی ترکیه متجلی کرد، رنج می برد. جنبش اسلامی در طول این مدت شاهد انسجام بی نظیری بود، آنهم در شرایطی که همهٔ احزاب کشور از چپ و راست گرفته تا سکولار

در همین مدت با انشعابها و بحرانهای شکننده مواجه بودند. مرحلهٔ پس از انحلال حزب رفاه و فقدان اربکان، میزان انسجام داخلی حزب رفاه و ارتباط آن با شخصیت کاریزماتیک اربکان را به نمایش خواهد گذاشت؛

د. نظامیان امیدوار بودند که با انحلال حزب رفاه بحرانهای تشکیلاتی شدیدی در جریان تشکیل حزب جایگزین ایجاد شود و این به نوبهٔ خود قدرت اسلامگرایان را در سازماندهی صفوف داخلی و بسیج آن در هر انتخابات پارلمانی آینده بویژه در صورت برگزاری زودرس آن کاهش خواهد داد؛

ه.نظامیان با اتخاذ تصمیم مربوط به انحلال حزب رفاه، برخی لایه‌های این حزب را به خروج از قواعد رشد و آرامش سوق داده تا آنها در واکنش به انحلال حزب تهدید به توسل به خشونت مسلحانه کنند، زیرا نهاد نظامی ترکیه همواره از خطای اسلامگرایان نهایت بهره را برده است. ازاین رو در اینجا نیز نظامیان امیدوار بودند اسلامگرایان خطا کنند تا ارتش در برابر افکار عمومی داخلی و بین‌المللی اعلام کند که اسلامگرایان «تروریست» هستند و ادعاهای مربوط به اتخاذ مشی دموکراتیک چیزی جز پوشش برای خشونت نیست. در نتیجه راه سرکوب عریان اسلامگریان بدون هیچ واکنش منفی داخلی و بین‌المللی هموار می‌شود.

حزب رفاه و حکم انحلال

اسلامگرایان ترکیه به این نکته واقف هستند که کشمکش آنها با نهاد نظامی کشور بسیار طولانی است و انحلال حزب رفاه چیزی جز ایستگاه دیگر در مسیر طولانی رویاروییهای پیشین نیست. ملاحظات زیر در نحوهٔ تعامل اعضای رفاه با حکم انحلال حزب و ممنوعیت فعالیت آن قابل ملاحظه است:

الف. اعضای حزب رفاه از طریق تاکید رهبرانشان بر وحدت حزب چه در بدنه و چه در هرم رهبری، انسجام شگفت انگیزی در صفوف داخلی خود به نمایش گذاردند.

ب. اعضای حزب رفاه و به طور مشخص نجم‌الدین اربکان از زمان برگزاری کنگرهٔ عمومی حزب در اکتبر ۱۹۹۶ زمینه های جانشینی رهبری جدید را فراهم کردند. برخی نشانه ها حکایت از این داشت که رجب طیب اردوگان شهردار استامبول که از پویایی لازم و تجربهٔ مدیریتی موفق در ادارهٔ بزرگترین شهر ترکیه برخوردار بود، جانشین اربکان خواهد بود، امّا این گزینه به معنای دوری از احتمال جایگزینی شخصیت دیگر از نسل قدیم نبود، زیرا این تمایل وجود داشت که رهبران جوانتر حزب (نظیر اردوگان و دیگران) به تجربه اندوزی بیشتر بپردازند. بدینترتیب و با انتخاب یکی از رهبران قدیمی حزب یعنی رجائی کوتان به ریاست حزب جایگزین «فضیلت» رویکرد یاد شده به اجرا گذاشته شد.

ج. تزلزلی که نظامیان ترکیه انتظار داشتند در صفوف حزب رفاه ایجاد شود و نبود وقت کافی برای بازسازی صفوف بحران زدهٔ حزب، در صورت برگزاری انتخابات زودرس، شمشیری دو لبه محسوب می‌شد، زیرا حزب رفاه با دریافت حکم انحلال خود در واقع در موقعیت یک حزب مظلوم قرار می‌گرفت و افکار عمومی به‌طور کلی در کنار «قربانیان» علیه «جلادان» قرار می‌گیرند. بویژه در جامعه‌ای که تجربهٔ تلخی از تازیانهٔ چکمه‌پوشان به‌یاد دارد. انتخابات پارلمانی نیز فرصت برتری است که شهروندان معمولی از آن برای رای دادن به حزب مخالف نظامیان استفاده می‌کنند. به نظر می‌رسد این یکی از اصول «ثابت» تجربهٔ دموکراسی ترکیه است. این واقعیت عملاً و از طریق اکثر افکارسنجیهای به‌عمل آمده در مورد تقدم حزب «فضیلت» در هر انتخابات پارلمانی محتمل اثبات شد.

د. واکنش اسلامگرایان به حکم انحلال حزب رفاه بسیار آرام بود. این آرامش نشان داد که دموکراسی و التزام به قواعد بازی پارلمانی تنها الگوی ممکن در برابر اسلامگرایان است. حکم انحلال رفاه فرصت دیگری به‌وجود آورد تا خط مشی مسالمت‌آمیز و خشونت‌ستیزی اسلامگرایان مورد تاکید قرار گیرد. این خط مشی مسالمت‌آمیز یکبار دیگر در جریان صدور حکم قضائیِ مبنی بر بازداشت رجب طیب اردوگان رهبر برجستهٔ اسلامگرا در پایان تابستان ۱۹۹۸ تجلی پیدا کرد. در حکم قضائی، اردوگان به ۴ ماه زندان و عزل از پُست شهردار استامبول

و محرومیت از عضویت در «حزب فضیلت» و نامزدی و انتخاب شدن به مدت نامعلوم محکوم شد. واکنش طرفداران وی چیزی جز آرامش و سکوت نبود.

التزام اسلامگرایان به دموکراسی ترکیه از عوامل زیر ناشی می‌شود:

ـ تجربهٔ نیم قرن دموکراسی در ترکیه. این تجربه علی رغم نقش فصل الخطابی ارتش سهم مهمی در حفظ قواعد بازی از قبیل پلورالیسم و گردش قدرت و عدم وجود نشانه هایی از تقلب رسوا کننده و ورود در ائتلافها و سرنگونی دولتها در چارچوب پارلمان ایفا کرد. اسلامگرایان از تجربهٔ یاد شده آموزشهای فراوانی پیدا کردند، تا آنجا که توانستند با اتکا به همین تجربه به قدرت دست یابند. در نتیجه اسلامگرایان عمیقاً به این باور رسیده‌اند که دموکراسی می‌تواند گزینهٔ شایسته برای تحقق هدفهایشان باشد؛

ـ اسلامگرایان در میان خود تجربهٔ دموکراتیک ارزنده‌ای از سال ۱۹۷۰ بدین سو داشته‌اند. این تجربه به یک سنّت دیرپا و بخشی از استراتژی آنها تبدیل شد؛

ـ اسلامگرایان ترکیه به این باور رسیدند که توسل به خشونت در جامعه‌ای چند نژادی و چند مذهبی نظیر ترکیه خطر وقوع جنگ داخلی و سوق دادن کشور به تجزیه و فروپاشی را افزایش می‌دهد. در اینجا موضع مسئولانه اسلامگرایان ترک در قبال برخی فتنه سازیهای سکولارهای تندرو که در شکل بستن راههای مسالمت آمیز فعالیت آزادانهٔ سیاسی

اسلامگرایان تجلی پیدا کرده قابل تأمل است؛

-تصمیم مربوط به انحلال حزب رفاه، رهبران احزاب سکولار را در موضع تنگنایی قرار داد. آنها جز ابراز تأسف از حکم دادگاه قانون اساسی واکنش دیگری نداشتند. رهبران سکولار بویژه طرفهای ائتلاف جایگزین ائتلاف اربکان-چیللر، (ایلماز، اجوید و جیندورک و بایکال از بیرون حوزهٔ قدرت) به این نکته واقف بودند که موقعیت و چهرهٔ آنها به‌عنوان مدافعان دموکراسی با چالشهای شدیدی مواجه شده است. حزب رفاه در اینجا نیز از فرصت استفاده کرد و از طریق انتقال مبارزه به حوزهٔ مدافعان واقعی و دروغین دموکراسی و ابراز خود به‌عنوان نیروی وفادار به دموکراسی، هم نظامیان را به انفعال سوق داد و هم سکولارها را در موقعیت تنگنایی قرار داد. در این چارچوب، اعضای حزب رفاه ماجرای انحلال خود را به دادگاه اروپایی حقوق بشر کشاندند تا به‌عنوان نقض حق آزادی بیان بدون توسل به خشونت و یا هرگونه فعالیت تروریستی مورد رسیدگی قرار گیرد. به‌نظر می‌رسد حزب رفاه نسبت به حکم دادگاه اروپایی حقوق بشر بویژه در سایهٔ انتقادات محافل اروپایی و امریکایی از حکم انحلال این حزب خوشبین است.

تأثیرات منفی

نهاد نظامی ترکیه معتقد است که حکم انحلال حزب رفاه برای نظامیان یک پیروزی محسوب می‌شود، امّا تأثیرات منفی این تصمیم در جامعهٔ مدنی و چهرهٔ بین‌المللی ترکیه ابعاد گوناگونی داشته که در زیر

دسته بندی می شود:

۱. بی تردید حکم انحلال رفاه، چهرهٔ جامعهٔ مدنی ترکیه را مخدوش کرده و احساس وحشت شهروندان را از سلوک خشن نظامیان تشدید می کند. این وضعیت پدیدهٔ خلاقیت را که به گردش آزاد اندیشه و فعالیت نیازمند است، از آدمی سلب می کند؛

۲. حکم انحلال، شکافهای اجتماعی و کینه توزیهای میان گروهی را تشدید و به مثابهٔ پیامی تلقی می شود که با صدور قرار محاکمه شریک اربکان (خانم تانسو چیللر) به احزاب دیگر در مورد هزینه های بالای هرگونه تفاهم و ائتلاف با حزب رفاه و دیگر نیروهای اسلامی داده شده است؛

۳. حکم انحلال رفاه، چهرهٔ دموکراسی ترکیه را به شدت مخدوش کرده و آن را از یکی از پایه های استراتژیک خود به عنوان الگویی از دموکراسی و اقتصاد آزاد محروم می سازد. همچنین این حکم ترکیه را در ردیف کشورهای ممنوع کنندهٔ احزاب سیاسی قرار می دهد؛

۴. حکم انحلال رفاه، به شرایط اتحاد اروپا برای پذیرش عضویت ترکیه در صفوف خود مشروعیت بخشیده و موضع مخالف آلمان و یونان را نسبت به عضویت کشوری که دموکراسی و آزادی و حقوق بشر را

نقض می کند، تقویت می کند؛

۵. حکم انحلال رفاه، شک و تردیدها و ناآرامیهای موجود در روابط ترکیه و جهان اسلام را بویژه پس از اجلاس سران کشورهای اسلامی در تهران تشدید می کند. در این میان روابط ترکیه با کشورهایی نظیر سعودی، لیبی و ایران که از سوی انکارا متهم به جانبداری از اسلامگرایان تُرک هستند، تیره تر می کند و این تیرگی عملاً نزدیکی ترکیه و اسراییل را افزایش می دهد.

****

در واقعِ ترکیه با صدور حکم انحلال حزب رفاه دو صفحه را می بندد: اولی از تاریخ جنبش اسلامی خود و دومی از تاریخ گذار به دموکراسی لرزان خود، امّا تجربهٔ نوین بشری نشان می دهد که چالش با «دیگری» از طریق تلاش برای حذف او ممکن نیست. در گذشته بسیاری از احزاب اسلامی و سکولار منحل شده و رهبران آنها به زندان افکنده شدند. برخی از آنان (نظیر عدنان مندریس سکولار) نیز در معرض حکم اعدام قرار گرفتند، امّا همهٔ این احزاب پس از هر انحلال و ممنوعیت با نیرو و موقعیت بهتری به صحنه بازگشتند. تجربه های دور و نزدیک ترکیه و جهان نیز نشان داد که جامعه و حکومتهای توتالیتر با هر انگیزه و رویکرد قابل دوام نیست. در این زمینه سکولارها و اسلامگرایان و پیروان دیگر نحله های فکری و سیاسی با یکدیگر تفاوت ندارند.

ترکیه با انحلال حزب رفاه مجدداً با دو چالش مدرن مواجه می شود: چالش دگرپذیری (اسلامگراها و سکولارها) و چالش دموکراسی به مثابهٔ سازوکاری از تعامل اجتماعی برای ورود به مدرنیته. انحلال حزب رفاه اقدامی آشکار در رویارویی با این دو چالش و نشانه ای دیگری است بر اینکه ترکیه هنوز از آنچه بنیانگذارانش به عنوان بخشی از تمدن غرب خواهان آن بودند و نیز از اینکه پل ارتباطی میان شرق و غرب باشد، فاصله دارد.

حزب رفاه و دموکراسی؛ آموزه های گذشته و گزینه های آینده

در سایهٔ روند پرچالش جنبشهای اسلامی جهان عرب و جهان اسلام و روابط خشونت بار این جنبشها با نظامهای سیاسی حاکم، تجربهٔ حزب رفاه ترکیه چه در موقعیت اپوزسیون و چه در عرصهٔ قدرت سیاسی از اهمیت کم نظیری برخوردار است. در این ارزیابی ریشه های حزب رفاه، یعنی احزاب «نظام ملی» و «سلامت ملی» به مثابهٔ محصول واحدی از سیاستهای بنیانگذار آنها یعنی پروفسور نجم الدین اربکان، خارج نیست.

پژوهشگران و فعالان سیاسی در مورد روشهایی که جنبشهای اسلامی در فعالیت خود باید از آن پیروی کنند، پرسشهای فراوانی مطرح می کنند. بسیاری از آنان تلاش کرده و می کنند روابط میان این جنبشها را با نظامهای حاکم در دو حوزهٔ عوامل تأثیرگذار در توسل این جنبشها به خشونت برای دستیابی به قدرت و فشارهای وارده از سوی دستگاههای نظام سیاسی مقایسه کنند. پدیدهٔ دموکراسی و میزان پایبندی جنبشهای اسلامی و نظامهای سیاسی بدان به مثابهٔ چارچوب پایدار در روابط طرفین

به دور از سیاستهای تحمیلی و سلطه‌پذیری سهم محوری و مهمی در این پژوهشها به خود اختصاص داده است.

تجربهٔ اسلامگرایان ترکیه در میان حامیان دموکراسی به مفهوم غربی آن یعنی پیروان نظام پلورال، اکثریت و اقلیت، گردش آزاد قدرت و احترام به حقوق اقلیتهای سیاسی و غیرسیاسی و مخالفان دموکراسی و «کفرآمیز» دانستن آن و نیز ویران کنندهٔ مبانی دینی اسلام خواندن آن، شایستهٔ بررسی و تحلیل است.

نیروهای اسلامی ترکیه که در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ قرن بیستم از سوی مصطفی آتاترک در معرض شدیدترین حملات و فشارها قرار گرفتند، کوشیدند پس از تصویب سیستم چندحزبی در ترکیه در چارچوب قواعد بازی دموکراسی فعالیت کنند. این قواعد جدید علیه همهٔ جریانهای سیاسی ترکیه از جمله سکولارها حاکم شد. سکولارها در این زمان گفتمان سیاسی خود را در مورد دموکراسی به دلیل چیره گی سیاستهای آتاترک که به سادگی از سیستم تک حزبی پیروی می کرد از دست دادند. هنگامی که نخستین انتخابات دموکراتیک پس از تصویب سیستم چندحزبی، در سال ۱۹۵۰ برگزار شد (اولین انتخابات در سال ۱۹۴۶ و به صورت شتابان برگزار شد تا احزاب سیاسی از فرصت تأسیس و آمادگی برای شرکت در آن محروم شوند، در نتیجه حزب جمهوری خواه ملّت یعنی حزب آتاترک به رهبری عصمت اینونو امیدوار بود که پیروزی خود را به صورت تضمین شده به دست آورد) امّا نتیجهٔ این انتخابات پیروزی قاطع حزب دموکراتیک به رهبری عدنان مندریس بود که همهٔ

نیروهای اسلامگرا در زیر چتر آن گرد آمده بودند. این پیروزی به اسلامگراها آموخت که دموکراسی ممکن است چارچوب برتری برای حرکت و نفوذ در دیوارههای آهنین «کمالیسم» و حزب آن حزب جمهوری‌خواه ملّت و نهاد نظامی و طبقهٔ کارمندان عالیرتبه و در سایهٔ قانون اساسی ممنوع کنندهٔ هرگونه فعالیت دینی (و یا نژادی) باشد.

ابعاد اسلامی سیاستهای مندریس در دههٔ پنجاه کفهٔ دوّم سیاست موازنه‌دار رویکرد سکولار وی به شمار می‌رفت، امّا مندریس در برابر اسلامگرایان گزینه‌هایی را مطرح کرد که در گذشته وجود نداشت و اسلامگرایان حتی در دهه‌های بعد نیز نتوانستند آلترناتیو دیگری برای آن جست‌وجو کنند. این گزینه عبارت از این بود که در حالی که چارچوبهای قانونی نظام سکولار از «ترویج سیاسی» آشکار اسلام از سوی گروههایی از مردم و از طریق احزاب اسلامی ممانعت می‌کند، پدیدهٔ تغییر و تحول می‌تواند در پایه‌ها و ساختارهای اجتماعی و فرهنگی صورت گیرد.

این دیدگاه که بر روشهای تحول و روشهای تحرک نیروهای اسلامگرا استوار بود بیش از روشهای ساکن و ایستای نحله‌های پنهان دینی تبلور پیدا کرد. با گذشت زمان و وقوع تحولات داخلی و خارجی مرتبط با ترکیه در جهت لیبرالیسم بویژه در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی، حضور اسلامگرایان از نوع اول با ظهور تعدادی از شرکتها و کارخانه‌ها و سندیکاهای بزرگ تحت مدیریت اسلامگرایان و نیز با تأسیس جمعیتها، اوقاف، باشگاه و شبکه‌ای از مدارس و دانشکده‌های

اسلامی، بسیار قوی بود. چندگانگی قومی، نژادی و مذهبی ترکیه همچون چندگانگی ایدئولوژیک رویکرد مسالمت آمیز آرمانهای تحول خواه اسلامگرایان را تقویت کرد، زیرا گزینه های دیگر به دلیل پیامدهای مخاطره آمیزش در عرصهٔ وحدت و تمامیت ارضی این جامعه بسیار دشوار و ناممکن می نمود. به موازات فعالیتهای فکری و اجتماعی و سپس اقتصادی نیروهای اسلامگرای ترکیه، اسلام حزبی می کوشید در چارچوبهای بسیار تنگ از آزادی فعالیت، سهم خود را در ایجاد تحولات سیاسی هر چند محدود ایفا کند. گفتنی است که اسلام سیاسی در طول نیمهٔ دوّم قرن بیستم در میان احزاب راست و سکولار از حضور تأثیرگذاری برخوردار بود. درست از همین رو بود که احزاب سه گانهٔ نجم‌الدین اربکان یعنی حزب نظام ملّی (۱۹۷۰) حزب سلامت ملّی (۱۹۷۲) و حزب رفاه (۱۹۸۳) پا به عرصهٔ وجود گذاردند. تجربهٔ احزاب یاد شده از طریق ورود در بازی سیاسی از قبیل انتخابات پارلمانی یا شهرداریها یا مشارکت در ائتلافهای حکومتی همراه با پایبندی به قواعد دموکراتیک تجربهٔ کم نظیری تلقی می شود. این پایبندی مداوم در بیش از یک عرصه آنهم در سایهٔ تحولات عمیق اجتماعی، راه دستیابی حزب رفاه را برای نخستین بار به قدرت در ۲۹ ژوئن ۱۹۹۶ از طریق تشکیل ائتلاف حکومتی به ریاست نجم‌الدین اربکان و مشارکت حزب راه مستقیم به رهبری خانم تانسو چیللر هموار کرد. این ائتلاف تا ۱۸ ژوئن ۱۹۹۷ و تا زمان استعفای اربکان و پیش از سپردن قدرت به جانشین خود مسعود ایلماز رهبر حزب مام میهن تداوم داشت.

دستیابی اسلام سیاسی ـ حزبی ترکیه به قدرت یک رویداد مهم به شمار می رود، امّا مهمتر از آن روش دستیابی رفاه به قدرت و مهمتر از آن روش کناره گیری آن از قدرت بود. بنابراین اسلام سیاسی ترکیه هرگز کوشش نکرد با توسل به خشونت به قدرت دست یابد. همچنین اسلام سیاسی هرگز، کوشش نکرد با توسل به زور در قدرت باقی بماند و یا هنگام حضور در حوزهٔ قدرت دست به تحول بزنند. فراتر از این باید گفت که اسلام سیاسی ترکیه به روش مسالمت آمیز از حوزه کناره گیری کرد تا مسیر فعالیت مسالمت آمیز سیاسی خود را دنبال کند.

روشنگریهایی از این دست در بارهٔ شرایط پیرامونی جنبش اسلامی ترکیه موجب می شود این جنبش در نقطهٔ مقابل جنبشهای اسلام سیاسی جهان اسلام صرفنظر از عوامل سوق دهندهٔ مناسبات این جنبشها با نظام های حاکم به سوی تشنج و سرکوب و خونریزی نظیر آنچه در الجزایر و مصر اتفاق افتاد، قرار می دهد. این تناقض یا مغایرت میان روشهای به کار رفته در اسلام سیاسی ترکیه و همتایان آن در جهان اسلام شایستهٔ تحلیل و بررسیهای آرام است، زیرا تجربهٔ نیروهای اسلامی ترکیه بویژه پس از دستیابی حزب رفاه به قدرت و نحوهٔ کناره گیری اش از آن به دلیل عبرت آموزیهای آن به ارزیابیهای ژرف نیاز دارد. این گفته نباید بدان معنا تلقی شود که تجربهٔ رفاه در ترکیه تجربهٔ «فرشتگان» بوده و دیگر تجربه ها «شیطانی» است. مهمترین نکته این است که ارزیابی تجربهٔ رفاه به صورت موضوعی صورت گیرد تا جنبه های گوناگون منفی و مثبت آن و اینکه رفاه در کجا به خطا رفت و در کجا به هدف نائل آمد، مورد ارزیابی

قرار گیرد. در هر حال تجربهٔ رفاه در حوزهٔ قدرت سیاسی آزمونی واقعی برای این حزب در قبال بسیاری از رویدادها و تحولات بود. در این چارچوب شاید ارزیابی اعضای رفاه از تجربهٔ خویش و نیز ارزیابی اسلامگرایان غیررفاهی از تجربهٔ رفاه در حوزهٔ قدرت سیاسی مفید باشد.

نیروی نابرابر

عبدالله گل نایب رییس حزب رفاه و بازوی راست اربکان و وزیر مشاور در حکومت اربکان و نیز مسئول روابط خارجی حزب رفاه در ارزیابی خود از تجربهٔ رفاه در حوزهٔ قدرت می گوید: «حزب رفاه چیزی از مقاومت و پاکیزگی و شخصیتی خود از دست نداده است، امّا مسئولیتهای حکومتی به صورت ناگزیر حزب رفاه را وادار کرد تا گفتمان خود را با این مسئولیتها سازگار کند.» وی در تشریح این نقطه نظر خود می گوید: «حزب رفاه به قدرت رسیده باید کوشش می کرد حزب همهٔ ترکیه باشد، در حالی که این حزب در صف نیروهای اپوزسیون فقط حزب رفاه خوانده می شود.» عبدالله گل خاطرنشان می کند که حزب رفاه علی رغم حضورش در حوزهٔ قدرت روی اصول خود سازش نکرد. به دیگران از موضع خصومت نگاه نکرد و دیگران را منفعل نساخت. وی به این نکته اشاره می کند که در حالی که جامعهٔ ترکیه به وسیلهٔ یک تیم مدنی ـ نظامی با پشتیبانی بازرگانان و رسانه ها و ثروتمندان اداره می شد، با حکومت حزب رفاه برای نخستین بار مدیریت خارج از نظارت تیم یاد شده را تجربه کرد. این دولت بویژه در شش ماههٔ اول دورهٔ زمامداری

خود چهرهٔ درخشانی از خود نشان داد، امّا رویدادهای سهمگین اتفاق افتاد که به فروپاشی این دولت منتهی شد. عبدالله گل در مقدمهٔ این رویدادها به «حادثه سوسورلک» (سانحهٔ رانندگی در منطقهٔ سوسورلک در ماه اکتبر ۱۹۹۶ که طی آن یکی از رهبران مافیا، یک فرماندهٔ بزرگ پلیس و ملکهٔ سابق زیبایی کشته و یک نماینده از حزب راه مستقیم شریک حزب رفاه در قدرت زخمی شد. همهٔ آنها در یک اتومبیل بودند) اشاره می کند که پرده از روابط ارگانیک و مخاطره آمیز سرویسهای حکومتی و باندهای مافیایی و احزاب سیاسی برمی دارد. این حادثه موجب شد سران احزاب سیاسی گردهم آیند تا موضوع را از ترس پیامدهای مخاطره آمیزش روی منافع گروههای مختلف، «جمع و جورش» کنند.

در این میان نجم الدین اربکان تحت فشار قرار گرفت تا به منظور حفظ دولت ائتلافی این پروندهٔ رسوایی را ببندد، زیرا نیروی حزب رفاه ـ چنانکه عبدالله گل اشاره می کند ـ برای طی کردن همهٔ راهها کافی نبود. تعدادی از انتقاد کنندگان اسلامگرا در ترکیه حزب رفاه را به خاطر این سازش مورد سرزنش قرار داده و معتقد بودند که اگر این حزب با قاطعیت برای افشای این رسوایی پایداری می کرد، حتی اگر به فروپاشی ائتلاف منجر می شد بزرگترین پیروزی تاریخی خود را به ثبت می رساند. این موضع حزب رفاه از نگاه اسلامگرایان خدشه وارد کردن به چهرهٔ پاکیزهٔ حزب رفاه تلقی شد. عبدالله گل در توصیف و آرایش درونی حزب رفاه از منظر گرایشهای چپ و راست می گوید: «ما از رهبران راست ترکیه محسوب می شویم، امّا در بیرون از دایرهٔ راست افراطی قرار داریم. در

دوراهی سنتی ترکیه در میان چپ و راست، ما بازوی راست ترکیه هستیم. همگان باید بدانند و جهان نیز می داند که ترکیه نمی تواند بدون حضور ما موجودیت داشته باشد.» عبدالله گل خاطرنشان می کند که نجم الدین اربکان ادامهٔ خط راست ترکیه از نقطهٔ شروع مندریس همراه با سلیمان دمیرل و با تورگوت اوزال محسوب می شود. عبدالله گل بدون ژرف کاوی در ارزیابی میزان موفقیت حزب رفاه در حوزهٔ قدرت در زمینه هایی نظیر آزادی، دموکراسی و حقوق بشر به موضع اربکان در جریان مصاحبهٔ مطبوعاتی اش در ۱۸ ژوئن ۱۹۹۷ اشاره می کند که طی آن اربکان برای واگذاری قدرت به شریک ائتلافی اش خانم تانسو چیللر اعلام آمادگی کرد. گل می گوید: «این موضع اربکان از اهمیت بالایی برخوردار است: دموکراسی بیشتر، آزادی بیشتر و حقوق بشر بیشتر.»

ضدرفاه... ضدکودتا

اوغوز خان اصیل ترک دبیرکل حزب رفاه و نمایندهٔ پارلمان و از یاران قدیمی اربکان به نوبهٔ خود مشارکت حزب رفاه را در یک دولت ائتلافی با خانم چیللر یک چالش بزرگ در برابر نیروهایی به شمار می آورد که خواهان تضعیف رفاه بودند. از دیدگاه وی این نیروها حزب رفاه را به تشکیل دولت ائتلافی تشویق کردند تا در مراحل بعدی مشکلاتی را برای این حزب به وجود آورند و در نهایت رفاه را در موضع دفاع از خود قرار دهند.

اصیل ترک خاطرنشان می کند که: «ما پیش از تشکیل دولت از این بازی اطلاع داشتیم، اما ما محاسبات مستقل خود را انجام دادیم و گفتیم صادقانه گام برداریم و ملّت این صداقت را در عمل خواهد دید... در نتیجه با مقاومت گام برداشتیم و موفق شدیم.»

اصیل ترک برخی محافل داخلی و خارجی را در ادارهٔ این بازی مسئول می داند و به این نکته اعتراف می کند که مسئلهٔ اصلی منافع گروهی به دور از رفاقتهاست و «همگان از همین خط مشی پیروی می کنند.» وی به طور تلویحی به مسئولیت واشنگتن در اقدام علیه حزب رفاه اشاره می کند و می گوید: «امّا ما نه تنها ضد امریکایی هستیم، بلکه با هرگونه اقدام امپریالیستی ضدیت داریم. این ضرورتی است که در میهن دوستی مان نهفته است و این به معنای ضدیت با امریکاییان یا اروپاییان و یا یهودیان نیست.» اصیل ترک فراتر از این می رود و مستقیماً امریکا را مسئول سرنگونی حزب رفاه می داند: «اگر کودتا به وقوع بپیوندد، همگان خواهند گفت که امریکا دست به این اقدام زده است، امریکا برای جلوگیری از این برداشت عمومی به لحاظ سیاسی در مقابل کودتا ایستاد این موضع امریکا به لحاظ انسانی قابل تقدیر است و برای دموکراسی ترکیه و برای نظامیان کشور نیز مفید است.»

نادیده گرفتن دموکراسی و فقدان برنامه

آیدین مندریس معاون رهبر حزب رفاه و فرزند عدنان مندریس نخست وزیر ترکیه در دهۀ پنجاه که نام او با موج اسلامخواهی این کشور

گره خورد و به‌وسیلهٔ نظامیان پس از کودتای ۱۹۶۰ اعدام شد، تجربهٔ حزب رفاه را در حوزهٔ قدرت از منظر جایگاه رفاه در جبههٔ راست ترکیه بررسی می کند و می گوید: «جریان راست ترکیه بر سه پایه شکل گرفت: توسعه، عدالت اجتماعی و آزادی عقیده و بیان. این پایه‌ها تا آغاز دههٔ هشتاد تداوم یافت، امّا اوزال پایه های سه‌گانه را به یک و نیم پایه تنزل داد: آزادی عقیده و بیان، توسعهٔ نیم‌بند و عدالت اجتماعی صفر. تشتت پایگاه اجتماعی مرکزیت طبقهٔ راست همراه با سرازیر شدن ثروت نوظهور به فروپاشی ایدئولوژیک در این جناح منجر شد و در نتیجه دمیرل به صف اپوزسیون منتقل شد و افکار عمومی ترکیه در اواخر دههٔ هشتاد و آغاز دههٔ نود دور او گرد آمدند. دمیرل تلاش کرد حمایت مرکزیت راست را به خود جلب کند، امّا در این زمینه ناکام ماند. درست در برابر این وضعیت حزب رفاه با دو گزینه مواجه شد:

ـ تشکیل ساختاری برای سوق دادن نامزدها به سوی جذب مرکزیت راست؛

ـ سوق دادن حزب رفاه به سوی مرکز (مرکزیت راست)؛

گزینهٔ دوّم گزینه‌ای بود که حزب رفاه تلاش کرد آن را در کنگرهٔ پنجم خود در اکتبر ۱۹۹۶ به مورد اجرا بگذارد.»

امّا مندریس خاطرنشان می کند که رفاه نتوانست گامهای ضروری را برای تحقق هدف مزبور بردارد. البته شرایط نیز چندان مساعد نبود. در نتیجه حزب رفاه به دایرهٔ واکنش افتاد. همچنین حزب رفاه تلاش نکرد از طریق ایجاد تحولات درونی به جناح راست حرکت کند، بلکه از طریق

ائتلاف با حزب راه مستقیم دست به این اقدام زد. رفاه می دانست که برای پرش به مرکزیت راست به یک شریک نیازمند است. این شریک همان حزب راه مستقیم بود.

مندریس همچنین به رویکرد حزب رفاه در مورد عدم توجه به دیگر همپیمانیهای اجتماعی و بی توجهی به جست وجوی جبههٔ گسترده به نام دموکراسی خرده می گیرد: «حزب رفاه می توانست روشنفکران را بسیج کرده و گرایش مدنی را تقویت کند. رفاه همچنین می توانست آغوش خود را به همان اندازه که به روی راست گشود به روی چپ بگشاید.» مندریس خاطرنشان می کند که: «حزب جمهوری خواه ملّت معیار جناح چپ نیست. همچنین خصومت با چپ که حزب جمهوری خواه ملّت آن را نمایندگی می کند چیزی جز خطاکاری نیست.» مندریس به این نکته می رسد که: «حزب رفاه یک حزب چپ واقعی است و باید ظاهر شود و بگوید: «من چپگرا هستم و به واکنش و یادآوری خصومت خود با کمونیسم به خاطر دوری از اتهام اکتفا نکند. حزب رفاه ترجیح می دهد در حالت انزوا باقی بماند، امّا باید دانست که رفاه عامل مهم در جامعهٔ ترکیه است، زیرا رفاه یک جنبش مردمی است، جنبش به حاشیه رانده شدگان است، امّا این حزب فقط از طریق گفتمان اسلامی نمی تواند همگان را به خود جذب کند، زیرا برخی از هواداران مواد الکلی تولید می کنند و پاره‌ای دیگر به مسجد نمی روند. من با این موافق هستم که حزب رفاه چتری باشد برای جذب نیروهای بیشتر بی آنکه معنای این حرکت تغییر رفتار و تغییر شخصیتی باشد.» مندریس به ضرورت تشکیل

جبههٔ وسیعی از دموکراتهای روشنفکر اشاره می کند که رفاه قبلاً به آنها بی اعتنایی کرده و آنها را ناچیز می دانسته است.

مندریس تشکیل جبهه ای از این دست را به برخورداری از مهارت سیاسی بالا پیوند می دهد و می گوید: «حرکت رفاه مثبت بود، امّا به نقطه ای رسید که این سؤال مطرح شد: چرا باید خود را تا این حد محدود کنیم؟ جنبشهای درونگرا نمی توانند برای همیشه خود را تغذیه کنند، و چنانکه می گویند، اگر ماه بزرگ نشود، کوچک می شود. حزب رفاه باید پیشتاز دموکراسی بیشتر و حقوق بشر بیشتر می شد. این حزب باید چشم انداز بزرگتری در افق ترسیم می کرد. پروژهٔ دموکراسی خواهی برای حزب رفاه هرگز زیانبار نبوده است. به جای بزک کردن چهره و گفتن اینکه ما سکولار هستیم باید گفته می شد: ما دموکرات هستیم. و به جای همپیمانیهای غافلگیر کننده باید به جبههٔ گسترده و دموکراسی ریشه دار در رویارویی با نظام و دولت ریشه دار می اندیشید. حزب رفاه با دموکراسی بیشتر تبلور پیدا می کند و این در اثر سیاست ورزی به دست می آید. رفاه به اندازهٔ کافی دشمن دارد، باید در اندیشهٔ جذب دوست باشد. در غیر این صورت یعنی در صورت حفظ وضعیت موجود، حزب رفاه قادر نخواهد بود درهای خود را به روی دیگران بگشاید و در نتیجه قادر نخواهد بود خود را بازتولید کند. فقط در شکل تقابل با نظام باقی خواهد ماند و در نهایت به یک حزب غیرتأثیرگذار تبدیل خواهد شد که به صورت غیرمستقیم روی زندگی روزانهٔ مردم تأثیر خواهد گذاشت.»

در مورد پیمان ارتش، رسانه ها و سرمایه، مندریس می گوید این پیمان زودگذر و غیرجدّی است، زیرا «مسئلهٔ اصلی مسئلهٔ نظام است. هنگامی که نظام حزب رفاه را در آیینهٔ خود دید به وحشت افتاد و وزن خود را برای حذف این حزب به میدان آورد.»

مندریس تاکید می کند که حزب رفاه از فقدان برنامهٔ مدرن برای مدیریت حوزهٔ قدرت رنج می برد. این ضعف به طرف مقابل اجازه داد ضدحملهٔ خود را با موفقیت به اجرا بگذارد. حتی اگر در این میان حزب رفاه مسئول تشدید اوضاع نباشد. این نکته به خوبی به چشم می خورد که حزب رفاه می داند که چگونه نه بگوید، امّا نمی تواند که چگونه آری بگوید. بالا تر از آن باید بگویم که «دولت اربکان ـ چیللر برای آزمون صداقت شکل نگرفت، بلکه برای آزمون چگونگی مدیریت دولت روی کار آمد.»

مندریس از رهبران حزب رفاه خواهان درک این واقعیت می شود که نمی توان مردم جامعهٔ ترکیه را در یک قالب ریخت. همچنین وی خواهان عدم برانگیخته شدن حساسیتهایی می شود که با اصول و پایه های جمهوریت ترکیه پیوند خورده است.

مندریس در پایان نسبت به آیندهٔ حزب رفاه اظهار امیدواری می کند و می گوید: «حزب رفاه از همهٔ تواناییها برای تبدیل شدن به حزب فراگیر برخوردار است. رأی دهندگان رفاه انسانهای پویا و بالنده هستند. رفاه به جای زیباسازی چهرهٔ خود باید به جست وجوی فرمولی بپردازد که از طریق آن به لایه های وسیعتری از توده های رای دهنده دست یابد.»

خون تازه در رگهای جمهوری

علی رغم همهٔ تدابیر نهاد نظامیان ترکیه در قبال دولت اربکان بویژه تدابیر معروف به تصمیمات ۲۸ فوریهٔ ۱۹۹۷ که نه فقط حزب رفاه بلکه همهٔ جریانهای اسلامی ترکیه را دربر گرفت، تناقضات موجود میان حزب رفاه و دیگر جریانهای اسلامی مجدداً و پس از اخراج حزب رفاه از حوزهٔ قدرت ظهور کرد. این تناقضات از زاویه‌ای شکل گرفت که در جهت ارزیابی تجربهٔ رفاه و عوامل کامیابی و ناکامی آن گشوده شده بود.

عصمت اوزیل شاعر و دانشمند اسلامی سرشناس ترکیه حزب رفاه را جنبش مقاومتی توصیف می کند که همهٔ گرایشهای اسلامی خارج از حزب مام میهن و حتی مخالفان آن را دربر گرفت. از دیدگاه وی حزب رفاه در واقع جنبش مقاومت موقعیتی بود که نظام آن را در اختیار حزب مام میهن قرار داده بود. در نتیجه حزب رفاه حزب کسانی شد که علاقه‌مند به هماهنگی با نظام نیستند. این حزب به میزانی که با نظام هماهنگ می شود، بزرگ می شود. اوزیل در این زمینه تناقضی نمی بیند، زیرا از دیدگاه وی خطای بزرگ آن است که «تصور شود حزب رفاه حزب آرمانی است. این درست است که رفاه برخی اصول را تثبیت کرد، امّا این حزب یک نهاد سیاسی برای حرکت به سوی جنبش شدن نبود. در ترکیه برخی از مردم خشمگین هستند. تعدادی از سیاستمداران می آیند و به آنها می گویند: حق با شماست. این در اصل دو نگاه متفاوت است. یکی از دیگری استفاده می کند.»

اوزیل در پاسخ به این پرسش که آیا معنای این سخن آن است که بدنهٔ حزب رفاه با هرم رهبری آن تضاد دارد می گوید: در آغاز آنها از یکدیگر متمایز بودند، امّا پس از دستیابی به قدرت چندان تفاوتی با یکدیگر پیدا نکردند: «مبارزان به رهبران خود شباهت دارند: کاهش خشم، کنترل نارضایتی و انتقال به وضعیت صلح آمیز.»

اوزیل به انتقاد کنندگان تغییر گفتمان حزب رفاه اشاره می کند و می گوید: «پس از به قدرت رسیدن حزب رفاه دیگر بحث از طرحهای اسلامی در میان نبود. انتقادات جدی دیگر کاهش پیدا کرده بود و حزب رفاه به همه چیز ای والله (یعنی موافق) می گفت، امّا برخی ها آن را نیرنگ می دانستند.» اوزیل معتقد است که با ظهور حکومت اربکان ـ چیللر فرصت مهمی برای تجدید حیات جمهوری ترکیه به وجود آمد. همچنین تحولات و خطاها در آستانهٔ ورود به اصلاحات قرار گرفت، امّا نظام سیاسی نتوانست تحمل کند. در نتیجه فرصت به دست آمده از دست رفت.

اوزیل امیدواری خود را در مورد آیندهٔ حزب رفاه در صورت عدم انحلال آن پنهان نمی کند. وی معتقد است «آیندهٔ این حزب بسیار درخشان خواهد بود، زیرا به یکی از مهمترین نیروی سیاسی ترکیه تبدیل خواهد شد. بویژه آنکه این حزب از ستونهای آتش عبور کرده است. این حزب با پیشینهٔ اسلامی آشکار و پایگاه اسلامی آشکار و پاکیزه اینک از تجربهٔ زمامداری و آزمونهای دشوار نیز برخوردار شده است.»

اوزیل می گوید وصله دوزی اربکان از «کمالیسم» بسیار هوشیارانه است، زیرا او گفته است «اگر آتاترک زنده بود در حزب رفاه عضو می شد.» و این اظهارنظر از دیدگاه بدنهٔ حزب رفاه به عنوان عقب نشینی از اصول تفسیر نشده است. با دستیابی حزب رفاه به قدرت انتظار توده ها از جنبش اسلامی فراتر رفت و به گفته اوزیل هیچ کس نمی تواند خود را نمایندهٔ انحصاری اسلام معرفی کند، همگان می توانند امروز خود را نمایندهٔ اسلام ترکیه معرفی کنند، امّا هیچ کس نمی تواند به تنهایی خود را نمایندهٔ جنبش اسلامی معرفی کند.»

امّا عصمت اوزیل علی رغم خوشبینی اش از نوعی ناکامی احتمالی ابراز نگرانی می کند و می گوید: «بالاترین توقع اسلامگرایان در ترکیهٔ امروز این است که بلنت اجوید بگوید مراکز آموزشی امام ـ خطیب برای کشور مفید است و اگر او چنین چیزی بگوید «برادر مجاهد» خوانده خواهد شد.» اوزیل این وضعیت را انتقال جنبش اسلامی ترکیه از موقعیت سیاسی به موقعیت اجتماعی می داند.

اوزیل همانند مندریس روی مقولهٔ آزادی در حزب رفاه و ناکامی اش در تقویت این مقوله اشاره می کند و می گوید: «ما به یک دلیل علاقه مند به دستیابی حزب رفاه به قدرت بودیم؛ همان دلیلی که مرا از به قدرت رسیدن رفاه ناخشنود کرد. من امیدوار بودم شرایط آزادی بیان در ترکیه بدون کنترل و نظارت تقویت شود، امّا رفاه نتوانست آزادی بیشتری برای مردم به وجود آورد.»

گروههای اسلامی... رقابت یا خصومت؟

به میزانی که به گروههای اسلامی فعال در عرصهٔ سیاست نزدیک می‌شویم، انتقادات وارده به حزب رفاه افزایش پیدا می‌کند، این نیروها حزب رفاه را رقیب و بلکه خصم خود می‌خوانند. سکوت این گروهها در دورهٔ زمامداری رفاه به این دلیل بود که ترکشهای ناشی از رویارویی رفاه با نظام سیاسی به این گروهها اصابت نکند، امّا با خروج رفاه از حوزهٔ قدرت، فرصت رقیبان برای طرح پرسشها و انتقادات خود فراهم شد.

رقیبان حزب رفاه عمدتاً در «گروه نور» یعنی پیروان سعیدی نورسی (۱۹۶۰ـ۱۸۷۳) سرشناسترین اندیشمند اسلامی ترکیه متمرکز هستند. پیروان نورسی در بیش از یک گروه و یک نحله پراکنده شدند. از جمله می‌توان به گروه «ینی آسیا» به رهبری محمد گوتلولار و گروه فتح‌الله گولن بنیانگذار تعدادی از مراکز آموزشی و رسانه‌ای اسلامی در ترکیه و خارج از آن اشاره کرد.

رویکرد اسلامگرایان غیررفاهی عمدتاً جانبداری سیاسی از احزاب سکولاری بود که از فرصت و شانس بیشتری برای به دست آوردن قدرت سیاسی و آنگاه بهره‌مندی از امتیازهای آن برخوردار باشد. بلکه حتی می‌توان گفت که برخی گروههای اسلامی با همکاری برخی از احزاب شریک در قدرت تلاش کردند از طریق ایجاد شبکه‌ای از همپیمانیهای سیاسی در برابر رفاه بایستند. اوج این تلاش در دورهٔ زمامداری تانسو چیللر (۱۹۹۶ـ۱۹۹۳) بود. شخص چیللر نیز یکی از طراحان این تلاشها به شمار می‌رفت.

امّا پیروزی حزب رفاه در انتخابات ۱۹۹۵ و راهیابی اربکان به قدرت در ژوئن ۱۹۹۶ نقشه های مخالف او را نقش برآب کرد. حتی دیگر اسلامگرایان نیز در برخورد با اقدامات محدود کنندهٔ فعالیت نیروهای اسلامی خود را در برابر نظام سیاسی و در صف واحد با حزب رفاه دیدند. اسلامگریان غیررفاهی در این شرایط با دو گزینه روبرو بودند: یا مقاومت در برابر رشته تدابیر نظام علیه اسلامگرایان بویژه مقاومت در برابر برنامهٔ آموزشی الزامی ۸ ساله که به صورت طبیعی به حذف دورهٔ راهنمایی از مراکز آموزشی «امام ـ خطیب» منجر می شد و یا گشودن افقهای جدید به روی اسلامگرایان شریک قدرت برای برقراری موازنه با نظام سیاسی.

رهبران برخی گروههای اسلامی و در رأس آنها فتح الله گولن معتقدند که دستاوردهای آنان در طول دو دههٔ اخیر بویژه در زمینهٔ نهادهای اقتصادی، آموزشی و رسانه ای در معرض تهدید قرار گرفته است. گولن از همان آغاز به این نتیجه رسید که روابط میان نظام سیاسی و دولت رفاه رو به تیره گی است. در نتیجه و در اوج بحران میان ارتش و رفاه به سوی نهاد نظامیان گرایش پیدا کرد. وی با توجه به پیشینهٔ میانه روانه اش، گفتمان میانه روانه تری به خود گرفت. گفته می شود که گولن به واشنگتن اطلاع داده است که چندان زیانی از کودتای ارتش نمی بیند. وی حتی مصوبات شورایعالی امنیت ملّی را در تاریخ ۲۸ فوریهٔ ۱۹۹۷ تایید کرد.

خطاهای رفاه و دعاگویی برای دمیرل

امّا محمد گوتلولا ر رهبر گروه «ینی آسیا» که روزنامه‌ای تحت همین عنوان منتشر می کند، این نقش اربکان را که جنبش اسلامی ترکیه را به پیشرفت سوق داده منکر بوده و وی را مسئول خطاهای عمده می داند. وی که از نزدیکان سلیمان دمیرل رییس جمهور و حزب پیشین او حزب راه مستقیم به شمار می رود از سیستم آزاد پارلمانی جانبداری کرده و معتقد است این سیستم با اسلام مغایرت ندارد. به گفتهٔ وی «این نکته را استاد ما سعیدی نورسی پیش از اعلام جمهوری ترکیه به اثبات رساند.» گوتلولا ر همانند دیگر اسلامگرایان غیررفاهی از «دوستان ما» در رفاه به خاطر عدم توجه کافی به مقولهٔ دموکراسی انتقاد می کند: «آنها ناچار شدند دموکراسی را با اسلام سازگار کنند.» وی از سیاسی کردن دین انتقاد می کند و می گوید: «دین نمی تواند در حزب واحدی شکل بگیرد. اسلام دینی مقدس و فراگیر است. و هر حزبی می تواند از اسلام سخن بگوید. ما به این گفتهٔ حزب رفاه انتقاد داریم که می گوید: ما حق هستیم و دیگران باطل. بحرانهای کنونی نیز عمدتاً ناشی از همین خطاهاست.»

ازاین رو گوتلولا ر معتقد است که حزب رفاه نتوانسته است دموکراسی را به صورت همه جانبه هضم کند. امّا گرایش حزب رفاه نقطهٔ شروع خوبی به شمار می رود. حزب رفاه باید دوستان بیشتری برای دموکراسی دست وپا کند.

گوتلولا ر از مأمور کردن مسعود ایلماز به تشکیل کابینهٔ جدید جانبداری می کند و می گوید: اگر دولت به دست تانسو چیللر می افتاد بحرانهای کنونی فروکش نمی کرد. گوتلولا ر نسبت به متهم شدن دمیرل به خصومت با دین از سوی حزب رفاه انتقاد می کند و می گوید: «آنها از دمیرل باید به خاطر فضای دموکراتیک موجود سپاسگزار باشند. مواضع نباید ما را گول بزند، نه نظامیان و نه نیروهای چپ هیچ کدام به دمیرل اعتماد ندارند. اینها مسئولیت رشد اسلامخواهی در ترکیه را به گردن مندریس و دمیرل می اندازند.» وی در پایان از اربکان و حزب رفاه می خواهد که از دمیرل تشکر کرده و بلکه برای وی دعا کنند.

سکوت روشنفکران اسلامی

در این میان شاید یکی از شگفت انگیزترین مسئله سکوت روشنفکران مسلمان در قبال خطاهای حزب رفاه در حوزهٔ قدرت باشد. این سکوت موجب شد نقش نقادانهٔ جریان روشنفکری با ابهام مواجه شود. احمد چیکدوم نویسندهٔ اسلامگرا و استاد جامعه شناسی دانشگاه غازی معتقد است که دلیل سکوت روشنفکران مسلمان در قبال حزب رفاه نباید در ریشه های اجتماعی یک گروه از روشنفکران مسلمان و یا اتکای آنها به دولت یا طبقه بورژوازی جست وجو شود، بلکه باید آن را به بزرگنمایی نیاز به اعتماد بلندمدت ارجاع داد. روشنفکران مسلمان به انتقادات مطرح شده علیه حزب رفاه بدین صورت می نگریستند که بخش اعظم آن در جهت ایجاد اختلال در روند جنبش اسلامی ترکیه مطرح می شود. ازاین رو موضع روشنفکران مسلمان در جریان زمامداری

حزب رفاه با سکوت همراه شد.

چیکدوم ازاین رو خواهان آن است که جامعهٔ ترکیه ارادهٔ جمعی خود را در جهت عبور از حزب رفاه بروز دهد. گذر از مسایل «بیش از هر چیز به عبور از مواضعی نیازمند است که حزب رفاه نمایندگی آن را مطرح می کند. اگر جنبش اسلامی ترکیه به توانایی خود برای تولید گفتمان و برنامه‌ای که به وسیلهٔ آن بتواند با جامعه و جهان مدرن تعامل کند دراین صورت این جنبش باید از مأموریتهایی که حزب رفاه آن را بر دوش گرفته فراتر برود.»

از سوی دیگر احمد تاش گیترین یکی دیگر از نویسندگان اسلامگرا از حزب رفاه می خواهد که از سلوک میانه روانه تر و نیرومندتری برخوردار شود.

حزب رفاه و رسانه ها

در جهت مغایر با سکوت روشنفکران مسلمان، روابط حزب رفاه با رسانه های گروهی اسلامی از استحکام و واقعگرایی و نگرشی دموکراتیک برخوردار بود. رسانه های گروهی نزدیک به رفاه به نقش موضوعی خود آنهم بدون وقوع در بیطرفی غیرمطلوب در قبال حزب رفاه مسلّح شدند. روزنامهٔ ینی شفق که از هواداران رفاه به شمار می رود تلاش کرد گفتمانی میانه رو و روشنگر داشته باشد. کانال ۷ نیز که از نزدیکان حزب رفاه محسوب می شود شاهد برگزاری گفت وگوهای جدّی بود. این کانال موفق شد مخاطبان فراوانی در خارج از شبکهٔ حزب رفاه و خارج از گروههای اسلامی داشته باشد. گردانندگان این کانال

دیدگاه نقادانه و تأثیرگذار را در برخورد با حزب رفاه در پیش گرفتند.

امّا روزنامه اسلامی رقیب صفحات و ستونهای فراوانی به دیدگاههای تندروانهٔ حزب رفاه اختصاص داد. سردبیر روزنامهٔ ینی شفق پا را فراتر از این مسایل می گذارد و می گوید: «گزینهٔ دیگری غیر از دموکراسی برای اسلامگرایان وجود ندارد، امّا نباید به دموکراسی به مثابهٔ یک ابزار نگریست.» خیرالدین اوگاز نویسندهٔ مجلهٔ حق سوز می گوید: «هنگامی که یک عضو رفاه درک می کند که به چه دلیل ایلنور شفیق مشاور اربکان شده، دراین صورت نبض تحولات و افق آن را درک خواهد کرد.» ایلنور شفیق سردبیر روزنامهٔ انگلیسی زبان تورکیش دیلی نیوز با گرایش لیبرالی است. وی سالها مشاور سلیمان دمیرل رییس جمهور پیشین ترکیه بود. نجم الدین اربکان هنگامی که به قدرت رسید از سنّت پیشینیان سکولار خود استفاده کرد و شفیق را به عنوان یک روزنامه نگار بزرگ به مشاورت خود برگزید. اگر چه اربکان با این اقدام خود تلقی مثبتی از خود برجای گذاشت، امّا شفیق نتوانست روابط روزنامه های سکولار را با حزب رفاه تنظیم کند. اربکان مطبوعات سکولار ترکیه را مهمترین عامل نارضایتی دورهٔ زمامداری خود می داند. به نظر می رسد دولت اربکان ـ چیللر در روابط با مطبوعات، ضعیف ترین و پرمشکل ترین دولت در تاریخ معاصر ترکیه به شمار می رود.

حزب رفاه؛ چپ یا راست؟ میانه رو یا رادیکال؟

بی تردید دستیابی حزب رفاه به قدرت عامل مهمی در تقویت جریان میانه رو این حزب به شمار می رود. این جریان ناگزیر بود در نقش

حزب فراگیر و جامع همراه با سیاست ملی و به دور از دسته بندیهای چپ و راست یا میانه روی و تندروی ظاهر شود. در اینجا می توان میان بدنهٔ متمایل به اصولگرایی رادیکال و رهبری معتدل تفاوت قایل شد. «این رهبری توانست در طول مدت ائتلاف با چیللر حزب رفاه را به سوی راستگرایی مدرن سوق دهد تا بتواند مرکزیت جناح راست را در نقشهٔ سیاسی ترکیه به سوی خود جذب کند. این سیاست از طریق همکاری با صاحبان ثروتهای متوسط در آناتولی و صاحبان سرمایه های بزرگ در شهرها تجلی پیدا کرد. حمایت از جمعیتهای صنعتی و سرمایه داران و حمایت از صاقب صابونچی یکی از چهره های بزرگ صنعتی ترکیه از جمله این سیاستها بود. همچنین راستگرایی حزب رفاه در شکل همراهی با نظام سیاسی حداقل در ۶ ماه اول زمامداری اربکان تجلی پیدا کرد. موافقت با موضوعاتی از قبیل اعزام نیروهای غربی به شمال عراق، ادامهٔ وضعیت فوق العاده در مناطق کردنشین، موضوع رسواییهای مالی و مسئلهٔ کردها و حقوق بشر و توافق با اسراییل از جمله اقدامات مصالحه جویانهٔ رفاه با نظام سیاسی تلقی می شود. این رویکرد بدنهٔ حزب رفاه را غافلگیر کرد. ازاین رو کشور ترکیه در ماههای نخستین زمامداری حزب رفاه با هیچ مشکل غیرقابل حل در روابط حزب رفاه با نظام سیاسی مواجه نشد. بلکه حزب رفاه با اتخاذ موضع بیطرفانه در قبال حادثهٔ «سوسورلک» که از روابط پنهانی مافیا با نظام پرده برداشت، در واقع به منتهاالیه همراهی با نظام حرکت کرد. همچنین راستگرایی حزب رفاه از طریق تاکید بر عامل دموکراسی در جهات سیاسی خودنمایی کرد. این نکته فاصلهٔ رادیکالهای حزب رفاه و رادیکالهای دیگر جریانهای اسلامی را از مرکزیت و رهبری

حزب به شدت افزایش داد. این نیروها معتقدند که دموکراسی نیرنگی بیش نیست. تا بدینوسیله حزب رفاه همچون ابزاری در دست نظام باقی بماند. آنها برای اثبات این دیدگاه خود به روش دور کردن حزب رفاه از حوزهٔ قدرت اشاره می کنند. مصطفی قره حسن اوغلو صاحب امتیاز روزنامهٔ اسلامی \آقیت می گوید: برکناری حزب رفاه از قدرت به شیوه ای که صورت گرفت فقط یک معنا دارد: «این رفتار نمی تواند از طریق یک حزب سیاسی صورت گرفته باشد.» خیرالدین اوگاز نویسندهٔ دیگر اسلامگرا در این زمینه می نویسد: «اکنون و پس از این گفتار که از دموکراسی برای دستیابی به قدرت استفاده می کنیم آیا به وضعیتی دچار نخواهیم آمد که به ابزار دموکراسی و نظام تبدیل شویم؟» پرفسور اسلامگرا احمد شیشهان که از فعالان حوزهٔ اوقاف اسلامی به شمار می رود پا را فراتر می گذارد و می گوید: «در ترکیه جنبش اسلامی نداریم. فقط مسلمان داریم. کشور نیاز به جنبش اسلامی ندارد. مراکز آموزشی امام ـ خطیب نیز از مراکز وابسته به نظام هستند. رادیکالها فرزندان خود را در این مراکز ثبت نام نمی کنند.»

پس از برکناری حزب رفاه از حوزهٔ قدرت همهٔ نگاهها به سوی تظاهرات پس از برگزاری نماز جمعه های مساجد جلب شد. بسیاری از ناظران معتقدند که این اقدامات از سوی جناحهای رادیکال دینی صورت می گیرد که در سایهٔ نگرانیهای اسلامگراها پس از تصمیم مربوط به الزامی کردن دورهٔ ۸ سالهٔ تحصیلات مقدماتی فرصت گرانبهایی یافتند تا مجدداً در صحنه تأثیرگذار باشند. البته این بدان معنا نیست که بدنهٔ حزب رفاه از این تظاهرات به دور هستند، زیرا این بدنه همواره به سوی طرحهای

رادیکال جذب می شد، امّا دیگر رادیکالها نتوانستند عناصر رادیکال رفاه را به زیر چتر خود هدایت کنند.

«تظاهرات روزهای جمعه» این شرایط را فراهم کرده است تا ناظران بدین باور برسند که حزب رفاه ممکن است در گزینه های مسالمت جویانهٔ خود تجدیدنظر کرده و به گزینه های خارج از نظام گرایش پیدا کند. دادگاه عالی قانون اساسی تریکه نقش مهمی در تضعیف یا تقویت این یا آن جناح حزب رفاه ایفا خواهد کرد، زیرا هر گونه تصمیم دربارهٔ انحلال این حزب، فرصت را پیش روی «نسل جوان» رفاه خواهد گشود تا رهبری حزب جایگزین رفاه را در دست گیرد. این نسل به بدنهٔ رادیکال حزب نزدیکتر از «پاسداران قدیم» نظیر اربکان و شوکت گازان و آغوزخان اصیل ترک و فهیم اداق و احمد تکدال و دیگران خواهد بود.

ادامهٔ تأثیرگذاری نجم الدین اربکان از پشت صحنه تردیدناپذیر است، امّا عهده داری رهبری حزب از سوی نسل جدید ممکن است دینامیزیهایی را خلق کند که اربکان به رغم پیشینهٔ حزبی اش نتواند آن را به صورت همه جانبه مهار کند، امّا اگر حزب رفاه منحل نشود و اربکان رهبری آن را همچنان در دست داشته باشد، در این صورت وی ناچار خواهد شد بیش از پیش به راست متمایل شود تا بر سلامت سیاست اتخاذ شده اش در ماههای اولیهٔ زمامداری صحه بگذارد. بدینترتیب اربکان دیگر قادر نخواهد بود گفتمان رادیکال پیش از دستیابی به حوزهٔ قدرت را نظیر خصومت با صهیونیسم که آن را علّت العلل همهٔ مشکلات می داند آنهم پس از توافقات با اسراییل و یا مخالفت با حضور امریکا در ترکیه و یا مخالفت با تمدید دورهٔ حالت فوق العاده در مناطق کردنشین و یا تاکید او

بر حقوق بشر بیشتر بازتولید کند. با این توضیح که اربکان در دورهٔ زمامداری خود جرأت نکرد دیدگاههای خود را به‌پیش ببرد. حتی وی سهم مهمی در مهار رسوایی «سوسورلک» ایفا کرد. آنهم حادثه‌ای که از دیدگاه یکی از رهبران حزب رفاه می‌توانست پیروزی بزرگی برای رفاه به‌ارمغان آورد.

****

اسلامگراهای درون حزب رفاه و خارج از آن به این اجماع رسیدند که حزب رفاه در مدت زمامداری خود از فقدان نیروی دینامیکی تحول‌خواهی و نقد درونی رنج می‌برد. از دیدگاه بلنت ارینچ یکی از رهبران رفاه، این وضعیت حزب رفاه را به‌لحاظ درونی به یک «حزب صامت» تبدیل کرد.

تجربهٔ حزب رفاه در حوزهٔ قدرت همانند تجربهٔ دیگر اسلامگرایان ترک سرشار از عبرتها و آموزه‌های تأثیرگذار در سمت‌گیریهای آتی جنبش اسلامی ترکیه و جهان اسلام است. در این تجربه مقولات و اشکالات مهمی از قبیل دموکراسی، آزادیها و حقوق بشر و دیگر روشهای مربوط به‌حوزهٔ فعالیت سیاسی مطرح می‌شود. اینها مقولاتی است که هم در جامعهٔ ترکیه و هم در دیگر جوامع جهان عرب و اسلام بسیاری از مناقشات و گفت‌وگوها را به‌خود اختصاص داده است. اگر اسلامگرایان ترکیه عملاً گام در ارزیابی تجربهٔ خود نهاده باشند، دیگر اسلامگرایان خارج از ترکیه به‌نوبهٔ خود باید از این تجربهٔ بی‌نظیر از طریق ارزیابی و مقایسهٔ آن با دیگر تجربه‌های موجود بهره ببرند.

فصل سوم

اسلام اجتماعی

آموزش دینی در ترکیه

رویارویی حزب رفاه و نهاد ارتش ترکیه که از آغاز سال ۱۹۷۷ شروع شد عرصه های گوناگون را دربرگرفت. روشهای به کار رفته در این رویارویی نیز متنوع بود. حتی روابط خارجی ترکیه نیز برای تحکیم موقعیت دو طرف درگیر تحت تأثیر قرار گرفت.

با این حال اصلی ترین عنوان این رویارویی همان مسئلهٔ آموزش دینی در ترکیه و به طور مشخص مراکز دینی «امام ـ خطیب» بود. یکی از وظایف این مراکز تربیت کادر روحانی برای اپمامت مساجد سراسر خاک ترکیه است. این مسئله در «توصیه»های اجلاس مشهور شورایعالی امنیت ملی کشور در ۲۸ فوریهٔ ۱۹۹۷ برجسته شد. شورایعالی امنیت ملّی در آنزمان از دولت اربکان خواست «اصول ششگانهٔ انقلاب» بویژه اصل اول مربوط به «سراسری کردن تحصیلات کشور» و الزامی کردن تحصیلات مقدماتی از ۵ به ۸ سال را به مورد اجرا بگذارد. در این «توصیه»ها هشدار داده شده بود چنانچه مسئولان در این امر کوتاهی کنند تحت پیگرد قرار خواهند گرفت. می توان گفت که رویارویی حزب رفاهِ و نهاد نظامی ترکیه

عملاً از تاریخ صدور این توصیه های شورایعالی امنیت ملّی آغاز شد. نجم الدین اربکان نخست وزیر وقت ترکیه از امضای این مصوبهٔ شورایعالی امنیت ملی خودداری کرد، امّا وی پس از پذیرش آن تلاش کرد مصوبات یاد شده را از محتوا تهی کرده و آیینامه های اجرایی و تدوین لوایح مربوط به آن را به تأخیر بیندازد. دولت اربکان به منظور فرار از تصویب این مصوبات از تشکیل جلسات هفتگی کابینه تا زمان استعفای وی در تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۹۹۷ خودداری کرد. بدینترتیب مرحلهٔ نوینی از رویارویی اسلامگرایان ترکیه و نهاد نظامی این کشور بویژه پس از تشکیل دولت ائتلافی مسعود ایلماز رهبر حزب مام میهن با بلنت اجوید رهبر حزب چپ دموکراتیک و حزب دموکراتیک ترکیه با پشتیبانی حزب جمهوری خواه ملّت به رهبری دینیز بایکال آغاز شد. این دولت در آغاز ماه ژوییهٔ ۱۹۹۷ با پشتیبانی نهاد نظامی ترکیه کار خود را آغاز کرد.

نخستین اقدام این دولت که به نظر می رسد علّت اصلی به وجود آمدن آن نیز بود، ارائهٔ لایحهٔ قانونی افزایش مدت زمان تحصیلات مقدماتی از ۵ به ۸ سال شامل دورهٔ راهنمایی بود. اهمیت این لایحه در این نکته نهفته بود که تصویب و به اجرا گذاشتن آن عملاً مرحلهٔ تحصیلات دورهٔ راهنمایی را از مراکز آموزش دینی «امام ـ خطیب» حذف می کرد. دانش آموزان می توانستند پس از گذراندن دورهٔ تحصیلات مقدماتی (ابتدایی) وارد مراکز آموزش دینی «امام ـ خطیب» شده و دورهٔ تحصیلات راهنمایی را در این مراکز بگذرانند. با الزامی شدن تحصیلات مقدماتی شامل دورهٔ راهنمایی به مدت ۸ سال مراکز آموزش دینی «امام ـ

خطیب» عملاً نمی‌توانستند دانش‌آموز جذب کنند و در نتیجه دورهٔ آموزشی خود را تعطیل می‌کردند. انگیزهٔ اصلی این اقدام دولت که آن را به مهمترین دلیل رویارویی جدید اسلامگرایان و نهاد نظامی ترکیه تبدیل کرد این بود که نظامیان این کشور بر این باور بودند که مراکز آموزش دینی «امام ـ خطیب» حیاط خلوت حزب رفاه و پایگاه آموزشی و فکری آن ست که کادرهای آموزش دیده و دیندار را تربیت می‌کند. همچنین بستن این مراکز حداقل در دورهٔ راهنمایی می‌توانست درصد بالایی از قدرت رفاه و دیگر اسلامگرایان ترکیه را کاهش داده و رشد شگفت‌انگیز آنان و پیامدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن را متوقف سازد.

فشارهای وارده بر نجم‌الدین اربکان به منظور کناره‌گیری از قدرت در همین چارچوب ارزیابی می‌شود. «کودتای سفید» که سلیمان دمیرل رییس جمهور با هماهنگی نهاد نظامیان آن را به اجرا گذاشت و نیز تشکیل دولت ائتلافی سکولار به ریاست مسعود ایلماز با این هدف صورت گرفت که زیربنای اسلامگرایان متزلزل شود و نیروهای سکولار که برای اجرای هدف مزبور آمادگی داشتند، حول این وظیفه مهم گردهم آیند.

پارلمان ترکیه پس از چند روز مذاکرهٔ جنجالی بالاخره در تاریخ ۱۴ آگوست ۱۹۹۷ قانون تحصیلات الزامی ۸ سالهٔ آموزش و پرورش را به تصویب رساند. بدینترتیب و چنانکه گفته شد، با تصویب این قانون مراکز آموزش دینی «امام ـ خطیب» عملاً و به تدریج در سطح تحصیلات دورهٔ راهنمایی تعطیل شده و فقط به دورهٔ آموزش مقطع دبیرستان اکتفا

می کردند. ۲۷۳ نمایندهٔ پارلمان متشکل احزاب شریک در ائتلاف حاکم: حزب مام میهن (راست) حزب دموکراتیک ترکیه (راست)، حزب چپ دموکراتیک (چپ) و حزب جمهوری خواه ملّت (چپ)، به قانون مزبور رأی مثبت دادند و چهار حزب رفاه (اسلامی) حزب راه مستقیم (راست سکولار) حزب اتحاد بزرگ (اسلامی - ملی گرا) و حزب جنبش ناسیونالیستی (راست افراطی) و تعدادی از نمایندگان مستقل به این قانون رای منفی دادند. در مجموع تعداد نمایندگان مخالف به ۲۳۸ نماینده رسید. ۳۷ نماینده نیز که عمدتاً به حزب راه مستقیم وابسته هستند به این قانون رأی ممتنع دادند. پارلمان ترکیه ۵۴۸ نماینده دارد. (۲ کرسی مجلس ترکیه خالی است) با تصویب قانون افزایش مدت تحصیلات الزامی به ۸ سال، سکولارهای ترکیه یک مرحله از مبارزهٔ خود با اسلامگرایان را به نام خود ثبت کردند. به نظر می رسید کشمکشها به همین جا ختم شده باشد، زیرا نشانه ها حکایت از این داشت که قانون افزایش دورهٔ تحصیلات الزامی گامهای دیگری در پی خواهد داشت که هدف آن کاهش نفوذ پایگاههای آموزشی اسلامگرایان و کاهش فرصتهای شغلی کادرهای آنان بود. امّا گفتنی است که این نخستین بار نبود که مراکز آموزش دینی «امام-خطیب» در معرض فشار و تعطیلی قرار می گرفتند. این مراکز در آغاز دههٔ ۳۰ میلادی نیز به طور کلی تعطیل شده و در آغاز دههٔ ۷۰ مرحلهٔ تحصیلات متوسطه از آن حذف شد، امّا پس از مدتی به دلیل شرایط سیاسی این مراکز مجدداً اجازه فعالیت می یافتند.

آموزش دینی در ترکیه

پایگاههای آموزش دینی ترکیه به مراکز «امام ـ خطیب» محدود نمی‌شوند، زیرا مراکز دیگری هستند که به آموزش و حفظ قران کریم و مواد فرهنگ دینی و اخلاق که در مدارس عمومی آموزش داده می‌شود به‌علاوه دهها و بلکه صدها «مواد ویژهٔ آموزشی» می‌پردازند. این مراکز عمدتاً به صورت مکتب‌خانه‌ای اداره می‌شوند. همچنین دانشکده‌ای به‌نام «دانشکدهٔ الهیات» در ترکیه وجود دارد که دانشجویان خود را عمدتاً از فارغ‌التحصیلان مراکز «امام ـ خطیب» جذب می‌کنند.

۱. مراکز امام ـ خطیب

پارلمان ترکیه در تاریخ ۳ مارس ۱۹۲۴ به‌منظور یکسان کردن مدیریت آموزش قانون شمارهٔ ۴۳۰ را که به «قانون یکسان‌سازی آموزش» معروف شده به‌تصویب رساند. این قانون به وزارت معارف (بعدها وزارت ملی) اجازه داد مدیریت و نظارت بر تمامی آموزشهای دورهٔ عثمانی را چه در مدارس بخش خصوصی و چه مدارس وابسته به اوقاف و... به‌عهده گیرد. این قانون نخستین اصل از اصول «ششگانهٔ انقلاب» بود که بعدها با همین عنوان شناخته شد.

این قانون درصدد لغو تنوع تدریس و یا انحلال مدارس گذشته برنیامد، بلکه در جهت یکسان‌سازی مدیریت و نظارت بر آن به‌تصویب رسید. به‌موجب مادهٔ چهارم قانون یکسان‌سازی آموزش «وزارت معارف عهده‌دار ایجاد دانشکدهٔ الهیات در دارالفنون (دانشگاه استامبول) با هدف

تربیت کادر متخصص در امور دینی و همچنین عهده دار تأسیس مدارس دیگر برای تربیت کارمندان امور شرعی جهت پاسخگویی به نیازهای دینی از قبیل امامان جماعت و خطبای مساجد است.»[1]

مطابق مادهٔ مزبور مدارسی برپا شد که بعدها به نام مراکز «امام ـ خطیب» شناخته شدند، همچنین دانشکده های الهیات در دانشگاههای ترکیه گشایش یافت. این چیزی است که بعدها در اصل ۱۵۳ قانون اساسی مصوب ۱۹۶۱ و اصل ۱۷۴ قانون اساسی مصوب ۱۹۸۲ که «قوانین انقلاب» و از جمله قانون یکسان سازی آموزش را پوشش می داد مورد تاکید قرار گرفت.

از سال ۱۹۲۴ تا به امروز بحث بر سر موافقان و مخالفان ایجاد این مراکز دینی قطع نشده است. مخالفان معتقدند که ایجاد این مراکز با سکولاریسم و آتاترکیسم مغایرت دارد. پاره‌ای دیگر بر این باورند که ترکیه چندان نیازی به اینهمه مرکز آموزش دینی و فارغ التحصیلان امور دینی ندارد، امّا مصطفی آتاترک در طول مدت زمامداری‌اش نتوانست مادهٔ چهارم قانون یکسان سازی آموزش را تعدیل کند و در نتیجه وی چندان مغایرتی میان تأسیس مراکز دینی «امام ـ خطیب» و اصول سکولاریسم نمی دید.

علاوه بر مادهٔ چهارم، هواداران ابقای این مراکز دینی به اصل ۲۴ و اصل ۴۲ قانون اساسی ترکیه استناد می کنند که به ترتیب بر آزادی عقیده و بیان و آزادی تعلیم وتربیت تاکید کرده است. همچنین مادهٔ ۳۲ آیینامهٔ اجرایی وزارت آموزش ملّی ترکیه بر پرورش کادرهای امامان جماعت و

خطیبان و مدرسان امور دینی تاکید کرده است. در کنار این مواد قانونی به منشور جهانی حقوق بشر و «قانون پاریس برای اروپای جدید» اشاره می شود که بر حق انسان برای فراگیری همه گونه علوم تربیتی و از جمله تربیت دینی تاکید می کند.

مراکز نخستین

با تصویب قانون یکسان سازی آموزش، ۲۹ مرکز به نام «دفاتر امام ـ خطیب» در همان سال (۱۹۲۴) گشایش یافت، امّا با گذشت یکسال از گشایش این دفتر تعداد ۵ دفتر از دفاتر مزبور بسته شدند که بعدها ۲ دفتر از دفاتر تعطیل شده بازگشایی شد. در سال دوّم، تعداد ۸ دفتر تعطیل شد که بعداً ۲ دفتر از دفاتر تعطیل شده بازگشایی شد. امّا در پایان سال سوم (۱۹۲۷) همهٔ دفاتر آموزش دینی به استثنای دفاتر موجود در استامبول و گوتاهیه تعطیل شدند. در سال ۱۹۳۰ دفاتر یاد شده نیز رسماً تعطیل شد، امّا عملاً تا سال ۱۹۳۲ به کار خود ادامه داد.

بدینترتیب تعداد مدارس دینی تأسیس شده در سالهای نخستین جمهوری ترکیه که بعدها به تعطیلی کشیده شدند به ۳۲ مدرسهٔ دینی رسید.[۲] کشور ترکیه تا اواخر دهۀ چهل میلادی و اوایل دهۀ پنجاه بدون داشتن مدارس دینی بود. اگرچه مدارس دینی در دهۀ بیست تأسیس شدند، اما فعالیت آنها در معرض فشارهای گوناگون بود. هدف از این فشارها جلوگیری از توسعه و نفوذ آنها در جامعه بود. فارغ التحصیلان این مدارس در سال ۱۹۲۷ جزو کارمندان دولت محسوب نمی شدند در نتیجه آنها نمی توانستند از حقوق دولتی بهره مند شوند. کمکهای مالی به

این مدارس که برای تأمین هزینه های اساتید و دیگر مایحتاج آنها جذب می شد، بسیار ناچیز بود. در واقع هدف دولت این بود که این مدارس به صورت طبیعی ورشکسته شوند.

دوره های امام ـ خطیب

کشور ترکیه با پایان یافتن جنگ جهانی دوّم و پیروزی متفقین بر آلمان نازی، گام به گام به سوی انضمام به اردوگاه در جهان آزاد غرب حرکت می کرد. از پیامدهای این وضعیت جدید، حزب حاکم این کشور ـ حزب جمهوری خواه ملّت به رهبری عصمت انیونو جانشین آتاترک ـ خواهان برقراری سیستم چندحزبی در ترکیه در سال ۱۹۴۵ شد. این سیستم عملاً در سال ۱۹۴۶ و همراه با برگزاری نخستین انتخابات چند حزبی به اجرا درآمد. در این انتخابات یک حزب نوپا به نام حزب دموکراتیک به رهبری جلال بایار و عدنان مندریس در آن شرکت کرد. در این انتخابات حزب جمهوری خواه ملّت پیروزی قاطعی به دست آورد، امّا شکست حزب دموکراتیک به معنای شکست برنامه ها و اندیشه هایش نبود، زیرا محدود بودن فرصت آماده سازی و تدارک شرکت در این انتخابات بیشترین نقش را در ناکامی این حزب ایفا کرد.

سیستم چندحزبی فرصت طلایی را پیش روی نیروهای دینی مخالف آتاترکیسم گشود تا آنها در کنار حزبی قرار گیرند که بیشترین نزدیکی را به نیروهای اسلامگرا ابراز کرد. حزب جمهوری خواه ملّت به منظور پرهیز از قرار گرفتن در موضع خصومت با نیروهای اسلامی و

نیز به منظور جلوگیری از ریزش آرا، در سال ۱۹۴۸ تلاش کرد از طریق نشست کمیتهٔ متشکل از ۱۷ عضو حزب در تاریخ ۱۰ فوریهٔ ۱۹۴۸ و بررسی موضوعاتی از قبیل مدارس دینی «امام ـ خطیب» به اسلامگراها نزدیک شود. فاتح غوگمان و دیگر دوستان حزبی‌اش پیشنهادی مبنی بر بازگشایی مدارس «امام ـ خطیب» تحت نظارت ریاست امور دینی ارائه کرد. این پیشنهاد به صورت قانون درآمد و به موجب آن دولت اجازه داد به جای مدارس دینی دوره‌های آموزش دینی به مدت ۱۰ ماه و بعدها به مدت ۸ ماه تشکیل شود.

در تاریخ ۱۰ ژانویهٔ ۱۹۴۹ نخستین دوره‌های آموزش دینی یکی در انکارا و دیگری در استامبول گشایش یافت. این تعداد به سرعت به ۸ دوره افزایش یافت.[۳]

مدارس امام ـ خطیب

انتخابات پارلمانی سال ۱۹۵۰ نقطه عطفی در تاریخ ترکیه میان دو مرحلهٔ حذف مظاهر اسلامی از دولت و جامعه و مرحلهٔ بازیابی هویت دینی ملّت به شمار می‌رود، زیرا در این انتخابات حزب دموکراتیک به رهبری مندریس پیروزی قاطعی در برابر حزب جمهوری‌خواه ملّت به دست آورد. این پیروزی نشانه‌ای بر «احیاگری اسلامی» تلقی شد که هدف اصلی‌اش بازگرداندن اعتبار به سنتها و آیینها و فرهنگ اسلامی در چارچوب ضوابط انعطاف‌پذیر سکولاریسم بود.

از جمله اقدامات عدنان مندریس چشم‌پوشی از «دوره‌های امام ـ خطیب» بود، زیرا وی به این نتیجه رسید که این دوره‌ها در تحقق هدفهایش ناکام بوده است. مندریس به جای دوره‌های «امام ـ خطیب» مدارسی با همین عنوان تشکیل داد. مصوبهٔ رسمی این مدارس در تاریخ ۱۳ اکتبر ۱۹۵۱ صادر شد. بدینترتیب مدارس «امام ـ خطیب» برای نخستین بار جنبهٔ قانونی به خود گرفتند. آموزش در این مدارس ۴ روز پس از ابلاغ مصوبهٔ مزبور یعنی در تاریخ ۱۷ اکتبر با تأسیس ۷ مدرسهٔ دینی در انکارا، استامبول، ازنه، اسپارته، قونیه، قیصری و مراش آغاز شد. وظیفهٔ این مدارس به «آماده‌سازی و تربیت کادر کارمندان دینی» خلاصه شد. این در حالی بود که مردم پیش از تشکیل این مدارس از امور دینی خود بیگانه شده بودند و بسیاری از خرافات و نحله‌های خرافی در سراسر ترکیه رواج یافته بودند. کار به جایی رسیده بود که حتی یک روحانی وجود نداشت تا بر سر جنازهٔ اموات نماز بخواند. تعداد این مدارس به تدریج روبه افزایش گذاشت و در سال ۱۹۵۸ به ۲۶ مدرسه رسید. این مدارس از دو مرحله تشکیل شده بودند: دورهٔ ۴ سالهٔ تحصیلات راهنمایی و دورهٔ ۳ سالهٔ تحصیلات متوسطه و دبیرستانی.[۴]

این مدارس تا سال ۱۹۷۱ با همان فرمول تصویب شده سال ۱۹۵۱ به فعالیت خود ادامه دادند، امّا یکی از نتایج کودتای نظامی در سال ۱۹۷۱ الغای دورهٔ راهنمایی از این مدارس در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۷۱ و افزایش دورهٔ متوسطه از ۳ به ۴ سال بود. هدف از این اقدام نظامیان، محدود کردن فعالیت اسلامگرایان بویژه فعالیت حزب نظام ملی به رهبری نجم‌الدین

اریکان بود.

«مراکز امام ـ خطیب»

انتخابات پارلمانی سال ۱۹۷۳ به حزب سلامت ملّی (اسلامی) که از سوی اربکان به جای حزب نظام ملی تأسیس شده بود فرصت داد تا کلید تشکیل دولت جدید را در دست گیرد، زیرا دو حزب اصلی یعنی جمهوری خواه ملّت به رهبری بلنت اجوید و حزب عدالت به رهبری سلیمان دمیرل به رأی حزب سلامت ملی (که ۱۱/۸ درصد آرا را به خود اختصاص داده بود) برای تشکیل دولت نیاز داشتند. بدینترتیب دولت ائتلافی بلنت اجوید ـ اربکان شکل گرفت. اربکان در این دولت سمت معاونت نخست وزیر را عهده دار شد. چند وزارتخانهٔ مهم دیگر و از جمله وزارت امور دینی به دست اعضای حزب اربکان افتاد. مدارس امام ـ خطیب از مرحلهٔ دولت اجوید ـ اربکان نهایت استفاده را کردند، زیرا اجوید ناچار شد برای جلب رضایت اربکان «مدارس امام ـ خطیب» به جای «مراکز امام ـ خطیب» که به موجب اصلاحیهٔ قانونی شمارهٔ ۱۷۳۹ سال ۱۹۷۳ تغییر نام یافته بود نامگذاری شود. در مرحلهٔ بعدی مرحلهٔ دورهٔ راهنمایی نیز در این مدارس مجدداً بازگشایی شده و فارغ التحصیلان این مدارس امکان یافتند که به دانشگاههای ترکیه راه یابند. به موجب این قانون که به اجرای مادهٔ ۳۲ قانون شمارهٔ ۲۸۴۲ مبتنی بر قانون اساسی مصوب ۱۹۸۲ صحه گذارده بود وظیفهٔ مدارس امام ـ خطیب بدین صورت مشخص شد: «تربیت عناصر جهت پاسخگویی به نیازهای دینی مردم از

قبیل امامت جماعت و خطابه و تدریس در دوره‌های قرآن و اجرای برنامه‌های مقدماتی برای آن‌دسته از کسانی که علاقه‌مند به ادامهٔ تحصیل در مراکز آموزش عالی هستند.»[۵]

بدینترتیب دهها مرکز «امام ـ خطیب» در طول و عرض ترکیه گشایش یافت. تا آنجا که تعداد آنها در سال ۱۹۹۷ به حدود ۶۰۰ مدرسه با بیش از نیم میلیون دانش‌آموز رسید. مراکز دینی «امام ـ خطیب» و پیش از آن مدارس امام ـ خطیب در سالهای ۱۹۶۰ (پس از پایان دورهٔ زمامداری مندریس) و ۱۹۹۷ (تاریخ لغو مرحلهٔ تحصیلات راهنمایی از این مدارس) با موانع متعددی مواجه شدند که می‌توان آن را در شکل زیر دسته‌بندی کرد:

۱. نخستین درخواستها برای بستن مدارس امام ـ خطیب پس از کودتای ۲۷ ماه مهٔ ۱۹۶۰ مطرح شد. در سال ۱۹۶۱ گزارشی تدوین شد که به موجب آن درخواست شده بود تعداد ۱۵ مدرسه از اصل ۱۹ مدرسهٔ امام ـ خطیب بسته شود، امّا واکنشهای مردم مانع از اجرای این تصمیم شد؛

۲. در سال ۱۹۶۳ دکتر ابراهیم اوکته وزیر آموزش تلاش مجدّدی به کار برد تا برخی مدارس امام ـ خطیب (۸ مدرسه) بسته شود، امّا این تلاش نیز ناکام ماند؛

۳. در سال ۱۹۶۳ بخشنامه ای صادر شد که به موجب آن فارغ التحصیلا ن جدید مدارس امام ـ خطیب نباید در روستاهایی با جمعیت کمتر از ۵۰۰۰ نفر استخدام شوند. تعداد روستاهای کمتر از ۵۰۰۰ نفر جمعیت به حدود ۳۰۰ روستا می رسید. پس از صدور این بخشنامه تبلیغات وسیعی علیه فارغ التحصیلا ن مدارس امام ـ خطیب به راه افتاد. به موجب این تبلیغات، فارغ التحصیلا ن متهم شدند که برای فعالیت در این روستاها مشغول به کار شدند. این در حالی است که فارغ التحصیلا ن جدید در حال اجرای این بخشنامه بودند. بخشنامهٔ مزبور به سرعت لغو شد؛

۴. در سال ۱۹۶۷ بخشنامه ای صادر شد که به موجب آن «شرایط افتتاح مدارس راهنمایی» و همچنین مناطقی که می توان این مدارس را در آن افتتاح کرد مشخص شد. در مناطقی که جمعیت آن بین ۱۰ تا ۲۰ هزار نفر می رسید افتتاح مدارس مزبور مجاز شناخته شد، امّا گشایش مدارس «امام ـ خطیب» فقط در شهرها و مناطقی مجاز شمرده شد که جمعیت آن حداقل ۶۰ هزار نفر باشد. هدف از این اقدام محدود کردن توسعهٔ دامنهٔ مدارس مزبور بود، امّا این بخشنامه ها بعدها لغو شد؛

۵. پس از کودتای ۱۲ مارس ۱۹۷۱ مواد درسی دینی از دورهٔ تحصیلی راهنمایی مدارس «امام ـ خطیب» لغو شد. بدینترتیب مدارس مزبور به مدارس عمومی تبدیل شد. امّا این تصمیم در دورهٔ زمامداری اجوید ـ

اربکان در سال ۱۹۷۴ تعدیل شد و مواد درسی عربی و دینی به درسهای مقطع تحصیلی راهنمایی افزوده شد؛

۶. در سال ۱۹۷۲ ورود دختران به مدارس «امام ـ خطیب» ممنوع اعلام شد، امّا در سال ۱۹۷۶ یک حکم قضائی ترکیه این ممنوعیت را لغو کرد؛

۷. پس از کودتای ۱۹۸۰ گشایش مراکز جدید «امام ـ خطیب» به موجب تصمیم شورایعالی امنیت ملی ترکیه به حالت تعلیق درآمد، امّا با گشایش تعدادی از این مدارس این تصمیم شورایعالی ملّی بی اثر شد. یک مدرسهٔ دینی در سال ۱۹۸۵ در شهر تونجیلی و ۲ مدرسه در منطقهٔ گاوتال استامبول و ۲ مدرسه در شهر استامبول (سال ۱۹۹۴) گشایش یافت. همچنین در بخشهای گوناگونی از آناتولی تعداد فراوانی از این مدارس گشایش یافت. در واقع بنیانگذاران این نوع مدارس در تلاش برای بی اثر کردن ممنوعیت گشایش مدارس جدید، از روش گشایش شعب این مدارس در مناطق گوناگون از سال ۱۹۹۱ استفاده کردند؛

۸. در سال ۱۹۹۴ از گواهی تحصیلی فارغ التحصیلان مدارس «امام ـ خطیب» عبارت «علوم اجتماعی و بخش ادبی» به منظور جلوگیری از ورود این فارغ التحصیلان به دانشگاههای سراسری لغو شد و به جای آن به عبارت «برنامه های امام ـ خطیب» اکتفا شد. گواهی تحصیلی این مراکز

حاوی کلمات زیر بود:

«دانش‌آموز.... شایستگی خود را برای دریافت دیپلم پس از گذراندن مواد علوم اجتماعی و ادبیات و امامت (مساجد) و خطابه در پایان دورهٔ تحصیلی مرکز امام ـ خطیب شعبه.... نشان داد.» امّا اعتراض و نارضایتی اولیای دانش آموزان موجب شد مسئولان وزارت آموزش ملی ناچار شدند عبارت حذف شده را مجدداً در دیپلم اعطایی قید کنند.

نحوهٔ تامین مالی مدارس امام ـ خطیب

مراکز آموزشی امام ـ خطیب از بدو تأسیس (در سال ۱۹۲۴ تحت عنوان مکتب خانه) تا به امروز مورد بحث و مناقشه بوده است. این مراکز هر از چندگاهی در معرض تعطیل دایمی یا تعطیل موقت قرار داشته و دارند. دولت در طول این مدت در جهت کاهش توسعهٔ دامنهٔ این مدارس و تأثیرگذاریهای آن تلاش می کرد. این تلاش از طریق پرهیز از پشتیبانی مدارس امام ـ خطیب چه در شکل اختصاص ساختمان و چه در تجهیز آن تجلی پیدا می کرد. در گزارش صادره از سوی ادارهٔ کل آموزش دینی وابسته به وزارت آموزش ملّی ترکیه برای سال تحصیلی ۱۹۹۵ـ۱۹۹۴ آمارهایی منتشر شد مبنی بر اینکه بخش اعظم هزینه های مدارس امام ـ خطیب (حدود ۸۵ درصد) از سوی مردم تأمین می شود و دولت فقط ۰/۹۵ درصد از هزینه های این مدارس را تأمین می کند. در جدول ضمیمهٔ این گزارش آشکار شده بود که ۶۵/۷۵ درصد از مدارس مزبور به وسیلهٔ نهادهای وابسته به اوقاف و جمعیتهای خیریه اداره می شود و ۱۹/۲۵ درصد

از آن با همکاری مردم و دولت اداره می شوند. در همین گزارش آمده بود که مردم دهها ساختمان را به منظور اختصاص آن به مدارس امام ـ خطیب بنا کردند.

نظام آموزش مراکز امام ـ خطیب

مدارس امام ـ خطیب از دو مقطع تحصیلی تشکیل می شود: مقطع راهنمایی به مدت ۳ سال و مقطع دبیرستان به مدت ۴ سال. ورود دانش آموزان فارغ التحصیل مقطع دبستان (۵ سال) به این مدارس مجاز است.

مدارس امام ـ خطیب با مجوز وزارت آموزش ملّی گشایش می یابند. نظارت و تعیین حدود اختیارات این مدارس و نیز نظام آموزشی و عناوین کتابهای درسی به عهدهٔ همین وزارتخانه است. در واقع ضوابط این مدارس با ضوابط حاکم بر مدارس رسمی چه راهنمایی و چه دبیرستان یکسان است، اما نظام آموزشی مدارس امام ـ خطیب در مادهٔ ۳۲ آیینامهٔ اجرایی وزارت آموزش ملّی ترکیه مشخص شده است. در این نظام آموزشی بخش اعظم مواد درسی دبیرستانهای رسمی به علاوه مواد درسی دینی ویژه دیده می شود. مواد درسی دیگری نیز وجود دارد که برای دانش آموزان مدارس امام ـ خطیب جنبهٔ اختیاری دارد.

بر این پایه نظام آموزشی مدارس امام ـ خطیب از سه مجموعه یا واجد درسی تشکیل می شود:[7]

۱. **درسهای اختصاصی**: مواد اختصاصی دینی همان مواد دینی است که مدارس امام ـ خطیب را از دیگر مدارس عمومی و حرفه‌ای متمایز می‌کند. این درسها به دانش‌آموزان آگاهیهای لازم را به‌منظور کسب موقعیت امام جماعت و یا خطیب مساجد و یا کارمند ادارات امور دینی ترکیه اعطا می‌کند. مواد اختصاصی این مدارس شامل قران کریم، زبان عربی، معارف، فقه و تفسیر و حدیث و سیره و تاریخ ادیان و نیز آموزش عملی خطابه است.

سهم مهمی از این مواد اختصاصی به‌دو مادهٔ قران کریم و زبان عربی (نگاه کنید به‌جدول تقسیم ساعات رسمی) اختصاص دارد. کلاسهای مختلف این مدارس دیگر مواد درسی را به انتخاب مدیران آن اداره می‌شود.

۲. **درسهای فرهنگ عمومی**: مواد درسی این بخش همان است که در مدارس رسمی تدریس می‌شود. این مواد شامل زبان و ادبیات ترک، روانشناسی، فلسفه و تاریخ، تاریخ انقلاب ترکیه (آتاترکیسم) آتاترکیسم، تاریخ هنر، جغرافیا، ریاضی، علوم بیولوژیک، بهداشت، فیزیک و شیمی، زبان خارجه، تربیت بدنی و علوم و فرهنگ دینی است.

۳. **مواد درسی اختیاری**: این مواد درسی از سوی دانش‌آموز بر حسب تمایل خود انتخاب می‌شود که شامل نقاشی، ورزش، زبانهای خارجه، کامپیوتر، ماشین نویسی، خطاطی، تذهیب، فیزیک و جهانگردی

و... است (نگاه کنید به جدول ضمیمه).

در بررسی نظام آموزشی مدارس «امام ـ خطیب» آشکار می شود که دانش آموزان این مدارس از تکالیف فنی و مهارتهای حرفه ای معاف هستند. در نتیجه می توان گفت که مدارس «امام ـ خطیب» مدارس حرفه ای و فنی نیستند. در همان حال مدارس «امام ـ خطیب» با دبیرستانهای عمومی رسمی تفاوت دارند، زیرا در این مدارس مواد درسی دینی از محورهای اصلی نظام آموزشی این مدارس محسوب می شوند. یعنی مواد درسی دینی ۴۰ درصد کل مواد درسی را تشکیل می دهد (۶۰ درصد دیگر به مواد درسی علوم و فرهنگ عمومی اختصاص دارد) در حالی که مواد درسی دینی در دبیرستانهای رسمی مواد فوق العاده محسوب می شود، اما مدارس «امام ـ خطیب» به دلیل داشتن مواد درسی علوم و فرهنگ عمومی، دانش آموزان خود را در کنار آموزشهای دینی، برای ورود در آموزش عالی کشور آماده می کنند. بنابراین مدارس «امام ـ خطیب» به معنای دقیق کلمه مدارس حرفه ای تخصصی نیستند و در همان حال نمی توان آنها را دبیرستانهای عمومی قلمداد کرد. یعنی مدارس مزبور وضعیت ویژه ای دارند که آنها را از دیگر مدارس متمایز می کند. به عبارت دیگر مدارس «امام ـ خطیب» مدارس فنی و اختصاصی دینی و درعین حال جنبهٔ عمومی دارند.

فارغ التحصیلان مدارس «امام ـ خطیب»

دلیل عمدهٔ ثبت نام دانش آموزان در مدارس «امام ـ خطیب» این

است که بعدها به امام جماعت و خطیب مساجد تبدیل شوند، اما تعداد قابل توجهی از مردم به این دلیل ترجیح می دهند فرزندان خود بویژه دختران را در این مدارس ثبت نام کنند که آنها علاوه بر تحصیل در مواد عمومی از آموزشها و تربیت دینی نیز برخوردار شوند. علاوه بر این، مدارس «امام ـ خطیب» به انضباط و تربیت شایستهٔ فرزندان شهرت دارند.

در این میان گفتنی است که تعداد دانش آموزان ثبت نام کرده در مدارس «امام ـ خطیب» از زمان تأسیس تا سال تحصیلی ۹۵ـ۱۹۹۴ به حدود یک میلیون و سیصد و پنجاه هزار در مقطع دبیرستان رسیده و تعداد فارغ التحصیلان آن در این مدت به حدود یک میلیون نفر می رسد.[۸] تعداد دانش آموزان این مدارس در سال ۱۹۹۷ به حدود نیم میلیون نفر رسید. این رقم در مقایسه با جمعیت دانش آموزی ترکیه (۱۵ میلیون دانش آموز) ناچیز است، اما سروصدای مدارس «امام ـ خطیب» بسیار زیاد است. برخی معتقدند که تعداد دانش آموزان «امام ـ خطیب» ۳۰ برابر تعداد مورد نیاز ترکیه از امامان جماعت و خطبای مساجد است.[۹] از مدارس «امام ـ خطیب» سالانه در حدود ۵۳۵۵۳ دانش آموز فارغ التحصیل می شوند. این در حالی است که ترکیه سالانه به حدود ۲۲۸۸ امام جماعت و خطیب مسجد و کارمند امور دینی نیاز دارد. دیگر فارغ التحصیلان این مدارس به نهادهای دیگر آموزشی و ادارات دولتی راه می یابند.[۱۰]

در نظرسنجی های به عمل آمده آشکار شده است که بخش اعظم فارغ التحصیلان مدارس «امام ـ خطیب» علاقه مندند به دانشکدهٔ حقوق (۲۹ درصد)، دانشکدهٔ مدیریت (۲۰ درصد) دانشکدهٔ الهیات (۸ درصد) و

پزشکی (۶ درصد) و مهندسی (۶ درصد) راه یابند، اما ۳۴ درصد از فارغ التحصیلان این مدارس بر این باور هستند که شغل روحانی از بیشترین احترام و در مرتبهٔ بعدی پزشکی (۲۸/۴ درصد) و آموزگاری (۹/۸ درصد) برخوردار است.[۱۱]

در کنکور ورودی دانشگاهها قبولی داوطلبان مدارس «امام - خطیب» به ۲۰ تا ۳۲ درصد و نسبت قبولی داوطلبان این مدارس در مقایسه با داوطلبان دبیرستانهای رسمی و خصوصی به صورت زیر بوده است:[۱۲]

سال	درصد	مرتبهٔ امام - خطیب	تعداد دیگر دبیرستانها
۱۹۹۰	۵/۲۷	۱۱	۱۳
۱۹۹۱	۵/۱۳	۱۹	۱۹
۱۹۹۲	۹/۹۹	۱۹	۱۹
۱۹۹۳	۶/۳۳	۲۰	۲۰
۱۹۹۴	۶/۰۷	۲۳	۲۲

در این جدول ملاحظه می شود که نتیجهٔ برتری که مدارس «امام - خطیب» به دست آوردند در سال ۱۹۹۲ بوده است، زیرا این مدارس در میان ۱۹ نوع مدارس فنی، حرفه ای، و دبیرستانهای رسمی و خصوصی مقام ۹ را به خود اختصاص داده و به نسبت قریب به ۱۰ درصد رسیده است، اما همین مدارس در میان مدارس صرفاً فنی، حرفه ای نتیجهٔ برتری به دست آورده اند. همچنین تعدادی از دانش آموزان مدارس «امام -

خطیب» در بسیاری از سالها مقام اول را در میان قبولی های کنکور ورود به دانشکده ها و در رأس آنها دانشکدهٔ حقوق و دانشگاه تربیت معلم و در فعالیتهای ورزشی در سطح ملی و خارج از آن به خود اختصاص دادند.

با این حال درصد بالایی از فارغ التحصیلان مدارس «امام ـ خطیب» (۲۳ درصد) به دانشکدهٔ الهیات راه می یابند. دیگر فارغ التحصیلان به ترتیب به دانشکدهٔ حقوق، مهندسی، پزشکی و علوم سیاسی ملحق می شوند. اگر چه ورود فارغ التحصیلان این مدارس به دانشگاههای سراسری همچنان مجاز است، اما ورود آنها به دانشکدهٔ جنگ ممنوع است. علّت اصلی این است که از ورود اسلامگرایان به بدنهٔ ارتش جلوگیری شود، زیرا از دیدگاه نظامیان ورود آنها به ساختار ارتش منجر به تهدید نظام سکولار ترکیه می شود.

برخی نظرسنجی ها نشان می دهد که دانش آموزان مدارس «امام ـ خطیب» در مقایسه با عناصر حزب اسلامی رفاه که جریان رویارویی مستقیم را با ارتش این کشور در شش ماههٔ اول زمامداری اربکان (۱۹۹۷) رهبری کرد، بنیادگراتر و تندروتر محسوب می شوند.

در یک نظرسنجی به عمل آمده از سوی مرکز «پیار» Piar نتایج زیر به دست آمده است:[۱۳]

	دانش آموزان امام ـ خطیب درصد پاسخگویان	هواداران حزب رفاه درصد پاسخگویان
۱. احکام اسلامی باید در ساختار نظام تعبیه شود	۸۰	۶۱
۲. باید احکام اسلامی بدون لطمه زدن به قواعد دموکراتیک اجرا شود.	۷۷	۵۲
۳. مجوز پوشش حجاب به زنان علاقه‌مند	۸۳	۷۳
۴. باید میان دختران و پسران مدارس جداسازی شود.	۶۵	۶۵
۵. باید در اتوبوسها میان زنان و مردان جداسازی شود.	۵۹	۵۹
۶. مصرف مشروبات الکلی باید ممنوع شود.	۸۶	۷۴

۲. دوره‌های قرآن کریم

نوع دوم آموزشهای دینی در ترکیه پس از مدارس «امام ـ خطیب» دوره‌هایی است که به آموزش قرآن کریم، تفسیر و ختم آن اختصاص دارد. این دوره‌ها تحت نظارت ریاست امور دینی (و نه وزارت آموزش و پرورش ملی که نظارت بر مدارس «امام ـ خطیب» را به عهده دارد) اداره می‌شود. ورود به این دوره‌ها برای دانش آموزانی که مرحلهٔ تحصیلات ابتدایی را گذرانده‌اند مجاز است.

تاریخ شروع به کار این دوره‌ها به سال ۱۹۳۰ بازمی گردد. یعنی زمانی که تعدادی از روحانیون انگشت شمار کار آموزش قرآن را برای داوطلبان شروع کرده بودند، اما دوره‌های رسمی آموزش قرآن کریم به دههٔ پنجاه میلادی و همزمان با شروع به کار «امام ـ خطیب» در مرحلهٔ

نوسازی دینی ترکیه در دورهٔ زمامداری عدنان مندریس، بازمی گردد.

دوره های آموزش قران کریم به دو بخش تقسیم می شود: دوره‌های دایمی و دوره‌های تابستانی. دوره‌های دایمی در طول سال صورت می گیرد که مدت زمان دوره‌ها بین یک تا سه سال است. تعداد این دوره‌ها در سال ۱۹۹۳ به ۵۹۲۳ دوره رسید. از این تعداد ۴۹۲۵ دوره (۸۳/۱۵ درصد) باز و ۱۹۹۸ دوره (۱۶/۸۵ درصد) به دلایل متعدد به صورت بسته بوده است. در این دوره‌ها ۵۲۹۵ معلم که ۲۷۰۳ نفر از آنان (۵۷/۰۵ درصد) زن و ۲۵۹۲ نفر (۴۸/۹۵ درصد) مرد هستند، تدریس می کنند. در مجموع این دوره‌ها حدود ۱۷۶۸۹۲ دانش آموز در میان دو بخش آموزش قران کریم تقسیم می شوند: بخش اول دانش آموزانی که دوره‌های آموزش قران را می گذرانند و تعداد آنها به ۱۵۷۳۱۳ دانش آموز می رسد که تعداد ۱۰۷۷۸۰ نفر از آنان (۶۸/۵۱ درصد) دختر و تعداد ۴۹۵۳۳ نفر (۳۱/۴۹ درصد) پسر هستند. بخش دوم دانش آموزانی هستند که دوره‌های ختم قران کریم را به مدت ۳ سال دنبال می کنند. تعداد آنها ۱۹۵۷۹ دانش آموز است که تعداد ۱۲۷۶۷ نفر از آنان پسر (۶۵/۲۱ درصد) و ۶۸۱۲ نفر دختر (۳۴/۷۹ درصد) هستند.[۱۴]

اما در مورد دوره‌های تابستانی آموزش قران باید گفت که این دوره‌ها به نوبهٔ خود به دو بخش روزانه و شبانه تقسیم می شود و مدت زمان این دوره سه سال است. در بخش روزانه و در سال ۱۹۹۳ حدود ۱۳۲۶۴۴۳ دانش آموز در این دوره‌ها ثبت نام کردند. این رقم ۹۶/۲۳ درصد از مجموع دانش آموزان ثبت نام کردهٔ دوره‌های تابستانی را تشکیل

می دهد. از رقم یاد شده تعداد ۶۶۶۹۷۳ از آنان دختر (۵۰/۴۳ درصد) و تعداد ۶۵۷۴۷۰ (۴۹/۵۷) پسر بودند. در دوره های شبانهٔ آموزش قران کریم برای دورهٔ تابستانی تعداد ۵۲۰۲۸ دانش آموز ثبت نام کردند که از میان آنها تعداد ۴۵۰۱۳ دختر (۸۶/۵۲ درصد) و تعداد ۷۰۱۵ (۱۳/۴۸ درصد) پسر بودند. بدینترتیب مجموع دانش آموزان دوره های تابستانی قران کریم در دو بخش روزانه و شبانه به ۱۳۷۸۴۷۱ دانش آموز می رسد. اما مجموع تعداد دانش آموزان دوره های ثابت و تابستانی به ۱۵۵۵۳۶۳ دانش آموز می رسد که تعداد ۱۳۷۸۴۷۱ از آنان در دوره های تابستانی (۸۸/۶۳ درصد) و تعداد ۱۷۶۸۹۲ دانش آموز (۱۱/۳۷درصد) در دوره های ثابت مشغول آموزش قران بودند.[۱۵]

دانش آموزان دوره های قران کریم زبان عربی، شرح مفردات قران و تفسیر آن را نیز می آموزند. نام «حافظ قران» و «ختم کنندهٔ قران» به دانش آموزانی اطلاق می شود که دورهٔ «حفظ» یا «ختم» قران کریم را به مدت سه سال گذرانده باشند. حفظ و شرح کامل قران از ویژگیهای اصلی این دانش آموزان است. به این دانش آموزان گواهی هایی داده می شود که «دیپلم حفظ قران» و «دیپلم ختم قران» نام گذاری شده است. این گواهی برای فارغ التحصیلان پسر مفید است که قصد دارند پس از فارغ التحصیلی امام ـ خطیب یا دانشکدهٔ الهیات (همراه با اخذ علامتهای بیشتر) روحانی شوند. دختران فارغ التحصیل دوره های قران کریم نمی توانند امام جماعت شوند. تعداد اندکی از آنان به شغل معلمی گرایش پیدا می کنند. با این حال اکثریت دانش آموزان دوره های آموزش قران را

دختران (۶۸/۷۸ درصد) تشکیل می دهند. دلیل اصلی این است که گروهی از مردم با انگیزه های دینی و اخلاقی علاقه مندند دختران خود را پس از گذراندن دورهٔ تحصیلات ابتدایی و ورود به سن بلوغ، تحصیلات خود را در محیطهای محافظه کارتر دنبال کنند.

دوره های آموزش قران در ساختمانهای ویژه و یا در مساجد برپا می شود. دوره های دیگری از آموزش قران وجود دارد که در آمارهای ریاست امور دینی ترکیه وارد نمی شود. این دوره ها بویژه در مناطق روستایی جریان دارد. تدریس در این دوره ها عمدتاً به عهدهٔ روحانیون یا برخی آموزش دیده هاست. برآوردهای موجود نشان می دهد که تعداد دانش آموزان دوره های غیررسمی قران به بیش از یک میلیون دانش آموز می رسد. این رقم مجموع کل دانش آموزان رسمی و غیررسمی دوره های قران کریم را به بیش از ۲/۵ میلیون نفر می رساند. آمارهای موجود نشان می دهد که بخش اعظم هزینهٔ احداث ساختمان و حقوق معلمان به وسیلهٔ جمعیتهای مدنی تأمین می شود. درصد پرداختهای شهروندان از طریق جمعیتهای مدنی به صورت مستقیم و غیرمستقیم ۹۰/۹۶ درصد از کل هزینه های دوره های قران کریم را تشکیل می دهد.[۱۶]

۳. آموزش معارف دینی

آموزش معارف دینی آموزشهایی است که در تمامی مراحل تحصیلات رسمی وجود دارد. معارف دینی در سال ۱۹۲۴ از مقطع تحصیلات دبیرستانی و در سال ۱۹۲۷ از مقطع تحصیلات دورهٔ راهنمایی

و در سال ۱۹۳۱_۱۹۲۹ از مرحلهٔ تحصیلات ابتدایی لغو شد.

این سیاست تا دههٔ چهل میلادی تداوم یافت. با ظهور پاره‌ای گشایشهای محدود در سیاستهای حزب جمهوری خواه ملّت (حزب آتاترک) آنهم پس از تصویب نظام چندحزبی در سال ۱۹۴۵، معارف دینی مجدداً به مواد درسی کلاسهای چهارم و پنجم دورهٔ ابتدایی افزوده شد. البته این اقدام برای دانش آموزان جنبهٔ الزامی نداشت و فقط اختیاری بود.

در سال ۱۹۶۵ یعنی در دورهٔ زمامداری مندریس مواد معارف دینی به‌صورت اختیاری به‌مرحلهٔ تحصیلات راهنمایی و در سال ۱۹۶۷ به‌مرحلهٔ تحصیلات دبیرستانی افزوده شد.

در سال ۱۹۷۵_۱۹۷۴ یعنی در دوره‌ای که نجم‌الدین اربکان و حزب سلامت ملّی او در دولت ائتلافی وقت شریک بود مادهٔ درسی اخلاق به‌عنوان یک مادهٔ الزامی به‌مرحلهٔ تحصیلات ابتدایی و راهنمایی افزوده شد. این مواد علاوه بر مواد اختیاری معارف دینی بود.[۱۷] در سال ۱۹۸۲ تحول مهمی در نظام آموزشی ترکیه رخ داد، زیرا اصل ۲۴ قانون اساسی مصوب دولت کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ بر یکسان‌سازی آموزش معارف دینی و اخلاق در یک مادهٔ درسی به‌نام «فرهنگ و معارف اخلاقی» به‌عنوان مادهٔ درسی الزامی در دو مرحلهٔ تحصیلات ابتدایی و راهنمایی تاکید کرد. تبصرهٔ چهارم اصل ۲۴ قانون اساسی ۱۹۸۲ می‌گوید: «آموزش و پرورش دینی و اخلاقی تحت نظارت دولت صورت می‌گیرد.» و «آموزش فرهنگ دینی و اخلاق» در میان دو مواد درسی الزامی و برای دو مرحلهٔ ابتدایی و راهنمایی اختصاص دارد.»[۱۸] در این اصل همچنین حق

دانش آموزان را برای فراگیری معارف دینی اضافی در خارج از ساعات رسمی مدارس آنهم بنابه درخواست اولیای آنها محترم شمرده شده است.

اما در زمینهٔ آموزش عالی باید گفت که دانشکده های الهیات دانشگاههای سراسری ترکیه تنها نهاد آموزشی هستند که به تدریس معارف دینی می پردازند. دانشکدهٔ الهیات در سال ۱۹۲۴ تأسیس شد، اما در سال ۱۹۳۴ بسته شد. سپس در سال ۱۹۴۸ بازگشایی شد که تاکنون ادامه دارد.

تحولات تاریخی مراکز «امام ـ خطیب»
مرحلهٔ راهنمایی

سال	تعداد مدارس	تعداد دانش آموزان ثبت‌نام کردهٔ جدید	تعداد کل دانش‌آموزان	تعداد معلمان	تعداد فارغ التحصیلان
۱۹۵۲_۱۹۵۱	۷	۸۷۸	۸۷۶	۲۷	-
۱۹۵۳_۱۹۵۲	۷	-	۱۱۹۱	۴۸	-
۱۹۵۴_۱۹۵۳	۱۵	-	۱۶۴۲	۹۰	-
۱۹۵۵_۱۹۵۴	۱۶	-	۲۰۴۸	۱۰۷	۱۹۴
۱۹۵۶_۱۹۵۵	۱۶	۹۲۴	۲۱۸۱	۱۰۸	۲۴۲
۱۹۵۷_۱۹۵۶	۱۷	-	۲۵۲۰	۱۷۱	۴۵۲
۱۹۵۸_۱۹۵۷	۱۷	-	۲۵۸۴	۱۶۳	۳۶۸
۱۹۵۹_۱۹۵۸	۱۹	-	۲۶۲۸	۱۹۴	۴۱۸
۱۹۶۰_۱۹۵۹	۱۹	-	۲۹۲۲	۱۹۱	۴۰۹
۱۹۶۱_۱۹۶۰	۱۹	۲۴۶	۳۳۷۴	۲۲۷	۳۸۰
۱۹۶۲_۱۹۶۱	۱۹	-	۴۲۰۰	۳۵۱	۴۴۴
۱۹۶۳_۱۹۶۲	۲۶	-	۵۸۷۴	۳۹۳	۵۰۵
۱۹۶۴_۱۹۶۳	۲۶	-	۸۵۷۶	۴۳۲	۶۸۹
۱۹۶۵_۱۹۶۴	۲۶	-	۹۶۷۶	۴۲۵	۸۰۰
۱۹۶۶_۱۹۶۵	۳۰	-	۱۱۸۳۲	-	۱۲۲۳
۱۹۶۷_۱۹۶۶	۴۰	-	۱۷۲۴۲	-	۱۷۶۰
۱۹۶۸_۱۹۶۷	۵۸	۱۲۰۹۰	۲۴۶۷۸	۳۰۷	۲۲۳۹
۱۹۶۹_۱۹۶۸	۶۹	۱۳۰۷۹	۳۱۸۲۲	۶۸۰	۲۶۳۸
۱۹۷۰_۱۹۶۹	۷۱	۱۳۳۰۸	۳۶۶۵۵	۷۱۳	۴۳۷۱
۱۹۷۱_۱۹۷۰	۷۲	۱۳۵۵۵	۴۱۷۶۷	۸۱۱	۵۶۵۰
۱۹۷۲_۱۹۷۱	۷۲	۷۹۶۶	۳۶۹۲۸	۷۱۵	۱۲۵۸

۱۹۷۲_۱۹۷۳	۷۰	۲۵۸۳	۱۶۴۴۳	۴۴۶	۳۳۴۶
۱۹۷۳_۱۹۷۴	۵۸	۳۳۴۴	۱۰۵۲۲	۲۸۱	۳۵۲۳
۱۹۷۴_۱۹۷۵	۱۰۱	۱۸۸۹۶	۲۴۰۹۱	۲۱۴	۲۷۵۹
۱۹۷۵_۱۹۷۶	۱۷۱	۳۳۰۴۰	۵۱۸۲۹	۷۷۰	۲۲۸۶
۱۹۷۶_۱۹۷۷	۲۴۸	۴۰۸۳۲	۸۴۸۶۳	۱۴۹۴	۹۹۳۱
۱۹۷۷_۱۹۷۸	۳۳۴	۴۵۹۹۷	۱۰۸۳۴۰	۱۸۷۵	۱۶۰۹۶۷
۱۹۷۸_۱۹۷۹	۳۳۵	۴۲۱۴۱	۱۱۴۲۷۳	۱۲۱۲	۱۹۵۲۰
۱۹۷۹_۱۹۸۰	۳۳۹	۴۶۷۴۶	۱۳۰۰۷۲	۶۸۵	۲۵۵۴۹
۱۹۸۰_۱۹۸۱	۳۷۴	۵۱۹۰۱	۱۳۸۷۹۸	۱۹۴	۲۲۵۵۲
۱۹۸۱_۱۹۸۲	۳۷۴	۵۱۳۹۱	۱۴۷۰۷۱	۳۳۴	۱۴۰۰۱
۱۹۸۲_۱۹۸۳	۳۷۴	۴۳۹۲۰	۱۴۷۱۴۰	۲۹۳	۲۶۵۱۶
۱۹۸۳_۱۹۸۴	۳۷۴	۴۲۴۶۶	۱۳۴۶۸۸	۹۴	۳۲۳۹۳
۱۹۸۴_۱۹۸۵	۳۷۵	۴۴۲۶۰	۱۴۵۸۱۶	_	۲۸۳۵۳
۱۹۸۵_۱۹۸۶	۳۴۱	۴۸۳۶۹	۱۵۰۴۶۵	_	۲۷۹۸۶
۱۹۸۶_۱۹۸۷	۳۷۶	۵۳۵۵۳	۱۶۰۰۰۱	_	۲۴۹۰۲
۱۹۸۷_۱۹۸۸	۳۷۵	۵۲۴۷۹	۱۶۹۷۶۹	_	۲۸۶۷۰
۱۹۸۸_۱۹۸۹	۳۷۵	۶۰۰۱۰	۱۸۰۰۰۷	_	۳۱۹۶۵
۱۹۸۹_۱۹۹۰	۳۸۲	۶۲۱۴۰	۱۸۹۷۸۶	_	۳۲۷۵۵
۱۹۹۰_۱۹۹۱	۳۸۲	۷۰۴۹۵	۲۰۹۳۷۷	_	۴۶۹۳۸
۱۹۹۱_۱۹۹۲	۳۸۲	۷۹۳۰۲	۲۲۷۰۸۸	_	۵۵۷۹۰
۱۹۹۲_۱۹۹۳	۳۹۰	۹۴۱۸۳	۲۴۹۹۸۴	_	۶۲۹۰۸
۱۹۹۳_۱۹۹۴	۳۹۱	۹۷۷۴۷	۲۷۴۱۷۵	_	۷۰۰۰۰
تعداد کل	**-**	**۱۱۴۷۸۳۹**	**-**	**-**	**۶۱۳۶۵۰**

منبع: اوجال... ص ۶۸۰.

تحولات تاریخی مراکز «امام ـ خطیب»
مرحلهٔ متوسطه

سال	تعداد مدارس	تعداد دانش‌آموزان ثبت‌نام کردهٔ جدید	تعداد کل دانش‌آموزان	تعداد معلمان	تعداد فارغ‌التحصیلان
۱۹۵۲_۱۹۵۱	-	-	-	-	-
۱۹۵۳_۱۹۵۲	-	-	-	-	-
۱۹۵۴_۱۹۵۳	-	-	-	-	-
۱۹۵۵_۱۹۵۴	-	-	-	-	-
۱۹۵۶_۱۹۵۵	۷	-	۲۵۴	-	-
۱۹۵۷_۱۹۵۶	۷	-	۵۰۰	۱۲	-
۱۹۵۸_۱۹۵۷	۱۵	-	۸۹۲	۳۹	۱۹۳
۱۹۵۹_۱۹۵۸	۱۶	-	۹۹۷	۶۵	۲۲۰
۱۹۶۰_۱۹۵۹	۱۶	-	۱۱۴۴	۹۵	۳۳۶
۱۹۶۱_۱۹۶۰	۱۷	-	۱۱۷۱	۹۱	۳۲۱
۱۹۶۲_۱۹۶۱	۱۷	-	۱۱۷۵	-	۳۳۴
۱۹۶۳_۱۹۶۲	۱۹	-	۱۱۶۶	-	۳۸۰
۱۹۶۴_۱۹۶۳	۱۹	۵۱۱	۱۲۴۸	۳۱۳	۳۲۸
۱۹۶۵_۱۹۶۴	۱۹	۴۵۳	۱۲۸۵	۳۵۱	۳۴۷
۱۹۶۶_۱۹۶۵	۱۹	۷۸۳	۱۶۴۶	۵۹۴	۳۶۴
۱۹۶۷_۱۹۶۶	۲۶	۱۰۸۲	۲۲۹۷	۷۴۴	۴۴۰
۱۹۶۸_۱۹۶۷	۲۶	۱۵۴۵	۳۳۶۹	۷۰۱	۷۰۲
۱۹۶۹_۱۹۶۸	۲۶	۱۰۹۲۱	۹۴۸۶	۳۸۸	۱۰۴۹
۱۹۷۰_۱۹۶۹	۳۰	۲۱۵۲	۵۲۳۵	۴۶۰	۱۵۰۸
۱۹۷۱_۱۹۷۰	۳۹	۲۹۵۷	۶۷۰۸	۶۳۰	۱۶۰۰
۱۹۷۲_۱۹۷۱	۴۲	۴۱۹۵	۹۰۹۴	۷۰۴	۲۶۳۵

۱۹۷۲_۱۹۷۳	۷۱	۱۳۶۵۰	۱۹۹۳۵	۱۱۱۸	۳۳۳۴
۱۹۷۳_۱۹۷۴	۷۱	۹۴۷۴	۳۳۹۶۰	۱۳۳۱	۳۳۵۹
۱۹۷۴_۱۹۷۵	۷۳	۸۱۸۰	۲۴۸۰۹	۱۵۶۰	۴۷۳۸
۱۹۷۵_۱۹۷۶	۷۲	۶۴۸۸	۲۵۸۰۹	۲۱۶۳	۴۷۶۳
۱۹۷۶_۱۹۷۷	۷۳	۶۸۵۴	۲۵۸۰۰	۲۳۵۸	۵۹۲۴
۱۹۷۷_۱۹۷۸	۱۰۳	۹۱۵۰	۲۶۱۷۷	۳۰۵۰	۵۳۵۴
۱۹۷۸_۱۹۷۹	۱۷۱	۱۶۳۵۵	۳۴۴۱۷	۴۰۷۷	۴۱۴۴
۱۹۷۹_۱۹۸۰	۲۴۹	۱۹۴۲۹	۴۷۹۴۱	۵۳۹۷	۴۶۰۶
۱۹۸۰_۱۹۸۱	۳۳۳	۲۳۱۳۷	۶۲۲۰۶	۷۵۷۴	۵۴۳۴
۱۹۸۱_۱۹۸۲	۳۳۶	۱۹۷۱۶	۶۹۷۹۳	۸۸۷۵	۹۲۴
۱۹۸۲_۱۹۸۳	۳۴۱	۱۹۶۵۳	۷۲۷۹۱	۸۴۲۴	۱۰۹۹۸
۱۹۸۳_۱۹۸۴	۳۵۱	۲۰۵۵۱	۷۲۳۱۸	۱۰۵۵۰	۱۴۳۴۷
۱۹۸۴_۱۹۸۵	۳۷۵	۹۷	۸۳۱۵۷	۱۰۹۷۵	۱۳۸۹۶
۱۹۸۵_۱۹۸۶	۳۴۱	۲۳۰۲۸	۸۷۵۶۰	۱۱۰۹۷	۱۵۷۲۷
۱۹۸۶_۱۹۸۷	۳۴۱	۲۳۱۲۶	۸۹۶۶۶	۱۱۵۱۰	۱۵۹۱۷
۱۹۸۷_۱۹۸۸	۳۴۱	۲۰۶۱۹	۸۷۹۷۲	۱۱۷۷۰	۱۷۵۷۴
۱۹۸۸_۱۹۸۹	۳۵۰	۲۴۱۵۵	۸۷۰۷۹	۱۱۷۷۷	۱۷۲۸۰
۱۹۸۹_۱۹۹۰	۳۶۵	۲۷۹۲۳	۹۲۵۲۷	۱۲۷۰۲	۱۷۰۶۰
۱۹۹۰_۱۹۹۱	۳۷۹	۲۹۹۴۷	۱۰۰۱۷۶	۱۲۴۲۶	۲۱۲۴۹
۱۹۹۱_۱۹۹۲	۳۹۰	۳۹۲۳۶	۱۱۹۰۸۶	۱۳۱۱۳	۲۱۱۴۷
۱۹۹۲_۱۹۹۳	۳۹۰	۴۷۸۰۴	۱۴۲۰۹۷	۱۳۷۷۶	۲۶۲۸۵
۱۹۹۳_۱۹۹۴	۳۹۱	۵۳۹۷۴	۱۶۲۳۵۳	۱۴۸۹۱	۳۰۰۰۰
تعداد کل	-	۵۱۱۳۴۰	-	-	۲۸۳۱۳۳

منبع: اوجال... ص۶۹.

تقسیم مواد درسی در مراکز «امام ـ خطیب»
مرحلهٔ راهنمایی

درسهای عمومی	سال اول تعداد ساعتها	سال دوم تعداد ساعتها	سال سوم تعداد ساعتها
زبان ترکی	۶	۶	۶
ریاضی	۴	۴	۴
علوم طبیعی	۴	۴	۴
تاریخ ملی	۲	۲	-
جغرافیا	۲	۲	-
علوم شهروندی	-	-	۳
تاریخ انقلاب ترکیه و آتاترکیسم	-	-	۳
زبان خارجه	۳	۳	۳
فرهنگ دینی و معرفت اخلاقی	۲	۲	۲
نقاشی ـ کاردستی	۱	۲	۱
موسیقی	۲	۱	۱
تربیت بدنی	۲	۲	۲
مجموع ساعات درسهای عمومی	۲۸	۲۸	۲۸
درسهای اختصاصی			
قران کریم	۵	۵	۵
زبان غربی	۳	۳	۳
مجموع درسهای عمومی و درسهای اختصاصی	۳۶	۳۶	۳۶

تقسیم موّاد درسی در مراکز «امام ـ خطیب»
مرحلهٔ متوسطه

درسهای اختصاصی	سال اول	سال دوم	سال سوم	سال چهارم	تعداد کل
قران کریم	۴	۴	۳	۳	۱۴
زبان عربی	۵	۵	۴	۴	۱۸
عقاید و کلام	-	-	۲	۲	۴
فقه	-	۳	۳	-	۶
تفسیر	-	-	۲	۳	۵
حدیث	-	۲	۲	۲	۶
سیره	۲	-	-	-	۲
تاریخ ادیان	-	-	-	۲	۲
خطابه	-	-	۲	۲	۴
مجموع درسهای اختصاصی	۱۱	۱۴	۱۸	۱۸	۶۱
درسهای فرهنگ عمومی					
زبان و ادبیات ترکی	۵	۵	۳	۳	۱۶
روانشناسی	-	۲	-	-	۲
فلسفه	-	-	-	۶	۶
تاریخ	۳	۳	۳	-	۶
تاریخ انقلاب ترکیه و آتاترکیسم	-	-	۳	-	۳
تاریخ هنر	-	-	۲	-	۲
جغرافیا	۲	۲	۲	-	۶

ریاضی	۴	۳	۳	۲	۱۲
بیولوژی و علوم بهداشتی	۳	-	-	-	۳
فیزیک	۳	-	-	-	۳
شیمی	۲	-	-	-	۲
زبان خارجه	۳	۲	۲	۳	۱۰
تربیت بدنی	۲	۲	۱	۱	۶
علوم امنیت ملی	-	۱	-	-	۶
درسهای اختیاری	-	۴	۴	۴	۱۲
مجموع درسهای فرهنگ عمومی	۲۷	۲۴	۱۹	۲۰	۹۰
مجموع درسهای اختصاصی و فرهنگ عمومی	۳۸	۳۸	۳۸	۳۷	۵۱

منبع: اونسور... ص ۱۳۸.

درسهای اختیاری در مراکز «امام ـ خطیب»
مرحلهٔ متوسطه

نوع درسها	سال دوم تعداد ساعات	سال سوم تعداد ساعات	سال چهارم تعداد ساعات
نقاشی	۱	۲	۳
ورزش	۱	۲	۲
زبان خارجه	۱	۲	۳
نویسندگی و سخنرانی	۱	۲	۳
کامپیوتر	۱	۲	۳
مدیریت و کارورزی	غیر محدود	غیر محدود	غیر محدود
ماشین نویسی	۱	۲	۳
موسیقی دینی	غیر محدود	غیر محدود	غیر محدود
خطاطی عربی	۱	۲	۳
تذهیب	۱	۲	۳
فیزیک	غیر محدود	غیر محدود	غیر محدود
شیمی	۱	۲	۳
بیولوژی و علوم بهداشتی	۱	۲	۳
جهانگردی	۱	۲	۳
اقتصاد	غیر محدود	-	-
علوم فلکی	-	۱	۲
	-	-	غیر محدود

منبع: اونسور... ص ۱۳۹.

مراکز «امام ـ خطیب»
سال تأسیس و دوره‌های زمامداری

سال	تعداد مراکز گشایش یافته	وزیر آموزش و پرورش	نخست وزیر
۱۹۵۲_۱۹۵۱	۷	توفیق ایلری	عدنان مندریس
۱۹۵۴_۱۹۵۳	۸	سلیم پورچاق	عدنان مندریس
۱۹۵۹_۱۹۵۴	۴	جلال یاردمجي	عدنان مندریس
۱۹۶۳_۱۹۶۲	۷	خطیب أوغلو	عصمت اینونو
۱۹۶۷_۱۹۶۵	۱۴	اورخان دنگیز	سلیمان دمیرل
۱۹۷۰_۱۹۶۷	۳۱	ایلهامي ارتیم	سلیمان دمیرل
۱۹۷۱_۱۹۷۰	۱	اورخان اوغوز	سلیمان دمیرل
۱۹۷۵_۱۹۷۴	۲۹	مصطفی استون داغ	بلنت اجوید
۱۹۷۷_۱۹۷۵	۱۵۰	أردیم	سلیمان دمیرل
۱۹۷۸_۱۹۷۷	۸۳	ناهید منتشیه	سلیمان دمیرل
۱۹۸۰_۱۹۷۸	۴	اوغور	بلنت اجوید
۱۹۸۱_۱۹۸۰	۳۶	ارصوي	سلیمان دمیرل
۱۹۸۶_۱۹۸۴	۲	محمد دیتچلر	تورگوت اوزال
۱۹۸۹_۱۹۸۸	۷	حسن جلال غوزه	تورگوت اوزال
۱۹۹۲_۱۹۹۰	۲۳	اونی اقیول	مسعود ایلماز
۱۹۹۳_۱۹۹۲	۱۲	کوکسال توبتان	سلیمان دمیرل
۱۹۹۴_۱۹۹۳	۳۰	ناهید منتشیه	تانسو چیللر
۱۹۹۶_۱۹۹۴	۵۰	نفزات أیاز	تانسو چیللر

منبع: روزنامهٔ ملیت، ۱۹۹۷/۴/۴.

فارغ التحصیلان مدارس امام ـ خطیب

وزرا، نمایندگان پارلمان، نویسندگان و روزنامه نگاران

از مجموع ۵۵۰ نمایندۀ پارلمان ترکیه که در انتخابات سال ۱۹۹۵ موفق شدند وارد پارلمان شوند، تعداد ۶۷ نماینده از فارغ التحصیلان مدارس «امام ـ خطیب» بودند. این نمایندگان به صورت زیر تقسیم می شوند:

۵۳ نماینده از حزب رفاه.

۷ نماینده از حزب مام میهن.

۶ نماینده از حزب راه مستقیم.

۱ نماینده از حزب اتحاد بزرگ.

از این تعداد نماینده ۷ نفر از آنان در دولت ائتلافی اربکان ـ چیللر (ژوئن ۱۹۹۶ تا ژوئن ۱۹۹۷) وزیر شدند. این وزرا از شخصیتهای سرشناس فارغ التحصیل مدارس «امام ـ خطیب» بودند:

یکم. وزرا

عبدالله گل (وزیر مشاور)

شوکت گازان (وزیر دادگستری)

عبداللطیف شینیر (وزیر اقتصاد و دارایی)

نجاتی چیلیک (وزیر کار)

احمد جمیل تونچ (وزیر مشاور)

موسی دیمیرچی (وزیر کشاورزی)
ثیومان رضا گونیری (وزیر مشاور)

دوم. نمایندگان پارلمان

یاسین خطیب اوغلو (نایب رییس پارلمان)
جمیل چیچیک (حزب مام میهن)
طیار آلا تی ولا تچ (حزب راه مستقیم)
شوق ایلماز (حزب رفاه)
ایازغوک دمیر (حزب راه مستقیم)

سوم. نویسندگان و روزنامه‌نگاران

عبدالرحمان ویلپاگ (روزنامهٔ آقیت)
فهمی گورو (روزنامهٔ زمان)
صادق البیرق (روزنامهٔ ملی گازینه)
مصطفی سلام اوغلو (روزنامهٔ ینی شفق)
علی بولناج (روزنامهٔ شفق)
احمد نارول

تعداد دوره‌های آموزش قرآن کریم
۱۹۹۳

درسهای اختصاصی	شهر	شهرستان	روستا	مجموع
در حال اشتغال	۲۴۳۳	۷۵۲	۱۷۴۰	۴۹۲۵
بسته	۲۶۸	۱۳۵	۵۹۵	۹۹۸
مجموع	۲۷۰۱	۸۸۷	۲۳۳۵	۵۹۲۳

منبع: مدارس امام ــ خطیب، مصطفی اوجال، ص ۱۶۶.

تعداد دانش آموزان دوره‌های تابستانی قران کریم
دوره‌های روزانه

	دختران	پسران	مجموع
شهرها	۳۲۴۱۴۸	۳۰۶۵۶۰	۶۳۰۷۰۸
شهرستانها	۶۸۳۸۵	۶۱۵۴۱	۱۲۹۹۲۶
روستاها	۲۷۶۴۴۰	۲۸۹۳۶۹	۵۶۵۸۰۹
مجموع	۶۶۶۹۷۳	۶۵۷۴۷۰	۱۳۲۶۴۴۳

دوره‌های شبانه

	دختران	پسران	
شهرها	۴۵۵۳	۲۱۸۵۷	۱۷۴۰
شهرستانها	۴۲۶	۵۱۸۹	۵۹۵
روستاها	۲۰۳۶	۱۷۹۶۷	۲۰۰۳
	۷۰۱۵	۴۵۰۱۳	۵۲۰۲۸

منبع: مصطفی اوجال، منبع پیشین، ص ۱۶۷.

فتح الله گولن:
اسلام و فعالیتهای اجتماعی

نجم‌الدین اربکان رهبر حزب رفاه ترکیه در طول بیش از یک ربع قرن موفق شد جنبش اسلام سیاسی را در شخصیت خود خلاصه (اگر نگوییم احتکار) کند. این واقعیت هم در ابعاد داخلی ترکیه و هم در عرصهٔ روابط بین‌الملل و در سطوح احزاب و جمعیتهای اسلامی سراسر جهان نمایان بوده است. تا آنجا که چهرهٔ اسلام ترکیه با چهرهٔ وی و چهرهٔ احزاب تحت رهبری وی گره خورده است.

اما در این چهره خدشه‌های فراوانی دیده می‌شود که در مجموع مانع رسیدن آن به صورت واقعی به افکار عمومی جهان اسلام شده است، زیرا اگر نقش برجستهٔ اربکان در توسعهٔ احیای اسلام در ترکیه طی سه دههٔ اخیر غیرقابل انکار باشد، نباید از یاد برد که دیگر جنبشهای اجتماعی اسلامگرای این کشور که از سوی دیگر نحله‌های دینی شکل گرفت به مثابهٔ زیرساخت نیرومند جنبش کلان اسلامی و دیگر رویکردهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اسلامگرایان ترکیه عمل کرده‌اند.

در این چارچوب «گروه نور» یا «گروه جدید نور» که ادامهٔ راه

مکتب فکری بدیع الزمان سعیدی نورسی دانشمند اسلامی سرشناس ترکیه به شمار می روند مورد توجه قرار می گیرند. سعیدی نورسی در حالی در سال ۱۹۶۰ درگذشت که میلیونها نفر مرید و هوادار از خود برجای گذاشت که پس از مرگش تلاش کردند راه‌ورسم وی را دنبال کنند. تلاشهای پراکنده‌ای صورت گرفت تا «نوریه» به یک «جنبش تشکیلاتی» تبدیل شود. این تلاشها منجر به این شد که بدنهٔ این جنبش در میان گروهها و رهبران آنها تقسیم شود. از برجسته‌ترین این گروهها گروهی است که به وسیلهٔ روحانی سرشناس ترکیه فتح الله گولن خواجه افندی راه‌اندازی و مدیریت شد. وی از دههٔ هفتاد میلادی کوشید ویژگی خاصی به گروه خود بدهد، به گونه‌ای که به جای ادامهٔ راه نحلهٔ «نوریه» به یک مکتب جدید در اندیشهٔ اسلامی ترکیه شباهت داشته باشد. ازاین رو وی در پاسخ به این پرسش که آیا خود را «شاگرد» بدیع الزمان می داند یا خیر می گوید: «من خود را انسانی ویژه همراه با عنوان یا وظیفهٔ ویژه نمی بینم.» البته وی از اینکه شاگرد بدیع الزمان خوانده شد افتخار می کند: «این یک افتخار است.» زیرا بدیع الزمان ـ چنانکه گولن می گوید ـ «شخصیتی عملگرا و سرشار از دغدغه های اسلامی و انسانی و قهرمانی شجاع در خدمت علم و حقیقت و عفت بود. اندیشه هایش روی او همچون دیگران تأثیر گذاشت. من در سایهٔ این تأثیرگذاریها نمی توانم بگویم که ثروت من خارج از نیت و تلاش سودمندانه برای دین و ملت من بوده است.»

****

فتح الله گولن در سال ۱۹۳۹ و در ارزروم متولد شد. وی سخنرانی توانا و بسیار تأثیرگذار روی مخاطبان خود است. برای ترویج

اندیشه هایش از جملهٔ سیزنتی که در سال ۱۹۷۸ به وسیلهٔ او راه اندازی شد و همچنین روزنامهٔ زمان و شبکهٔ تلویزیونی سمانیولو (شبهای جمعه) استفاده می کند. برخی معتقدند که تعداد مخاطبان وی در سراسر کشور به حدود ۴ میلیون نفر می رسد.

هواداران فتح الله گولن علی رغم نفوذ اجتماعی، آموزشی، رسانه ای و اقتصادی فراوان وی از اینکه خود را گروه یا «جماعت گولن» بخوانند پرهیز دارند. صرفنظر از دقت این نامگذاریها باید گفت که این نامها در محافل گوناگون ترکیه از جمله رسانه های گروهی به شدت شایع و رواج دارد. گروه فتح الله گولن یک حزب همراه با تشکیلات دارای سلسله مراتب نیست، بلکه اعضای این گروه بیشتر به یک جناح شباهت دارند که پیرامون «خواجه افندی» گرد می آیند. اما می توان گفت که این گروه موجب شده است تجمعی با عضویت تعداد زیادی از سرمایه داران و بازرگانان و تعدادی دانشمند شکل بگیرد که از طریق ادارهٔ برخی شرکتها و نهادها، شبکهٔ وسیعی از مراکز انتشاراتی، مدارس، دانشکده ها و شرکتهای سرمایه گذاری و مراکز فرهنگی در داخل و خارج از ترکیه را تحت پوشش بگیرد.

شهر ازمیر مرکز نفوذ فتح الله گولن به شمار می رود که برهان اوزواتو را شهردار این شهر ـ یعنی سومین شهرداری بزرگ ترکیه پس از استامبول و انکارا ـ از اعضای حزب راه مستقیم یعنی بازوی راست گولن است. این روابط از مناسبات نزدیک گولن و حزب راه مستقیم و رهبر آن خانم تانسو چیللر از زمان عهده داری رهبری این حزب در سال ۱۹۹۳ حکایت می کند. چیللر در آنزمان با همکاری فتح الله گولن تلاش کرد

در برابر حزب رفاه، جبههٔ اسلامی ایجاد کند، اما گولن که در دههٔ هفتاد میلادی با نجم‌الدین اربکان روابط نزدیکی داشت، پس از کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ به حزب مام میهن که در سال ۱۹۸۳ از سوی تورگوت اوزال تأسیس شد، گرایش پیدا کرد. گولن فقط زمانی از این حزب فاصله گرفت که مسعود ایلماز رهبر بعدی آن به تدریج به سوی جناح چپ حزب گرایش پیدا کرد و جناح محافظه کار آن را تضعیف کرد.

نفوذ فتح‌الله گولن در داخل و خارج از ترکیه از آغاز دههٔ هشتاد و از زمانی افزایش پیدا کرد که وی و گروهش به همراه چند سرمایه‌دار سعودی شرکتهای مشترکی تأسیس کردند. شرکت راجحی که در کار صرافی فعالیت می‌کند از جملهٔ این شرکتهاست. گولن در سال ۱۹۸۵ سقوط اتحادجماهیرشوروی را پیش‌بینی کرد و او به همراه گروهش بلافاصله پس از سقوط اتحادجماهیرشوروی در سال ۱۹۹۱ به تأسیس مدارس خصوصی و سرمایه گذاری در جمهوریهای آسیای میانه مبادرت کرد. انتشار روزنامهٔ زمان در سال ۱۹۸۶ با رشد اجتماعی و اقتصادی گروه گولن همزمان شد. این روزنامه با ۴۰۰ هزار تیراژ موفق شد مخاطبان عمدهٔ خود را در بازارهای بالکان، آذربایجان و آسیای میانه پیدا کند.

گروه فتح‌الله گولن در سال ۱۹۹۴ «وقفیهٔ روزنامه نگاران و نویسندگان» را تأسیس کرد. حسین گولرچی، لطیف اردوگان، احمدتاش گیترین، عمر اوگجلو، (حکیم اوغلو اسماعیل) قدرت اونال، مصطفی اوزجان و شخص فتح‌الله گولن از جمله اعضای هیأت مؤسس این نهاد وقفی هستند. در بیانیهٔ تأسیسی این وقف اعلام شد که: «اوقاف روزنامه‌نگاران و نویسندگان به فعالیتهای چند منظوره در نهادهای داخلی

و خارجی مبادرت خواهد کرد بی آنکه نقش خود را در توسعهٔ ملی و معنوی ترکیه از یاد ببرد.»

هدفهای بزرگ

«نمی توانم ادعا کنم که بر همهٔ زوایای درونی ام اشراف و آگاهی دارم. آنچه می توانم در مورد نیّت درونی ام بگویم این است که من قصد ندارم فراتر از یک بندهٔ ساده که رضایت خداوند را جست وجو می کند باشم. می خواهم به این حدیث شریف که می گوید: بهترین شما کسی است که بیشترین خدمت را به مردم می کند، عمل کنم و یکی از کسانی باشم که در جهت منافع مردم خدمت کنم.» فتح الله گولن با این عبارات، «هدفهای بزرگ» خود را مشخص می کند. وی در توضیح بیشتر این هدفها می گوید: «قران کریم حضرت ابراهیم را به عنوان یک امت مطرح می کند. یعنی اینکه حضرت ابراهیم همهٔ تلاش خود را در جهت آزادسازی امت و انسانیت به کار گرفت و آمادگی خود را برای رویارویی با آتش به خاطر دستیابی به این هدف اعلام کرد.» گولن خاطرنشان می کند که بدیع الزمان سعیدی نورسی را از طریق فهم اظهارات او می توان با حالت حضرت ابراهیم شبیه دانست. او (بدیع الزمان) می گوید: نه به عشق بهشت چشم دوخته ام و نه از دوزخ وحشت دارم. اگر راه رستگاری را در ایمان امت خود یافتم تن خود را به آتش دوزخ خواهم سپرد، زیرا در حالی که تن من می سوزد، قلب من گلستان خواهد شد.»

گولن به گونه ای ژرف در تجربهٔ انبیا و دانشمندان بزرگ اسلامی غوطه ور می شود و خاطرنشان می کند که پیوند با امت با تکیه بر ابزارهای

مدرن پایهٔ اصلی موفقیت این پیوند محسوب می‌شود. از همین نقطه گولن از نحله‌های صوفیگرایانه فاصله می گیرد و به عنصر دانش و خردورزی در اسلام نزدیک می‌شود. گولن در این راه از تجربهٔ بدیع الزمان چراغ راهنما ساخته است، زیرا بدیع الزمان گفته است: «دانش و خرد در نهایت سودمند خواهند بود و درست به همین دلیل قران کریم نیز برنده خواهد بود، زیرا همه چیز را در گرو دانش و خرد دانسته است.» در همین چارچوب، گولن دشمنان امت اسلامی را در سه چیز دسته بندی می کند: جهل و فقر و تفرقه. راه مقابله با این دشمنان را نیز در سه چیز خلاصه می کند: دانش و کوشش و اتحاد. گولن معتقد است جمع میان حقیقت و معرفت و تربیت و دانش پایه های اصلی کاخ سعادت است. این جمع در توازن حساس میان ایمان و دانش و دل و عقل به دست می آید: «نور عقل شهر دانشها و نور دل خصلت دینی دانشهاست و حقیقت از اتحاد این دو به دست می آید.» از این رو فقدان دانش منشاء تعصب و تقلید است و فقدان دین منشاء شبهه و انکار است. لذا گولن برای «دغدغه های ما» راه حلی اینگونه ارائه می کند: «راه حل نه چنانکه در غرب مطرح است در فکر و عقل صرف است و نه چنانکه در شرق مطرح است در قلب و روح است، بلکه راه حل در تربیت متکی بر روشنگری عقلی ـ فکری و معنوی ـ قلبی و در عمل متکی بر بخشش و اتحاد است نه تفرقه.» گولن به نقش علم و معرفت در برهان و اقناع تاکید فراوان می کند. در نتیجه وی به گفت و گو می اندیشد. آنهم در «جهانی که انقلاب ارتباطات آن را به دهکده‌ای کوچک تبدیل کرده و در آن جایی برای خصومت و مناقشه نیست. انسان باید انسان باشد و در محیطی از صلح شرکای خود را پیدا کند.»

سیاستی خارج از سیاست

ممکن است فتح‌الله گولن روشنفکر و دانشمند از معدود کسانی باشد که مدعی فهم و درک سازوکار روابط دولت در ترکیه هستند. گولن در نتیجهٔ این فهم فعالیت اجتماعی خود را بر این نکته استوار کرده است که: «نظام ترکیه نیرومند است، اما دولتها ضعیفند.» بر این پایه ملّت می کوشد راه‌حلی خارج از سیاست پیدا کند. و این چیزی است که گولن آن را با فعالیت خود در عرصه های تربیت و مطبوعات و اقتصاد به اجرا گذاشته است. گولن خاطرنشان می کند که گروه متبوع وی (گروه نور) راه صحیح را مطابق گزینه های موجود و با اتکا به تکنولوژی و دانش مدرنیته و خارج از اندیشهٔ نظام و قومیت جست‌وجو می کند. این حرکت به خودی خود گروه گولن را به نهادهای جامعهٔ مدنی نزدیک کرده است. به نظر می رسد این دیدگاه بازتابی از ناخشنودی نسبت به قرار دادن «ناسیونالیسم» به جای دین در نظام و جامعه از سوی «کمالیسم» (پیروان خط‌مشی آتاترک) است. گولن می گوید: «این یک نیرنگ مخاطره‌آمیز است.» زیرا ناسیونالیسم در ترکیه به معنای نژادپرستی و چندگانگی قومی تلقی می شود و «ما (گروه نور) فاصلهٔ زیادی با این نگاه داریم.» اما گولن در عین حال میان «ناسیونالیسم» و «ملّت دوستی» و میان «اطاعت از نظام» و «ضدیت با نظام» تفاوت قایل می شود. به گفتهٔ وی به خطر انداختن دولتها ممکن است پایه های نظام را متزلزل کند، اما نباید فراموش کرد که انهدام این پایه‌ها برای ملّت فاجعه‌بار است. گولن در عین حالی که از برخی رفتارهای افراطی انتقاد می کند در همان حال از تعمیم آزادی اندیشه و آزادی ابداع و خلاقیت و مالکیت خصوصی و نسبت محدودی از

لیبرالیسم جانبداری می کند.

حاکمیتی که گولن در خارج از آن فعالیت می کند در نهایت به مثابهٔ یک نهاد مهم از منظر ضرورت تداوم فعالیت باقی می ماند، اما ملاحظات گولن نسبت به نظام، بیشتر به ماهیت مأموریتهایی بازمی گردد که برخی از طرفداران «کمالیسم» آن را در شکل «پنجهٔ آهنین» و یا «دیوار بلند» مشابه برخی نهادهای نظامهای «فاشیستی» یا «کمونیستی» عرضه کرده اند. از دیدگاه گولین، نظام سیاسی ضامن ثبات، امنیت و صلح است و اسلام از این سه مقوله جانبداری می کند، زیرا پایه و اساس اسلام برعدم وجود فتنه و فساد در روی زمین استوار است به شرط آنکه انسان با اراده ای آزاد همراه با دیگر جنبه های کائنات حرکت کند.

گولن اهمیت فراوانی به نقش ملّت در گزینه سازی و اجرای آن می دهد. وی این نقش را بویژه به خاطر تضمین کاهش حاشیهٔ خطا مفید می داند. گولن از بنیانگذاران جمهوری ترکیه به خاطر سهل انگاری در اتخاذ تصمیمات سرنوشت ساز نظیر اینکه «جزایر برود» (به یونان) یا «سلیمانیه یا کرکوک برود» (به عراق) انتقاد می کند. وی البته اذعان می کند که نظام جمهوری ترکیه در شرایطی دشوار پا گرفت که در آن هیچ کس نمی دانست خارجیها چه می خواهند و هیچ کس نمی دانست چگونه با دیگری گفت وگو کند و در نتیجه هیچ کس نمی دانست چه شرایطی در چه فضاهایی وضع شد و چه کسی گفت چه چیزی متعلق به چه کسی است و چه کسی چه وعده وعیدهایی داده است. با این حال گولن، «کمالیسم» جدید را که وی آنها را آتاترکیست های لنینیست می خواند در تخریب چهرهٔ آتاترک و سوءاستفاده از نام وی در بسیاری از نقاط مسئول

می داند. به گفتهٔ او آنها ترکیه را از یک سو در برابر دین قرار دادند و از سوی دیگر در برابر غرب. در حالی که آتاترک با دین ضدیت نداشت، بلکه با فقهای عصر خود نظیر شمس الدین گون التای و رفعت پورگچی هماهنگی کامل داشت و از سوی دیگر باید با غرب رفتار و تعامل دیگری صورت می گرفت «تا راه مواجههٔ با عصر مدرن را می آموختیم و پیشرفت کشورمان را تضمین می کردیم.»

جهانی شدن

گولن مقولهٔ تعامل با غرب را در گرو تجدیدنظر در بسیاری از مسایل حساس پیش روی ترکیه می داند. وی در این میان بویژه به دو مسئلهٔ ویژگی تمدنی و جهانی شدن و نیز مقولهٔ آزادی عقیده در غرب اشاره می کند.

گولین می گوید هنگامی که از جهانی شدن سخن می گوییم معنای آن این نیست که ایمان ملّتها، اندیشه ها، عادات و سنتها و باورهای آنان یکسان شود. بلکه برعکس معنای آن این است که افراد و گروههای بشری بتوانند در سایهٔ همکاری و صلح و نه ستیز از خود و اندیشه ها و ایمان خود پاسداری کنند. گولن معتقد است که جهانی شدن هرگز به معنای محو افراد یا ملّتها نیست، زیرا «نمی توان تفاوتهای مزاج و مذاق افراد را از میان برد. همچنین نمی توان نگاه به جهان و نگاه به جنبه های گوناگون حیات بشری را یکسان کرد.» لذا «ملّت باید به عوامل نیروبخش خود برای پاسداری از موقعیت خود در میان موازنه های کنونی و آتی ملّتها و دولتها چشم بدوزد.» این رهبر دینی ترکیه بر روی عنصر فرهنگ سازی به مثابهٔ

پایهٔ اصلی تمدنها تاکید کرده و خاطرنشان می کند که فرهنگ در بستر ایمان چارچوب دار و دیدگاهی جهانی و مفاهیم زندگی ساز و شخصیت زبانی و تاریخی مردم رشد می کند و اگر تفاوتهای نژادی به میزان تفاوتهای جغرافیایی و منطقه ای و طبیعی تأثیرگذار باشد، در این صورت همواره می توان از ویژگیهای یک ملّت سخن به میان آورد.» بر این پایه گولن معتقد است که «الگوی دولت ناسیونالیست» به صورت کامل زوال پذیر نیست و اختلافات نژادی از محصولات احساس عدم ذوب شدگی در برابر قدرتهای بزرگ است.

آزادی عقیده و افراط و تفریطها

با توجه به اصل «جایی که تفاوت در آن وجود ندارد، زندگی در آن وجود ندارد.» گولن همگان را به بازسازی سیاسی ترکیه «همراه با دموکراسی بیشتر و آزادی و تسامح بیشتر، یعنی بوروکراسی کمتر و احترام بیشتر به حقوق و ابتکار عملهای فردی» فرا می خواند.

مقولهٔ دموکراسی و آزادی در ترکیه به موضوعات بحث انگیز ترکیه تبدیل شده است. این دو مقوله به عوامل کشمکش ساز نه تنها میان حوزهٔ قدرت از یک سو و اسلامگرایان و کردها از سوی دیگر بلکه در میان تندروها و هواداران آزادیهای بیشتر در صفوف سکولارها تبدیل شده است. اما فتح الله گولن مقولهٔ آزادی و دموکراسی را از منظری نگاه می کند که فاصلهٔ یکسانی با حوزهٔ قدرت و اسلامگرایان سیاسی (و به طور مشخص حزب رفاه) دارد. وی در نتیجه دو طرف را مسئول ظهور قطب بندیها و اوضاع بحرانی می داند. گولن معتقد نیست که در ترکیه

قیدوبندهایی در حوزهٔ حیات دینی یا اندیشهٔ دینی وجود دارد، «زیرا هر کس آزاد است مطابق میل خود به‌عبادت بپردازد و هیچ کس در زندگی اسلامی حوزهٔ خصوصی خانواده دخالت نمی کند.» از این گفتهٔ گولن آشکار می گردد که وی برای دین نقش محدودی در چارچوب عبادت شخصی قایل است. بدینترتیب وی همهٔ رفتارهای سیاسی نجم‌الدین اربکان را بدون ذکر نام به‌باد انتقاد می گیرد و آن را به «افراط» در غلطت پاره‌ای جنبه‌های اسلامگرایی متهم می کند. در همان حال وی نظام و ایدئولوژی سیاسی «کمالیسم» را به برانگیختن پاره‌ای حساسیتها حول داشته‌های خود تا مرز «تفریط» متهم می کند و آن را «کشمکش میان عقلهای بیمار» یا کشمکش میان افراط و تفریط تلقی می کند: باید در جست‌وجوی موازنه بود. اما شخص گولن نیز می داند که چه کسی باید موازنهٔ مطلوب را جست‌وجو کند.

اگر چه گولن وجود پاره‌ای فشارها در سالهای اخیر علیه سبکهای ویژه‌ای از زندگی اسلامی و آزادیهای دینی را انکار نمی کند، با این حال وی وضعیت موجود در ترکیه را به‌لحاظ حقوق و آزادیهای عقیده و اندیشه و آزادیهای فردی در مقایسه با ایران و عربستان سعودی و جنوب عراق (در سخنان گولن این نکته ملاحظه می شود که وی از مناطق تحت حاکمیت بغداد اشاره می کند و مناطق کردنشین شمال این کشور را استثنا می کند. وی در مناطق شمالی از طریق افتتاح مدارس خصوصی فعالیت آموزشی دارد) لیبی، مراکش، تونس و الجزایر بیشتر می داند.

گولن دستیابی به قدرت با توسل به‌خشونت را رد می کند و می گوید: «اگر دموکراسی بیشتری می خواهیم باید آن را با توسل

به روشهای دموکراتیک به دست آوریم بی آنکه به رنگ پوست، دین و مذهب مردم کار داشته باشیم. حتی اگر بخواهیم در مورد یک مسئله به صورت بی قیدوشرط توافق کنیم این مسئله نیز باید از طرق دموکراتیک به دست آید.»

وی در بحث دموکراسی و آزادیهای عمومی در ترکیه به رویدادهای چند ماه اخیر پس از استعفای نجم الدین اربکان و فشارهای وارده از سوی نظامیان این کشور برای تشکیل دولت جدید به رهبری مسعود ایلماز رهبر حزب مام میهن و اقدامات فوری این دولت در جهت تضعیف پایگاه اجتماعی اسلامگرایان و از جمله لغو مرحلهٔ تحصیلات راهنمایی از مراکز آموزشی دینی و طرح دعوی حقوقی برای انحلال حزب رفاه اشاره می کند.

گولن این تحولات را «کودتای نظامی» می داند، زیرا «دولت جدید تحت فشار نظامیان شکل گرفت» وی می گوید: «این تحولات زیبندهٔ کشوری که دموکراسی در آن رواج دارد و یا تلاش بر این است که دموکراسی در آن رواج داشته باشد نیست. این تحولات نباید به وقوع می پیوست.»

گولن ـ اربکان؛ رویارویی اسلام اجتماعی با اسلام سیاسی

هنگامی که سخن از وجود یک نیروی اسلامی در ترکیه حتی به صورت محدود به میان می آید و قصد بر این است که این نیرو جایگزین اسلام اربکان و یا رقیب آن در صحنهٔ اجتماعی ترکیه باشد، بی درنگ یک نام مطرح می شود: فتح الله گولن. ازاین رو ماهیت روابط این دو شخصیت

و ماهیت همپیمانیها و تماسهای آنان همواره مورد توجه افکار عمومی ترکیه بوده است. هنگامی که نجم‌الدین اربکان در ماه ژانویهٔ ۱۹۹۷ رهبران نحله های دینی را به ضیافت افطار ماه رمضان دعوت کرد و همین اقدام او خشم نظامیان را برانگیخت، فتح‌الله گولن به این دعوت پاسخ منفی داد و فاصلهٔ خود را با رهبر حزب رفاه حفظ کرد. حتی گفته می شود که او تصمیمات شورایعالی امنیت ملی را در ۲۸ فوریهٔ ۱۹۹۷ که همچون هشدار به اربکان تلقی شد، تایید کرد.

گولن که ترجیح داده است از طریق نهادهای آموزشی، اقتصادی و رسانه‌ای خود فعالیت سیاسی را در خارج از حوزهٔ سیاست دنبال کند، آرمانها و آرزوهای سیاسی خود را پنهان نمی کند. وی در این چارچوب پیامهایی به این و آن سو ارسال می کند که محتوایش نظام را مطمئن کرده و حزب رفاه و رهبر آن را به باد انتقاد می گیرد. حتی علی رغم آنکه در پاره‌ای مواقع پرده از وجود هسته های اسلامگرا در صفوف ارتش ترکیه برداشته می شود و در تحقیقات آشکار می گردد که اعضای این هسته ها به جناح فتح‌الله گولن تعلق دارند، با این حال در محافل سیاسی و فرهنگی ترکیه این شایعه رواج دارد که گولن با دولت در حالت «ترک مخاصمه» قرار دارد و هرگز علاقه‌مند به رویارویی با دولت و نظام نیست. هنگامی که نجم‌الدین اربکان در ۱۸ ژوئن ۱۹۹۷ از پست نخست وزیری ترکیه استعفا کرد، و دعوی قضائی برای انحلال حزب رفاه مطرح شد، چشمها مجدداً به کسی دوخته شد که در صورت وقوع حوادث یاد شده می تواند خلاء اربکان را پر کند. این شخصیت کسی جز فتح‌الله گولن نیست، زیرا هم شخصیت روحانی و روشنفکر است و هم ثروتمند و

میانه رو و میهن دوست و از همه بیشتر «مطیع» نظام است. به همین دلیل و در این اواخر مصاحبه های مطبوعاتی با او افزایش یافته و حتی برخی خبرنگاران او را تا واشنگتن (که برای انجام آزمایشهای مقدماتی عمل جراحی رفته بود) طی ماه آگوست ۱۹۹۷ تعقیب کردند.

اظهارات گولن در مورد حزب رفاه پس از کناره گیری از قدرت

به نظر می رسد گولن در ارزیابی موقعیت رفاه در این مرحله از منظر کسی برخورد می کند که گویی قصد دارد از این حزب تشفی خاطر پیدا کند. وی معتقد است که حزب رفاه به میزان زیادی ضعیف شده و این حزب در هر انتخابات آینده قادر نخواهد بود بیش از ۱۵ درصد آرا و شاید کمتر از آن را به خود اختصاص دهد. گولن در مورد دلبستگی اسلامی بدنهٔ حزب رفاه ابراز شک و تردید می کند و می گوید بیشترین آرای تایید کنندهٔ حزب رفاه متعلق به کسانی است که از عدم وجود یک دولت کارآمد که در زمینه مسکن و مهاجرت به وعده های خود عمل کند، ناراضی هستند. به عبارت دیگر وی این آرا را ناشی از «مطالبات مردم» می داند نه «دلبستگی های آنان.»

گولن از نظام می خواهد در همان حالی که محاکمهٔ حزب رفاه ادامه دارد، انتخابات پارلمانی را برگزار کند، زیرا «این اقدام می تواند اعتماد به حزب رفاه را کاهش داده و مردم را به عدم اقبال به این حزب سوق دهد. گولن معتقد نیست که مردم ترکیه با چهرهٔ «مظلوم» که حزب رفاه می کوشد از خود ترسیم کند، همدردی نشان خواهند داد. همچنین وی بعید می داند که «مظلومان» درون حزب رفاه به گزینه های رادیکال متوسل

خواهند شد، «زیرا مسئله، مسئله احساسات نیست، بلکه وعده ها مطرح است.» وی می افزاید: «همگان می دانند که در طول ۹ ماه گذشته (یعنی دورهٔ زمامداری رفاه) حتی یک دهم وعده ها عملی نشده است.»

البته گولن نیروی فوق العادهٔ حزب رفاه را در جذب عناصر تشکیلاتی انکار نمی کند، اما دیگر احزاب را مسئول فقدان بالندگیهای مشابه می داند. از دیدگاه وی اگر بالندگیهایی از این دست در احزاب وجود داشت، «موازنهٔ سیاسی» موجود دستخوش لرزه نمی شد. وی از «دوستان رفاهی» می خواهد این حقیقت را درک کنند که در کنار واقعیتی به نام رفاه واقعیت دیگری به نام ترکیه وجود دارد.

مدارس امام ـ خطیب

گولن به انتقادات خود از حزب رفاه ادامه می دهد، اما اینبار از زاویهٔ موضوع مدارس امام ـ خطیب است که مرحلهٔ تحصیلات راهنمایی آن در اثر رویارویی نظامیان با حزب رفاه طی یکسال زمامداری اربکان حذف شده است.

گولن می گوید: «جداسازی میان یک گروه اسلامی و یک گروه غیراسلامی فرمولی است که مرا نگران می کند. هیچ کس از ما حاضر نیست خود را از اسلام تهی سازد. اسلام دین ما و شریان حیاتی ماست، اما گروهی بیاید و بگوید من پرچم هستم موضوع صرفنظر صحت وسقم ادعای این گروه، تغییر می کند.» وی به موضوع الزامی شدن دورهٔ ۸ سالهٔ تحصیلات مقدماتی اشاره می کند و می گوید: من مخالف تحصیلات الزامی ۸ ساله نیستم، بلکه موافقم این مدت به ۱۱ سال افزایش پیدا کند،

مشکل هنگامی مطرح می شود که موضوعی به نام برنامه ریزی برای این دورهٔ تحصیلی پیش روی مسئولان قرار می گیرد. در اینجا نیز مسئلهٔ افراط و تفریط پیدا می شود. گولن معتقد است آن کسی که می خواهد آموزش دینی ببیند، این آموزش را پس از دورهٔ ابتدایی، یا راهنمایی و یا متوسطه خواهد دید. این مسئله چندان مهم نیست. مشکل اینجاست که هدف طرفداران آموزش الزامی ۸ساله این باشد که «تربیت» دینی زا حذف کنند، در مقابل، دیگران (یعنی حزب رفاه) باید این ادعا را از سرشان بیرون بریزند که اندیشهٔ آموزش دینی فقط از طریق مدارس «امام ـ خطیب» امکان پذیر است. وی به این نکته اشاره می کند که بسیاری از مردم نه در مدارس امام ـ خطیب و نه در دانشکدهٔ الهیات تحصیل کردند، اما پنجاه برابر بیشتر از فارغ التحصیلان مدارس امام ـ خطیب، به خدا و پیامبر و قران ایمان دارند.

****

فتح الله گولن خواجه افندی به دلیل برخورداری از «امپراتوری مکتب هایش» وضعیت برجسته ای در جنبش اسلام اجتماعی ترکیه دارد. تعداد مراکز وی در ترکیه به صدها مرکز و در خارج از ترکیه یعنی در ۴۵ کشور آسیای میانه، بالکان، خاورمیانه، افریقا، جنوب شرقی آسیا، روسیه، کانادا، استرالیا و نیوزلند، تعداد آنها به ۲۵۰ مرکز می رسد. وی در ۲ دانشکدهٔ فاتح واچیک ترکیه و در ۵ دانشگاه کشورهای ترک زبان نفوذ بلامنازع دارد. این دانشگاهها با روشهای مدرن اداره می شود. علاوه بر این، تعداد نهادهای اقتصادی و رسانه ای گولن نیز قابل توجه است. اگر چه گولن چنانکه اشاره شد می کوشد با نظام سیاسی ترکیه روابط

موازنه داری برقرار کند، اما بخش اعظم سکولارهای این کشور در مورد هدفهای درازمدت این مراکز آموزشی و نهادهای اقتصادی ابراز شک و تردید کرده و آن را تلاش برای مهار سکولاریسم ترکیه به شمار می‌آورند. اگر برخیها به اربکان به دلیل حرکتهای پرشتابش در جهت اجرای برخی طرحهای اسلامی انتقاد می‌کنند، به نظر می‌رسد فرصت گولن در تقویت «زیربنای» اندیشهٔ اسلامی در ترکیه و حفاظت از آن در برابر مخاطرات هنوز از تعرض مقامات نظام سیاسی در امان مانده است.

در میان جنبش آرام گولن و جنبش ناآرام اربکان، ویژگیهای هر یک از دو گرایش یاد شده به وضوح پیش روی ما قرار دارد. اربکان ترجیح داد در بازی مستقیم سیاسی با ابزارهای نظام حاکم (ابزارهای حزبی، پارلمانی، شهرداریها و کابینه) شرکت کند، در مقابل گولن ترجیح داد از خارج از کانالهای شناخته شدهٔ سیاست، سیاست‌ورزی کرده و به ابزارهای صرفاً اجتماعی تکیه کند. بررسی و مطالعهٔ دو تجربهٔ اربکان و گولن بویژه به دلیل تفاوت روشها و نحوهٔ رویارویی با واقعیتهای به شدت پیچیدهٔ جامعه‌ای نظیر جامعهٔ ترکیه از اهمیت فراوانی برخوردار است.

یادداشتها

۱. مصطفی اوجال، شورای پرورش ملی و آموزش دینی مدارس (گزارش)، استامبول، ۱۹۹۶ ص ۷، (به زبان ترکی)

۲. همان منبع، ص ۸ و روزنامه ملیت، ۱۹۹۷/۴/۱.

۳. روزنامه، ملیت، ۱۹۹۴/۴/۱.

۴. همان منبع.

۵. اوجال، منبع پیشین، صص ۱۰ و ۱۱، شگفت انگیز است که بلنت اجوید نخست وزیر که در دورهٔ زمامداری خود سازمان جدید مراکز امام ـ خطیب را تصویب کرده بود و این سازمان به مدت ۲۴ سال تداوم داشت، همان کسی است که به عنوان معاون نخست وزیر ضربهٔ جدید وارده بر این مراکز را که به لغو مرحلهٔ تحصیلات دورهٔ راهنمایی به موجب قانون مصوب ۱۴ آگوست ۱۹۹۷ پارلمان ترکیه و الزامی شدن تحصیلات همزمان دورهٔ راهنمایی و متوسطه منجر شد نادیده گرفت. گویی بلنت اجوید قصد داشت به دست خود خطای سال ۱۹۷۳ خود را جبران کند. در آنزمان سکولارهای تندرو بویژه نظامیان اقدام بلنت اجوید را تهدیدی برای آتاترکیسم و ماهیت سکولار نظام دانستند.

۶. گزارش مصطفی اوجال، صص ۲۷ـ۲۳.

۷. نگاه کنید به: احمد اونسور، **مدارس امام ـ خطیب از زمان تأسیس تا به امروز**، استامبول، ۱۹۹۵، (به زبان ترکی).

۸. گزارش اوجال، منبع پیشین، ص ۱۶.

۹. غونه ری جیغا اوغلو، روزنامهٔ ملیت، ۱۹۹۷/۸/۱۵.

۱۰. متین توکه، روزنامهٔ ملیت، ۱۹۹۷/۷/۳۱.

۱۱. نگاه کنید به: اونسور، منبع پیشین، صص ۲۰۴ و ۲۱۱.

۱۲. همان منبع، ص ۲۳۱.

۱۳. روزنامهٔ ملیت، ۱۹۹۷/۴/۱.

۱۴. نگاه کنید به: مصطفی اوجال، **مدارس امام ـ خطیب و مدارس ابتدایی**، استامبول، ۱۹۹۴، ص ۱۶۳.

۱۵. همان منبع، ص ۱۶۴.

۱۶. همان منبع، ص ۱۶۹.

۱۷. گزارش مصطفی اوجال، منبع پیشین، صص ۳ و ۴.

۱۸. قانون اساسی ۱۹۸۲ و ضمائم آن، صص ۳ و ۴، استامبول، ۱۹۹۳.

فصل چهارم

گزینه‌ها و کشمکشهای سیاست خارجی

گزینه ها و کشمکشهای سیاست خارجی

در تاریخ ۱۵ ماه مهٔ ۱۹۴۸ یهودیان اعلام کردند دولت اسراییل را در خاک فلسطین تأسیس کردند. پس از آن و در کمتر از یکسال یعنی ۲۸ مارس ۱۹۴۹ دولت ترکیه اسراییل را به رسمیت شناخت. بدینترتیب دولت ترکیه برای مدتها به عنوان اولین کشور اسلامی بود که دولت اسراییل را به رسمیت می شناخت. ازاین رو باید گفت روابط میان دو دولت با عمر دولت اسراییل هم سن و سال است. درست به همین دلیل بود که روابط میان ترکیه و اسراییل به لحاظ تأثیرگذاریهایش بر روی تحولات عمومی منطقهٔ خاورمیانه و به طور مشخص تحولات مربوط به کشمکش اعراب و اسراییل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. با گذشت نیم قرن از روابط ترکیه و اسراییل این نکته ملاحظه می شود که روابط دو طرف همچنان به عنوان عامل مؤثر در عرصهٔ امنیت ملّی اعراب مطرح است. روابط انکارا و تل آویو طی چند سال اخیر و به طور مشخص از آغاز سال ۱۹۹۶ بدین سو روندی پرشتاب همراه با مخاطرات فراوان پیدا کرده است. تا آنجا که مناسبات انکارا و جهان عرب طی این سالها شاهد ناآرامیهای

بی‌سابقه بود. در این میان پرسشهای فراوانی مطرح می‌شود. از جمله آنکه روابط ترکیه و اسراییل چه مراحلی را شاهد بوده است؟ کدام عوامل، دو طرف را به گسترش روابط بسیار نزدیک در سالهای اخیر سوق داده است؟ و بالاخره چشم‌انداز این روابط که به مرز همپیمانی رسیده چیست؟

مراحل روابط ترکیه و اسراییل

علی‌رغم آنکه ترکیه نخستین کشور اسلامی بود که اسراییل را به رسمیت می‌شناخت و با وجود اینکه چتر منظومهٔ غربی دو دولت ترکیه و اسراییل را در چارچوب رویارویی با «خطر کمونیسم» و منظومهٔ سوسیالیستی متحد کرده بود، با این حال روابط ترکیه و اسراییل هیچ‌گاه شاهد روند ثابتی نبوده بلکه همواره در معرض نوسانات فراوان قرار داشته است. این روابط را می‌توان به چهار مرحله تقسیم‌بندی کرد:

۱. از شناسایی اسراییل تا جنگ ۱۹۶۷

به استثنای گام مربوط به کاهش روابط دیپلماتیک به سطح «کارداری» پس از تجاوز سه دولت، انگلستان، فرانسه و اسراییل علیه مصر در سال ۱۹۵۶، این مرحله را می‌توان «عصر طلایی» در روابط سیاسی ترکیه و اسراییل قلمداد کرد. در مقابل روابط ترکیه با جهان عرب در همین مرحله شاهد تنشهای فراوان تا مرز رویارویی نظامی میان ترکیه و همسایگان عرب و در رأس آنها سوریه و مصر بود.

ترکیه به قطعنامهٔ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۸ نوامبر

۱۹۴۷ مبنی بر تقسیم خاک فلسطین رأی منفی داد. این موضع ترکیه از سوی رهبران عرب مورد ستایش قرار گرفت، اما راه ترکیه با اعراب از همین جا جدا می‌شود، زیرا انکارا در تاریخ ۲۸ مارس ۱۹۴۹ اسراییل را به رسمیت شناخت. پیش از آن به یکماه بود که نجم‌الدین صداق وزیر خارجهٔ ترکیه اعلام کرد که «دولت اسراییل به واقعیت تبدیل شده است.» وی در توجیه این گفتار خود تاکید کرد که نمایندگان کشورهای عربی نیز با نمایندگان دولت اسراییل گفت و گو می کنند. اما عامل اصلی تعیین کنندهٔ سیاستهای خارجی ترکیه در محیطهای منطقه‌ای در اواخر دههٔ چهل میلادی، خطر همیشگی و سنتی همسایهٔ شمالی این کشور یعنی اتحادجماهیرشوروی بود. بویژه آنکه اتحادشوروی از جنگ جهانی دوم به‌عنوان طرف پیروز جنگ خارج شده بود و در نتیجه به بسط نفوذ خود از سواحل مدیترانه تا سواحل آبهای گرم خلیج [فارس] علاقه‌مند بود. ترکیه حتی در دورهٔ امپراتوری عثمانی مانع جدّی در برابر توسعه‌طلبیهای روسها و پس از آن اتحادشوروی تلقی می‌شد. بر این پایه بود که ترکیه پس از جنگ جهانی اول به جست‌وجوی همپیمان برای مقابله با روسها پرداخت. در این میان انگلستان و فرانسه پا به میدان گذاشتند. پس از جنگ جهانی دوّم ستارهٔ نیروی امریکا در جهان درخشیدن گرفت و در نتیجه چشم انکارا به این نیروی تازه‌نفس بویژه پس از تأسیس پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در آوریل ۱۹۴۹ دوخته شد. ترکیه سه سال پس از تأسیس این پیمان یعنی در سال ۱۹۵۲ به‌عضویت آن درآمد. در این چارچوب اسراییل که نوک پیکان اردوگاه غرب شناخته می‌شد از سوی ترکیه

به رسمیت شناخته شد تا از دیدگاه انکارا به عنصری برای برقراری موازنهٔ متقابل در برابر طمع ورزیهای اتحاد جماهیر شوروی در محیطهای جنوبی ترکیه و متحد احتمالی در منظومهٔ امنیتی و سیاسی غرب در خاورمیانه تبدیل شود. این چیزی است که عصمت اینونو رییس جمهور ترکیه در اوایل ماه نوامبر ۱۹۴۹ بدان اشاره کرد و ابراز امیدواری کرد که این دولت (اسراییل) «به عنصر صلح و ثبات در خاورمیانه تبدیل شود.» پس از او عدنان مندریس نخست وزیر ترکیه در ۲۹ ماه مهٔ ۱۹۵۰ از ضرورت برقراری روابط با کشورهای خاورمیانه که با ترکیه مناسبات مودت آمیزی دارند سخن به میان آورد و خاطرنشان کرد که دستیابی به این هدف از اهمیت فراوانی برخوردار است، زیرا نه فقط برای امنیت خاورمیانه، بلکه برای امنیت جهانی مفید خواهد بود. در اوایل ماه نوامبر ۱۹۵۰ جلال پایار رییس جمهور جدید ترکیه به توضیح بیشتر امنیت منطقه ای این کشور و پیوند آن با نیروهای طرفدار «جهان آزاد» (و از جمله اسراییل) می پردازد و برای نخستین بار پا را فراتر می نهد و ترکیه را عضو «جهان غرب» قلمداد می کند. جلال پایار می گوید: «کشورهای عضو اردوگاه جهان آزاد اذعان می کنند که ترکیه با داشتن ارتش نیرومند نه تنها برای امنیت این اردوگاه بلکه برای صلح و امنیت شرق مدیترانه و خاورمیانه، عنصری مهم تلقی می شود.» با توجه به خصومت اعراب با اسراییل، واشنگتن تلاش کرد منظومه ای از کشورهای عربی خاورمیانه بدون حضور رژیم صهیونیستی ایجاد کند تا سیاستهای اعراب را با استراتژیهای غرب در منطقه پیوند دهد. طرح تشکیل «سازمان دفاعی خاورمیانه» (MEDO) و تلاش برای انضمام

مصر به این سازمان از جمله این تلاشهای امریکا بود، اما این طرح به دلیل مخالفت مصر و دیگر کشورهای عربی با شکست مواجه شد. این امر موجب شد ترکیه که در جهت اجرای طرح تشکیل «سازمان دفاعی خاورمیانه» کوشش فراوان کرده بود در جست‌وجوی گزینه های دیگر باشد که بعدها در شکل «پیمان بغداد» مطرح شد.

ترکیه و اسراییل در سال ۱۹۵۰ به مبادلهٔ سفرا پرداختند و روابط بازرگانی خود را در اوایل دههٔ پنجاه توسعه دادند. با تأسیس پیمان بغداد در ۲۴ فوریهٔ ۱۹۵۵ میان انکارا و بغداد و سپس انضمام انگلستان به این پیمان در تاریخ ۵ آوریل ۱۹۵۵، ترکیه به روند منطقه گرایی خود ادامه داد. ناسیونالیستهای عرب این روند را با منافع ملی اعراب مغایر دانسته و آن را در خدمت منافع اسراییل قلمداد کردند. در این فضای پرتنش میان اعراب و ترکیه، اطلاعات گوناگونی از توافقات نظامی میان ترکیه و اسراییل و تلاش تل آویو برای انضمام به پیمان بغداد به گوش می رسید.

تجاوز سه دولت انگلستان، فرانسه و اسراییل به مصر در اکتبر ۱۹۵۶ فرصتی فراهم آورد تا ترکیه در سیاستهای تندروانهٔ خود به سود اسراییل و غرب تجدیدنظر کند. در این میان سفیر ترکیه در تل آویو در تاریخ ۲۶ نوامبر ۱۹۵۶ به انکارا فرا خوانده شد و روابط دو طرف به سطح دبیر دومی سفارت کاهش پیدا کرد، زیرا مردم ترکیه از تجاوز آشکار علیه مصر به خشم آمده بودند. جالب اینکه فراخوانی سفیر ترکیه از تل آویو به عنوان واکنش به اقدام تجاوزکارانهٔ اسراییل و انگلستان و فرانسه علیه مصر مطرح نشد، بلکه وزارت خارجهٔ ترکیه این اقدام را به «عدم حل وفصل

مسئلهٔ فلسطین و پیامدهای آن در بی ثبات کردن امنیت خاورمیانه» پیوند داد. ترکیه بازگشت سفیر خود به اسراییل را به «حل وفصل نهایی و عادلانهٔ مسئلهٔ فلسطین» موکول کرد. انکارا نه تنها موضوع فراخوانی سفیر خود از اسراییل را به تجاوز سه گانه علیه مصر پیوند نداد، بلکه سفیر ترکیه در تل آویو توضیح داد که این تصمیم انکارا علیه اسراییل «توجیه پذیر نیست» و دولت متبوع وی قصد ندارد روابط دوستی و بازرگانی دو طرف را تیره کند. در این میان ترکیه هرگز تجاوز انگلستان، فرانسه و اسراییل را به مصر محکوم نکرد. در ادامهٔ روابط نزدیک انکارا و تل آویو، ترکیه در جریان ناآرامیهای مرزی خود با دشمن اسراییل یعنی سوریه در تابستان ۱۹۵۷ به یک طرف محوری تبدیل شد. این ناآرامی که چند ماه پس از پایان تجاوز سه گانه علیه مصر به وقوع پیوست با تشدید کشمکشهای امریکا و اتحادجماهیرشوروی در خاورمیانه در بهار ۱۹۵۷ همزمان شده بود. در این میان روابط مسکو و دمشق در زمینه های اقتصادی و نظامی روبه گسترش نهاد و واشنگتن آن را تهدیدی برای ثبات خاورمیانه قلمداد کرد. کشورهای عضو منظومهٔ غرب در منطقه از جمله اردن، عراق و ترکیه که از نزدیکی سوریه و اتحادجماهیرشوروی وحشت داشتند به تکاپو افتادند تا روند اوضاع را تغییر دهند. در این میان نیروهای نظامی ترکیه در تابستان ۱۹۵۷ در مرز با سوریه مستقر شدند و آیزنهاور رییس جمهور امریکا وعده داد که از هر کشوری که مورد تجاوز سوریه قرار گیرد پشتیبانی کند.

سیاستهای خصمانهٔ ترکیه علیه اعراب در دههٔ پنجاه ادامه پیدا کرد. برجسته ترین ایستگاه این سیاست ترکیه، موضع انکارا در قبال استقلال

الجزایر از استعمار فرانسه بود. در تاریخ ۱۳ فوریهٔ ۱۹۵۷ ترکیه از رأی دادن به پیش نویس قطعنامهٔ سازمان ملل متحد مبنی بر حمایت از «حق تعیین سرنوشت» ملّت الجزایر خودداری کرد و در مقابل به قطعنامهٔ دیگری که به «حق تعیین سرنوشت و استقلال الجزایر» اشاره نکرده بود، رأی مثبت داد.

این موضع مخالف استقلال الجزایر خشم اعراب را برانگیخت که پیامدهای منفی آن تا به امروز در مناسبات ترکیه و الجزایر بازتاب دارد. به نظر می رسد عضویت ترکیه در پیمان ناتو که فرانسه عضو مهمی از آن به شمار می رود از عوامل مؤثر در شکل گیری این سیاست ترکیه به مثابهٔ بخشی از دیدگاه عمومی غرب در قبال خاورمیانه و مسایل آن بوده است.

از سال ۱۹۶۰ نشانه هایی هر چند ضعیف مبنی بر پیدایش تحول در دیدگاه ترکیه در قبال همسایگان جنوبی اش اعراب آشکار شد. این تحولات از عوامل چند ناشی می شد. از جمله تمایل کودتاچیان جدید ترکیه که در ۲۷ ماه مهٔ ۱۹۶۰ قدرت را در ترکیه به دست گرفتند، به کاهش خصومت نسبت به اعراب البته نه به بهای از دست دادن روابط با اسراییل. بن بست سیاستهای ترکیه در قبرس از دیگر عوامل رویکرد جدید انکارا بود، زیرا همهٔ کشورهای عربی به قطعنامهٔ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۹۶۵/۱۲/۱۷ مبنی بر نامشروع خواندن دخالتهای ترکیه در قبرس رأی مثبت دادند. این موضع اعراب، برای ترکیه یک شوک محسوب می شد. حتی به گفتهٔ یکی از شخصیتهای شرکت کننده در مشاوره های قبلی، این موضع اعراب، ترکیه را به وحشت انداخت. این

یکی از عواملی بود که به تغییر سیاستهای انکارا در قبال کشورهای عربی کمک کرد. دستیابی حزب عدالت به رهبری سلیمان دمیرل به قدرت که به روابط ترکیه با کشورهای اسلامی اهمیت بیشتری می داد، به پیدایش رویکرد جدید ترکیه نسبت به کشورهای عربی کمک کرد. با این حال هر گونه بهبود روابط انکارا با کشورهای عربی با کاهش روابط صمیمانه با اسراییل همراه نبود. بلکه در آنزمان احسان صبری جاگلیا نگیل وزیر خارجهٔ ترکیه طی مصاحبه‌ای به تاریخ ۲۳ ماه مهٔ ۱۹۶۶ بر «روابط بسیار حسنهٔ» ترکیه با اسراییل تاکید کرد.

بدینترتیب می توان گفت که روابط اسراییل و ترکیه در مرحلهٔ مابین ۱۹۴۹ و ۱۹۶۷ بیشتر به مرحلهٔ دوران طلایی اسراییل در سیاستهای خارجی ترکیه بویژه سیاستهای خاورمیانه ای این کشور شباهت داشت. در این مرحله، سیاستهای ترکیه حتی یک گام از سیاستهای عمومی غرب و به طور مشخص سیاستهای امریکا در قبال تحولات خاورمیانه فراتر نرفت. این سیاست ترکیه در واقع در نقطهٔ مقابل منافع اعراب و به سود منافع اسراییل رقم خورده بود. انکارا این سیاستها را از طریق انعقاد موافقتنامه های نظامی و اقتصادی با اسراییل و تشدید فشارهای نظامی علیه سوریه و اتخاذ مواضع خصمانه علیه اعراب در محافل بین المللی از جمله سازمان ملل متحد و نیز از طریق انعقاد پیمانهای منطقه‌ای نظیر پیمان بغداد دنبال می شد. اما از آغاز دههٔ ۶۰ میلادی و چنانکه گفتیم نشانه هایی هر چند ضعیف از پیدایش پاره‌ای تحولات مثبت در روابط انکارا با جهان عرب به چشم خورد. این تحولات عمدتاً به دلایل مسایل داخلی ترکیه

(و از جمله مسئلهٔ قبرس) و مواضع کشورهای غربی در قبال بحران قبرس و نیاز ترکیه به داشتن دوستان جدید، به‌وقوع پیوست. حتی گفتمان سیاسی ترکیه از دههٔ ۶۰ در قبال مسئلهٔ فلسطین شاهد برخی تحولات مثبت بود. هنگامی که جنگ ۵ ژوئن اعراب و اسراییل به‌وقوع پیوست، آشکارا آمادگی بیشتری برای درک مسایل اعراب بویژه مسئلهٔ فلسطین از خود نشان داد.

۲. از جنگ ۱۹۶۷ تا اجلاس مادرید (اجلاس صلح ۱۹۹۱)

در این مرحله تحولات گوناگونی رخ داد که در مجموع ترکیه را به اتخاذ سیاستهای واقعگرایانه‌تری نسبت به جهان عرب و اسراییل وادار کرد، اما وجه مشخصهٔ سیاستهای ترکیه در این مرحله عمدتاً در شکل فاصله گرفتن از خصومت مطلق نسبت به اعراب و مسایل آنها تجلی پیدا کرد. حتی در برخی نقاط می‌توان گفت که سیاستهای ترکیه در جهت دوستی با جهان عرب حرکت کرد. با این حال در این مرحله نیز روابط ترکیه با اعراب به بهای از دست دادن روابط با تل‌آویو نبود.

جنگ ژوئن ۱۹۶۷ که طی آن اسراییل شبه جزیرهٔ سینا، کرانهٔ باختری و نوارغزه و بلندیهای جولان را به اشغال درآورد، نقطهٔ آغاز بروز تحول عملی در سیاستهای ترکیه در قبال مسئلهٔ فلسطین و به طور کلی حقوق اعراب بود. اگر چه سیاست رسمی ترکیه، رسماً دولت اسراییل را تجاوزکار تلقی نکرد، اما چاگلیانگیل وزیر خارجهٔ ترکیه در جریان سخنان خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۶۷ از

اسراییل خواست از اراضی اشغال شدهٔ اعراب عقب‌نشینی کرده و مصوبات شورای امنیت را اجرا کند. هنگامی که اسراییل قدس شرقی را به‌لحاظ اداری به‌بخشهای اشغالی خود ضمیمه کرد، دولت ترکیه در تاریخ ۴ ژوییهٔ ۱۹۶۷ به قطعنامهٔ سازمان ملل متحد که طی آن تصمیم اسراییل غیرقانونی خوانده شد، رأی مثبت داد. همچنین ترکیه به مصوبات دیگر سازمان ملل متحد که از سوی مجموعهٔ کشورهای عربی ارائه شده بود، رأی مثبت داد. این مواضع مثبت ترکیه، با رأی مثبت این کشور به قطعنامهٔ مشهور ۲۴۲ شورای امنیت که به تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ به تصویب رسید، مورد تاکید قرار گرفت. در این قطعنامه از اسراییل خواسته شده بود که از همهٔ سرزمینهای اشغالی اعراب عقب‌نشینی کند.

علاوه بر این ترکیه از انضمام پیمان ایران، پاکستان و عربستان سعودی در ژانویهٔ ۱۹۶۸ که برای دفاع از خلیج [فارس] شکل گرفته بود خودداری کرد. ترکیه در این زمینه نگران واکنش منفی اعراب شبیه آنچه در جریان پیمان بغداد رخ داد، بود. این مواضع مثبت ترکیه در سوی دیگر منطقه چندان بی‌واکنش نبود، زیرا بسیاری از مقامات کشورهای عربی که از سیاستهای قبلی این کشور ناراضی بودند، به رویکرد جدید انکارا پاسخ مثبت دادند. از جملهٔ آنها ابراهیم ماخوس وزیر خارجهٔ سوریه بود که در تاریخ ۲۱ آگوست ۱۹۶۷ سیاستهای ترکیه را مخلصانه قلمداد کرد که «افقهای بهتری از روابط میان دو کشور را در همهٔ زمینه‌ها خواهد گشود.» ترکیه برای جلب موافقت و همراهی کشورهای عربی با سیاستهای خود همواره به شباهتهای موجود میان اشغالِ اراضی اعراب

از سوی اسراییل و تلاش یونان برای انضمام قبرس به خاک خود اشاره می کرد.

ترکیه به همهٔ قطعنامه های مشهور بین المللی در مخالفت با انضمام قدس و بلندیهای جولان به اراضی اشغالی اعراب از سوی اسراییل طی سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ رأی مثبت داد.

در نتیجه می توان گفت که دههٔ هفتاد میلادی، نقطهٔ شروع سیاستهای جدید ترکیه در قبال جهان عرب بود. مجموعه ای از عوامل گوناگون در پیدایش این سیاست ترکیه تأثیر داشت. از جملهٔ آنها می توان به سیاستهای جهان عرب در قبال مسایل ترکیه اشاره کرد که شاهد تحولات مثبتُ در این دهه بود. مثلاً پس از درگذشت جمال عبدالناصر رییس جمهور فقید مصر، سیاستهای این کشور در دورهٔ زمامداری انورسادات شاهد همراهی بیشتر و آشکار با سیاستهای ترکیه در قبال بسیاری از مسایل بود. همچنین دههٔ هفتاد میلادی شاهد بحرانهای شکنندهٔ اقتصادی (نفتی) در سطوح جهانی و افزایش بهای نفت بود. این بحرانها ترکیه را هر چه بیشتر به جهان عرب نزدیک کرد تا آثار منفی این بحران دامنگیر اقتصاد ملی این کشور نشود. رأی مثبت ترکیه به اکثر قطعنامه های بین المللی علیه اسراییل از جمله پیامدهای نزدیکی و همکاری اقتصادی این کشور با جهان عرب تلقی می شود. از مهمترین این قطعنامه ها که ترکیه نیز بدان رأی مثبت داد، قطعنامه ای بود که در آن «صهیونیسم» گونه ای نوعی از نژادپرستی به شمار آمد (۱۰ نوامبر ۱۹۷۵).

پیش از آن و در ژانویهٔ ۱۹۷۵ ترکیه، سازمان آزادیبخش فلسطین را

به عنوان تنها نمایندهٔ مشروع و قانونی ملّت فلسطین به رسمیت شناخت. در این زمینه یاسرعرفات رهبر ساف در اکتبر ۱۹۷۹ نخستین دفتر نمایندگی سازمان آزادیبخش فلسطین را در انکارا و در دورهٔ زمامداری بلنت اجوید افتتاح کرد.

تحول مهم دیگری در روابط ترکیه و اسراییل پس از کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ این کشور در شکل کاهش سطح مناسبات انکارا و تل آویو به سطح دبیردومی به وقوع پیوست و همزمان با آن دفتر کنسولگری ترکیه در قدس تعطیل شد. در نتیجهٔ این تحولات بود که روابط اقتصادی و فرهنگی ترکیه و اسراییل به حالت تعلیق درآمد. هنگامی که مجلس ملی فلسطین در تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۸۸ در نشست الجزایر «تشکیل دولت مستقل فلسطین» را اعلام کرد، ترکیه نخستین کشور غیرعربی و از نخستین کشورهایی بود که این دولت را به رسمیت شناخت. در این شرایط بود که ترکیه مناسبات خود را با اسراییل افزایش داد و آن را به سطح کارداری رساند. بهانهٔ انکارا این بود که کشورهای بزرگ عربی نظیر مصر با اسراییل به مبادلهٔ سفیر اقدام کرده‌اند. این وضعیت به همین صورت تا زمان شروع مذاکرات صلح مادرید در سال ۱۹۹۱ تداوم یافت. در مرحلهٔ دههٔ هفتاد و هشتاد میلادی، مناسبات اقتصادی ترکیه و جهان عرب بویژه پس از بحران نفتی سال ۱۹۷۳ و مشارکت حزب سلامت ملی (با خط مشی اسلامی) به رهبری نجم‌الدین اربکان شاهد گشایشهای آشکاری بود. عضویت اربکان در دولتهای ائتلافی ترکیه در این دو دهه نقش مهمی در وقوع این تحولات ایفا کرد. این تحولات با انضمام ترکیه به سازمان

کنفرانس اسلامی در سال ۱۹۷۴ و گشایش دفتر اقتصادی این سازمان در انکارا در سال ۱۹۸۰ رو به بهبود گذاشت.

آمارها نشان می دهد که حجم مبادلات بازرگانی ترکیه و کشورهای عربی از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰، ۴/۵ درصد از کل تبادل بازرگانی خارجی ترکیه را تشکیل می داد. این نسبت در دهۀ هشتاد به ۳۲ درصد رسید. تا آنجا که پروژه های واگذاری به شرکتهای پیمانکار ترکیه در جهان عرب مجموعاً به حدود ۲۰ میلیارد دلار رسید. در همین مدت و در مجموع حدود ۱۸۰ هزار نیروی کار ترکیه در جهان عرب مشغول به کار بودند. همچنین ترکیه صدها میلیون دلار از بانک توسعۀ اسلامی وابسته به سازمان کنفرانس اسلامی به صورت وام دریافت کرد. طی سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ صادرات ترکیه به جهان عرب با افزایشی نزدیک به ۲۰۹ درصد مواجه شد، زیرا در حالی که این رقم در سال ۱۹۸۰ به ۶۰۰ میلیون می رسید در سال ۱۹۹۰ ناگهان به بیش از ۲ میلیارد دلار رسید. اما این رقم از مجموع صادرات ترکیه به کشورهای مختلف جهان از ۳۶/۶ درصد در سال ۱۹۸۱ به ۱۳ درصد در سال ۱۹۹۰ کاهش نشان می داد. همچنین در زمینۀ واردات ترکیه از جهان عرب باید گفت که در سال ۱۹۸۰ حجم واردات این کشور رقم ۲/۴ میلیارد دلار را نشان می دهد، اما این رقم در سال ۱۹۹۰ به ۳/۱ میلیارد دلار یعنی با افزایش ۲۷ درصد رسید.

در همین حال سرمایه گذاری کشورهای عربی در ترکیه و بالعکس در دهۀ هشتاد میلادی افزایش یافت. از جمله می توان به افزایش سرمایه گذاری ترکیه در کشورهایی نظیر عراق، عربستان سعودی، کویت

و لیبی اشاره کرد. در واقع حجم نیروی کار ترکیه در آستانهٔ جنگ دوم خلیج [فارس] به حدود ۲۵۰ هزار کارگر و بر پایهٔ برخی آمارها به ۳۵۰ هزار کارگر رسید.

بنابر آنچه گذشت آشکار می گردد:

- روابط سیاسی ترکیه و جهان عرب بین سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۹۱ در مقایسه با مرحلهٔ اول شاهد تحول بسیار بزرگ بود. این مرحله را می توان از منظر ترکیه «مرحلهٔ عرب» نامید، البته بدون عقب نشینی در روابط انکارا با اسراییل و به استثنای حادثهٔ کاهش سطح مناسبات دیپلماتیک سالهای پس از ۱۹۸۰ میان انکارا و تل آویو. رشد نیروی اقتصادی جهان عرب در سطوح جهانی نقش مهمی در تغییرات حاصله در سیاستهای ترکیه ایفا کرد. علاوه بر این نباید از سیاستهای لیبرالی تورگوت اوزال نخست وزیر فقید ترکیه طی دههٔ هشتاد و تمایل ترکها به یافتن دوستان جدید در قبال مسئلهٔ قبرس غفلت کرد. همچنین نباید از نقش پاره‌ای تحولات در مواضع کشورهای عربی در قبال ترکیه و در رأس آنها نظام مصر پس از درگذشت جمال عبدالناصر، کاست.

- روابط اقتصادی ترکیه با جهان عرب گام به گام در کنار روابط سیاسی توسعه پیدا می کرد. افزایش حجم تبادل بازرگانی، افزایش حجم سرمایه گذاریهای متقابل و افزایش حجم نیروی کار ترکیه در جهان عرب از جمله نشانه های توسعهٔ روابط در بخش اقتصادی است.

- موضع ترکیه در این مرحله در اسارت ماهیت موازنهٔ قوای منطقه‌ای که به طور نسبی در دههٔ هفتاد و نیمهٔ اول دههٔ هشتاد به سود

اعراب بود، قرار داشت. این موضع ترکیه مطابق نوسانات حاصله در این موازنه دستخوش نوسان می‌شد. ازاین رو شاهدیم که سیاستهای این کشور از نیمه‌های دهۀ هشتاد به بعد به سوی عربگرایی متمایل می‌شود، اما با شروع روابط دیپلماتیک میان مصر و اسراییل و شناسایی اسراییل به صورت ضمنی از سوی سازمان آزادیبخش فلسطین در سال ۱۹۸۸، انکارا به صورت روزافزونی به تل آویو نزدیک می‌شود و خود را به طور نسبی از موانع اخلاقی دوران گذشته آزاد می‌کند، زیرا ترکیه دیگر تنها کشور اسلامی نبود که اسراییل را به رسمیت می‌شناخت، بلکه مصر و ساف نیز موجودیت اسراییل را به رسمیت شناخته بودند. در نتیجه هیچ کشور عربی نمی‌توانست از ترکیه بخواهد کاتولیک‌تر از پاپ باشد. بدینترتیب و هنگام انضمام اعراب و از جمله کشورهای تندرویی نظیر سوریه به روند صلح با اسراییل در پاییز ۱۹۹۱ (اجلاس مادرید) آخرین موانع پیش روی ترکیه برای برقراری روابط طبیعی با دولت اسراییل فرو ریخت.

۳. از اجلاس مادرید تا انعقاد موافقتنامۀ نظامی ترکیه و اسراییل

همزمان با برگزاری نخستین اجلاس صلح با اسراییل در پاییز ۱۹۹۱ در مادرید پایتخت اسپانیا، منطقۀ خاورمیانه و مجموع روابط منطقه‌ای و بین‌المللی خاورمیانه وارد مرحلۀ تاریخی جدیدی شد. اجلاس صلح مادرید بر پایۀ «صلح در برابر زمین» و به مثابۀ یکی از پیامدهای اشغال کویت از سوی عراق و نتایج آن در شکل آزادسازی کویت توسط ائتلاف

بین المللی به رهبری امریکا شکل گرفت. موضوع اجرای قطعنامه های سازمان ملل متحد در فلسطین نظیر آنچه در کویت به اجرا درآمد به یک مطالبهٔ عمومی تبدیل شد. در میان گشایش اجلاس صلح مادرید که در آن ۴ کشور عربی لبنان، سوریه، اردن و مصر و سازمان آزادیبخش فلسطین به صورت مستقیم شرکت کردند و شرکت ناظرانی چند از کشورهای عربی همراه با طرفهای ناظر بر اجلاس و میان توقف مذاکرات صلح سوریه و اسراییل در وایت پلانتاشین امریکا در آغاز سال ۱۹۹۶ تحولات بسیار مهمی روی داد. دستیابی فلسطینیها و اسراییلیها به موافقتنامهٔ موسوم به اوسلو در سپتامبر ۱۹۹۳ و امضای موافقتنامهٔ صلح میان اردن و اسراییل در سال ۱۹۹۴ از جملهٔ این تحولات مهم به شمار می آید. بدینترتیب از کشورهای خط مقدم جبهه با اسراییل، فقط دو کشور سوریه و لبنان در خارج از روند صلح با اسراییل باقی ماندند.

برگزاری اجلاس صلح مادرید و شناسایی اسراییل از سوی مصر در ۱۲ سال پیش از آن و نیز شناسایی اسراییل از سوی اردن و فلسطینیها، چیزی جز «مجوز عبور» آشکار برای ترکیه جهت تحکیم مناسبات مورد علاقهٔ خود با رژیم صهیونیستی نبود. بدینترتیب می توان گفت در این مرحله که چهار سال به طول انجامید، فرآیند پیشبرد روابط نزدیک ترکیه و اسراییل به منتهاالیه هدفهای تعیین شده از سوی دو طرف آغاز می شود. با این توضیح که روند صلح در خاورمیانه هنوز به پایان خود نزدیک نشده و موضع عمومی اعراب علی رغم نقضهای مکرر آن از سوی مصر، اردن و فلسطینیها و دیگر کشورها همچنان مانع از عادی سازی روابط با اسراییل

و شکل گیری مناسبات معمول بدون برقراری صلح عادلانه شده بود. به عبارت دیگر موضع ترکیه در قبال اسراییل که در عرصه های گوناگون بهبود یافته بود، حاشیه‌ای هر چند تنگ و باریکی از احتیاط را باقی گذاشت تا حساسیت اعراب در برابر مناسبات انکارا و تل آویو برانگیخته نشود. ازاین رو ترکیه می کوشید به صورت نسبی روابط خود را با اسراییل به فاز تحریک کنندهٔ سوریه و دیگر دوستان منطقه ای خود و به طور مشخص ایران منتقل نکند.

البته شروع مذاکرات صلح اعراب و اسراییل در مادرید، ترکیه را از قیدوبندهای اخلاقی رها کرده بود، اما در عین حال اوضاع کلی منطقهٔ خاورمیانه، دغدغه های انکارا را متنوع کرده بود، زیرا ترکیه که از روابط نیرومند با اسراییل بهره مند شده بود چندان تمایلی به دستیابی سوریه و اسراییل به صلح نداشت، چرا که صلح سوریه و اسراییل می توانست دمشق را از دغدغهٔ رویارویی با اسراییل آزاد کرده و فرصت را برای انتقال به حوزهٔ حل وفصل مشکلات دیگر خود از جمله مشکلات مشترک با ترکیه مساعد ببیند. این مشکلات مشترک در سه محور خلاصه می شود: منطقهٔ اسکندرون که سوریه انضمام آن را به ترکیه در سال ۱۹۳۸ به رسمیت نمی شناسد و در همهٔ نقشه های رسمی خود مرز کنونی با ترکیه را «مرز موقت» می داند. برانگیختن این مشکل از سوی سوریه می تواند ترکیه را با مشکلات متعدد مواجه کند. یعنی همان مشکلاتی که در صورت عدم برقراری صلح میان سوریه و اسراییل در حالت تعلیق تاریخی خود باقی می ماند. مشکل دوم، مسئلهٔ آبها و بحران دو طرف بر سر احداث سد در

رودخانه های دجله و فرات از سوی ترکیه از دههٔ هشتاد به بعد است. انکارا همواره تاکید کرده است که از این اقدامات خود درصورت ضرورت همچون سلاح استفاده خواهد کرد. این ضرورت در محور مشکل سوم خودنمایی می کند. یعنی مشکلات مربوط به حزب کارگران کرد که از سال ۱۹۸۴ به بعد با دولت انکارا برای ایجاد دولت کُرد در جنوب شرقی ترکیه با دولت مرکزی می جنگد و مقامات ترکیه همواره دمشق را متهم به حمایت از این حزب می کنند.

دستیابی سوریه و اسراییل به نوعی توافق صلح آمیز، احتمال توافق بعدی طرفین را برای حل وفصل بحران آب در بلندیهای جولان مطرح می کند. در این زمینه اسراییل ممکن است آمادگی خود را برای بهره برداری از آبهای جولان و حمایت از موضع سوریه در برابر بحران آبی اش با ترکیه اعلام کند. وقوع این احتمال هرگز به سود انکارا نیست.

از سوی دیگر برپایی نظم نوین خاورمیانه بر بنیانهای جدید، اسراییل یعنی محور مرکزی نظم نوین را (در صورت موافقت طرفهای عرب) به سوی اعطای نقش محوری به ترکیه در این نظم سوق نخواهد داد. وحشت ترکیه از دستیابی اعراب و اسراییل به صلح آنهم پیش از حل وفصل مشکلات خود با کشورهای همجوار عرب (سوریه و عراق) انکارا را به تحمیل خود به عنوان بازیگر مهم هرگونه عملیات صلح آمیز پیش از شکل گیری آن تشویق می کند تا روند صلح خاورمیانه به گونه ای پیش نرود که با منافع مربوط به حوزهٔ امنیت ملی انکارا مغایر باشد. درست از همین زاویه می توان برخی تنشهای نظامی مستقیم و غیرمستقیم ترکیه

را در شمال عراق و یا در مرز مشترک با سوریه در پاییز ۱۹۹۸ مورد مطالعه قرار داد.

بنابراین نگرانیهای ترکیه از صلح خاورمیانه از وسوسه های این کشور به بهبود روابط با اسراییل کمتر نیست.

روابط ترکیه با اسراییل بین سالهای ۱۹۹۱ و ۱۹۹۵ شاهد تلاشهای متقابل سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی فعالی بود. سفرهای متقابل مسئولان دو طرف از رؤسای جمهور و نخست وزیران گرفته تا وزرای خارجه به انکارا و تل آویو در همین چارچوب ارزیابی می شود. در پایان سال ۱۹۹۱ سطح مناسبات دو طرف به مبادلهٔ سفیران ارتقا یافت. سفر هیأتهای اقتصادی و انعقاد موافقتنامه های مشترک فرهنگی و اقتصادی طی این سالها آرامی نداشت.

شاید مهمترین جنبهٔ روابط دو طرف طی مدت یاد شده در شکل انعقاد موافقتنامهٔ امنیتی تجلی پیدا کرد، زیرا در ماه مارس ۱۹۹۴ و در دورهٔ زمامداری خانم تانسو چیللر یعنی در مارس ۱۹۹۴ موافقتنامهٔ محرمانهٔ امنیتی میان دو طرف به امضا رسید. این موافقتنامه با امضای موافقتنامهٔ دیگری در تاریخ ۳ نوامبر ۱۹۹۴ در جریان سفر شخص چیللر به اسراییل کامل شد. گفتنی است که سفر خانم چیللر به اسراییل نخستین سفر نخست وزیر ترکیه به تل آویو به شمار می رود. موافقتنامهٔ دوّم شامل ۱۲ ماده حول همکاری دو طرف در زمینهٔ تبادل اطلاعات برای مبارزه با تروریسم بود. از جمله مواد موافقتنامهٔ مزبور می توان به بندهای زیر اشاره کرد:

ـ مبارزه با قاچاق مواد مخدر از طریق مرزهای دو طرف.

ـ تبادل اطلاعات و اتخاذ تدابیر امنیتی لازم برای حمایت از شهروندان دو طرف در برابر اقدامات تروریستی.

ـ تبادل تجربهٔ دو طرف در زمینهٔ شیوه‌های کشف و مبارزه با جرم.

ـ تشکیل کمیتهٔ مشترک ترکی ـ اسراییلی با عضویت کارشناسان دو طرف و برگزاری نشستهای دوره‌ای برای بررسی راههای اجرا و بهبود این موافقتنامه همراه با تعهد دو طرف مبنی بر عدم انتقال هر گونه اطلاعات به کشور سوم بدون موافقت طرف دوم این موافقتنامه.

ترکیه در جریان همین سفر خانم چیللر به اسراییل رشته همکاریهای اقتصادی را به شرح زیر به طرف اسراییلی پیشنهاد کرد:

ـ همکاری مشترک به منظور بهبود تکنولوژی کابلهای نوری در منطقهٔ خاورمیانه.

ـ همکاری مشترک بین بندرگاههای اسراییل و بندرهای مرسین و اسکندرون ترکیه.

ـ تأسیس یک شرکت بین المللی برای انتقال مواد غذایی.

ـ راه‌اندازی پروژهٔ مشترک در زمینهٔ انرژی هیدروالکتریسه.

ـ انجام تحقیقات مشترک حول زیرساختهای شبکهٔ منطقه‌ای برق.

ـ تشکیل کنسرسیوم چندملیتی برای سرمایه گذاری در نوار غزه و کرانهٔ باختری.

ـ همکاری در زمینهٔ آموزشهای کشاورزی، آبیاری زراعی و محیط زیست در منطقهٔ «گاب» در جنوب شرقی ترکیه.

سفرهای متقابل و نشستهای فشردهٔ مقامات ترکیه و اسراییل طی سالهای پس از برگزاری اجلاس مادرید فرصتی برای تعیین قلمروهای همکاری و تبلور هدفهای استراتژیک دو طرف فراهم کرد. در مقابل و در همین مدت، جبههٔ روابط ترکیه با اعراب شاهد سردی قابل ملاحظه ای بود. این مسئله بویژه پس از اظهارات مقامات انکارا حول اتهام سوریه به حمایت از «فعالیتهای تروریستی» درون خاک ترکیه، شکل جدی تری به خود گرفت.

۴. پس از موافقتنامهٔ نظامی ترکیه و اسراییل؛ اتحاد استراتژیک

پیمان استراتژیک

با توقف روند مذاکرات میان سوریه و اسراییل، روند صلح در خاورمیانه به حالت تعلیق درآمد. از سوی دیگر بهار ۱۹۹۶ شاهد سلسله عملیات فلسطینیها در قدس، تل آویو و عسقلان بود که برگزاری اجلاس بین المللی شرم الشیخ مصر در مارس ۱۹۹۶ را ضروری کرد. حدود یکماه پس از آن اسراییل تجاوز وسیعی علیه لبنان با شعار «خوشه های خشم» آغاز کرد و در پی آن بنیامین نتانیاهو رهبر حزب تندرو لیکود در انتخابات ۲۹ ماه مهٔ ۱۹۹۶ به پیروزی رسید و دولت شیمون پرز را با شکست مواجه کرد.

این تحولات نشانه ای بود مبنی بر اینکه مرحلهٔ جدیدی در خاورمیانه همراه با تنش و بحران و دوری از پایه های اصلی اجلاس صلح مادرید آغاز شده است. بدینترتیب کشمکش و بحران و بهره گیری از

اهرمهای فشار در آغاز سال ۱۹۹۶ به اوج خود رسید که پیامدهای آن کماوبیش تاکنون ادامه دارد. ترکیه با توجه به تأثیرپذیری و تأثیرگذاریهایش نسبت به بحرانهای منطقه ای از بالکان گرفته تا آسیای میانه و قفقاز و بالاخره خاورمیانه، در قلب این تحولات قرار دارد. در مرحلهٔ پس از توقف مذاکرات صلح در وایت پلانتایشن امریکا، همکاری ترکیه و اسراییل شاهد نزدیکی بی سابقه در همهٔ زمینه ها در مقابل ظهور ناآرامی در مناسبات انکارا و اکثر کشورهای عربی و ایران (و نیز بحران با یونان، روسیه، ارمنستان و دیگر همسایگان ترکیه) بود. در واقع می توان گفت که این مرحله یکی از بدترین مراحلی است که روابط ترکیه و جهان عرب از دهۀ پنجاه میلادی به بعد شاهد آن بود.

ترکیه از اسراییل چه می خواهد؟

ترکیه در سالهای اخیر به سوی تحکیم روابط خود با اسراییل گام برداشته است. در این زمینه عوامل متعددی در اتخاذ این خط مشی انکارا مؤثر بوده است:

۱. ترکیه هنوز و از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی تاکنون از دغدغه های مربوط به امنیت ملی خود آزاد نشده است. این دغدغه ها، سلوک خارجی انکارا را هدایت می کند، زیرا ترکیه در صورتی که معاهدهٔ سیور سال ۱۹۲۰ را به اجرا می گذاشت، به فاز بحرانی تجزیه و احتمالاً فروپاشی وارد می شد. مطابق معاهدهٔ سیور یک کشور ویژهٔ ارمنی ها در

بخشهای شرقی ترکیه و یک خودمختاری تمام عیار برای مناطق کردنشین جنوب شرقی این کشور و تقسیم دیگر مناطق باقیمانده از آناتولی در میان یونان، انگلستان، فرانسه و ایتالیا به استثنای قلمرو محدودی از آناتولی میانی و شمالی برای ترکها برقرار می‌شد، اما رهبران ترکها در معاهدهٔ لوزان (ژوییهٔ ۱۹۲۳) توانستند شناسایی کشورهای پیروز جنگ جهانی اول را در مورد مرزهای کنونی «جمهوری ترکیه» به دست آورند. تقسیم جهان پس از جنگ جهانی دوّم به دو اردوگاه و انضمام ترکیه به اردوگاه غرب نقش مهمی در پاسداری ترکیه از مرزهای بین‌المللی اش ایفا کرد. اما با فروپاشی اتحادجماهیرشوروی در سال ۱۹۹۱ و تشدید بحرانهای قومی در قفقاز و ظهور اختلافات جدید ترکیه با ارمنستان و پیدایش هسته‌های سامان یافتهٔ کُردها در شمال عراق و پیامدهای منفی آن بر مناطق کردنشین ترکیه و نیز ادامهٔ بحران با یونان بر سر دریای اژه و قبرس و همچنین ادامهٔ بحران تاریخی با روسیه حول مناطق نفوذ نفتی و اقلیتهای شمال قفقاز نگرانیهای جدید ترکیه را در مورد بازتولید مخاطرات سنتی برانگیخت. بویژه آنکه پاره‌ای از دشمنان ترکیه نظیر یونان و ارمنستان از روابط حسنه‌ای با غرب برخوردار بوده و بخشی از امتداد تمدن غرب مسیحی به شمار می‌روند. ازاین رو برقراری مناسبات همه جانبه با یک نیروی منطقه‌ای بزرگ نظیر اسراییل که با «دشمنان مشترک» مواجه هستند، می‌تواند هدفهای دو طرف را به یکدیگر نزدیک کرده و وضعیت استراتژیک ترکیه را در رویارویی با دشمنان منطقه‌ای تقویت کند.

۲. در همین چارچوب، تقویت توان نظامی نیروهای ترکیه در زمینه‌های آموزش و افزایش تولید جنگ‌افزار و وارد کردن سلاحهای پیشرفته در اولویت سیاستهای این کشور قرار گرفت. آنچه انکارا را به تکیه بیشتر روی تجربهٔ تسلیحاتی اسراییل سوق می‌دهد، سیاستهای ایالات متحده یعنی یکی از صادرکنندگان عمدهٔ سلاح به ترکیه است که بعضاً و در اثر فشارهای وارده از سوی گروههای فشار ارمنی و یونانی از تسلیم سلاحهای مورد نیاز انکارا خودداری کرده و یا آن را به تعویق می‌اندازد. همچنین اروپا عمدتاً و به محض وقوع کوچکترین بحران میان ترکیه و یونان اقدام به تحریم تسلیحاتی انکارا می‌کند. لذا ترکیه در اسراییل، منبع سرشار تأمین قطعات یدکی می‌بیند که واشنگتن از تأمین آنها خودداری می‌کند. در واقع ترکیه معتقد است که اسراییل با توجه به تکنولوژی پیشرفتهٔ نظامی و نظام آموزشی برتر تنها طرفی است که در شرایط کنونی می‌تواند سلسله نیازهای ارتش ترکیه را تأمین کند.

موافقتنامهٔ ۲۳ فوریهٔ ۱۹۹۶ ترکیه و اسراییل که به صورت رسمی در اوایل آوریل ۱۹۹۶ اعلام شد و طی آن همکاری دو طرف را در زمینه‌های آموزش و برگزاری مانورهای مشترک نظامی و صدور مجوز به خلبانان و هواپیماهای دو طرف برای بهره‌گیری از حریم هوایی یکدیگر فراهم کرد، در همین چارچوب ارزیابی می‌شود.

همکاری نظامی ترکیه و اسراییل به گامهای پیشرفته‌تری رسید. از جملهٔ آنها برنامهٔ نوسازی ۵۴ فروند هواپیمای جنگندهٔ اف-۴ ترکیه به مبلغ ۶۵۰ میلیون دلار است که قرارداد آن در تابستان ۱۹۹۶ به امضای دو طرف

رسید. همچنین برنامهٔ نوسازی ۵۴ فروند جنگندهٔ دیگر ترکیه از نوع اف ـ ۵ به مبلغ ۳۰۰ میلیون دلار در راه است. برنامهٔ دیگری تحت عنوان پروژهٔ نوسازی تانکهای ارتش ترکیه از نوع ام ـ ۴۸/۴۷ پاتون و ام ـ ۶۰ به مبلغ دو میلیارد دلار مطرح است که دو طرف برای اجرای آن اعلام آمادگی کردند. برنامهٔ نوسازی هلی کوپترهای ترکیه و مسلح کردن جنگنده بمب افکنهای این کشور به موشکهای اسراییلی چندمنظوره به مبلغ ۵۰۰ میلیون دلار نیز بخشی از همکاریهای دو طرف محسوب می شود. خرید موشکهای ضد موشک و موشکهای «پوپای» و دستگاه هشدار سریع از نوع فالکون برای هواپیماهای آواکس از سوی ترکیه نیز مطرح است.

همکاری نظامی مشترک ترکیه و اسراییل به توافق دو طرف برای تولید مشترک تانکهای میرکاوا به مبلغ ۳/۲ میلیارد دلار و موشکهای «پوپای ـ۱» و «پوپای ـ۲» ارتقا یافته است. صدقی ارزون ژنرال بازنشسته و مستشار نیروهای مسلّح ترکیه در اواخر ژانویهٔ ۱۹۹۷ اعلام کرد که همکاری نظامی ترکیه با اسراییل طی ۲۵ سال آینده به سطح ۱۵۰ میلیارد دلار خواهد رسید.

یکی از جنبه های مخاطره آمیز همکاری نظامی ترکیه با اسراییل این است که نیروهای مسلّح و صنایع نظامی ترکیه را برای سالیان دراز در اسارت اسراییل قرار خواهد داد، به گونه ای که نظام سیاسی ترکیه چه سکولار و چه اسلامی قادر نخواهد بود بدون پذیرش پیامدهای منفی، این همکاری را متوقف کند. بویژه آنکه پروژه های همکاری و تولید مشترک جنگ افزار به صورت بلندمدت مطرح شده است.

۳. ترکیه به همکاری نزدیک خود با اسراییل به مثابهٔ ابزار فشار جدّی بر روی سوریه می نگرد، زیرا انکارا در سه محور ایالت اسکندرون، منابع آبی و موضوع کُردها با دمشق اختلاف نظر دارد. ترکیه از زمان گذشته به طور ضمنی و در سالهای اخیر به صورت آشکار سوریه را متهم می کند که اراضی خود را به پناهگاه و آموزش و پشتیبانی جنگجویان وابسته به حزب کارگران کرد به رهبری عبدالله اوجلان که با دولت مرکزی برای به دست آوردن استقلال منطقهٔ کردنشین ترکیه می جنگد تبدیل کرده است. انکارا دمشق را مسئول اصلی فعالیتهای این حزب می داند که سالانه ۸ میلیارد دلار ترکیه صرف مبارزه با این حزب می شود. از دیدگاه ترکیه فعالیت این حزب خطر بزرگی برای وحدت ارضی این کشور تلقی می شود. ترکیه از طریق همکاری با اسراییل در زمینهٔ مبارزه با تروریسم و بهره گیری از اطلاعات سرویسهای امنیتی اسراییل به وسیلهٔ سرویس امنیتی ترکیه «میت» حول فعالیتهای حزب کارگران کرد و نیز تجربهٔ اسراییل در ایجاد موانع الکترونیک برای جلوگیری از نفوذ جنگجویان این حزب به خاک ترکیه، امیدوار است خطر این حزب را از میان برداشته و یا آن را کاهش دهد. همچنین انکارا از طریق همکاری با اسراییل امیدوار است اهرمهای فشار خود را بر روی سوریه افزایش دهد تا مواضع تندروانهٔ دمشق را در قبال منابع آبی فرات کاهش دهد، زیرا تهدیدهای ترکیه به قطع این منبع حیاتی آبی می تواند خشم جهان عرب را علیه انکارا برانگیزد و این چیزی است که ترکیه به دلیل بازتابهای بین المللی اش از آن نگران است. همچنین انکارا امیدوار است از طریق

همکاری با اسراییل دعاوی ارضی سوریه را در مورد بازگرداندن ایالت اسکندرون از میان برداشته و این کشور را به سوی بازپس گیری رسمی این دعاوی سوق دهد. این نکته زمانی آشکار شد که به گفتهٔ برخی منابع مطبوعاتی از میان شرطهایی که حسنی مبارک در جریان مذاکره با سلیمان دمیرل رییس جمهور ترکیه از وی شنید و آن را در مذاکرات خود با حافظ اسد رییس جمهور سوریه در میان گذاشت، این بود که دمشق به طور رسمی ایالت اسکندرون را به عنوان بخشی از اراضی بین‌المللی ترکیه به رسمیت بشناسد. این میانجیگری حسنی مبارک میان ترکیه و سوریه در پی وقوع بحران پاییز ۱۹۹۸ انکارا و دمشق صورت گرفت. در مقابل ترکیه تعهد می داد که از تهدید سوریه پرهیز کند.

۴. انکارا همچنان که از اهرم مناسبات خود با اسراییل برای وارد کردن فشار به سوریه استفاده می کند از همین اهرم در مناسبات خود با ایران نیز استفاده می کند، زیرا انکارا تهران را نیز به پشتیبانی از حزب کارگران کرد و دیگر جریانهای بنیادگرای درون ترکیه متهم می کند.

۵. رویارویی میان ترکیه و ایران، بخشی از رویارویی استراتژیک و همه جانبه با ایران به رهبری ایالا ت متحدهٔ امریکا محسوب می شود. همکاری نزدیک ترکیه و اسراییل سنگ بنای استراتژی رویارویی واشنگتن با دشمنان و مخالفان سیاستهای امریکا در منطقه ای واقع در شرق مدیترانه تا آسیای میانه است.

۶. انکارا بر این باور است که همکاری با اسراییل گروههای فشار یهودی در نهادهای حساس ایالات متحدهٔ امریکا نظیر کنگره را به دفاع از منافع ترکیه در قبال تصمیمات احتمالی این نهادها بویژه در مقابله با دو گروه فشار ارمنی و یونانی یعنی مدافعان دشمنان تاریخی ترکیه سوق خواهد داد.

۷. ترکیه از طریق همکاری با اسراییل به منافع اقتصادی گوناگون چشم دوخته است. از جملهٔ این منافع می توان به زمینه های زیر اشاره کرد:

ـ تشویق سرمایه داران یهود به سرمایه گذاری در ترکیه.

ـ تقویت روابط بازرگانی با اسراییل و صادِرات فراورده های تولیدی ترکیه از طریق اسراییل به طرفهای سوم دارای موافقتنامهٔ تجارت آزاد با اسراییل.

ـ در همین چارچوب ترکیه و اسراییل موافقتنامهٔ تجارت آزاد را در مارس ۱۹۹۷ به امضا رساندند. به موجب این موافقتنامه، حجم مبادلات بازرگانی میان دو طرف از ۵۰۰ میلیون دلار به دو میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به بعد افزایش خواهد یافت.

ـ ترکیه قصد دارد از تجربهٔ اسراییل در زمینهٔ تکنولوژی زراعی بویژه برای پروژهٔ توسعهٔ جنوب شرقی آناتولی به نام «گاپ» (GAP) استفاده کند.

ـ ترکیه امیدوار است از سرمایه‌ها و تجربهٔ یهودیان در اجرای پروژه‌های سرمایه گذاری مشترک اقتصادی در آسیای میانه استفاده کند. (پروژه‌هایی از این دست از ابعاد سیاسی برای مقابله با نفوذ ایران در این منطقه تهی نخواهد بود)

۸. این نکته قابل ملاحظه است که همکاری ترکیه با اسراییل پس از به قدرت رسیدن نجم‌الدین اربکان در اواخر ژوئن ۱۹۹۶ تا استعفای وی در ۱۸ ژوئن ۱۹۹۷ افزایش یافت. به عبارت دیگر محاسبات مربوط به موازنهٔ سیاسی نیروهای داخلی ترکیه در مناسبات دو طرف مورد ملاحظه قرار گرفت، زیرا رویکردهای اسلامی نجم‌الدین اربکان و تمایلات او به سوی جهان اسلام، نهاد نظامی ترکیه را به تحکیم روابط نظامی با اسراییل سوق داد. سفرهای بلندپایگان نظامی ترکیه نظیر رییس ستاد مشترک ارتش (بالاترین پست نظامی ترکیه) به همراه معاونان وی و وزیر دفاع و دیگران به اسراییل در نیمهٔ اول سال ۱۹۹۷ گامهایی بود که با هدف وارد کردن فشار به اربکان و متزلزل کردن پایگاه اجتماعی وی به عنوان مقدمهٔ سرنگونی او صورت گرفت و این همان چیزی است که عملاً اتفاق افتاد. در واقع هر چه کشمکش داخلی ترکیه میان اربکان و ارتش افزایش می‌یافت، در مقابل مناسبات ارتش ترکیه با اسراییل نزدیکی بیشتری پیدا می‌کرد.

۹. می‌توان گفت که یکی از انگیزه‌های مهم ترکیه از نزدیکی به اسراییل، موضوع مخالفت اروپا با انضمام ترکیه به اتحاد اروپا بویژه پس از بیانیهٔ ۴ مارس ۱۹۹۷ احزاب دموکرات مسیحی اروپاست. در بیانیهٔ احزاب دموکرات مسیحی تصریح شده بود که هیچ جایگاهی برای ترکیه نه در کوتاه‌مدت و نه در بلندمدت در میان منظومهٔ اروپایی وجود ندارد، زیرا به گفتهٔ این بیانیه، ترکیه به‌لحاظ دینی، تمدنی و فرهنگی با اروپا تعارض دارد. این بیانیه برای مدافعان رویکردهای غربگرایانهٔ درون ترکیه بویژه نهاد نظامی این کشور همچون شوک و برای دیدگاههای حزب رفاه اسلامی به رهبری نجم‌الدین اربکان حول ضرورت نزدیکی به جهان اسلام و تداوم روابط حسنه با آن یک پیروزی به شمار می‌رفت. سکولارهای تندرو ترکیه بویژه نظامیان این کشور برای جلوگیری از شکست فلسفهٔ «کمالیسم» در حوزهٔ تکامل ترکیه با اروپا به اسراییل به مثابهٔ بخشی از پروژهٔ غربگرایی ترکیه پناه بردند. در نتیجه گزینهٔ همکاری نزدیک با اسراییل از سوی سکولارهای تندرو ترکیه به‌عنوان ابزارهایی برای تحکیم موقعیت ایدئولوژی «کمالیسم» و جلوگیری از انهدام آن در برابر تهاجم اسلامگرایان و حتی سکولارهای میانه‌رو تلقی می‌شود.

۱۰. در جمعبندی همهٔ انگیزه‌های موجود در روابط ترکیه با اسراییل، انکارا می‌کوشد جایگاه مؤثر و فعال خود را در هر گونه نظام نوین منطقه‌ای در صورت موفقیت روند جاری صلح تدارک ببیند. از دیدگاه انکارا سپردن کلید اهرمهای ترکیه به بزرگترین نیروی بین‌المللی

یعنی ایالات متحده امریکا و نیروی بزرگ منطقه‌ای هوادار آن یعنی اسراییل تنها راه پیش خرید جایگاه و نقش محوری این کشور در نظم نوین آینده به شمار می رود.

اسراییل از ترکیه چه می خواهد؟

در مقابل، اسراییل به نوبهٔ خود به سوی تحکیم مناسبات خود با انکارا گام برمی دارد. تل آویو از دهه های پیشین در آرزوی برقراری و تحکیم این مناسبات بود، زیرا از طریق این روابط با ترکیه به دستاوردهای زیر دست پیدا می کند:

۱. روابط حسنه با ترکیه یعنی کشور مسلمان بیش از یک ضرورت به شمار می رود، بویژه در سایهٔ مشکلات موجود در روند صلح با اعراب یا با بخشی از آنها. این درست است که اسراییل با مصر و اردن و فلسطینیها موافقتنامه های صلح منعقد کرده و به مبادلهٔ هیأتهای دیپلماتیک با چند کشور عربی دیگر مبادرت کرده است، اما این صلح به دلیل تنشهای موجود و احتمال وقوع جنگ در پی روی کار آمدن جناح تندرو در اسراییل و مخالفت بسیاری از کشورهای عرب با تندرویهای تل آویو در حالت سرد بویژه در بدنهٔ جوامع عرب باقی مانده است. در سایهٔ این انزوا، آمادگی یک کشور اسلامی نظیر ترکیه برای ورود در مناسبات بسیار نزدیک با تل آویو یکی از دستاوردهای مهم دولت اسراییل و شکستن صفوف جهان اسلام به شمار می رود، زیرا اسراییل به دلیل آنکه گاه وبیگاه

در معرض انزوای شدید منطقه ای قرار می گیرد به همکاری با یک کشور اسلامی برای شکستن دیوار انزوا به شدت نیاز دارد.

۲. همکاری اسراییل با ترکیه می تواند اهرم فشاری برای تل آویو برای مقابله با کشورهای متخاصم عرب باشد. موافقتنامهٔ نظامی مشهور ترکیه و اسراییل در تاریخ ۲۳ فوریهٔ ۱۹۹۶ در هدفگیری امنیت ملی سوریه، ایران و عراق از طریق پرواز هواپیماهای اسراییلی در حریم هوایی ترکیه در مرزهای ایران و سوریه برای انجام عملیات کنترل هوایی بسیار آشکار بود. نیاز اسراییل به همکاریهایی از این دست با ترکیه در سایهٔ بروز مشکلات در روند مذاکرات صلح با اعراب و افزایش احتمال وقوع جنگ تشدید می شود.

۳. ترکیه کشوری سرشار از منابع آبی است. منابع آبی به عنوان عنصر مهم برپایی هرگونه ثبات احتمالی در منطقهٔ خاورمیانه شناخته خواهد شد. از آنجا که ترکیه کلید موضوع منابع آبی خاورمیانه را در دست دارد، نزدیکی اسراییل با این کشور برای ایجاد همکاری مشترک بر سر منابع آب علاوه بر سودمندیهای دوجانبه می تواند اهرم فشاری برای سوریه و عراق بویژه در سایهٔ مشکلات روند صلح موجود تلقی شود.

۴. روابط زبانی، نژادی و فرهنگی ترکیه و جمهوریهای ترک زبان تازه استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی در آسیای میانه پل مهمی برای

عبور اسراییل و دستیابی به این مناطق و سرمایه گذاری مشترک با ترکیه و ایالات متحدهٔ امریکا محسوب می شود. این عامل به نوبهٔ خود می تواند بخشی از تلاشهای موجود برای مهار نفوذ اسلامی ایران در آسیای میانه باشد.

۵. ترکیه با جمعیتی نزدیک به ۶۰ میلیون نفر بازار مصرفی مناسبی برای صادرات کالا های اسراییلی در بسیاری از زمینه ها باشد. امضای موافقتنامهٔ تجارت آزاد میان دو طرف هدفهای یاد شده را تقویت خواهد کرد.

اختلافات

علی رغم دستاوردهای بزرگ ترکیه و اسراییل از داشتن روابط نزدیک دوجانبه، دیدگاه طرفین در قبال تعدادی از مسایل مهم از یکدیگر جدا می شود.

اسراییل می کوشد در موضوع مبارزه با تروریسم، ترکیه را تحت فشار قرار دهد. اگر چه تل آویو اعلام می کند که آمادهٔ همکاری با ترکیه برای مقابله با تروریسم است، اما هیچگاه و در هیچ مناسبتی روشن نکرده است که آیا منظور از این آمادگی، حزب کارگران کرد است یا نه؟ خودداری اسراییل از نامگذاری دقیق مسایل، وجود اختلاف نظر میان انکارا و تل آویو حول مفهوم و مصداق تروریسم را پنهان می کند، زیرا در حالی که اسراییل فقط بنیادگرایان تروریسم را جست وجو می کند، برای

برانگیختن احساسات یک قوم با حساسیتهای تاریخی که در مناطق گوناگونی نظیر ترکیه، سوریه، عراق و ایران سکونت دارد، آمادگی ندارد. این قوم همان کُردها هستند. و از آنجا که ایران و عراق هر دو از دشمنان مستقیم اسراییل به شمار می آیند و از آنجا که ترکیه در نهایت یک کشور اسلامی تلقی می شود، بنابراین به سود اسراییل خواهد بود که از طریق تشویق به ایجاد یک کشور مخصوص کُردها منطقه را تجزیه کرده و از دشمنان قسم خوردهٔ خود انتقام بگیرد. اسراییل پیگیری این سیاست را صرفنظر از اینکه حق کدام اقلیت است که سرنوشت خود را تعیین کرده و آیا کردها در مجموع با موجودیت صهیونیسم موافق هستند یا مخالف، مفید می داند. در مجموع منطقه ای تجزیه شده به سود رژیم صهیونیستی خواهد بود و ترکیهٔ تجزیه شده از دیدگاه جامعهٔ اسراییل چندان تأسف بار نخواهد بود. این دیدگاه اسراییل با وحدت و تمامیت ارضی ترکیه مغایرت دارد.

اما اسراییل که به رویارویی با نظام اسلامی در ایران علاقه مند است چندان تمایل مشابهی در انکارا نمی بیند، زیرا علی رغم مخالفت نظام سکولار ترکیه با نظام سیاسی ایران و علی رغم خصومت حاد ایدئولوژیک میان این دو الگو، ترکیه برای ورود در رویارویی آشکار با ایران چندان آمادگی ندارد، زیرا نتایج این رویارویی پیشاپیش معلوم است: ویرانی دو کشور نیرومند و بزرگ. علاوه بر این احتمال ورود طرفهای مخالف ترکیه نظیر ارمنستان و یونان در این رویارویی و پیامدهای مخاطره آمیز آن برای وحدت و تمامیت ارضی ترکیه وجود دارد.

اگر چه اسراییل از موضع ترکیه در بحران آبی با سوریه آنهم در سایهٔ ادامهٔ ناآرامیهای منطقه ای بهره برداری می کند، اما از دیدگاه اسراییل اولویت مصالحه در حوزهٔ دشمن سنتی خود یعنی سوریه درجه بندی می شود. اسراییل برای اخذ پاره ای امتیازات از سوریه در مورد منابع آبی بلندیهای جولان ممکن است این آمادگی را از خود نشان دهد که از همبستگی با ترکیه دست بردارد و بلکه با انکارا بر سر ضرورت سرازیر کردن منابع آبی مورد نیاز در مقابل گرفتن امتیاز از دمشق نسبت به کل یا بخشی از منابع آبی بلندیهای جولان، از سر ستیز وارد شود.

در پایان باید گفت که نظام منطقه ای جدید در صورت ظهور و در صورت ادامهٔ موازنهٔ قوای موجود چیزی جز نظام اسراییلی یا حداقل نظامی با محوریت اسراییل نخواهد بود. چیره طلبیهایی از این دست مشارکت برابری برای دیگران قایل نیست. در اینجا منظور اصلی ترکیه است. در واقع نظام منطقه ای جدید از دیدگاه اسراییل نظامی است که برای ترکیه موقعیتی مؤثر و فعال قایل نیست، بلکه فقط به نقش دنباله دار یا نقش «پیرو» ترکیه چشم خواهد دوخت و این چیزی است که با آرزوها و بلندپروازیهای رهبران ترکیه مغایرت دارد.

ملاحظات پایانی

مناسبات ترکیه و اسراییل در اواخر دههٔ ۹۰ میلادی به وضعیتی رسید که می توان آن را عصر طلایی دوم در مناسبات میان دو طرف آنهم پس از چند دهه از مدوجزر تلقی کرد. در پایان این موضوع می توان به

ملاحظات زیر توجه کرد:

۱. علی رغم حصول پاره‌ای پیشرفتها در مناسبات میان ترکیه و اعراب از نیمه های دهۀ ۶۰ با این حال و به استثنای موارد انگشت شمار این پیشرفت روابط چندان از حساب روابط میان ترکیه و اسراییل کسر نکرده است. روابط انکارا و تل آویو از زمان شناسایی اسراییل از سوی ترکیه در سال ۱۹۴۹ تاکنون کماوبیش از روند رو به گسترش برخوردار بوده است. در نتیجه می توان گفت که روابط با اسراییل یکی از پایه های مهم سیاست خارجی ترکیه به شمار می رود.

۲. روابط ترکیه با اسراییل بخشی جدایی ناپذیر از سیاست خارجی ترکیه به عنوان بخشی از استراتژی غرب ـ و به طور مشخص استراتژی امریکا ـ پس از جنگ جهانی دوم تا به امروز به شمار می رود. بنابراین نمی توان روابط ترکیه و اسراییل و درک انگیزه های اصلی آن را جدا از زاویۀ سیاستهای غربی ـ امریکایی در منطقه ارزیابی کرد.

۳. روند مناسبات ترکیه و اسراییل اگر چه از سقف ثابتی برخوردار بوده است، اما بالا رفتن و پایین آمدن سطح این روابط با روند موجود در روابط میان اعراب و اسراییل و نوسانات آن پیوند داشته است. روابط ترکیه با اسراییل به میزانی که حضور اعراب و جهان اسلام در سطح بین المللی تقویت می شد، به حداقل می رسید. در نتیجه می توان گفت که اگر اعراب

اسراییل را به رسمیت نمی‌شناختند و با تل‌آویو به برقراری روابط دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی مبادرت نمی‌کردند، ترکیه نمی‌توانست بی‌دغدغه به‌سوی روابط نزدیکتر با اسراییل از سال ۱۹۹۲ به‌بعد گام بردارد.

۴. اما شتاب‌گیری روابط ترکیه با اسراییل بیش از آنکه از سازوکارهای طبیعی پیروی کند، از گامهای متهورانه پیروی می‌کند. این درست است که پاره‌ای از کشورهای عربی اسراییل را به‌رسمیت شناختند و روابط دیپلماتیک برقرار کردند، اما این نیز درست است که پاره‌ای دیگر از کشورهای عربی هنوز به‌صلح با اسراییل دست نیافتند و بی‌توجهی به این بخش از جهان عرب، منطقه نمی‌تواند روی صلح به‌خود ببیند، بلکه باید گفت منطقه همواره در معرض احتمال وقوع جنگ خواهد بود. بویژه آنکه یکی از همین محورهای عرب با اسراییل یعنی سوریه با ترکیه مرزهای مشترک دارد.

برقراری روابط استراتژیک میان انکارا و تل‌آویو آنهم در شرایطی که اسراییل هنوز بخشهایی از بلندیهای جولان و جنوب لبنان را در اشغال خود دارد، به‌صورت غیرمستقیم جانبداری از اشغالگریهای اسراییل تلقی می‌شود و این مسئله می‌تواند ناآرامیهای موجود در روابط میان ترکیه و همسایگانش را در سوریه و لبنان تشدید کند.

۵. ادامهٔ روابط نزدیک ترکیه با اسراییل و قرار گرفتن انکارا در موضع طرفهای درگیر آنهم در سایهٔ تعلیق روند مذاکرات صلح، این کشور

را از هدفهای اعلام شده اش در مورد عهده داری نقش مؤثر و مهم در هر نظم نوین منطقه ای فاصله می دهد، زیرا یکی از شرایط تبدیل شدن یک نیروی منطقه ای به ابرقدرت منطقه حفظ مسافت یکسان با طرفهای گوناگون کشمکشهای جاری در منطقه است. در نتیجه ورود انکارا به پیمان نظامی با اسراییل قدرت ابتکار عمل انکارا را کاهش داده و آن را در معرض احتمالات مربوط به اصل فایده و هزینه قرار می دهد.

۶. عوامل جغرافیایی به ترکیه این اصل را دیکته می کند که در برقراری روابط با جهان عرب از اصل برقراری روابط حسنه با همسایگان مستقیم عرب خود پیروی کند. در اینجا منظور اصلی سوریه و عراق هستند. این دو کشور درست نقش دریچهٔ ترکیه به جهان عرب را ایفا می کنند. بی توجهی به این دریچه، برقراری روابط با جهان عرب را برای ترکیه دشوار می کند. روابط مبتنی بر همپیمانی استراتژیک میان ترکیه و اسراییل که در برابر سوریه و وحدت و تمامیت ارضی عراق تنظیم شده نمی تواند به تلاشهای ترکیه برای برقراری روابط حسنه با جهان عرب خدمت کند و در نتیجه نمی تواند به ترکیه فرصت عهده داری نقش فعال در هر گونه نظم نوین منطقه ای اعطا کند. اگر در این زمینه موضوع مخالفت اروپا با انضمام ترکیه به اتحاد اروپا و ناکامی وحدت گمرکی میان انکارا و اتحاد اروپا را در نظر بگیریم و اگر بحران روابط ترکیه با اعراب را بیفزاییم در این صورت به این نتیجه خواهیم رسید که ترکیه در برقراری روابط استراتژیک با دولت نژادپرست اسراییل یعنی خصم

محیطهای عربی و اسلامی منطقه، ممکن است راه خطا را در پیش گرفته باشد.

۷. کشورهای عربی به سهم خود باید به نقد سیاستهای خود در قبال ترکیه از دوران شناسایی اسراییل از سوی این کشور تا به امروز مبادرت کنند. در جهانی که منافع به دور از تئوریها و عواطف حرف اول را می زند، طرح این پرسش منطقی و طبیعی می نماید که اعراب در برابر دیگران و در رأس آنها ترکیه دست به چه ابتکار عملهای وسوسه انگیز زده اند؟ اگر آنها قادر به برقراری روابط استراتژیک با ترکیه نیستند حداقل می توانستند این کشور را در کشمکش اعراب و اسراییل بی طرف کنند. شاید درک دیگران بهترین راه جذب آنان باشد. و درک دیگران بدون آگاهی فشرده از وضعیت آنها از طریق مطالعات عمیق همه جانبه ممکن نیست. نقد خویشتن در این مرحله بیش از یک ضرورت تلقی می شود. البته این در صورتی است که مدعی نباشیم فرصتها از دست رفته است... ترکیه تنها یکی از این «دیگران» است که تعداد آنها فراوان است.

یادداشتها

کتابها و تحقیقات

۱. فاخر ارما اوغلو، **روابط ترکیه و اعراب در مرحلهٔ خیزش ناسیونالیسم عرب**، (۱۹۷۰ - ۱۹۴۵)، انکارا، ۱۹۹۳.

۲. فاخر ارما اوغلو، **ترکیه و کشمکش اعراب و اسراییل**، انکارا، ۱۹۹۳، مرکز مطالعات تاریخ، هنر و فرهنگ اسلامی، استامبول.

۳. اسماعیل سوسیال، **روابط ترکیه با جهان عرب در سایهٔ تحولات سیاسی معاصر**، (۱۹۹۰-۱۹۷۰)، انکارا، ۱۹۹۳، مرکز مطالعات تاریخ، هنر و فرهنگ اسلامی، استامبول.

۴. سلیم ایلکین، **روابط اقتصادی ترکیه و کشورهای عربی، گذشته و افق آینده**، انکارا، ۱۹۹۳، مرکز مطالعات تاریخ، هنر و فرهنگ اسلامی، استامبول.

۵. گروهی از نویسندگان ترک، **مشکلات خاورمیانه و ترکیه**، استامبول، ۱۹۹۱.

۶. محمد نورالدین، **ترکیا فی الزمن المتحول، قلق الهویة و صراع الخیارات**، بیروت، ۱۹۹۷، نشر ریاض الریس.

۷. محمد نورالدین، **قبعة و عمامة، مدخل الی الحرکات الاسلامیه فی ترکیا**، بیروت، ۱۹۹۷، نشر النهار.

روزنامه‌ها و مجلات

- مجله‌های نقطه، پانوراما، اکونومیک ترنید و روزنامه‌های ملّیت، حریت، جمهوریت، شالوم.

- مجلهٔ عربی الاوسط و روزنامهٔ النهار چاپ بیروت.

- گزارش ماهانهٔ امور ترکیه (زیر نظر محمد نورالدین، ۱۹۹۵-۱۹۹۲، بیروت مرکز مطالعات استراتژیک).

فصل پنجم

روابط ترکیه (آذری) ـ ارمنی

و مسئلهٔ قره‌باغ

روابط ترکیه (آذری) ـ ارمنی و مسئلهٔ قره‌باغ

بحران قره‌باغ و انفجار کشمکش ارمنی ـ آذری و در نتیجه ارمنی ـ ترکی بر خلاف اغلب مسایل و مشکلات ناشی از فروپاشی اتحادجماهیرشوروی سابق و پایان یافتن جنگ سرد در پایان سال ۱۹۹۱، الگویی به شمار می رود که عوامل و احتمالات آتی آن از رویداد فروپاشی اتحادشوروی فراتر می رود، زیرا:

یکم. بحران قره‌باغ پیش از تأسیس اتحادجماهیرشوروی وجود داشته و در نتیجه از یک ریشهٔ عمیق تاریخی برخوردار است.

دوم. در نتیجه این بحران موضوع از بحران میان دو نژاد آذری و ارمنی فراتر رفته و به بخشی از رویاروییهای اغلب خونین میان ترکها و ارمنی ها تبدیل شده است.

سوم. این بحران در خط تماس دینی میان شمال مسیحی - ارتدکس و جنوب اسلامی - ترکی قرار گرفته است.

چهارم. بحران قره‌باغ بخش جدایی ناپذیر از بحرانهای نژادی است که فروپاشی اتحادشوروی آن را بویژه در قفقاز و در درون اتحادیهٔ روسیه و مناطق مجاور آن (عراق و ترکیه) به‌وجود آورد. در نتیجه روند این بحران تا حدود زیادی به ماهیت دیگر مشکلات نژادی در محیطهای جغرافیایی خود بستگی خواهد داشت.

پنجم. بحران قره‌باغ در خط تماس منافع متناقض منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفته است و پیدایش منابع سرشار نفتی در آذربایجان و سواحل دریای خزر بر پیچیدگی این منافع متناقض افزوده است:

۱. قره‌باغ میان دو پروژه

در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۹۱ و در آلماتا پایتخت قزاقستان موجودیت «کشورهای مستقل» رسماً اعلام شد و بدینترتیب و به‌صورت رسمی مراسم خاکسپاری اتحادجماهیرشوروی پس از ۷۵ سال برگزار شد. اما به خاکسپاری اتحادجماهیرشوروی بدین معنا بود که تعداد بیشماری از مشکلات پنهان احیا شده و در اثر فروپاشی این اتحاد باز تولید شده است. بحران قره‌باغ یکی از همین مشکلات بود. نشانه‌های ظهور این بحران در انتظار پایان یافتن رسمی دورهٔ اتحادجماهیرشوروی نبود، بلکه چندی

پیش از آن لیتوانی در تاریخ ۱۱ مارس ۱۹۹۱ استقلال خود را اعلام کرد تا آغاز استقلال خواهی دیگر جمهوریهای تشکیل دهندهٔ اتحاد جماهیر شوروی را رقم بزنند.

ارمنستان در تاریخ ۲۳ آگوست ۱۹۹۱ استقلال خود را اعلام کرد. فقط یک هفته بعد از آن یعنی در ۳۰ آگوست ۱۹۹۱ آذربایجان نیز استقلال خود را اعلام کرد. در میان این دو استقلال، منطقهٔ قره باغ (که با تصویب رسمی دفتر قفقاز وابسته به کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست با حضور شخص استالین در تاریخ ۵ ژوئیهٔ ۱۹۲۱ به عنوان منطقهٔ خودمختار به پایتختی شوشی[1] به آذربایجان ضمیمه شد) در ۱۱ دسامبر ۱۹۹۲[2] استقلال خود را از آذربایجان اعلام کرد. مقامات باکو با این تصمیم قره باغ به مخالفت برخاسته و شراره های یک جنگ خونین را روشن کردند. این جنگ در آغاز سال ۱۹۹۲ آغاز شد و تا مدت ۳ سال به طول انجامید. در نهایت ارمنیهای قره باغ با پشتیبانی ارمنستان موفق شدند منطقه را به اشغال خود درآورده و آن را از طریق اشغال منطقهٔ آذری نشین (یعنی منطقه حدفاصل دو طرف) واقع در جنوب قره باغ که به مرزهای ایران وصل می شود به خاک ارمنستان وصل کنند. مطابق برخی برآوردها مساحت اراضی اشغال شده از سوی ارمنیها حدود ۲۰ درصد از خاک آذربایجان را تشکیل می دهد. این جنگ موجب شد دهها هزار تن از آذریها و ارمنیها از زادگاه و مناطق مسکونی خود آواره شوند.[3]

از منظر شکل ماجرا، آذربایجان و ارمنستان مسئول مستقیم بحران قره باغ به شمار می روند، زیرا قره باغ علاقه مند است از آذربایجان جدا

شود و بعدها به ارمنستان بپیوندد. قره‌باغ که به‌لحاظ جغرافیایی منطقهٔ بسته محسوب می‌شود امتداد طبیعی ارمنستان محسوب شده و بدون پیوستگی جغرافیایی با آن قادر به ادامهٔ حیات نیست.

اما فروپاشی اتحادجماهیرشوروی ابعاد بزرگتر این ماجرا را به صحنه کشاند که قره‌باغ در مقایسه با آن چیزی جز عکس کوچک شدهٔ آن نیست. این مشکل همان روابط ارمنستان با ترکیه است که نوک پیکان پروژه‌ای به‌شمار می‌رود که فروپاشی اتحادجماهیرشوروی فرصت طلایی ظهور آن را فراهم کرد. همچنین این فروپاشی فرصت را پیش روی ارمنیها در منطقهٔ قفقاز نهاد تا امکان پیوستگی جغرافیایی خود را پیدا کنند. ارمنیها این آرزوی خود را پنهان نمی‌کنند، بلکه آن را آشکارا مورد تاکید قرار می‌دهند.

در نتیجه ما از نقطهٔ قره‌باغ با دو پروژهٔ سرنیزه‌ای مواجهیم که یک‌سوی آن ترکیه و سوی دیگر آن ارمنستان قرار دارند.

الف. دیدگاه ارمنستان

ارمنیها مطالبهٔ اراضی «ارمنستان تاریخی» را پنهان نمی‌کنند. مطالبهٔ ارضی آنها فقط آن‌دسته از سرزمینهایی را شامل نمی‌شود که ارمنیها پس از رویدادهای خونین ۱۹۱۵ از آن یعنی منطقه‌ای که اکنون در شرق ترکیه واقع است اخراج شدند، بلکه آنها خواهان منطقه‌ای هستند که به‌لحاظ تاریخی «کیلیکا» نامیده می‌شود. مرزهای این منطقه به سواحل دریای مدیترانه می‌رسد که ترکهای دورهٔ سلجوقیان و سپس ترکهای دورهٔ

امپراتوری عثمانی آن را تصاحب کردند. رویدادهای خونین ۱۹۱۵ مطابق منابع ارمنیها[۴] ۱/۵ میلیون کشته و مطابق منابع ترکیه ۳۰۰ هزار کشته برجای گذاشت.

پارلمان ارمنستان در سال ۱۹۸۹ ادعای مالکیت اراضی واقع در «شمال آذربایجان و شمال شرقی ترکیه» را مطرح کرد. لیوون تیر پطروسیان رییس جمهور ارمنستان طی مصاحبه‌ای با مجلهٔ روسی اوگو منتی ای فاکت (دلایل و وقایع) در سال ۱۹۹۱ خاطرنشان کرد که منطقهٔ قارس سرزمین متعلق به ارامنه است و این منطقه هم‌اکنون در شمال شرقی ترکیه قرار دارد. در گزارش «کمسیون تاریخ» پارلمان ارمنستان که ریاست آن را شخص پطروسیان به‌عهده داشت آمده بود که: «مرزهای کنونی ترکیه غیرقابل قبول است.»

در آغاز پاییز ۱۹۹۲ نیز سفارت ارمنستان در لندن نقشه‌ای منتشر کرد که به موجب آن مناطقی از قبیل ترابزون و ارسنجان و موش و تبلیس که در حال حاضر در قلمرو خاکی ترکیه قرار دارد به ارمنستان تعلق دارد. وازگین مانوکیان معاون و وزیر دفاع ارمنستان در مناسبت دیگری تصریح کرد که دولت متبوع او اصل عدم تغییر مرزهای قفقاز و اتحاد جماهیر شوروی سابق را به رسمیت نمی‌شناسد، زیرا این اصل فقط در مورد اروپای پس از دو جنگ ویرانگر جهانی مصداق دارد.[۵]

ب. دیدگاه ترکیه

پاره‌ای از جوامع جمهوریهای تازه استقلال یافته از

اتحادجماهیرشوروی و همچنین جوامعی که همچنان در قلمرو اتحاد روسیه قرار دارند منظومهٔ واحدی از زبان، نژاد و فرهنگ تشکیل می دهند، زیرا جمهوریهای آذربایجان، اوزبکستان، ترکمنستان، قازاقستان، تاجیکستان (به لحاظ نژادی) و جمهوریهای چچن، داغستان، تاتارستان و دیگر جمهوریهای درون اتحاد روسیه به طور کلی به تمدن واحد تعلق دارند که تا شمال قبرس و برخی مناطق بالکان ادامه دارد. اندیشهٔ «تورانی» که گرد آمدن این جوامع را زیر چتر واحدی هدف قرار داده بود در همین چارچوب ارزیابی می شود.

هنگامی که اتحادجماهیرشوروی فرو پاشید، ترکیه به رهبری تورگوت اوزال فرصت را برای تحقق آرزوی «وطن بزرگ ترکها» مساعد یافت. گفته می شود اوزال در اواخر سال ۱۹۹۲ گفته است: «این فرصت برای نخستین بار پس از یکهزار سال به وجود می آید و ما باید در قرن ۲۱ به یک ابرقدرت تبدیل شویم به شرط آنکه از این فرصت نهایت استفاده را ببریم.»[۶] اوزال در نخستین اجلاس سران جمهوریهای ترک زبان اتحادجماهیرشوروی سابق که در روزهای ۳۱ـ۳۰ اکتبر ۱۹۹۲ برگزار شد به میهمانانش گفت: «اگر خطا نکنیم، قرن بیست و یکم قرن ترکها خواهد بود.»

این بلندپروازیهای ترکیه در دورهٔ زمامداری اوزال به مناطقی که قبلاً به اتحادجماهیرشوروی تعلق داشت منحصر نمی شود، بلکه دیگر مناطق بالکان را نیز دربرمی گیرد. بلندپروازیهای ترکیه با این شعار مشهور گره خورده است که: «از اوریاتیک تا دیوار چین» فلسفهٔ این شعار روی

این ارزیابی بنا شده است که اگر ترکیه بخواهد یک ابرقدرت باشد، باید نقش «یک ابرقدرت» را بازی کند، در غیر این صورت سرنوشتی جز درونگرایی و در نهایت تجزیه پیش رو نخواهد داشت.

هیجانات مربوط به شعار «جهان تُرک» پس از درگذشت تورگوت اوزال نه تنها کاهش نیافت، بلکه از سوی جانشینان وی و با تقویت نقش «ناظم ترک» در جوامع یاد شده آنهم در عرصه های فرهنگی، زبانی، آموزشی و اقتصادی تشدید شد. در تاریخ ۲ آوریل ۱۹۹۸ سلیمان دمیرل رییس جمهور ترکیه بر وحدت ملتهای ترک زبان تاکید کرد و گفت: «ترکیه و آذربایجان ملت واحدی هستند که در دو کشور زندگی می کنند.»[۷] در این میان نقش بسیار مهم و تعیین کنندهٔ آذربایجان در پروژهٔ گردآوردن کشورهای ترک زبان در منظومهٔ واحد آشکار می شود، زیرا موقعیت جغرافیایی آذربایجان از این کشور تنها راه پیوند ترکیه و جمهوریهای ترک زبان آسیای میانه ساخته است. موفقیت این پروژهٔ ترکیه در گرو نقش آذربایجان قرار دارد و این چیزی است که برخی نویسندگان ترک را بدانجا سوق داده است که بگویند: «نمی توان بدون آذربایجان به ترکیه اندیشید یا بدون ترکیه به آذربایجان اندیشید.»[۸]

با توجه به آنچه در بالا آمد، بحران قره باغ در خط تماس دو پروژه قرار گرفته که در دل خود، تاریخ و جغرافیا و فرهنگ و نقش و منافع پیش رو را پنهان کرده است. بنابراین شاید بتوان گفت که آنچه در پی فروپاشی اتحادجماهیرشوروی قابلیت اجرا دارد ممکن است در آینده هرگز قابل تکرار نباشد، بویژه آنکه دستاوردهای احتمالی این دورهٔ گذار

در ترسیم مرزهای نهایی هر یک از پروژه های یاد شده نقش تعیین کننده ایفا خواهد کرد.

دوم. سازوکارهای پروژهٔ ترکیه

بحرانهای قبرس و یونان در مشکل عمدهٔ سیاست خارجی ترکیه در فاصلهٔ سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ بوده است. دیگر مشکلات این کشور با همسایگانش طی مدت یاد شده عمدتاً با مشکلات مربوط به دوران جنگ سرد پیوند داشته است. در نتیجه حل وفصل این مشکلات در چارچوب پیمان آتلانتیک شمالی ناتو صورت می گرفت، اما فروپاشی اتحادجماهیرشوروی و پایان دوران جنگ سرد، ترکیه را به کشوری تبدیل کرد که از مشکلات بزرگ در بالکان، خاورمیانه و قفقاز رنج می برد؛ مشکلاتی که با فقدان چارچوبهای مشخص مهار مواجه بود. گستردگی قلمروهای دغدغه ساز ترکیه، دشواریهای این کشور را در ترسیم راهبردهای آشکار دیپلماسی ترکیه دو چندان کرد. در این میان و از زمان ظهور پدیدهٔ «جهان تُرک» آشکار بود که انکارا در تعیین رویکردها و سازوکارهای لازم به منظور رویارویی با واقعیتهای جدید دچار سردرگمی شده است. در این زمینه و برای اثبات صحت این ارزیابی کافی است اشاره کنیم که ترکیه طی سالهای ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۷ اقدام به تغییر ۹ وزیر خارجه کرده است.

با این حال می توان پاره ای از نشانه های اصلی راهبردهای ترکیه را در قبال مسئلهٔ ارمنستان رصد کرد:

۱. تحکیم روابط دوجانبهٔ ترکیه و آذربایجان

چنانکه گفته شد، جمهوری آذربایجان دریچهٔ ترکیه به سوی آسیای میانه و «جهان ترک» به شمار می رود. آذربایجان این ویژگی را از طریق وجود مرز مشترک میان جمهوری خودمختار نخجوان که به جمهوری آذربایجان وابسته است، با ترکیه به دست آورده است. مساحت جمهوری خودمختار نخجوان بالغ بر ۵/۵۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۳۰۰ هزار تن است. نخجوان در ۹ فوریهٔ ۱۹۲۴ به خاک آذربایجان ضمیمه شد. اگر چه نخجوان از نظر جغرافیایی به دلیل وجود ارمنستان جداست، اما مرزهای مشترک این جمهوری خودمختار با ترکیه به حدود ۱۱ کیلومتر می رسد که بخشی از رودخانهٔ ارس را تشکیل می دهد، اما مرزهای نخجوان با ایران به حدود ۱۶۳ کیلومتر می رسد. این در حالی است که عرض جغرافیایی ارمنستان که نخجوان را از آذربایجان جدا می کند، فقط ۳۰ کیلومتر است.[۹] اما نیروهای ارمنستان در جنگهایی که به خاطر قره باغ در گرفت موفق شدند همهٔ اراضی آذربایجان را که در غرب و جنوب قره باغ و هم مرز با ایران واقع است به اشغال خود در آورند. با توجه به ویژگی جغرافیایی آذربایجان و دریچهٔ آن نخجوان از منظر تکامل «جهان تُرک» انکارا اهمیت فراوانی به روابط خود با آذربایجان آنهم در اولین فرصت بهم پیوستگی جغرافیایی پس از سال ۱۹۱۸ یعنی زمانی که نیروهای ترکیه از آذریها برای دفاع از باکو در برابر نیروهای روسی پشتیبانی کردند، بخشید.

پارلمان آذربایجان در تاریخ ۳۰ آگوست ۱۹۹۱ به استقلال این کشور رأی مثبت داد و در ۱۹ اکتبر همین سال استقلال کامل این کشور اعلام شد. ۲۰ روز پس از آن، یعنی در تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۹۱ ترکیه و «جمهوری ترک‌نشین شمال قبرس» استقلال جمهوری آذربایجان را به رسمیت شناخته و اولین نمایندگیهای سیاسی میان دو طرف مبادله شد. ترکیه از این گام فراتر رفت و پشتیبانی همه جانبهٔ خود را از «جبههٔ خلق برای آزادی آذربایجان» که در ۱۶ ژوییهٔ ۱۹۸۹ موجودیت یافت و در ۷ ژوئن ۱۹۹۲ از طریق انتخاب ابوالفیض ایلچی بیک به‌عنوان رییس جمهور به قدرت رسید، اعلام کرد.

ایلچی بیک از بزرگترین مدافعان نظریهٔ «تورانی» در آذربایجان تلقی می شود. وی مصطفی کمال آتاترک را الگوی برتر می خواند: «راه ما راه آتاترک است.» وی پا را فراتر می نهد و از آزادی آذربایجان ایران و انضمام آن به جمهوری آذربایجان شمالی سخن به میان می آورد. علی رغم سقوط ایلچی بیک در یک کودتای سیاسی در ژوئن ۱۹۹۳ و شک و تردیدهای موجود در مورد تمایلات ترکی جانشین وی حیدر علی‌اف، گامهای مربوط به تحکیم مناسبات میان ترکیه و آذربایجان به سرعت از سر گرفته شد. سفر حیدر علی‌اف به انکارا در آغاز ماه مهٔ ۱۹۹۷، به گفتهٔ شخص علی‌اف «مهمترین گام» در روابط دو طرف است. طی مدت اقامت علی‌اف در انکارا، موافقتنامهٔ همکاریهای استراتژیک میان آذربایجان و ترکیه به امضا رسید.[۱۰] این موافقتنامه در واقع تبلور دهها توافق طرفین در زمینه های ترابری، ارتباطات، انرژی، بهداشت،

جهانگردی، فرهنگ و آموزش بود. در اثر این توافقهای دو طرف بود که اعزام کارشناسان دو طرف و اعزام دانشجو به پایتختهای دو کشور به اجرا گذاشته شد و ترکیه به ساخت دهها مدارس در مقاطع گوناگون تحصیلی در آذربایجان مبادرت کرد.

حسن جمال روزنامه‌نگار سرشناس ترکیه می گوید: «در همه جای باکو آثار ترکیه به چشم می خورد. از فروشندگان کباب ترکی (شاورما) تا، تاکسی های ساخت ترکیه. همهٔ پروژه‌ها از جمله ترمیم سفارت روسیه به پیمانکاران ترک واگذار می شود. هتلهای مدرن، فرودگاه باکو، رستورانها، سوپرمارکتها، آرایشگاهها، کازینوها، کلینیکهای دندانپزشکی و بانکها.» مطابق برخی برآوردها تعداد کارگاههای در حال اشتغال آذربایجان که تحت مدیریت ترکها قرار دارد به حدود ۳ هزار کارگاه می رسد. از میان تعداد زیادی از مدارس تازه احداث شدهٔ آذربایجان ۱۵ مدرسهٔ راهنمایی توسط روحانی معروف ترکیه فتح‌الله گولن احداث شده است. همچنین در حدود ۸ هزار دانشجوی آذری در دانشگاههای ترکیه مشغول به تحصیل هستند و در مقابل حدود ۴ هزار ترک در باکو تحصیل می کنند که ۲۵۰۰ تن از آنان در دانشگاههای آذربایجان تحصیل می کنند.[۱۱] همچنین آذربایجان نخستین کشور «جهان ترک» بود که حروف ابجد خود را از کریلی به لاتین در سال ۱۹۹۲ تبدیل کرد و این از نشانه های مهم تأثیرگذاری فرهنگ ترکیه در آذربایجان تلقی می شود.

در زمینهٔ روابط اقتصادی، سالانه حدود ۳۱ هزار کامیون[۱۲] از باکو به ترکیه از طریق گرجستان در حال حرکت هستند. همچنین برای

نخستین بار راه زمینی ارتباط نخجون به ترکیه از طریق احداث پل «حسرت» در سال ۱۹۹۲ بر روی رودخانهٔ ارس که دو کشور را از یکدیگر جدا می کند، برقرار شد. علاوه بر این ترکیه طرح بازپروری و آموزش تعداد زیادی از افسران ارتش آذربایجان را به عهده گرفته و این ارتش را به سلاحهای پیشرفته مسلّح می کند. در زمینهٔ سیاست خارجی، ترکیه به جانبداری از طرحهای آذربایجان در سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای بین المللی در برابر طرحهای ارمنستان ادامه می دهد. این اقدام فقط برای مقابله با ارمنستان نیست، بلکه کشور آذربایجان برای انکارا اهمیت دارد، زیرا وحدت نژادی آذربایجان و آذربایجان ایران می تواند برای آینده اهرم فشاری در دست انکارا در برابر تهران باشد. چنانکه ملاحظه کردیم، ایلچی بیک طی مدت زمامداری خود تلاش کرد با اهرم آذربایجان ایران بازی کرده و ایران و روسیه را دشمن اول جمهوری آذربایجان قلمداد کند.

اما تلاش برجسته و البته پرمفهوم ترکیه در پیوستگی جغرافیایی با آذربایجان از سوی حکمت چی تین وزیر خارجهٔ ترکیه در سال ۱۹۹۲ صورت گرفت. وی پیشنهاد کرد ارمنستان و آذربایجان به تبادل اراضی با یکدیگر مبادرت کنند تا به موجب آن راه زمینی بین ارمنستان و قره باغ در مقابل راه زمینی بین نخجوان و آذربایجان گشوده شود. اجرای این پیشنهاد بدین معنا خواهد بود که برای نخستین بار در تاریخ ارتباط زمینی بین ترکیه و آذربایجان (از طریق نخجوان و گذرگاه پیشنهادی) و در نتیجه بین ترکیه «و جهان ترکیه» در آسیای میانه برقرار خواهد شد.[۱۳]

اهمیت آذربایجان برای ترکیه و بالعکس موضوعی غیرقابل شک وتردید است. تقویت روابط دو کشور در بالاترین درجه از تکامل، یکی از محورهای مهم راهبردهای ترکیه در قفقاز و دیگر مناطق «جهان ترکیه» محسوب می شود.

۲. همبستگی ترکی

ترکیه در ظهور «جهان تُرک» که از ادریاتیک تا دیوار چین امتداد دارد، فرصتی طلایی یافت که ممکن است تا یکهزار سال دیگر نیز تکرار نشود. ازاین رو انکارا از همان آغاز کوشید روابط خفتهٔ مناطق ترک نشین بالکان، خاورمیانه، قفقاز، آسیای میانه و مناطق درون اتحاد روسیه را بیدار کند تا منظومهٔ واحدی از گرایش ترکی تأثیرگذار در صحنهٔ بین المللی ایجاد کند و این چیزی است که ترکها همواره آن را با بیان اینکه قرن بیست و یکم قرن ترکها خواهد بود تکرار کرده اند.

تردید وجود ندارد که وطنی با این وسعت جغرافیایی در صورت تحقق می تواند صاحب یکی از مؤثرترین نیروی سیاسی در بخشهای وسیعی از جهان که از قلب اروپا تا قلب آسیای میانه امتداد دارد، باشد. مساحت اراضی ترک نشین در حدود ۱۰ میلیون و ۴۹۶ هزار و ۷۶ کیلومتر مربع است که از این مساحت، ۷۸۰/۵۷۶ هزار کیلومتر مربع آن به جمهوری ترکیه و ۷/۸۲۸/۰۴۰ کیلومتر مربع آن به منطقهٔ اتسینگیانگ در چین و ۷/۸۸۷/۱۰۰ کیلومتر مربع آن به جمهوریها و مناطق ترک نشین واقع در اتحادجماهیرشوروی سابق تعلق دارد. مجموع جمعیت ترک نشین این

اراضی به حدود ۲۰۰ میلیون تن می رسد که ۶۵ میلیون آن در جمهوری ترکیه سکونت دارند.[۱۴]

در شرایطی که بلندپروازیهای ترکیه در این جهان جدید برای همگان آشکار شده، رهبران جمهوریهای ترک‌نشین جدید نیز به‌سهم خود از اهمیت ترکیه به‌عنوان رهبر این مجموعهٔ نوین سخن به‌میان آورده‌اند، زیرا حیدر علی‌اف رییس جمهور آذربایجان می گوید: «آذربایجان پناهگاهی جز ترکیه ندارد. ارمنیها از سوی امریکا و فرانسه حمایت می شوند، اما آذربایجان پس از جدایی از مسکو به چه کسی جز ترکیه تکیه کند؟»[۱۵] اسلام کریم‌اف رییس جمهور اوزبکستان نیز به ترکیه به‌عنوان «برادر بزرگ» می نگرد.[۱۶] عسکر آغایف رییس جمهور قرقیزستان نیز ترکیه را از منظر ملتهای ترک چنین توصیف می کند: «ستارهٔ راهنمای چوپانها»[۱۷]

بر این پایه بود که ترکیه همهٔ جمهوریهای تازه استقلال یافته را به‌رسمیت شناخت و از جنبشهای جدایی طلب درون اتحاد روسیه و دیگر کشورها حمایت کرد. همچنین ترکیه جنبشهای دیگر (نظیر ترکمن های عراق، ترکهای بلغارستان و ترکهای یونان) را در آغوش گرفت. سیاستهای ترکیه برای تقویت همبستگی طرفهای گوناگون «جهان ترک» در سه سو متمرکز شد: سوی اول برقراری روابط دوجانبه میان ترکیه و هر یک از کشورها به‌صورت جداگانه. سوی دوّم برقراری روابط چندجانبه در شکل نشستهای هماهنگ کننده میان نمایندگان کشورهای ترک‌نشین. و سوی سوّم، برقراری ارتباط با بدنهٔ اجتماعی و بخش خصوصی و

سازمانهای جامعهٔ مدنی این کشورها. در زمینهٔ برقراری روابط دوجانبه، دهها موافقتنامه میان ترکیه و هر یک از کشورهای ترک نشین شبیه آنچه با آذربایجان به امضا رسید، منعقد شد، اما در زمینهٔ روابط دسته جمعی، انکارا با ابتکارعمل تورگوت اوزال نخست وزیر فقید ترکیه کوشید نهادی تأسیس کند که ۶ کشور ازبکستان، آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان، ترکمنستان و ترکیه را زیر چتر واحدی شبیه اتحادیهٔ عرب گردهم آورد. به همین منظور دیدار میان نمایندگان این کشورها در سطوح پایین، میانی و سران صورت گرفت. تاکنون (بین سالهای ۱۹۹۸ و ۱۹۹۲) چند اجلاس سران کشورهای ترک زبان برگزار شده است. دستورکار این اجلاسها حول مسایل فرهنگی و زبان متمرکز بود. تاکنون و در نتیجهٔ این اجلاسها چند کشور ترک نشین به تغییر حروف ابجد به حروف لاتین تن دادند. اجرای پروژه های مشترک اقتصادی به منظور ایجاد «بازار مشترک کشورهای ترک نشین» در آینده و همکاری در عرصهٔ رسانه ها از دیگر مصوبات این اجلاسها بود. می توان گفت که ترتیب منظم برگزاری اجلاسهای دوره ای میان رهبران کشورهای ترک نشین به رغم وجود تناقضات بسیار در میان اعضای آن از دستاوردهای مهمی است که می تواند به یک سنت تبدیل شود.

سال ۱۹۹۲ و با تأسیس سازمان همکاری و توسعهٔ ترکی (TIKA) شاهد تحول مهم در مناسبات این کشورها بود. مقر این سازمان انکارا و هدف آن آماده سازی کادرهای عهده دار برنامه ریزی در کشورهای ترک نشین است. به همین منظور و تا سال ۱۹۹۵ بیش از ۱۰ هزار تن از

شهروندان این کشورها دوره‌های آموزشی خود را در ترکیه گذراندند.

اما در زمینهٔ روابط با بدنهٔ اجتماعی، بخش خصوصی و سازمانهای جامعهٔ مدنی، ادامهٔ روابط ترکیه و «جهان ترک» کماوبیش ادامه دارد. این مناسبات کمتر در رسانه‌های گروهی بازتاب دارد. برگزاری نخستین اجلاس ملّتهای ترک‌زبان که در سال ۱۹۹۳ و در شهر انتالیای ترکیه گشایش یافت از ایستگاههای مهم همکاری ترکیه با نهادهای جامعهٔ مدنی کشورهای ترک‌نشین به‌شمار می‌رود. اجلاس دوّم از این دست بین روزهای ۲۳ـ۲۰ اکتبر ۱۹۹۴ و در شهر ازمیر ترکیه برگزار شد که در آن حدود ۸۰۰ نمایندهٔ گروهها و سازمانهای ترک‌زبان جهان شرکت کردند.[۱۸] همچنین فتح‌الله گولن دهها مدرسه، مرکز آموزش و دانشگاه را در بالکان، قفقاز، آسیای میانه و شمال عراق افتتاح کرد که به صورت غیرمستقیم از حمایت دولت ترکیه برخوردار است.

سوم. قره‌باغ در روابط ترکیه و ارمنستان

چنانکه گفتیم قره‌باغ خط تماس قابل انفجار در میان دو پروژهٔ متناقض قرار دارد: پروژهٔ ارمنستان و پروژهٔ ترکیه ـ آذربایجان. استقلال کامل قره‌باغ راه‌حل باثباتی برای این بحران نیست، زیرا این منطقه از هر طرف در محاصرهٔ آذربایجان قرار دارد. شعار استقلال قره‌باغ چیزی جز مقدمه یا وقت‌کشی برای دستیابی به هدف نهایی یعنی انضمام کامل به ارمنستان نیست. معنای این تحول این است که بخشی از اراضی آذربایجان (در خارج از قلمرو قره‌باغ) باید به ارمنستان منضم شود تا امکان بهم

پیوستگی جغرافیایی میان ارمنستان و قره‌باغ فراهم شود. درست در همین جاست که مانع بزرگی به نام قانون بین المللی پیش روی ارمنستان مطرح می‌شود. راه حلی از این دست مستلزم واگذاری امتیازهایی به ترکیه و آذربایجان در جای دیگر یا در سطوح دیگر است.

و نیز در همین نقطه است که تحولات ممکن است شکل دیگری به خود گیرد، زیرا تا سال ۱۹۹۲ مشکل قره‌باغ برای ترکیه چیزی بیشتر از مطالبهٔ ساکنان ارمنی آن به جدایی از باکو نبوده است، اما پس از گشودن گذرگاههای لاچین، شوشه، و کلپیچر بین قره‌باغ و ارمنستان و پس از اشغال بخشهای وسیعی از اراضی آذربایجان (که در خارج از قلمرو قره‌باغ قرار دارد) از سوی نیروهای ارمنستان، اوضاع این منطقه شکل مخاطره‌آمیزی به خود گرفت.

اما ناآرامیها و کشمکشهای اصلی ترکیه و ارمنستان که از پیچیدگی بیشتری برخوردار است در جای دیگری قرار دارد.

ارمنستان استقلال رسمی و همه جانبهٔ خود را در ۲۷ آگوست ۱۹۹۱ اعلام کرد. دولت ترکیه در ۱۶ دسامبر همان سال استقلال همهٔ جمهوریهای اتحادجماهیرشوروی سابق و از جمله ارمنستان را به رسمیت شناخت. با این حال و به رغم گذشت بیش از یک دهه از این شناسایی رسمی، دو کشور هنوز به مبادلهٔ هیأتهای نمایندگی سیاسی مبادرت نکرده‌اند. دلیل این امر در دو علّت اصلی قابل جست و جو است: موضوع قتل عام ارمنیها از سوی ترکیهٔ عثمانی در سال ۱۹۱۵ است که طی آن به گفتهٔ ارمنیها حدود ۱/۵ میلیون تن ارمنی کشته شدند. دعاوی ارضی

ارمنیها در مورد اراضی واقع در شرق ترکیه دومین علّت این ماجرا محسوب می شود. ارمنستان خواهان اعتراف رسمی ترکیه به قتل عام ۱۹۱۵ و پرداخت غرامت به بازماندگان آن است. در مقابل ترکیه از ارمنستان خواسته است حملات خود را علیه ترکیه در این زمینه متوقف کرده و از طرح دعاوی ارضی علیه انکارا به صورت رسمی پرهیز کند. با پیدایش بحران قره باغ عامل جدیدی به سلسله بحرانهای پیشین طرفین افزوده می شود، اما به نظر می رسد بحران قره باغ، کانالهای گفت وگو و مذاکرهٔ طرفین و احتمالاً دریچهٔ حل وفصل دو موضوع قتل عام و دعاوی ارضی را در میان دو طرف گشوده باشد.

با نگاهی به تحولات مربوط به بحران قره باغ و نشستهای فراوانی که برای یافتن راه حل آن برگزار شده به نظر می رسد موضع ترکیه بعضاً با پراگماتیسم پیش بینی نشده همراه می شود که حتی نزدیکترین متحد انکارا یعنی آذربایجان را نیز غافلگیر می کند. مقامات آذربایجان همواره ترکیه را به عدم اتخاذ مواضع قاطع در قبال ارمنستان و ناتوانی در ممانعت اشغال اراضی آذریها از سوی این کشور و چشم پوشی از عبور هواپیماهای حامل تجهیزات نظامی برای ارمنستان و گشودن مرزهایش برای تجارت محرمانه با ارمنستان و ورود سرمایه گذاران ترک در پروژه های عمرانی ارمنستان متهم می کنند.[۱۹] به نظر می رسد نرمش ترکیه نسبت به پذیرش انضمام ارمنستان به سازمان همکاریهای اقتصادی حوزهٔ دریای سیاه علی رغم عدم مجاورت ارمنستان با سواحل دریای سیاه آشکارا نشان می دهد که انکارا قصد ندارد خود را به عنوان طرف کشمکشهای جاری

آذری- ارمنی معرفی کند، زیرا این وضعیت می تواند پیامدهای ناخوشایندی برای جایگاه ترکیه در جهان غرب به همراه داشته باشد. ازاین رو ترکیه علاقه مند است در این کشمکشها خود را «یک میانجی» معرفی کند تا بتواند به نوبهٔ خود از ارمنستان امتیازهایی در موضوعاتی نظیر قتل عام ارامنه و دعاوی ارضی بگیرد.

بر پایهٔ همین ارزیابیهای انکارا بود که ترکیه با طرح گروه مینسک که از سوی کنگرهٔ اروپایی امنیت و همکاری برای حل بحران قره باغ ارائه شد، موافقت کرد. بر پایهٔ این طرح ارمنستان باید از اراضی اشغالی کلبیچر و فضولی و گوباتلی و جبرائیل و زنگیلان و اوگدام عقب نشینی کرده و آوارگان آذری را به مناطق اصلی خود بازگرداند، اما دو گذرگاه لاچین و شوشه از این عقب نشینی استثنا شد. و نیز به موجب این طرح، حق تعیین سرنوشت قره باغ به مرحلهٔ بعدی موکول شد. معنای این بخش از طرح گروه مینسک این است که راه حل بحران قره باغ در مجموع و با لحاظ برخی جنبه ها به سود ارمنستان به گونه ای متفاوت با مرحلهٔ شروع این بحران خواهد بود.

برخی ناظران معتقدند که برقراری صلح در بحران قره باغ برای ترکیه اهمیت فراوانی دارد، زیرا حل وفصل این بحران می تواند مقدمه ای برای حل وفصل نهایی از قبیل قتل عام ارامنه و دعاوی ارضی ارمنستان باشد. همچنین حل وفصل این بحران، فعالیت گروههای فشار ارمنی را علیه ترکیه در امریکا متوقف می کند. علاوه بر این و با حل بحران قره باغ و عادی سازی روابط با ارمنستان راه برای عبور لوله های نفت آذربایجان

از طریق خاک ارمنستان به ترکیه هموار شده و تجارت شرق آناتولی را توسعه خواهد داد. با این حال ترکیه به تنهایی و بدون توجه به مطالبات آذربایجان نمی تواند با ارمنستان روابط حسنه برقرار کند.[20]

در مقابل و علی رغم اینکه همهٔ تحولات نظامی در قره باغ و اشغال ۲۰ درصد از خاک آذربایجان و طرح دعاوی ارضی علیه ترکیه در دوران زمامداری لیوون تیر پطروسیان رییس جمهور ارمنستان، رخ داد، تلقی عمومی این است که نامبرده در سه سال اخیر زمامداری‌اش بیشتر به واقعگرایی و میانه روی گرایش پیدا کرد. دلیل اصلی این تلقی عمومی این است که پطروسیان خود از حامیان طرح مینسک برای حل وفصل بحران قره باغ به شمار می رفت. وی همچنین از برقراری روابط با ترکیه جانبداری می کرد.[21] علاوه بر این دیدارهای پطروسیان و تیم کاری او با رهبران ترکها و آذریها هرازگاهی تکرار می شد. از همه مهمتر، روابط پطروسیان با حزب داشناک که طی چند دهه پرچم آرمان ارمنیها را در محافل بین المللی به اهتزار در آورده بود و مواضع سرسختانه‌ای نسبت به مسایل اختلافی با ترکیه دارد، به بحران کشیده شد. تا آنجا که وی این حزب را در سال ۱۹۹۴ غیرقانونی اعلام کرد.

اما «خط» پطروسیان صرفنظر از موضوع اعتدال و میانه روی او با انتخابات ریاست جمهوری ارمنستان در ۳۰ مارس ۱۹۹۸ که به پیروزی رابرت گوچاریان قره‌باغی و نخست وزیر قبلی شخص پطروسیان انجامید، متوقف شد. گوچاریان در این انتخابات ۶۰/۸۴ درصد آرا را به خود اختصاص داد. در مقابل گارین دمیرچیان رقیب او و کمونیست

سابق ۳۹/۱۶ درصد آرا را به‌دست آورد. با توجه به مواضع تندروانهٔ گوچاریان نسبت به بحران قره‌باغ به‌نظر می‌رسد این بحران و نیز روابط ارمنستان با ترکیه در دورهٔ جدید روندهای دیگری پیدا کند، زیرا گوچاریان در آستانهٔ انتخابات ریاست جمهوری طی مصاحبه‌ای با مطبوعات ترکیه خاطرنشان کرد که در صورت پیروزی در انتخابات، روابط کشورش با ترکیه بر «پایه‌های جدید» بنا خواهد شد. اگر مواضع گوچاریان را بازشناسی کنیم، «پایه‌های جدید» مورد نظر وی به‌معنای بازتولید خط تاریخی ارمنیها در جنبه‌های گوناگون خواهد بود.

گام نخستین گوچاریان در موضع ریاست جمهوری، لغو ممنوعیت فعالیت سیاسی حزب داشناک بود. وی پطروسیان را به آماده‌سازی مقدمات «فروش» قره‌باغ متهم کرد. گوچاریان با هر گونه راه‌حل قره‌باغ در چارچوب حاکمیت آذربایجان مخالفت می‌کند. وی می‌گوید: آذریها به گونه‌ای فکر می‌کنند که گویی اتحادجماهیرشوروی همچنان زنده است. وی با حل و فصل بحران قره‌باغ بر سه پایهٔ زیر موافق است:[۳۲]

۱. عدم برتری هر یک از طرفها بر دیگری.

۲. عدم جدایی قره‌باغ از محیط خارجی.

۳. اعطای تضمینهای امنیتی به قره‌باغ.

اگر چه مواضع یاد شده در بالا در چارچوب نگاه سنتی ارمنیها نسبت به قره‌باغ قرار دارد، اما گوچاریان طی دیداری با سلیمان دمیرل رییس جمهور ترکیه در تاریخ ۱۹۹۸/۶/۵ در حاشیهٔ نشست سران

کشورهای عضو سازمان همکاریهای اقتصادی حوزهٔ دریای سیاه در شهر یالتای اوکراین گفت: «با موافقتنامه های بین المللی به دست آمده موافق نیستم.» (منظور او مصوبات گروه مینسک است) وی خاطرنشان کرد: «طرح گروه مینسک مرده است.» این موضع گوچاریان ضربهٔ هولناکی به کوششهای صلح آمیز جهانی به شمار می رود. مواضع تندروانهٔ گوچاریان در این گفتهٔ او در دیدار با سلیمان دمیرل به خوبی روشن است: «من از آندسته از افرادی نیستم که در تاریخ زندگی می کنند، اما پیش از حل مشکلات تاریخ نمی توان از تاریخ فرار کرد. برای رهایی از سنگینی بار در حال قدوم تاریخ باید به مناقشهٔ تاریخ پرداخت.» در اینجا دمیرل پاسخ داد: «نبش قبر خصومت تاریخی مشکلات فراوانی به وجود خواهد آورد.»[۲۳] رویکردهای جدید گوچاریان در انتقال مشکلات تاریخ به سطح از طریق مصوبهٔ پارلمان فرانسه در تاریخ ۲۹ ماه مهٔ ۱۹۹۸ مبنی بر «پذیرش وقوع قتل عام ارامنه در سال ۱۹۱۵» به خوبی روشن است. این مصوبه نگرانیهای ترکیه را از خط جدید سیاست خارجی ارمنستان تشدید کرد، زیرا ترکیه معتقد است این سیاست جدید ناآرامیهای کنونی را افزایش خواهد داد.

همچنین رویکرد جدید ارمنستان برای جدا کردن انکارا از باکو از طریق پیشنهاد گوچاریان به سلیمان دمیرل مبنی بر حل وفصل مشکلات فیمابین بدون توجه به بحران قره باغ روشن است، اما مخالفت ترکیه با این پیشنهاد رییس جمهور ارمنستان بسیار صریح بود. دمیرل در پاسخ به گوچاریان گفت: «من از تمایل جنابعالی به گسترش روابط با ما خورسندم،

اما آذربایجان تحت اشغال ارمنستان قرار دارد. شما باید از آنجا عقب‌نشینی کنید.» ترکیه در قبال این مسئله حساسیت زیادی دارد.[۲۴] رویکردهای جدید گورچاریان این تلقی را در ترکیه به وجود آورده است که رهبر جدید ارمنستان «برای ترکیه مشکل‌ساز شده است.»[۲۵]

چهارم. قره‌باغ در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی

به نظر می‌رسد ظهور مشکلات مرزی میان کشورهای تازه استقلال یافته یکی از برجسته‌ترین پیامدهای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق بوده است. این مشکلات مرزی علاوه بر کشورها، در میان واحدهای کوچکتر جمهوریهای خودمختار درون قفقاز و آسیای میانه و اتحاد روسیه نیز دیده می‌شود. اگر چه بحران قره‌باغ و کشمکش ارمنیها و آذریها در شمار مشکلات یاد شده در بالا قرار دارد، اما بحران قره‌باغ به این دلیل از دیگر مشکلات مشابه پیچیده‌تر است که این بحران در خط تقاطع منافع و بلندپروازیها و کشمکشهای تودرتوی نژادی، منطقه‌ای و بین‌المللی قرار گرفته است. اهمیت این منطقه و تحول آن به یک موقعیت وسوسه‌انگیز از آنجا ناشی می‌شود که نتیجهٔ نهایی و قطعی کشمکشهای بر سر آن، آیندهٔ طرفهای گوناگون را به شدّت تحت تأثیر قرار خواهد داد.

آرایش بندی نیروهای رقیب از همان لحظهٔ نخست بدین صورت شکل گرفت: ارمنستان از یک سو و ترکیه و آذربایجان از سوی دیگر. در نتیجه هر که دشمن ارمنستان باشد دوست ترکیه خواهد بود و هر که رقیب ترکیه باشد در جبههٔ ارمنتسان قرار می‌گیرد.

از منظر ترکیه آشکار بود که انکارا به‌سوی وراثت اتحادجماهیرشوروی فرو پاشیده حرکت کرده و انگیزهٔ خود را به روابط تاریخی، فرهنگی و زبانی مشترک با آذربایجان و برخی کشورهای آسیای میانه آنهم با حمایت آشکار ایالات متحدهٔ امریکا پیوند خواهد داد. انکارا روی این اصل پا می فشرد که خلاء ناشی از کاهش نفوذ روسیه می تواند به یک کشور بنیادگرا و مخالف منافع امریکا، یعنی ایران امکان دهد، این خلاء را پر کند. زمامداران باکو بویژه در دورهٔ ایلچی بیک بر موج آتاترکیسم سوار شده و اعلام کردند که ایران و روسیه دشمن منافع آذربایجان هستند. همچنین ترکیه و آذربایجان کوشش کردند این مسئله را ترویج دهند که منافع کشورهای ترک‌نشین آسیای میانه در حوزه‌های دموکراسی و اقتصاد آزاد در گرو همکاری با انکارا است، اما چشم‌انداز ترسیم شدهٔ خط انکارا ـ باکو چندان دقیق نبود، زیرا همهٔ راهها از زیرساختها و مشکلات نژادی (اقلیتهای روسی ساکن این جمهوریها) گرفته تا پیوندهای مشترک فرهنگی ۷۰ ساله با روسیه همچنان به مسکو ختم می شد. علاوه بر این اقتصاد ترکیه قادر نبود ره‌آوردهای ملموسی برای جهش اقتصاد این جمهوریها ارائه کند. همچنین انتقال به فاز دموکراسی (صرفنظر از وضعیت آن در ترکیه) در این جمهوریها در سایهٔ ساختارهای سنتی (به شدّت فئودالیته، مثلاً در مورد ترکمنستان) و «فرهنگ» تک حزبی به جا مانده از سنت ۷۰ ساله، بسیار دشوار می نمود. در کنار همهٔ موانع یاد شده، واقعیتی به‌نام همسایگی با ایران آنهم با مرزهای طولانی، رویگردانی از تحولات بالندهٔ ایران و قرار دادن همهٔ

تخم مرغهای آسیایی ـ میانی در سبد ترکیه را امکان ناپذیر می کرد. لذا تلاشهای انکارا در قرار دادن کشورهای ترک نشین آسیای میانه در موضع رو در رو با ارمنستان با شکست مواجه شد. حتی برخی از این کشورها به رغم درخواست از ارمنستان برای عقب نشینی از اراضی اشغالی آذربایجان، با این کشور روابط حسنه برقرار کرده بودند، زیرا این کشورها (به استثنای آذربایجان که بعدها ملحق شد) علاقه مند بودند در مجموعهٔ کشورهای مستقل مشترک المنافع که در تاریخ ۱۹۹۱/۱۲/۲۱ و پس از فروپاشی اتحادجماهیرشوروی شکل گرفت و همهٔ جمهوریهای تازه استقلال یافته را در دل خود جای داد، عضو فعال باشند. صدور بیانیهٔ تأسیس این مجموعه در آلماتا پایتخت جمهوری قزاقستان نشان داد که کشورهای آسیا نه میانه چندان تمایلی به ورود در کشمکشهای موجود حول بحران قره باغ ندارند.

اما ترکیه از موقعیت دیگری برای جذب برخی کشورهای دارای حساسیت تاریخی با روسیه به صف خود بهره گرفت. گرجستان و اوکراین از جملهٔ این کشورها بودند. اگر چه ترکیه در تبلیغ ترک گرایی در آبخیزی فعال است، اما گرجستان معتقد است خطر بزرگ همواره از سوی روسیه ناشی می شود. علاوه بر این بسیاری از مسلمانان گرجی ساکن ترکیه که تعداد آنها از مسلمانان گرجستان نیز بیشتر است با کشور ما در روابط نژادی دارند. همچنین گرجستان تنها کشوری است که هم با ترکیه و هم با آذربایجان مرز مشترک دارد و این موقعیت برای احداث خط لولهٔ انتقال نفت آذربایجان بدون عبور از کشورهای مخالف امریکا و

مخالف ترکیه نظیر ایران، روسیه و ارمنستان بسیار مفید است. دیدار سلیمان دمیرل رییس جمهور ترکیه از گرجستان در ماه ژوییهٔ ۱۹۹۷ و امضای ۹۱ موافقتنامهٔ همکاری در زمینه‌های گوناگون در چارچوب تقویت همپیمانی دو کشور صورت گرفت.[۲۶] بر این پایه بود که گرجستان ترکیه را به‌عنوان نمایندهٔ غرب در منطقه برای برقراری روابط حسنه برگزید.

ترکیه همچنین از اختلافات مرزی و قومی روسیه و اوکراین استفاده کرد و روابط خود را با کییف که از گذشته‌های دور کوشید با تکیه بر حمایتهای ایالات متحدهٔ امریکا از نفوذ روسیه نجات پیدا کند، تقویت کرد. دلیل حمایت امریکا از اوکراین این است که واشنگتن معتقد است روسیه بدون اوکراین نمی‌تواند امپراتوری خود را بازتولید کند. بالاتر از این باید گفت که بخش اعظم ترکهای تاتار (حدود نیم میلیون نفر) در اراضی واگذار شده از سوی خروچف در سال ۱۹۵۴ به اوکراین زندگی می‌کنند. روسیه پس از فروپاشی اتحادجماهیرشوروی خواهان بازپس گیری این اراضی شد. ترکیه به شدت از این تاتارها و ابقای اراضی آنها در دست اوکراین جانبداری می‌کند. حتی سلیمان دمیرل رییس جمهور ترکیه هنگام دیدار از اوکراین، به پایتخت اراضی مورد اختلاف با روسیه گام نهاد و با مردم این مناطق دیدار کرد. ازاین رو می‌توان گفت که نزدیکی ترکیه با اوکراین از انگیزه و منافع متعددی برخوردار است. در همین حال و به دلیل عوامل منطقه‌ای مرتبط با کشمکشهای جاری میان نیروهای موافق و مخالف امریکا و با وجود اهمیت نقش ترکیه در مقابله

با فعالیتهای اسلامی ایران، اسراییل به رکن پایه ای راهبردهای امریکا در خاورمیانه، قفقاز و آسیای میانه و در نتیجه به شریک اصلی ترکیه در مقابله با رقیبان منطقه ای از جمله ارمنستان تبدیل شده است. روابط آذربایجان و اسراییل بویژه پس از دیدار بنیامین نتانیاهو نخست وزیر وقت اسراییل و دیگر مقامات اسراییلی از باکو وارد مرحلهٔ تازه‌ای شد. در کشور آذربایجان، اقلیت یهودی تأثیرگذار و منافع اقتصادی اسراییلی وجود دارد. همچنین اسراییل علاقه مند است در آذربایجان پایگاهی برای مقابله با تلاشهای ایران یعنی همسایهٔ مهم آذربایجان داشته باشد.

در رویارویی با تقاطع ترکی -آذری - گرجی -اوکراینی -اسراییلی که زیر چتر حمایتهای آشکار ایالات متحدهٔ امریکا قرار دارد، تقاطع دیگری از نیروهای زیان دیده از تقاطع فوق ملاحظه می شود. در این تقاطع کشورهایی نظیر ارمنستان، روسیه، ایران، یونان، سوریه و سازمانی به نام حزب کارگران کرد ترکیه دیده می شوند، زیرا علی رغم وجود لابی قدرتمند ارمنی در ایالات متحدهٔ امریکا، واشنگتن چندان تمایلی به دفاع از ماجرای بحران قره باغ مطابق دیدگاه ارمنستان از خود نشان نمی داد. از دیدگاه امریکا چنین حمایتی می توانست خشم ترکیه و آذربایجان را برانگیزد. هم ترکیه و هم آذربایجان از منظر راهبردهای واشنگتن در منطقه اهمیت فوق العاده دارند، زیرا از یک سو ترکیه نیروی قدرتمندی است که به لحاظ تاریخی با روسیه خصومت دارد و این برای امریکا مفید است و از سوی دیگر آذربایجان هم با ایران مرز مشترک دارد و هم از منابع سرشار نفتی برخوردار است. این دو موقعیت نیز برای امریکا سودمند است. در

حالی که ارمنستان «کوچک» که ۳/۵ میلیون نفر جمعیت دارد و از منابع حیاتی اقتصادی محروم است، چندان جاذبه ای برای راهبردهای امریکا در مناطق قفقاز و آسیای میانه ندارد. بدینترتیب ارمنستان باید به ابرقدرت دیگری که از نفوذ و تأثیرگذاری بالا برخوردار است، یعنی روسیه تکیه کند. در همین حال ارمنستان که از مرز مشترک با ترکیه و آذربایجان برخوردار است، و در حالی که روسیه از فقدان مرز با دو کشور مزبور رنج می برد، می تواند اهرم فشار مؤثری برای روسیه باشد. علاوه بر این ارمنستان برای عبور خط لولهٔ نفتی آذربایجان مانع طبیعی محسوب می شود. البته روسیه چندان علاقه ای به استقلال قره باغ و الحاق آن به ارمنستان ندارد، زیرا این وضعیت می تواند برای اقلیتهای جدایی طلب درون روسیه نظیر چچنیها و تاتارها پیامدهای مخاطره آمیزی در پی داشته باشد. در عین حال منافع مشترک روسیه با ارمنستان بیش از مواضع و منافع متناقض دو کشور است.

اوج نزدیکی روسیه با ارمنستان در امضای «موافقتنامهٔ دوستی، همکاری و همیاری متقابل» به تاریخ ۲۸ آگوست ۱۹۹۷ قابل ملاحظه است. در این موافقتنامه، چشم انداز همکاری استراتژیک ۲۵ ساله در زمینه های سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی ترسیم شده است. همچنین در این موافقتنامه، استقرار نیروهای روسی در مرزهای ارمنستان پیش بینی شده است. حیدر علی اف رییس جمهور آذربایجان معتقد است که هدف از امضای این موافقتنامه میان روسیه و ارمنستان، ترکیه است، نه آذربایجان.[۲۷]

ایران دومین کشوری است که با ارمنستان منافع مشترک دارد. رویارویی با نقش ترکیه در مقابله با الگوی اسلامی ایران در داخل ترکیه، آسیای میانه و آذربایجان از جمله هدفهای نزدیکی ایران و ارمنستان است. همچنین تهران آمادهٔ دفاع از نظام باکو (بویژه در مرحلهٔ ایلچی بیک) که به تجزیهٔ ایران و جدا کردن آذربایجان و الحاق آن به باکو چشم دوخته نیست. البته با به قدرت رسیدن حیدر علی اف در باکو روابط ایران با آذربایجان شاهد بهبودی نسبی بود، اما فشارهای مداوم امریکا همچنان باکو را در موضع رویارویی با نظام اسلامی ایران قرار داده است. بر این پایه ارمنستان ایران را متحد مهم و نیرومند خود می داند که در کنار سوریه یعنی دو کشور اسلامی می تواند ماهیت دینی کشمکشهای موجود بر سر بحران قره باغ و به طور کلی بحرانهای قفقاز را بزداید.

از سوی دیگر خصومت تاریخی با ترکیه دو کشور ارمنستان و یونان را به یکدیگر نزدیک کرده است. مشکلات این دو کشور با ترکیه بویژه از منظر تضادهای تمدنی و اختلافات ارضی شباهت فراوانی به یکدیگر دارد. امضای موافقتنامهٔ دوستی و همکاری متقابل و نیز انعقاد موافقتنامهٔ همکاریهای نظامی که هر دو در روزهای ۱۷ و ۱۸ ژوئن ۱۹۹۶ در آتن به امضا رسید، اوج مناسبات نزدیک دو کشور را به نمایش گذاشت. تیودوروس پانگالوس وزیر خارجهٔ وزیر خارجهٔ وقت یونان در مراسم امضای موافقتنامه های مزبور با ارمنستان خاطرنشان کرد که راه برای انضمام ایران و سوریه و دیگر کشورهای عربی به این موافقتنامهٔ امضا شدهٔ نظامی باز است.[۲۸] برخی منابع مطبوعاتی ترکیه یادآور شدند که

«موافقتنامهٔ محرمانهٔ نظامی» بین یونان و سوریه در پاییز ۱۹۹۵ مجدداً و در جریان دیدار فاروق الشرع وزیر خارجهٔ سوریه به آتن تمدید شده و به امضا رسید. فاروق الشرع در پاسخ به پرسشی در بارهٔ امکان ارائهٔ کمکهای فنی سوریه به نیروی هوایی یونان گفت: «همکاری میان دو کشور بسیار گسترده است.»[۲۹] رسانه های گروهی ترکیه همواره سوریه را به ارسال کمکهای نظامی به ارمنستان به وسیلهٔ هواپیماهایی که از حریم هوایی ترکیه استفاده می کنند، متهم می کنند.

اما در مورد حزب کارگران کرد (PKK) که از سال ۱۹۸۴ جنگ آشکاری را به منظور استقلال کردستان ترکیه آغاز کرده باید گفت که ارمنستان همواره کمک نظامی به این حزب را تکذیب کرده است، اما هماهنگی میان این حزب و ارمنستان و نیز روسیه در بیش از یک مناسبت آشکار شده است. آخرین مناسبتی از این دست میزگردی است که در روزهای ۲۹ و ۳۰ ماه مهٔ ۱۹۹۸ در بیروت برگزار شد. این میزگرد به دعوت مشترک حزب داشناک لبنانی که از گوچاریان رییس جمهور جدید ارمنستان جانبداری می کند و پارلمان در تبعید کُردهای ترکیه که یکی از نهادهای وابسته به حزب کارگران کرد (PKK) به شمار می رود، برگزار شد.

نتیجه گیریهای پایانی

۱. بحران قره باغ یکی از پیامدهای پایان یافتن دوران جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به شمار می رود. این بحران با مشکلات ارضی و اقلیتها گره خورده و در نتیجه بخشی از گرایش رو به افزایش قومی

عمومی است که در شرق اروپا، بالکان، خاورمیانه، قفقاز و آسیای میانه ظهور کرده است. بحران قره‌باغ با سمت گیریهایی که گرایش قومی مزبور در روندهای دیگر پیدا کرده تعامل می کند.

۲. بحران قره‌باغ به لحاظ شکلی، بحرانی است دوجانبه همراه با دو طرف درگیر یعنی ارمنستان و آذربایجان، اما فروپاشی اتحادجماهیرشوروی دو عامل جدید را به ین معادله افزود:

عامل یکم: ارمنستان به یک کشور مستقل تبدیل شده و از منظر قانون بین‌المللی می تواند مطابق منافع و نگرشهای خود عمل کند. در این چارچوب موضوعات ریشه‌دار اختلافی با جمهوری ترکیه نظیر قتل عام ارامنه (۱۹۱۵) و دعاوی ارضی اینبار به صورت رسمی قابل طرح و پیگیری است. این مشکلات می تواند بحران قره‌باغ را به بند اضافی جدول کشمکش طرفین تبدیل کند.

عامل دوم. دستیابی آذربایجان و دیگر کشورهای ترک‌زبان برخوردار از فرهنگ مشترک با ترکیه به استقلال به شکل گیری منظومهٔ جدیدی از قدرت کمک کرد که می تواند افقهای وسیعی همراه با پیامهای مخاطره‌آمیز برای دیگر قدرتهای منطقه‌ای بگشاید که به منظومهٔ ترکی یا «جهان ترک» شناخته خواهد شد. از آنجا که ترکیه می کوشد نقش «برادر بزرگ» و «الگوی دموکراسی سکولار» را برای این جهان جدید ایفا کند،

در این صورت سوق دادن بحران قره باغ به سوی منطقه ای شدن و تبدیل آن از یک بحران مرتبط به آذربایجان به ابزاری برای ناآرامی یا حل وفصل مسایل مطابق منافع ملّی ترکیه بخشی از اولویتهای انکارا خواهد بود. اشغال بخشی از اراضی آذربایجان از سوی ارمنستان بیش از هر چیز ضعف و ناتوانی باکو و نیاز او را به پشتیبانی دیگر نیروها نمایان کرد. به جز ترکیه هیچ کشور دیگری نمی تواند مصداق این نیروها باشد.

۳. در نتیجه ادامهٔ بحران قره باغ علی رغم همهٔ تلاشهای بین المللی بویژه اقدامات مجموعهٔ مینسک وابسته به سازمان امنیت و همکاری اروپا می تواند گرایشهای تندروانهٔ طرفهای درگیر را تقویت کند، زیرا مثلاً در آذربایجان به رغم ترسیم چهرهٔ معتدلی از حیدر علی اف پس از کودتایش علیه ابوالفیض ایلچی بیک رییس جمهور تندرو آذربایجان و حتی به رغم آنکه علی اف به مزدوری مسکو و خصومت با ترکیه متهم شد، با این حال و با ادامهٔ بحران قره باغ، مواضع حیدر علی اف تغییر کرد و به یک «شریک استراتژیک» برای ترکیه تبدیل شد که با این کشور موافقتنامهٔ دوستی و همکاری متقابل امضا کرده و باکو را به قلمرو نفوذی ترکیه در همهٔ زمینه ها تبدیل می کند.

در مقابل، شکست تلاشهای مربوط به یافتن راه حلی برای بحران قره باغ و برخی انعطاف پذیرهای لیوون تیرپطروسیان رییس جمهور ارمنستان نقش مهمی در پیروزی رهبر تاریخی و تندرو قره باغ روبرت گوچاریان در انتخابات ۳۰ مارس ۱۹۹۸ این کشور ایفا کرد.

۴. بر پایهٔ دیدگاههای گوچاریان که بر جدایی کامل قره‌باغ از آذربایجان تاکید دارد و مطابق نشانه های اولیهٔ سیاستهای او در برابر ترکیه که بر اولویت دادن به اختلافات تاریخی (نظیر تلاش برای محکوم کردن ترکیه به دلیل قتل‌عام ارامنه (۱۹۱۵) در محافل بین‌المللی و موفقیت نسبی او در فرانسه) تاکید دارد، دلایل فراوانی وجود دارد که از شروع مرحلهٔ جدید و البته حاد در کشمکش ارمنی ـ آذری حکایت می کند. در این مرحله دو طرف درگیر از همهٔ توان دیپلماتیک، قانونی، علمی، سیاسی و نظامی خود برای پیشبرد دیدگاهها و گرایشهایشان بهره خواهند گرفت. در این چارچوب ترکیه از اهرم فشار مهمی به‌نام روابط دوجانبهٔ استراتژیک با آذربایجان و چگونگی نگرش به بحران قره‌باغ بهره خواهد برد.

۵. بحران قره‌باغ در قلب کشمکش میان نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی بر سر مناطق نفوذ قرار دارد. از یک‌سو روسیه علی‌رغم مشکلات اقتصادی، و زخمهای ناشی از رویاروییهای نژادی و بحرانهای ناشی از افزایش فساد و جنایت و مافیا و بدهیها می کوشد به دایرهٔ نفوذ قبلی خود تحت شعار «اصل همجواری نزدیک» بازگردد. روسیه برای دستیابی به این هدف از همهٔ اهرمهای فشار نظامی، نژادی، جغرافیایی و پیمانهای منطقه‌ای (مثلاً با ایران) به‌منظور ممانعت از در غلتیدن مناطق پیرامونی خود در دایرهٔ نفوذ امریکا بهره می گیرد. و از آنجاکه ترکیه به‌همراه اسراییل نقطهٔ مرکزی راهبرد امریکا برای رخنه در بافت جوامع

شوروی سابق به شمار می رود، در نتیجه تمامی گزینه های پیش روی ارمنستان به استثنای گزینهٔ همپیمانی با مسکو بسته است. و این چیزی است که با انعقاد موافقتنامهٔ همکاریهای استراتژیک در ۳۰ آگوست ۱۹۹۷ میان دو کشور اتفاق افتاد. اینجاست که بحران قره باغ به مثابهٔ بخشی از بازی دردناک ملّتها وارد می شود؛ همانجایی که قفقاز و آسیای میانه یکی از قلمروهای بسیار داغ آن محسوب می شود.

۶. این بازی ملّتها با ورود عامل جدیدی به نام کشف منابع سرشار نفتی در آذربایجان و سواحل دریای خزر و نیز کشف منابع سرشار گاز در ترکمنستان و نفت و گاز طبیعی در قزاقستان پیچیده تر شد. در این میان واشنگتن با موفقیت نسبی می کوشد استخراج نفت این منطقه و صدور آن را از طریق تسلط بر کنسرسیوم بین المللی (AIOC) که برای سرمایه گذاری در حوزهٔ نفتی آذربایجان تأسیس شد، در دست گیرد. کشمکش جاری حول خطوط لولهٔ انتقال نفت و مناطقی که باید از آن عبور کند، متمرکز است. مسکو می کوشد این خط لوله را در خط آماده به کار باکو ـ نووراسیک در دریای سیاه منحصر کند. واشنگتن با همکاری انکارا به تلاش وسیعی برای احداث خط لولهٔ دیگر از باکو به گرجستان و در نهایت به بندر جیحون ترکیه در خلیج اسکندرون واقع در سواحل دریای مدیترانه دست زد. واشنگتن با هدف خارج کردن برگهٔ نفت و گاز از دست مسکو و در نتیجه کاهش قدرت تأثیرگذاری روسیه و ممانعت از احداث و عبور این خط لوله از خاک ایران (و این چیزی است که

شرکتهای نفتی به دلیل صرفه جویی اقتصادی روی آن پافشاری می کنند) و نیز عدم اعطای نقش مهم به ایران در ترسیم سیاستهای نفتی و منطقه ای «به منظور پایان دادن به دو موضوع پشتیبانی از تروریسم و تلاش برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی» در این منطقه فعال شده است. اینها نکاتی است که به صراحت از سوی فیدریکو بینا وزیر انرژی ایالات متحدهٔ امریکا بیان شده است.[۳۰] در مقابل احداث خط لولهٔ نفتی از باکو به بندرگاه جیحون، ترکیه را به یک گذرگاه مهم عبور انرژی (نفت و گاز) تبدیل خواهد کرد و در نتیجه نقش منطقه ای این کشور افزایش خواهد یافت. ترکیه در این زمینه از حمایت اسراییل نیز برخوردار است. بنیامین نتانیاهو نخست وزیر وقت اسراییل به هنگام دیدارش از آذربایجان پیشنهاد کرد خط لوله ای نفتی از بندرگاه جیحون ترکیه به صورت زمینی به اسراییل برای انتقال نفت آذربایجان احداث شود.[۳۱] این حمایت اسراییل می تواند فشار لابی یهودیان امریکا را برای اجرای خط باکو ـ جیحون از سوی واشنگتن، تشدید کند.

کشمکش حول نفت آذربایجان و راههای انتقال آن به مناطق مختلف جهان به گونه ای مستقیم و غیرمستقیم به حل وفصل بحران قره باغ از یک سو و حل وفصل بحران آذری ـ ارمنی و بحران ترکی ـ ارمنی گره خورده است. پطروسیان رییس جمهور پیشین ارمنستان هشدار داده بود که بهره گیری از نفت آذربایجان به ثبات و آرامش منطقه ای نیاز دارد.[۳۲] این هشدار یک پیام بیشتر ندارد و آن اینکه ادامهٔ بحران قره باغ می تواند راه انتقال نفت آذربایجان را دشوار کند و نیز ترکیه برای عبور لوله های

نفتی ثبات ندارد. تهدیدهای مکرر حزب کارگران کرد ترکیه مبنی بر مخاطره آمیز بودن این پروژه و منفجر کردن خطوط احداث شدهٔ نفتی در همین چارچوب ارزیابی می شود. طرحهای ایالات متحدهٔ امریکا برای به انحصار در آوردن نفت و گاز آذربایجان و دیگر حوزه های نفتی دریای خزر و کاهش تأثیرگذاری مسکو در این زمینه و نیز حذف نقش ایران در آن، با دشواریهای دیگری مواجه است، زیرا واقعیتهای جغرافیایی برخی کشورهای دارای منابع سرشار نفت و گاز نظیر ترکمنستان که از مرزهای طولانی مشترک (۱۱۰۰ کیلومتر) با ایران برخوردارند به این کشورها دیکته می کند که با ایران همکاری کنند. عشق آباد در این زمینه عملاً گام برداشته و با تهران موافقتنامهٔ احداث خط لولهٔ انتقال گاز از اراضی ایران به ترکیه و به خلیج بصره امضا کرده است. همچنین ترکیه نیز در برخی شرایط خود را ناگزیر می بیند که با ایران به دلایل گوناگون همکاری بیشتری داشته باشد. از جملهٔ این دلایل می توان به معاملهٔ مشهور نجم الدین اربکان به هنگامی که وی در پست نخست وزیری ترکیه قرار داشت، در ماه آگوست ۱۹۹۶ برای خرید نفت و گاز طبیعی ایران به ارزش بیش از ۲۰ میلیارد دلار اشاره کرد.

علاوه بر این شرکتهای نفتی امریکایی در تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۹۷ با یک تحول غافلگیر کننده مواجه شدند، زیرا کشور چین از طریق شرکت ملی نفت خود قراردادی به مبلغ ۴/۴ میلیارد دلار با قزاقستان به امضا رساند که به موجب آن نفت این کشور از طریق خط لولهٔ نفتی که به وسیلهٔ چین و با هزینه ای بالغ بر ۳/۵ میلیارد دلار از طریق خاک ایران احداث می شود،

به این کشور صادر خواهد شد. ناظران امریکایی در واشنگتن این موافقتنامه را «گام استراتژیک چین» توصیف کردند.[۳۳] این تحول بسیار مهم می تواند بسیاری از شرکتهای نفتی را وادار به تجدیدنظر کند، زیرا ممکن است این قرارداد به گونه ای مستقیم و غیرمستقیم روی طرحهای ترکیه برای احداث خط لولهٔ نفتی باکو ـ جیحون که هزینهٔ آن به ۳ میلیارد دلار یعنی یک میلیارد بیش از هزینهٔ طرحهای جایگزین، تأثیر منفی بگذارد.

در همین حال واکنشهایی از نوع دیگر آنهم از سوی شرکتهای نفتی رخ داد، زیرا این شرکتها معتقدند شانس احداث خط لولهٔ نفتی باکو ـ جیحون محدود بوده و به دلیل کاهش بهای نفت طی سالهای اخیر احداث این خط لوله صرفهٔ اقتصادی ندارد. حتی این شرکتها به این نتیجه رسیدند که نفت آذربایجان را از طریق ایران و با تکیه بر اصل «مبادلهٔ نفتی» صادر کنند. بر پایهٔ این اصل، نفت خام آذربایجان به پالایشگاههای نفتی شمال ایران برای مصرف داخلی تحویل داده می شود و در مقابل، ایران به همان میزان نفت خام خود را از طریق بنادر نفتی خلیج [فارس] به حساب این شرکتهای نفتی منظور کند. این شرکتهای نفتی با ارسال نمونه هایی از نفت آذربایجان به ایران برای آزمایش آن در پالایشگاههای محلی این کشور عملاً در راه اجرای این طرح گام برداشتند.[۳۴]

بنابراین و یکبار دیگر بحران قره باغ در کشمکشهای بین المللی قفقاز و آسیای میانه در حوزهٔ نفتی آذربایجان و دریای خزر وارد می شود تا عامل نفت را به این بحران اضافه کند. تأثیرگذاری این عامل ممکن است

در گذشته محدود و جنبهٔ محلی داشته است، اما با فروپاشی اتحادجماهیرشوروی دیگر نمی توان به صورت گذشته نگریست، بلکه باید آن را به خط تماس کشمکشهای منطقه ای و بین المللی توصیف کرد.

یادداشتها

۱. ارتساگ (قره‌باغ کوهستانی)، اطلاعات تاریخی، تهیه شده در آکادمی علوم جمهوری ارمنستان شوروی سوسیالیستی، ۱۹۸۸، از انتشارات جنبش ارمنی، لبنان.

۲. جمهوری قره‌باغ، درآنجا چه خبر است؟، از انتشارات کمیتهٔ دفاع از مسئلهٔ ارمنستان، بیروت ، ۱۹۹۳، ص ۸.

۳. مساحت قره‌باغ ۴۴۰۰ کیلومتر مربع است. تعداد جمعیت آن پیش از استقلال به حدود ۱۸۰ هزار تن می‌رسید. مساحت قره‌باغ حدود ۵/۱ درصد از خاک آذربایجان را تشکیل می‌داد (۸۶/۶۰۰هزار کیلومتر مربع) و جمعیت آن ۲/۶ درصد از کل جمعیت آذربایجان (۷/۸۰۰ میلیون تن) را تشکیل می‌داد. نگاه کنید به: ساختار اقتصادی، سینان اوگان، مرکز مطالعات جهان ترک، استامبول، ۱۹۹۲، ص ۵۶ (به زبان ترکی).

۴. **بحران ارمنستان**، انکارا، ۱۹۹۳، انستیتوی سیاست خارجی، ص ۵۶، (به زبان ترکی).

۵. نگاه کنید به: **ترکیا فی الزمن المتحول: قلق الهویة و صراع الخیارات**، محمد نورالدین، نشر ریاض الریس، بیروت، ۱۹۹۷، ص ۲۹۷. همچنین در مادهٔ یازده بیانیهٔ استقلال ارمنستان که در تاریخ ۲۳ آگوست ۱۹۹۱ از سوی پارلمان این کشور تصویب شد، اصطلاح «ارمنستان غربی» برای اشاره به اراضی کنونی شرق ترکیه به کار رفته بود. عین ماده چنین است: «جمهوری ارمنستان از تلاشهای مداوم برای جلب تایید بین‌المللی نسبت به قتل عامهای صورت گرفته در سال ۱۹۱۵ در ارمنستان غربی از سوی ترکیهٔ عثمانی، پشتیبانی خواهد کرد.»

۶. همان منبع.

۷. روزنامهٔ **ملیت**، انکارا، ۳ آوریل ۱۹۹۸.

۸. سعدالدین گویچ، مجلهٔ **ینی فوروم**، انکارا، شمارهٔ ۲۹۱، آگوست ۱۹۹۳.

۹. آذربایجان، ساختار اقتصادی، منبع پیشین. در جمهوری خودمختار نخجوان ۴ شهر اصلی

به نامهای نخجوان (پایتخت) اردوبات، جلفا، شرور و ۳ شهر بزرگ به نامهای شاهیز، بابیک، و پاراگاچای و ۲۱۴ روستا وجود دارد. منبع پیشین، ص ۵۳.

۱۰. روزنامه **صباح**، انکارا، ۱۹۹۷/۵/۶.

۱۱. حسن جمال، آذربایجان دولت استراتژیک ترکیه، روزنامهٔ **صباح**، ۱۹۹۷/۹/۴.

۱۲. همان منبع.

۱۳. روزنامهٔ **جمهوریت**، ۱۹۹۲/۳/۲۲.

۱۴. ارول مترجملر، «نظم بین المللی در آستانهٔ قرن ۲۱ و الگوی روابط ترکیه با جمهوریهای ترک نشین»، استامبول، ۱۹۹۳، ص ۳۲۳ (به زبان ترکی).

۱۵. همان منبع.

۱۶. همان.

۱۷. همان.

۱۸. نگاه کنید به: مؤتمر الشعوب الترکیه، محمد نورالدین، بولتن شوؤن ترکیه، شمارهٔ ۱۴، زمستان ۱۹۹۵، بیروت، مرکز مرکز مطالعات استراتژیک.

۱۹. این انتقادات از سوی حیدر علی اف و در مصاحبه با روزنامهٔ **صباح** چاپ انکارا به تاریخ ۱۹۹۷/۹/۳ مطرح شد.

۲۰. نگاه کنید به: سامی کوهین، مجلهٔ **نقطه**، چاپ انکارا، شمارهٔ ۴۷، سال ۱۵ نوامبر ۱۹۹۷.

۲۱. همان منبع.

۲۲. روزنامه **ینی یوزیل**، ۹ آوریل ۱۹۹۸.

۲۳. روزنامهٔ **ملیت**، ۶ ژوئن ۱۹۹۸.

۲۴. همان منبع.

۲۵. ارگون بالچی، روزنامهٔ **جمهوریت**، ۱۹۹۸/۴/۲.

۲۶. روزنامهٔ **صباح**، ۱۶ ژوییهٔ ۱۹۹۷.

۲۷. مجلهٔ نقطه، شمارهٔ ۴۷، سال ۱۵، ۱۹۹۷ و روزنامهٔ **صباح**، ۱۹۹۷/۹/۴.

۲۸. روزنامهٔ **ملیت**، ۱۹ ژوئن ۱۹۹۶.

۲۹. **ترکیا في الزمن المتحول**... منبع پیشین، ص ۲۷۹.

۳۰. روزنامهٔ **زمان** چاپ ترکیه، ۲۸ ماه مهٔ ۱۹۹۸.

۳۱. روزنامه، **صباح** چاپ ترکیه، ۱۹۹۷/۹/۱.

۳۲. مجلهٔ **نقطه** چاپ ترکیه، شمارهٔ ۴۷، سال ۹۵، ۱۹۹۷.

۳۳. رقابتهای استراتژیک، چنگیز چاندار، روزنامهٔ **صباح**، چاپ ترکیه، ۱۹۹۷/۱۲/۲۸.

۳۴. روزنامه **الحیات**، چاپ لندن، ۱۹۹۸/۶/۶.

ترکیه در بالکان؛ الگوی کوزوو

طی ماههای ژوییه و آگوست سال ۱۹۹۸، خشونت در گستره‌ای وسیع و به‌گونه‌ای ددمنشانه میان نیروهای صربستان از یک‌سو و جنگجویان «جبههٔ آزادیبخش کوزوو» در ایالت کوزوو یوگسلاوی از سوی دیگر درگرفت. اگرچه ناآرامیهای این ایالت از زمان فروپاشی اتحاد یوگسلاوی در سال ۱۹۹۱ هرگز آرامی نگرفت، اما بحران کوزوو از پیچیدگی بیشتری رنج می‌برد، در نتیجه راه‌حل ریشه‌ای این بحران بدون گذشت زمان و در مقایسه با دیگر بحرانهای ناشی از پایان یافتن جنگ سرد و فروپاشی اتحادجماهیرشوروی و پس از آن فروپاشی اتحاد یوگسلاوی دشوار به‌نظر می‌رسد.

به استثنای پاره‌ای رویدادهای خونین که با روند استقلال‌خواهی جمهوری آذربایجان از اتحادجماهیرشوروی همراه بود، می‌توان گفت که مرحلهٔ زوال جمهوریهای تشکیل دهندهٔ اتحادجماهیرشوروی سابق به‌صورت نسبی با خشونت و تلفات کمتری سپری شد. در مقابل

تلاشهای استقلال طلبانهٔ جمهوریهای اتحاد یوگسلاوی با رویاروییهای خونین و قتل عامهای وحشیانه و پاکسازیهای نژادی و دینی و به گونه ای بی نظیر همراه بود. جنگهای صربها با کرواتها و بوسنی ها به همین ترتیب بود و اینک ماجرای ایالت کوزوو سریال خشونت خونین درون اتحاد یوگسلاوی سابق را بدون هیچ نشانه ای از قریب الوقوع بودن پایان آن و یا پایان پیامدهای فروپاشی یوگسلاوی به اوج رسانده است.

جنگهای این منطقه و وحشیانه بودن قتل عامهای طرفهای درگیر در بحران یوگسلاوی نشان از انباشتگی کینه های متقابل قومیتهای تشکیل دهندهٔ اتحاد یوگسلاوی و حکایت از ستیز تاریخی عناصر نژادی و دینی در امتداد مساحت شبه جزیرهٔ بالکان دارد.

تداخل عناصر دینی و نژادی عوامل این بحران و پراکنده شدن آنها در میان چند کشور حکایت از این دارد که در صورت عدم غلبهٔ عقل و منطق بر احساسات و عدم شناسایی و پذیرش حقوق یکدیگر در هویت و فرهنگ سازی (اگر نگوییم حق تعیین سرنوشت) آتشفشان بالکان در معرض احتمالات دراماتیک قرار خواهد گرفت. آنچه تیرگی افق آینده را تشدید می کند، تناقضات عمیق در منافع نیروهای بزرگ و فعال منطقه ای و در رأس آنها کشورهای یونان، ترکیه و صربستان است. به این آرایش نیروهای منطقه ای، باید رقابتهای غیرمستقیم سه بازیگر بزرگ بین المللی یعنی ایالات متحدهٔ امریکا، اتحاد اروپا و اتحاد روسیه افزوده شود.

در اینجا قصد داریم دیدگاه ترکیه را در قبال بحران کوزوو مطابق آنچه رسانه های گروهی و رویکرد افکار عمومی این کشور مطرح می کنند، مورد ارزیابی قرار دهیم، زیرا به نظر می رسد ترکیه به صورت مستقیم در برابر آنچه در محیط پیرامونی اش بویژه منطقهٔ بالکان جریان دارد، مسئولیت دارد.

****

آلبانیهای ساکن یوگسلاوی سابق معتقدند که اراضی ایالت کوزوو در امتداد مساحتی بالغ بر ۲۰ هزار کیلومتر مربع در داخل اتحاد یوگسلاوی قرار دارد. این مساحت همهٔ مناطقی است که آلبانیها در آن سکونت داشته و صربها در سالهای ۱۸۷۸ و ۱۹۴۵ آن را به اشغال خود درآوردند، اما منطقه ای که امروزه کوزوو نامیده می شود و نظام خودمختاری آن در سال ۱۹۷۴ به رسمیت شناخته شد در مساحتی بالغ بر ۱۰۸۷۷ کیلومتر مربع واقع بوده و پایتخت آن برچینا است.

کوزوو به دلیل ثروتها و منابع بیشمار طبیعی اش «لؤلؤ بالکان» خوانده می شود، زیرا کوزوو ۷۵ درصد مس تولیدی یوگسلاوی و ۶۰ درصد نقره و ۲۰ درصد طلا و ۷۱ درصد زغال سنگ و ۶۱ درصد منگنیز این اتحاد را تأمین می کند. با این حال کوزوو فقیرترین منطقهٔ اروپا به شمار می رود. متوسط درآمد سرانهٔ فردی دو برابر کمتر از درآمد فردی بوسنی هرزگوین و مقدونیه و کوهستان سیاه و سه برابر کمتر از درآمد فردی صربستان و پنج برابر کمتر از درآمد کرواتی و هشت برابر کمتر از درآمد

فردی اسلوونی است. موج بیکاری در این منطقه بیداد می کند. تا آنجا که فقط ۱۰ درصد از ساکنان آن از فرصت شغلی برخوردارند. این در حالی است که ۵۲ درصد از جمعیت این منطقه کمتر از ۱۹ سال سن دارند. متوسط سنی ساکنان کوزوو ۲۴ سال است. به عبارت دیگر این جامعه در قارهٔ اروپا بسیار جوان است.

در یوگسلاوی سابق حدود ۳ میلیون آلبانیایی زندگی می کردند که ۶۲ درصد از آنان در ایالت خودمختار کوزوو سکونت داشته و ۲۸ درصد از آنان در مقدونیه و ۵ درصد از آنان در صربستان و ۲ درصد از آنان در مونتینگرو زندگی می کردند.

در سرشماری رسمی سال ۱۹۸۱ حدود ۱/۵۸۴/۴۴۱ نفر در ایالت کوزوو زندگی می کردند که از میان این جمعیت ۱/۲۲۶/۷۳۶ نفر آلبانیایی و ۲۰۹/۴۸۹ نفر صرب و ۵۸/۵۲۶ مسلمان بوشناکی و ۳۴/۱۲۶ نفر گجری و ۲۷/۰۲۸ نفر مونتیگرویی بودند. در حالی که امروزه فقط جمعیت آلبانیایی های کوزوو به ۲/۲۸۰/۰۰۰ نفر می رسد. این سرشماری به وسیلهٔ مرکز مطالعات دموگرافیک انستیتوی علوم اجتماعی بلگراد صورت گرفته است. ۲۵ درصد از این جمعیت در شهرها و باقیماندهٔ آن در روستاها زندگی می کنند. در کنار پایتخت شهرهایی در کوزوو وجود دارد که جمعیتی بالغ بر ۸۰ هزار نفر در آن زندگی می کنند. بریزرین، و میتروفیچا و بیژه از آن جمله اند. در خارج از کوزوو شهرهایی وجود دارد که اکثریت آن و یا حضور فراگیر آن با نژاد آلبانیایی است. برژیو و بوجانوگ میدویچ در صربستان و اسکوبی و تیتوو در مقدونیه و اولاکین و تیگارو و توزویی

در مونتینگرو از آن جمله اند.

آلبانیها در حدود ۹۰ درصد جمعیت کوزوو را تشکیل می دهند. باقیماندهٔ جمعیت به صربها و دیگر مجموعه های کوچک تعلق دارد. اگر چه آلبانیاییهای کوزوو در تاریخ جدید شاهد آوارگیهای متعدد بودند، اما رویدادهای چند سال اخیر غیر آلبانیهاییهای کوزوو را به مهاجرت به سوی صربستان و مونتینگرو سوق داد. بدینترتیب کوزوو به یک ایالت صرفاً آلبانیایی نشین تبدیل شد. اکثریت قریب به اتفاق آلبانیاییها نیز مسلمان هستند و اقلیت محدودی (۵درصد) از آنان مسیحی کاتولیک اند. مسیحیان حزب سیاسی دارند و به اتفاق مسلمانان خواهان استقلال کوزوو از یوگسلاوی هستند.

به لحاظ تاریخی کوزوو به آلبانی تعلق دارد. این منطقه در دهه های میانی قرن چهاردهم به دست رهبر صربها ایتیان دوشان سقوط کرد. ایتیان دوشان ملقب به امپراتور بیزانس، اسلوونی و آلبانی است، اما شبه جزیرهٔ بالکان چندی پس از آن تاریخ وارد مرحلهٔ جدیدی از تاریخ خود شد. این مرحلهٔ جدید تاریخی با ورود ترکهای عثمانی به بخشهای غربی این منطقه شکل گرفت. شگفت این است که آلبانیاییها در کنار صربها علیه توسعه طلبی های امپراتوری عثمانی جنگیدند. بلکه حتی آلبانیاییها از جمله اولین کسانی بودند که در جنگ ساورا در برابر عثمانیها ایستادگی کردند. در این جنگ که در سال ۱۳۸۵ به وقوع پیوست پالشای دوّم امیر آلبانیاییها کشته شد. چهار سال پس از آن، کشمکش خونین تر و خشونت بارتر در تاریخ بالکان به وقوع پیوست: جنگ کوزوو. در این

جنگ عثمانیها به فرماندهی سلطان مراد اول با مجموعه ای از قومیتهای متحد از جمله صربها و آلبانیاییها درگیر شدند. اگر چه صربها این جنگ را در تاریخ خود به یک افسانه تبدیل کردند، اما آلبانیاییها نقش مهمی در این جنگ ایفا کردند، زیرا دو تن از فرماندهان ائتلاف هفتگانه از آلبانیاییها بودند. این جنگ به رغم کشته شدن سلطان مراد اول در اثر خنجر آلوده به زهر،[1] با پیروزی بزرگ عثمانیها پایان یافت و به تسلط آنان بر صربستان و آلبانی و مونتینگرو و دیگر مناطق مجاور آن منجر شد.

مقاومت آلبانیاییها علیه عثمانیها طی قرنهای بعدی متوقف نشد. با شکست عثمانیها در جنگ ۱۸۷۸ ـ ۱۸۷۷ بالکان، کنگرهٔ برلین که در سال ۱۸۷۸ برگزار شد نیروهای مخالف امپراتوری عثمانی بویژه صربستان و مونتینگرو و یونان را مورد حمایت قرار داد و اراضی آلبانیاییها را در میان آنها تقسیم کرد. این اقدام منجر به مهاجرت وسیع آلبانیاییها از مناطق خود شد. نمایندگان آلبانیاییها در برابر نتایج کنگرهٔ برلین گردهم آمدند و جمعیتی به نام «جمعیت بریزدین» (اشاره به نام شهر محل انعقاد این گردهمایی) تأسیس کردند. آنها خواهان وحدت آلبانی در یک ایالت آنهم زیر نظر دولت عثمانی شدند. از این لحظه به بعد، مسئله ای به نام «مسئلهٔ آلبانی» شکل گرفت.

پس از کنگرهٔ برلین بخشی از آلبانی در دست دولت عثمانی باقی ماند. در همین بخش بود که هسته های فعالیت آلبانی شکل گرفت. آلبانیاییها در جنگ ۱۹۱۳ ـ ۱۹۱۲ بالکان جنگیدند و در ۲۸ نوامبر ۱۹۱۲ و برای نخستین بار پس از ۵۰۰ سال استقلال وطن خود را از دولت عثمانی

اعلام کردند. اما اجلاس سفرا در لندن و در اثر فشار روسیه نیمی از اراضی آلبانی عثمانی جدا شد و به صربستان و مونتینگرو ملحق شد. ایالت کوزوو در این بخش الحاق شده قرار دارد.

با شروع جنگ جهانی اول، امپراتوری مجارستان و اتریش و بلغارستان ایالت کوزوو را در میان خود تقسیم کردند، اما بلافاصله پس از شکست مجارستان و اتریش در جنگ جهانی اول کوزوو مجدداً به اشغال صربستان درآمد. در پی آن پادشاهی صربها و کرواتها و اسلوونیها تأسیس شد که مرکز آن در ایالت کوزوو بود. این پادشاهی در سال ۱۹۳۱ نام یوگسلاوی به خود گرفت.

در جنگ جهانی دوم نیز آلمان، ایتالیا و بلغارستان ایالت کوزوو را در میان خود تقسیم کردند، اما با شکست آلمان در جنگ، یوگسلاوها به رهبری ژنرال تیتو کرواتی کمونیست به اشغال کوزوو و آزادسازی یوگسلاوی مبادرت کرد. یوگسلاوی مجدداً تحت فرماندهی حزب کمونیست یوگسلاوی به وحدت رسید. آلبانیاییهای کوزوو طی جنگ جهانی دوم و به طور مشخص در سال ۱۹۴۳ و آغاز سال ۱۹۴۴ خواهان اتحاد با آلبانی شدند.

کوزوو پس از جنگ جهانی دوم

کوزوو پس از بازسازی اتحاد یوگسلاوی در سال ۱۹۴۵ به رهبری کمونیستها، بخشی از اراضی جمهوری صربستان شناخته می‌شد، اما این وضعیت با طرح مطالبات آلبانیاییهای کوزوو در مورد بهبود وضعیت

قانونی و اداری خود در چارچوب جمهوری صربستان همراه بود. قانون اساسی یوگسلاوی در سال ۱۹۷۴ ترمیم شد و مواد ۲ و ۳ این قانون خودمختاری منطقهٔ کوزوو را در چارچوب اتحاد یوگسلاوی به رسمیت شناخت. این دستاورد در نتیجهٔ تظاهرات وسیع کوزوو در سال ۱۹۸۱ به دست آمد. مردم کوزوو در این تظاهرات خواهان برقراری جمهوری در منطقهٔ کوزوو شبیه دیگر جمهوریهای اتحاد یوگسلاوی شدند: صربسان، کرواتی، اسلوونی، بوسنی و هرزگوین، مونتینگرو و مقدونیه.

آلبانیاییهای کوزوو پس از مرگ ژنرال تیتو رهبر یوگسلاوی در سال ۱۹۸۰ و تبدیل رهبری این اتحاد به رهبری جمعی متناوب در میان رؤسای جمهوریهای اتحاد یوگسلاوی مجدداً تشویق شدند تا مطالبات خود را در مورد جمهوری شدن کوزوو مطرح کنند، اما رسیدن یک جریان تندرو نژادی به رهبری حزب کمونیست صربستان به رهبری سلوبلان میلوسیوویچ، همه چیز را دگرگون کرد. وی در اولین اقدام خود قانون اساسی اتحاد یوگسلاوی را در سال ۱۹۸۹ ترمیم کرد و خودمختاری ایالت کوزوو را باطل و این ایالت را مجدداً به اراضی جمهوری صربستان ملحق ساخت. در واقع وی با این اقدام خود دستاورد مهم قانون اساسی سال ۱۹۷۴ را زیر پا گذاشت. در این میان جمهوریهای کرواتی و اسلوونی خواهان تبدیل اتحاد یوگسلاوی به یک سیستم انعطاف پذیرتر و یا نظام کنفدرالی شدند. در اینجا بود که جنگهای خونین و روند فروپاشی اتحاد یوگسلاوی آغاز شد و آلبانیاییهای کوزوو به طرح مطالبات اصلی خود مبنی بر استقلال کامل پرداختند.

بر این پایه، پارلمان قانونی کوزوو به موجب قانون اساسی ۱۹۷۴ تشکیل جلسه داد و در تاریخ ۲ ژوییهٔ ۱۹۹۰ اعلام کرد کوزوو از جمهوری صربستان مستقل شده و در چارچوب اتحاد یوگسلاوی یک جمهوری تلقی می شود. پس از آن به چند روز یعنی در تاریخ ۵ ژوییهٔ بلگراد پارلمان و دولت کوزوو را منحل کرد. پارلمان کوزوو در تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۹۰ یک نشست محرمانه برگزار کرد و قانون اساسی جمهوری کوزوو را به مثابهٔ بخشی از نظام فدرالی یا کنفدرالی یوگسلاوی به تصویب رساند. درست چند روز پس از آن یعنی در تاریخ ۲۲ سپتامبر همین پارلمان به طور کامل جمهوری مستقل کوزوو را اعلام کرد. در پی آن رفراندومی در کوزوو در تاریخهای ۲۶ و ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۱ برگزار شد که طی آن مردم کوزوو با اجماع به استقلال کامل کشور خود رأی مثبت دادند. از آن تاریخ جنگ نسل کشی صربها علیه کوزوو آغاز شد. مقامات صربستان در سال ۱۹۹۱ همهٔ مدارس و دانشگاههای کوزوو را که به زبان آلبانیایی تدریس می کردند تعطیل کردند. جمعیت دانش آموزان و دانشجویان مدارس و دانشگاههای تعطیل شده به حدود ۴۳۰ هزار تن می رسید. همچنین مقامات جمهوری صربستان فشارهای سنگینی به اهالی کوزوو وارد کردند. به رغم این، مردم کوزوو در تاریخ ۲۴ ماه مهٔ ۱۹۹۲ انتخابات مجلس قانونگذاری و ریاست جمهوری را به طور همزمان برگزار کردند که به پیروزی ابراهیم روگوا رهبر اتحاد دموکراتیک کوزوو به پست ریاست جمهوری انجامید.

در همین حال بود که جنگ بوسنی و هرزگوین وارد سلسله کشتارهای جمعی و پاکسازی نژادی خود شده بود. بحران کوزوو در انتظار نتایج حمام خون بوسنی و هرزگوین نشسته بود. با انعقاد موافقتنامهٔ صلح دایتون که بحران بوسین هرزگوین را متوقف کرد، همهٔ انظار مجدداً به سوی بحران کوزوو جلب شد؛ بحرانی که در بهار همانسال به کانون درگیریهای خونین میان آلبانیاییها از یک سو و نیروهای صرب از سوی دیگر تبدیل شد. بدینترتیب و در سایهٔ این درگیریهای خونین بود که نگرانی دیگر قومیتها از پیامدهای منفی بحران کوزوو در ثبات و آرامش حوزهٔ بالکان تشدید شد.

آلبانیاییهای کوزوو چه می خواهند؟

آلبانیاییهای ساکن کوزوو چه مسلمان و چه مسیحی در آغاز و به لحاظ قانونی خواهان حقوق مساوی با دیگر جمهوریهای اتحاد یوگسلاوی سابق بودند. و تا سال ۱۹۹۱ هرگز به طرح شعار استقلال کامل مبادرت نکردند. آنها با درک این واقعیت که طرح استقلال کامل به مصلحت نیست، آرام آرام به سوی طرح مطالبات مربوط به بهبود وضعیت منطقهٔ خود و تبدیل آن از بخشی از جمهوری صربستان به منطقهٔ دارای خودمختاری کامل به موجب قانون اساسی ۱۹۷۴ حرکت کردند. دستیابی به سیستم خودمختاری برای ساکنان کوزوو یک دستاورد بسیار مهم تلقی می شد، زیرا آنها در چارچوب خودمختاری از اختیارات وسیعی در عرصه های قضایی و نیروهای پلیس برخوردار بودند. پس از آن ساکنان

کوزوو خواهان وضعیتی مساوی برای منطقهٔ خود با دیگر جمهوریهای یوگسلاوی شدند. این خواست در رفراندوم سال ۱۹۹۱ به تایید مردم این منطقه رسید.

در اینجا بود که دو گزینه پیش روی کوزوو مطرح شد: ادامهٔ حیات جمهوری در چارچوب اتحاد یوگسلاوی یا انتقال به جمهوری دارای استقلال کامل در صورت فروپاشی اتحاد یوگسلاوی. آنچه رخ داد فروپاشی اتحاد یوگسلاوی و عدم پایبندی صربها به نتایج رفراندوم کوزوو بود. صربها به سیاست ادغام سازی و خشونت آشکار علیه ساکنان ایالت کوزوو ادامه دادند. بر این پایه مشکل بعدی ساکنان کوزوو این بود که آنها نمی توانستند منطقهٔ خود را بخشی از جمهوری صربستان بدانند. آنهم در شرایطی بود که صربها آمادهٔ عقب نشینی از «رؤیای صربستان بزرگ» بویژه پس از ناکامیهای آنان در بوسنی هرزگوین و کرواسی و در مقابله با جامعهٔ جهانی نبودند.

موضع ساکنان کوزوو از مسئلهٔ استقلال چه در چارچوب اتحاد و چه به صورت همه جانبه تقریباً شبه اجماع است. آنها فقط روی روشهای دستیابی به هدفها اختلاف نظر دارند. ابراهیم روگوا رهبر آلبانیاییها و «رییس جمهور» کوزوو خواهان استقلال این ایالت است. وی معتقد است که آلبانیاییها «در لحظه تاریخی به دست آوردن استقلال خود بسر می برند و نباید از این خواست عقب نشینی کنند.»[۲] این موضع روگوا چندان تفاوتی با مواضع فرماندهان «ارتش آزادیبخش کوزوو» ندارد. تفاوت فقط اینجاست که فرماندهان نظامی عملاً بر روی زمین حرکت می کنند و

علاقه‌مندند از طریق مقاومت مسلحانه به استقلال خود دست یابند. در حالی که روگوا بر این عقیده است که مذاکرات سیاسی ممکن است آرزوهای آلبانیاییهای کوزوو را محقق کند.

همچنین موضع مراجع دینی کوزوو تفاوت چندانی با مواضع سیاستمداران و نظامیان در طرح مطالبات مربوط به استقلال خواهی کامل ندارد، زیرا رجب پویا مفتی اسلامی کوزوو رسماً می گوید: «هدف ما دستیابی به استقلال کامل است و ما برای رسیدن به این هدف تمام قوای خود را به کار خواهیم برد.» وی در عین حال تاکید می کند که «این جنگ میان مسلمانان و ارتدکسها نیست، بلکه این جنگ بیش از هر چیز یک جنگ قومی است، زیرا مسیحیان کوزوو نیز همانند ما خواهان استقلال هستند، حزب دموکرات مسیحی آنان بهترین الگو است، چرا که این حزب شعار استقلال کامل را برافراشته است.»[۳]

اما آرزو یک چیز است و واقعیت چیز دیگر. آنچه ساکنان کوزوو می خواهند ـ که حق طبیعی آنان است و حق هر ملتی است که سرنوشت خود را خود تعیین کند ـ به نظر می رسد موانع فراوانی در برابرش قرار دارد و این در حالی است که رویدادها به صورت دراماتیک و خارج از کنترل به حرکت در نیاید.

آنچه مسلم به نظر می رسد آن است که پذیرش وضعیت موجود برای آلبانیاییهای کوزوو به عنوان بخشی از صربستان برای هیچ کس قابل قبول نیست. سطح مطالبات آنها در داخل و در محافل بین المللی و فداکاریهای بیشمار آنان در راه آرمانهای ملی شان، ادامهٔ روشهای متکی

به زور ناسیونالیستهای تندرو صرب را ناممکن می کند. در این صورت و اگر مطالبهٔ ساکنان کوزوو مبنی بر استقلال کامل در سایهٔ شرایط بین المللی و منطقه ای بیش از آنکه واقعگرایانه باشد خیالپردازانه تلقی شود، صرف بازگشت به وضعیت و فرمول خودمختاری کوزوو بر پایهٔ قانون اساسی مصوب ۱۹۷۴ نمی تواند حداقل مطالبات آلبانیاییهای کوزوو را تأمین کند.

هنگامی که وضعیت مونتینگرو را که فقط با ۶۰۰هزار نفر جمعیت وضعیتی مشابه با جمهوری صربستان در چارچوب اتحاد یوگسلاوی سابق داشت، بازخوانی می کنیم و در حالی که ایالت کوزوو با ۲ میلیون جمعیت فاقد این سازوکار بود، به این نتیجه خواهیم رسید که پذیرش فرمول خودمختاری صرف از سوی ساکنان کوزوو ناممکن است.

اما چنانکه گفتیم مطالبهٔ استقلال کامل نیز به دلایل گوناگون ناممکن است:

ـ استقلالی از این دست عملاً به اتحاد وسیعتر با جمهوری آلبانی منجر خواهد شد که با بخشهای جنوبی کوزوو مرز مُشترک دارد. در این صورت با ظهور پدیده ای به نام «آلبانی بزرگ» مواجه خواهیم شد. و این چیزی است که در صورت وقوع می تواند دیگر نیروهای قدرتمند منطقه نظیر یونان را به اندیشهٔ اشغال بخشهای جنوبی و مسیحی نشین جمهوری آلبانی به بهانهٔ انضمام تاریخی آن به خاک یونان وسوسه کند. این اقدام نیز در صورت وقوع می تواند واکنش دیگر نیروهای منطقه ای نظیر ترکیه یعنی دشمن قسم خوردهٔ یونان را برانگیزد؛

ـ استقلال کامل کوزوو ممکن است آلبانیاییهای مقیم مقدونیه را که در اصل بخشی از آلبانیاییهای کوزوو به شمار می روند و در مجاورت کوزوو در مقدونیه زندگی می کنند به طرح مطالبهٔ مربوط به انضمام به جمهوری مستقل کوزوو تشویق و تحریک کند. در این صورت مقدونیه دستخوش ناآرامی شده و بلغارستان و یونان را به اشغال بخشهایی از مقدونیه وسوسه می کند. پیامدهای این تحولات می تواند موازنهٔ قوای منطقه را بر هم ریخته و دیگر نیروهای منطقه ای و در رأس آنها ترکیه را وارد معادله کند؛

ـ قدرتهای بزرگ نمی توانند تضمین بدهند که انفجارهای همه جانبه ای از این دست در حوزهٔ بالکان قابل کنترل و مهار است. در نتیجه آنها ترجیح می دهند وضعیت موجود با کمترین هزینه حفظ شود. همچنین اروپا پس از جنگ بوسنی و هرزگوین قادر نیست انفجار جنگ دیگر را که قطعاً خشونت بارتر و وسیعتر و مخاطره آمیزتر از دیگر جنگهای حوزهٔ بالکان خواهد بود، تحمل کند.

در همین زمینه بود که توجه ناظران سیاسی نسبت به موضع تماشاگر نیروهای فعال (اتحاد اروپا، ایالات متحدهٔ امریکا، سازمان ملل و پیمان ناتو) در قبال رویدادهای خونین تابستان ۱۹۹۸ کوزوو و تهاجم خونین نیروهای صرب به شهرها و روستاهای کوزوو و سکوت آنها در برابر کشتار غیرنظامیان این منطقه جلب شد. این سیاست متضمن این پیام بود که جامعهٔ جهانی آمادهٔ جانبداری از جنگ استقلال طلبانهٔ کوزوو نیست و ترجیح می دهد این بحران از طریق مذاکره حل وفصل شود. شاید

در همین جا بود که چراغ سبز این قدرتها به نیروهای صرب داده شد تا آنها نیروهای تندرو کوزوو را که در «ارتش آزادیبخش کوزوو» متشکل هستند، سرکوب کنند.

مواضع منطقه‌ای و بین المللی

نیروهای فعال در بحران منطقهٔ بالکان در حالی که علاقه‌مند به بحرانی کردن اوضاع و گشودن آن به روی احتمالات مخاطره‌آمیز نیستند، در همان حال علاقه‌مند به یافتن راه‌حل تأمین کنندهٔ خواستهای حداقلی آلبانیاییهای کوزوو هستند.

ایالات متحدهٔ امریکا که در پایان دادن به جنگ بوسنی و هرزگوین نقش فعال و موفقیت‌آمیزی ایفا کرد در عین حال نگران این است که پیچیدگیهای موجود در حوزهٔ بالکان در صورت انفجار بحران کوزوو به مناطق دیگر امتداد پیدا کند. در نتیجه واشنگتن می‌کوشد خشونت موجود را در چارچوب یوگسلاوی سابق محاصره کرده و از انتقال یا امتداد آن به مناطق و کشورهای مجاور جلوگیری کند. جیمز روبین سخنگوی وقت وزارت خارجه رسماً اعلام کرد که امریکا با ظهور «آلبانی بزرگ» مخالف است، زیرا «این اقدام بسیار مخاطره‌آمیز بوده و ثبات منطقه را مختل می‌کند.» در مقابل روبین خواهان اعطای «خودمختاری قدرتمند» به کوزوو شد.[۴] در واقع وی به فرمول خودمختاری مطابق قانون اساسی سال ۱۹۷۴ همراه با افزایش اختیارات محلی اشاره کرد. کلاوس کینکل وزیر خارجهٔ وقت آلمان نیز پس از دیدار با ابراهیم روگوا رهبر آلبانیاییهای

کوزوو گفت: «کوزوو باید از توهم استقلال فوری دست بردارد. وی از ابراهیم روگوا خواست با رهبران بلگراد پشت میز مذاکرات بنشیند.[۵]

به نظر می رسد مواضع کشورهای همجوار کوزوو و یوگسلاوی بیش از دیگر نیروها حساس است، مقدونیه در رأس این کشورها قرار دارد، زیرا ادامهٔ خشونت در کوزوو و نه فقط وقوع احتمال استقلال کامل این منطقه موجب خواهد شد امواج جدیدی از آوارگی آلبانیاییها و انضمام آنها به آشنایان خود در مقدونیه شکل بگیرد و این می تواند موازنهٔ حساس دموگرافیک را در درون مقدونیه مختل کند. همچنین ادامهٔ این خشونت می تواند آلبانیاییهای مقدونیه را به امدادرسانی به برادران خود در کوزوو سوق دهد و این موجب می شود روابط مقدونیه و یوگسلاوی را وارد پیچیدگیهای جدیدی بکند. مقدونیه در میان حفظ وحدت درونی و همدردی با آلبانیاییها خواهان یافتن راه حل میانه برای بحران کوزوو شده است. ژومسکو استانگوویک مسئول وزارت خارجهٔ مقدونیه در این زمینه خواهان «اعطای حقوق آلبانیاییهای کوزوو» شد. معنای این موضع آن است که باید به کوزوو خودمختاری نیرومندی بی آنکه به استقلال کامل برسد داده شود. این موضع از طریق پافشاری استانگوویک روی این نکته که «بحران کوزوو یک مسئلهٔ داخلی یوگسلاوی به شمار می رود» و اینکه مقدونیه مخالفُ آلبانی بزرگ است آشکار می گردد. وی می گوید در صورت دستیابی کوزوو به استقلال کامل مرزهای کشورهای حوزهٔ بالکان مختل خواهد شد و در این صورت بسیاری از کشورها باید تجزیه شوند و این چیزی است که پذیرش آن به سادگی ممکن نیست.[۶]

اگر چه جمهوری آلبانی «هسته» اصلی و «مادر» هر گامی محسوب می‌شود که به سوی آلبانی بزرگ برداشته می‌شود، اما رویکرد جدید دولت کنونی آلبانی مانع از تقویت تمایلات این کشور مبنی بر گشودن جنگ فراگیر با صربستان به خاطر کوزوو می‌شود، زیرا دولت کنونی که جانشین دولت صالح پریشا در سال ۱۹۹۷ آنهم پس از ناآرامیهای مربوط به بحران داراییهای ثبت شده، گرایش سوسیالیستی داشته و از دولت یونان جانبداری می‌کند. این رویکرد شاید همان بهایی بوده است که جمهوری آلبانی باید آن را می‌پرداخت تا از تجزیهٔ کشور به دو بخش شمالی مسلمان‌نشین و جنوبی مسیحی‌نشین بویژه با توجه به اینکه یونان بخش جنوبی آلبانی را به لحاظ تاریخی متعلق به خود می‌داند جلوگیری کند. از این رو دولت کنونی آلبانی می‌کوشد بحران کوزوو با راه‌حلهای مسالمت‌آمیز حل و فصل شده و روابط حسنه‌ای با بلگراد یعنی متحد یونان داشته باشد، زیرا چنانکه قبلاً اشاره کردیم هرگونه رویارویی نظامی آلبانی ـ صربی به خاطر کوزوو آلبانی را در معرض خطر قرار خواهد داد. اما پرسش مهم این است که دولت تیرانا تا کجا می‌تواند در این سیاست خود بویژه در صورت پیچیده‌تر شدن بحران کوزوو و انتقال آن به مرز مخاطره‌آمیز ناشی از برانگیخته شدن احساسات ملی گرایی آلبانیاییها پایداری کند؟

بلغارستان به سهم خود، داخلی دانستن بحران کوزوو را رد می‌کند و خانم نادیجدا مینی یلووا می‌گوید: «بحران کوزوو برای امنیت و ثبات همهٔ ما مخاطره‌آمیز است»[۷] منشاء نگرانی بلغارستان این است که استقلال

کوزوو با ادامهٔ خشونتهای خونبار برای مدت طولانی ممکن است مقدونیه را دستخوش ناآرامی و در نهایت تجزیه کند. بلغارستان به‌همراه یونان دو کشوری هستند که طمع به خاک مقدونیه دارند، زیرا هر یک از این دو کشور معتقدند که مقدونیه به‌لحاظ تاریخی به آنها تعلق دارد. و این کشمکش می تواند به انفجار بحران میان بلغارستان و یونان منجر شود. حتی بلغارستان نیز از تشدید گرایشهای ناسیونالیستی و دینی و تبدیل آن به کشمکش جدی در امان نیست، زیرا در بلغارستان بیش از ۱/۵ میلیون بلغاری ترک تبار زندگی می کنند. همهٔ این جمعیت مسلمان هستند و در شرق بلغارستان یعنی در مناطق نزدیک به ترکیه زندگی می کنند. این جمعیت قطعاً برگه‌ای در دست ترکیه برای ممانعت از منطقه‌ای شدن نیروی بلغارستان خواهد بود.

حتی رومانی که به‌طور نسبی از آنچه در کوزوو جریان دارد دور است معتقد است که این بحران شبیه به انفجار اتمی چرنوبیل است، زیرا «چرنوبیل یک مسئلهٔ داخلی مربوط به شوروی سابق بود، اما گازهای مسموم آن به کشورهای مجاور سرایت پیدا کرد. بحران کوزوو نیز مسئلهٔ داخلی یوگسلاوی است، اما انفجار آن به دیگر کشورهای مجاور سرایت خواهد کرد.»[۸]

در واقع صربستان بهای بحران کوزوو را خواهد پرداخت، چه در حال دستیابی این منطقه به استقلال کامل و چه حتی در صورت ادامهٔ کشمکشهای بی‌پایان خونین، زیرا در کوزوو حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ هزار صربی زندگی می کنند که جنگهای چریکی آلبانیاییها آنها را وادار خواهد کرد

مناطق خود را که به صورت پراکنده در این سو و آن سوی کوزوو قرار دارد ترک گویند. این صربها عملاً و از ترس انتقام «ارتش آزادیبخش کوزوو» شروع به ترک مناطق خود کردند. همچنین ادامهٔ درگیریها نیروهای صرب را تضعیف خواهد کرد و میلوسوویچ را وادار خواهد کرد تا نیروهای زبدهٔ خود را به منطقه اعزام کند. این نیروی زبده هم اکنون در اطراف بلگراد پایتخت مستقر هستند تا این شهر را در برابر احتمال سقوط رژیم وی حمایت کند.

از سوی دیگر ادامهٔ جنگ می تواند صربستان را مجدداً در معرض تحریمهای بین المللی قرار دهد. اگر چه روسیه در برابر هرگونه تلاش برای صدور قطعنامهٔ شورای امنیت در این زمینه با استفاده از حق «وتو» مقاومت خواهد کرد، اما کشورهای غربی در صورت ناکامی در اخذ تصمیم از شورای امنیت ممکن است از گام منفرد کانادا پیروی کرده و به اقدام یکجانبه در مورد تحریم صربستان دست بزنند. تحمیل هرگونه تحریم بین المللی جدید علیه یوگسلاوی ممکن است دلایل شتاب گیری روند استقلال کامل جمهوری مونتینگرو را برای رهایی از پیامدهای مخاطره آمیز محاصرهٔ بین المللی فراهم سازد. مخاطراتی از این دست که می تواند صربستان و یوگسلاوی را دربرگیرد به نوبهٔ خود می تواند انگیزهٔ بلگراد را برای تجدیدنظر در سیاستهای تندروانه اش و جست وجوی راههای برون رفت از بحران کنونی به منظور پایان دادن به خشونتها به صورت فوری و همزمان به منظور ایجاد راه حل میانی برای استقلال طلبی کوزوو و حفظ وحدت ارضی صربستان، تقویت کند. در

این زمینه دور از انتظار نیست که بلگراد به تجدید بنای نظام خودمختاری کوزوو به مثابهٔ حداکثر امتیازدهی خود تن دهد و بدینترتیب وضعیت قانونی کوزوو شبیه وضعیت ویوو دینا شود که از نظام خودمختاری برخوردار است. این منطقه که اکثریت جمعیت آن را مجارستانیها تشکیل می دهند در شمال صربستان و در مجاورت مرزهای مجارستان واقع است. گفتنی است که هرگونه تلاش برای اعطای امتیازی بیش از نظام خودمختار به آلبانیاییهای کوزوو به صورت خودبه خود مجارستانیهای مقیم ویوو دینا را به افزایش سقف مطالبات خود سوق خواهد داد. با توجه به موضعگیریهای مجارستان به نظر نمی رسد روسیه این آمادگی را داشته باشد که بزرگترین همپیمان خود یعنی صربستان را در حوزهٔ بالکان بیش از این تضعیف کند. این موضع روسیه در کنار ناکامی جامعهٔ بین المللی مبنی بر اتخاذ ابتکارعملهای قاطع برای توقف خشونتهای کوزوو موضع میلوسوویچ را تقویت کرده و وی را به عدم اعطای امتیازهای مؤثر تشویق می کند.

نقش ترکیه

از زمان پایان یافتن دوران جنگ سرد و سقوط کمونیسم و ظهور گرایشهای تندروانهٔ ناسیونالیستی، نژادی و دینی در بالکان، قفقاز و خاورمیانه به نظر می رسد کشور ترکیه به صورت مستقیم با آنچه در محیطهای وسیع منطقه‌ای خود جریان دارد، درگیر است. سیاستهای «عثمانی صفت» تورگوت اوزال نخست وزیر فقید ترکیه این تلقی را

به وجود آورده است که این کشور می کوشد به سیاستهای توسعه طلبانه اش و تحمیل سلطهٔ خود در حوزهٔ بالکان، قفقاز و آسیای میانه باز گردد.

هنگامی که جنگ بوسنی هرزگوین به وقوع پیوست و روندهای بعدی آن جنبه های دینی و نژادی با هدف پاکسازی مسلمانان و ترک تباران و یا همهٔ غیراسلاوها به خود گرفت، آشکار شد که هدف عمیق این جنگ پاکسازی منطقهٔ بالکان از موجودیت ترکها و مسلمانان بود. از دیدگاه صربها ریشهٔ نژادی مسلمانان چندان مهم نبود، زیرا نگاه سنتی اروپاییان که طی دورانهای دراز تاریخی شکل گرفته این است که تُرک یعنی مسلمان و مسلمان یعنی تُرک. واقعیت این است که ترکیه از چند زاویه با آنچه در کوزوو جریان دارد درگیر است:

۱. احساسات عمومی مردم ترکیه و حمایت آنان از مسلمانان کوزوو (و آلبانی) و همهٔ مسلمانانی که در گذشته بخشی از امپراتوری عثمانی محسوب می شدند؛

۲. حضور دهها هزار آلبانیایی حوزهٔ بالکان و کوزوو در ترکیه در نتیجهٔ امواج وسیع مهاجرت قبلی در میان دو جنگ جهانی اول و دوّم بویژه پس از روی کار آمدن نظام کمونیستی در یوگسلاوی در سال ۱۹۴۵. این امواج مهاجرت در اثر سیاستهای مقامات بلگراد به راه افتاد. همچنین دهها هزار تن از آلبانیاییها پس از تجزیهٔ آلبانی در کنگرهٔ برلین در سال ۱۸۷۸ و

پس از جنگ حوزهٔ بالکان در سال ۱۹۱۲ـ۱۹۱۳ مناطق مسکونی خود را ترک گفته و تن به مهاجرت و آوارگی دادند. رابطهٔ ترکیه با آلبانیاییهای کوزوو به طور مشخص در دو موافقتنامهٔ «گرد آوردن خانواده های مهاجر» که میان یوگسلاوی و ترکیه در سال ۱۹۵۳ به امضا رسید، شکل گرفت. مطابق آمارهای موجود تعداد آلبانیاییهای مقیم کوزوو و یوگسلاوی که به صورت داوطلبانه یا اجباری طی سالهای ۱۹۴۵ و دههٔ ۶۰ میلادی تن به مهاجرت دادند بالغ بر نیم میلیون نفر است که بخش اعظم آنان به ترکیه مهاجرت کردند. حضور این آلبانیاییها در ترکیه روی افکار عمومی و دولت این کشور فشار وارد می کند که حساسیت خود را نسبت به آنچه در کوزوو یا آلبانی و یا مقدونیه جریان دارد، تشدید کند.

۳. دیدگاه فرزندان کوزوو، همچون آلبانی و مقدونیه و دیگر ترکها و مسلمانان مقیم حوزهٔ بالکان نسبت به ترکیه، نگاهی به یک کشور قدرتمند منطقه ای و نیروی بزرگ اسلامی در حوزهٔ بالکان است که می تواند نقش ناجی را در برابر مسلمانان منطقه بازی کند. انکارا عملاً و به هنگام پذیرش بیش از نیم میلیون بلغاری ترک تبار که به وسیلهٔ نظام کمونیستی این کشور در دههٔ ۸۰ میلادی از کشور بیرون رانده شدند، به این نقش تن داد.

رجب پویا مفتی کوزوو به روابط «بسیار مهم» میان ترکیه آلبانیاییها که به گفتهٔ او به ۵۰۰ سال می رسد و به آیینها و سنتهای مشترک آنان اشاره می کند و می گوید: «ما انتظار داریم ترکیه به همان صورت که به بوسنی و

هرزگوین کمک کرد به ما نیز کمک کند.»[۹]؛

۴. تأثیر رویدادهای کوزوو و بیش از آن رویدادهای بوسنی و هرزگوین روی نقشه منطقه ای حوزهٔ بالکان در سایهٔ وقایع و رخدادهای جدید و احساسات احیا شده و تحریک شده در نقش منطقه ای ترکیه.

زیرا در حالی که ترکیه طی نیم قرن گذشته در استراتژی پیمان آتلانتیک شمالی ناتو و در رویارویی با اردوگاه کمونیسم که بر همهٔ حوزهٔ بالکان (به استثنای یونان) تسلط داشت، غوطه ور شده بود امروزه خود را در برابر معادلات جدیدی می بیند که عهده داری نقش مستقیم را به این کشور دیکته می کند. بویژه آنکه منطقهٔ مزبور در حال بازسازی وضعیت ژئوپولتیک خود بسر می برد. این وضعیت گذار حضور و نقش فعال ترکیه را می طلبد تا روند اوضاع برخلاف جهت منافع حیاتی این کشور حرکت نکند، زیرا حوزهٔ بالکان حوزهٔ رقابت مزمن و کشمکش تلخ ترکیه و ترکها از یک سو و دیگر نیروهای مخالف ترکیه از سوی دیگر بوده است. در این رقابت و کشمکش عوامل گوناگون تاریخی، دینی، فرهنگی، جغرافیایی و منافع استراتژیک دخالت داشته است. در این زمینه سه نیروی عمده در برابر ترکیه صف آرایی کرده اند: یونان، صربستان و بلغارستان که از وحدت دینی ارتدکسی برخوردارند. به استثنای وجود اقلیت ترک تبار در بلغارستان، وجود نژاد ترک در دیگر مناطق حوزهٔ بالکان ضعیف است. ازاین رو ترکیه در تنظیم راهبردهای خود در برابر حوزهٔ بالکان به دو عامل مستقیم تکیه می کند: عامل نخست دینی است که مسلمانان بالکان و از

جمله مسلمانان کوزوو به ترکیه به مثابهٔ نیروی نجات دهنده چشم دوخته اند. عامل دوم بهره گیری از کشمکشهای عمیق و ریشه دار نژادی در میان قومیتها و نژادهای گوناگون ساکنان حوزهٔ بالکان برای رویارویی با دشمنان قسم خوردهٔ ترکیه (یونان، صربستان و بلغارستان) است. حمایت ترکیه از بوسنی و هرزگوین، کرواتها، آلبانیاییها و مقدونیها صرفنظر از تعلقات و وابستگی های دینی شان در همین چارچوب ارزیابی می شود.

با این حال مانورهای ترکیه در حوزهٔ بالکان و در شرایط کنونی در کوزوو مرزهایی دارد که انکارا می کوشد در محدودهٔ آن عمل کند تا پیامدهای تجاوز از این حریم تعیین شده به درون مرزهای ترکیه رخنه نکند:

۱. ترکیه می کوشد بحران کوزوو و دیگر بحرانهای حوزهٔ بالکان را در چارچوب مرزهای شناخته شدهٔ بین المللی حل و فصل کند. از این رو انکارا از یافتن راه حل بحران کوزوو در چارچوب وحدت ارضی یوگسلاوی جانبداری می کند، اسماعیل جیم وزیر خارجهٔ وقت ترکیه در تاریخ ۸ ژوئن ۱۹۹۸ تصریح کرد: «باید از ترسیم مجدد مرزهای منطقه جلوگیری کرد.»[۱۰] انگیزهٔ اصلی این موضع ترکیه این است که اعطای حق تعیین سرنوشت و برقراری جمهوریهای مستقل برای هر قومیت ساکن حوزهٔ بالکان امکان پذیر نیست، زیرا معنای این اقدام وقوع جنگهای بی پایان خواهد بود. علاوه بر این وضعیتی از این دست می تواند دیگر

قومیتهای منطقه از جمله کردهای ترکیه را به طرح مطالباتی مشابه سوق دهد؛

ترکیه از ابراهیم روگوا رهبر میانه‌رو کوزوو حمایت کرده و با «فعالیتهای تروریستی ارتش آزادیبخش کوزوو» به شدت مخالف است. این موضع ترکیه از سوی سلیمان دمیرل رییس جمهور این کشور در پیامی به میلوسویچ رییس جمهور یوگسلاوی در تاریخ ۹ مارس ۱۹۹۸ مورد تاکید قرار گرفت. رییس جمهور ترکیه در این پیام خود اعلام کرد: «ترکیه در زمینهٔ تروریسم موضعی قاطع دارد.»[۱۱] به نظر می رسد ترکیه با یادآوری ضمنی فعالیتهای «تروریستی» حزب کارگران کُرد این کشور به چنین موضع قاطعی دست یافته است. همچنین اسماعیل جیم وزیر خارجهٔ ترکیه در جریان افتتاح کنگرهٔ وزرای خارجهٔ کشورهای حوزهٔ بالکان در تاریخ ۱۹۹۸/۹/۸ که در استامبول برگزار شد، استفاده از روشهای خشونت‌بار به‌وسیلهٔ بلگراد و «اقدامات تروریستی ارتش آزادیبخش کوزوو» را یکسان دانست.[۱۲]

۳. سیاستهای ترکیه در حوزهٔ بالکان در نقطه مقابل خشونتهای نیروهای صرب در ایالت کوزوو قرار دارد و پیام سلیمان دمیرل رییس جمهور این کشور بر این سیاست تاکید می کند؛

۴. ترکیه در حالی که از همهٔ نیروها و طرفهای درگیر می خواهد که از خشونت پرهیز کنند و در راه یافتن راه‌حل سیاسی در چارچوب

وحدت ارضی یوگسلاوی کوشش کنند، در عین حال از دولت بلگراد می‌خواهد به «شکایتهای محلی (ساکنان کوزوو) توجه کرده و در راه یافتن راه‌حل منطقی بر پایهٔ اصول سازمان امنیت و همکاری اروپا و احترام به حقوق تاریخی همراه با واقعگرایی و حُسن نیت کوشش کند.»[۱۳] ابعاد سیاستهای ترکیه در فرمول ارائه شده توسط انکارا در جریان سفر مسعود ایلماز نخست وزیر وقت ترکیه به مقدونیه در اوایل ژوییهٔ ۱۹۹۸ روشن می‌شود. وی در جریان مذاکره با رهبران مقدونیه خواهان اعطای «خودمختاری وسیع» به ساکنان کوزوو شد؛[۱۴]

۵. ترکیه به‌عنوان عضو پیمان آتلانتیک شمالی ناتو و متحد ایالات متحدهٔ امریکا نمی‌تواند در بحران کوزوو چه به‌لحاظ سیاسی و چه به‌لحاظ نظامی به‌تنهایی عمل کند، زیرا بحران کوزوو از منظر قانون بین‌المللی بخش جدایی ناپذیر از امور داخلی یوگسلاوی به‌شمار می‌رود. این وضعیت برخلاف وضعیت جمهوری بوسنی و هرزگوین است، چرا که وقوع جنگ در این جمهوری، بوسنی و هرزگوین در اتحاد یوگسلاوی یک جمهوری به‌شمار می‌رفت و وضعیتی مشابه به جمهوریهای کرواتی، اسلوونی و مقدونیه و مونتینگرو داشت. ازاین‌رو ترکیه می‌کوشد از کانالهای متعدد بین‌المللی (سازمان ملل متحد) یا دیگر سازمانهای بین‌المللی (پیمان آتلانتیک شمالی ناتو) یا از طریق سازمانهای منطقه‌ای و در رأس آنها سازمان کشورهای بالکان که همهٔ کشورهای منطقه و از جمله صربستان در آن عضویت دارند و یا از کانال دیپلماسی

فشرده با دیگر کشورها به حوزهٔ بحران کوزوو وارد شود. تمایل ترکیه برای اقدامات دسته جمعی به منظور حل وفصل بحران کوزوو در سخنانی انعکاس دارد که سلیمان دمیرل رییس جمهور این کشور در برابر پارلمان آلبانی به تاریخ ۱۵ ژوییهٔ ۱۹۹۸ ایراد کرد. وی در این سخنرانی گفت: «من به همهٔ کشورها و ملّتهای حوزهٔ بالکان درود می فرستم: بیایید نیروی خود را به منظور ساختن تاریخ جدید و نوشتن آینده‌ای نو متحد کنیم.»[۱۵]

بدینترتیب و از دیدگاه ترکیه وضعیت کوزوو قطعاً از آنچه در قانون اساسی مصوب ۱۹۷۴ اتحاد یوگسلاوی پیش بینی شده فراتر رفته است. بر پایهٔ قانون اساسی مصوب ۱۹۷۴ کوزوو به خودمختاری دست یافته بود، اما رهبران صرب در سال ۱۹۸۹ این حق را از کوزوو سلب کرده و آن را به وضعیت ماقبل خودمختاری سوق دادند، اما عوامل گوناگون منطقه‌ای و بین المللی همچنان موانع متعددی در برابر استقلال خواهی کامل کوزوو ایجاد می کند. با این حال خونریزی کوزوو در سایهٔ انتظار یافتن راه حل میانی راضی کنندهٔ همگان و یا انفجار فراگیر تهدید کنندهٔ همگان همچنان ادامه دارد.

یادداشتها

۱. نگاه کنید به: **تاریخ الدولة العلیة العثمانیة**، محمد فریدبک المحامی، بیروت، دارالجیل، ۱۹۷۷.

۲. روزنامهٔ **ینی یوزیل**، چاپ ترکیه، ۲۶ ژوئن ۱۹۸۸.

۳. همان منبع، ۲۱ مارس، ۱۹۸۸.

۴. روزنامهٔ، **ینی یوزیل** چاپ ترکیه، ۲۲ ژوییهٔ ۱۹۹۸.

۵. روزنامه **ینی یوزیل** چاپ ترکیه، ۲۶ ژوییهٔ ۱۹۹۸.

۶. روزنامهٔ **ینی یوزیل**، ۲۱ مارس ۱۹۹۸.

۷. اظهارات وزیر خارجهٔ رومانی در مصاحبه با روزنامه **ینی یوزیل** چاپ ترکیه، ۱۰ ژوئن ۱۹۹۸.

۸. همان منبع.

۹. روزنامهٔ **ینی یوزیل** چاپ ترکیه، ۲۱ مارس ۱۹۹۸.

۱۰. روزنامه **ملیت**، چاپ ترکیه، ۹ ژوئن ۱۹۹۸.

۱۱. روزنامهٔ **حریت**، ۱۰ مارس، ۱۹۹۸.

۱۲. روزنامهٔ **جمهوریت**، ۹ ژوئن، ۱۹۹۸.

۱۳. روزنامهٔ **ینی یوزیل**، چاپ ترکیه، ۱۰ مارس ۱۹۹۸.

۱۴. روزنامهٔ **ینی یوزیل**، چاپ ترکیه، ۸ ژوییهٔ ۱۹۹۸.

۱۵. روزنامهٔ **صباح** چاپ ترکیه، ۱۶ ژوییهٔ ۱۹۹۸.

حضور ترکیه در کوزوو*

جمعیت ترکهای مقیم کوزوو بالغ بر ۹ هزار نفر است که بخش اعظم آنان در شهر «بریزرین» واقع در ۱۱۵ کیلومتری اسکوبی پایتخت مقدونیه زندگی می کنند.

هنگامی که در بریزرین قدم می زنی گمان می کنی در ترکیه هستی. این مردم از نوادگان ترکهای پس از جنگ ۱۹۱۳ـ۱۹۱۲ حوزهٔ بالکان هستند.

ترکهای کوزوو پس از فروپاشی اتحاد یوگسلاوی سازمانی به نام «اتحاد دموکراتیک ترک» برای دفاع از حقوق خود تأسیس کردند. تصمیم آنها مبنی بر ادامهٔ آموزش در مدارس خود بر مبنای نظام آموزشی صربستان، عامل مهمی در برقراری روابط حسنه با مقامات محلی صربستان بود.

زبان ترکی یکی از سه زبان رسمی کوزوو یعنی زبانهای صربی و آلبانیایی است. همهٔ تابلوهای شهری به سه زبان نوشته می شوند.

---

* خلاصه ای از پژوهش محمد صارچین چاپ شده در روزنامهٔ صباح چاپ ترکیه به تاریخ ۶ و ۷ ماه مهٔ ۱۹۹۷.

ترکها در مدارس خود و در مقاطع ابتدایی و دبیرستان به زبان مادری آموزش می بینند. کتابهای درسی آنان نیز به زبان ترکی نوشته شده که از سوی وزارت آموزش و پروزش ملی صربستان تهیه می شود. ازاین رو ترکهای کوزوو احساس بهروزی می کنند. اما وضعیت آلبانیاییهای کوزوو متفاوت است. فرزندان آنها فقط در مرحلهٔ ابتدایی به زبان مادری شان آموزش می بینند، زیرا مقامات صربستان در سال ۱۹۸۹ دبیرستانهای آلبانیاییها و دانشگاه بریچینای آنها را منحل کردند. این امر موجب شد آلبانیاییها کار آموزش فرزندان خود را به منازل منتقل کنند.

حدود ۲۰۰۰ دانش آموز ترک با ۱۰۴ کلاس در مدارس ابتدایی شهرهای بریزرین، ماموشا، بریچینیا، گیلان و دوبریچان و میترووویچا و ویچیترین به کار تحصیل مشغولند.

در مقطع راهنمایی، حدود ۱۰۰ دانش آموز ترک در سه مدرسهٔ راهنمایی و ۴۵۰ دانش آموز در ۱۹ کلاس و در ۶ دبیرستان تحصیل می کنند. در رشتهٔ زبان و ادبیات ترکی دانشگاه بریچینا که در سال ۱۹۸۵ گشایش یافت، حدود ۵۰ دانشجو مشغول به تحصیل هستند. تعداد زیادی از ترکهای کوزوو نیز تحصیلات عالی خود را در دانشگاههای ترکیه و با کمک دولت دنبال می کنند.

تا دههٔ هفتاد میلادی دانشگاه تربیت معلم ویژهٔ ترکها در شهر بریزرین مشغول به کار بود، اما پس از بستن آن دولت ترکیه می کوشد معلمان ترک زبان اقلیت ترکهای کوزوو را تأمین کند.

تفاوتی میان مدارس ترکیه و مدارس ترکهای کوزوو وجود ندارد. فقط یک چیز در مدارس ترکهای کوزوو توجه ناظران را به خود جلب می کند و آن اینکه در این مدارس عکسهای مصطفی آتاترک در کلاسهای این مدارس دیده نمی شود. به جز این تخت سیاه همهٔ کلاسها سرشار از نوشته ها و اشعاری است که «آتاترک» موضوع آن را تشکیل می دهد. حتی مدارس ترکهای کوزوو در مناسبتهای ملی ترکیه جشن می گیرند. نظیر عید جوانان و ورزش (۱۹ ماه مهٔ هر سال) و جشنهای روز ملی ترکیه و کودک (۲۳ آوریل) و سالروز اعلام جمهوری ترکیه (۲۹اکتبر)

****

ترکهای کوزوو به دلیل جمعیت اندک شان در سیاست دخالت نمی کنند. در نتیجه آنان از قدرت تأثیر گذاری محرومند، اما آلبانیاییهای کوزوو تبدیل ترکهای کوزوو به «شهروندان آلبانیایی» را در اولویت هدفهای خود قرار داده اند. آلبانیاییهای کوزوو می گویند: «ما اول آلبانیایی هستیم و بعد مسلمان»، اما هدف آنان هرگز تحقق نمی یابد، زیرا عادات و سنتها و فرهنگ و میراث به صورت صددرصد با ترکهای ترکیه انطباق دارد، در نتیجه آنها با آلبانیاییهای کوزوو تفاوت دارند. ترکهای کوزوو در منازل خود، عکس آتاترک را نصب می کنند. عکسهای دیگری از رییس سابق باشگاه وینیر باغچه و علی چین که در ترکیه شهرت بسیار دارند در منازل آنها دیده می شود. علی چین ترک تبار آلبانیایی است که با خانوادهٔ خود در سن ۱۷ سالگی کوزوو را ترک کرده است.

تقریباً در پشت بام همهٔ منازل شهر بریزرین دیشهای دریافت امواج ماهواره‌ای دیده می‌شود تا ساکنان ترک بتوانند ایستگاههای تلویزیونی ترکیه را دریافت کنند. در کنار عکس آتاترک در منازل ترکهای کوزوو پرچم ترکیه نیز دیده می‌شود.

مطالبات ترکهای کوزوو عمدتاً متوجه دولت ترکیه است: گشایش کنسولگری و مرکز فرهنگی در شهر بریزرین و اعطای مجوز حق مالکیت در ترکیه به آنان و لغو ضرورت دریافت روپداد ورود به ترکیه و تأسیس اتحادیهٔ ترکهای حوزهٔ بالکان.

****

شهر بریزرین در ۱۵ کیلومتری بریچینا پایتخت کوزوو واقع است. در وسط شهر میدان معروف «کوسوه» (کوزوو) و آرامگاه سلطان مراد اول دیده می‌شود که در جنگ معروف «کوسوه» کشته شد.

در ورودی آرامگاه سلطان مراد اول شخصی دیده می‌شود که تربوش (کلاه قدیمی ترکهای عثمانی) به سر دارد. در کنارش دخترش «سیودا» نشسته است. داستان این شخص بسیار شنیدنی است: جنگ «کوسوه» در سال ۱۳۸۹ به وقوع پیوست. در این جنگ ترکهای عثمانی نیروهای صرب را شکست دادند. یکی از سربازان صرب به نام میلوچ اوبیلچ با تظاهر به اینکه تسلیم شده و قصد دارد جامهٔ سلطان مراد اول را ببوسد به وی نزدیک می‌شود، اما بی درنگ خنجر آغشته به زهر کشنده به پیکر سلطان مراد وارد می‌کند و او را نقش بر زمین کرده و می‌کشد. در

اینجا بود که فرزندان سلطان مراد اول به نام یلدیریم بایزید از جا برمی خیزد و سر اوبیلچ را از تن جدا می کند. سلطان مراد اول در همانجا که کشته شد به خاک سپرده می شود. سپس به دستور بایزید که پس از قتل پدر به مقام سلطانی رسید خانواده‌ای از انکشاریها مأمور می شود که برای همیشه تولیت آرامگاه سلطان مراد اول را به عهده گیرند.

امروزه «فخری» از نوادگان خاندان انکشاریها و همسرش «ثانیه» و دخترش «سیودا» تولیت این آرامگاه را که به مدت ۶۰۹ سال ادامه دارد دنبال می کنند. پاسداران این آرامگاه می گویند پیکر سلطان مراد اول به بورسهٔ ترکیه منتقل شده و فقط تابوت وی در این قبر وجود دارد.

هر روز یک اتوبوس بین استامبول و شهر بریزرین مسافران را جابجا می کند، در این اتوبوس بستگان آلبانیاییهای مقیم ترکیه دیده می شوند که برای دیدار از آشنایان خود رهسپار کوزوو می شوند. در واقع شهر بریزرین، ترکیهٔ کوچک در دل کوزوو است.

شابک ۴-۱۶-۷۹۱۴-۹۶۴



آدرس: تهران، بلوارکشاورز،
خیابان شهید نادری (سهیل)، پلاک ۲۰
صندوق پستی ۴۵۷۶/ ۱۴۱۵۵
فاکس: ۸۹۶۹۵۶۵
تلفن: ۸۹۶۴۲۸۲، ۸۹۶۶۷۳۳، ۸۹۶۱۷۷۰
Email: merc@irost.com

قیمت: ۲۴۰۰۰ ریال